NUSSER-OOD-DEN, SHAH OF PERSIA

WALI AHUD
ولیعہد
ظل السلطان
ZILUS SULTAN

NAIB·US
SULTANEH
نایب السلطنه
صدر اعظم
SADR
AZIM
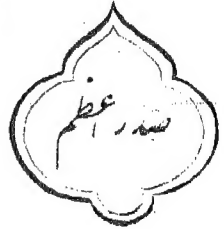
وقایع مسافرت و
سیاحت سلطان السلاطین
السلطان ناصر الدین شاه قاجار خلد الله
ملکه مملکت انگلستان الی روز ورود موکب
مسعود بدار الخلافه طهران بدستخط مبارک
اعلیحضرت خدیو بیهمال شاهنشاه ایران نگاریافته
بود بسعی و اهتمام بندهٔ درگاه الحاج شیخ عبدا
لوهاب ولد مرحوم شیخ محمد مؤمن شیرازی در دارا
لطبع بمبئی بزیور طبع در آمد مع تصاویری چند
که در روزنامهای لندن وغیره مرقوم
شده است امید که مطالعه کنندگان
از توجه بان بهره‌ور گردند

روزنامهٔ سفر فرنگستان

بسم الله الرحمن الرحیم

روزنامهٔ سفر فرنگستان است که بمیمنت و مبارکی بخواست خداوند تعالی و قادر بیهمتا بخشندهٔ مهربان بخیر و سلامت ما سفر سینوسیم از طهران الی انزلی را سابقاً در سیاحت گیلان بتفصیل نوشته بودیم در اینجا بشرح و تفصیل حاجت نیست مگر خروج از دار الخلافه طهران را با دو قایقی که تا انزلی روی سفید رود ان شاء الله تعالی میرویم بعد از آن از روز جلوس کشتی تفصیل آنرا در طی این روزنامهٔ کشتی   روز شنبه بعون الله تعالی و حسن توفیقه بیست یکم شهر صفر سنه ۱۲۹۰   نوشته خواهد شد

از طهران بعزم سیاحت فرنگستان برخاستیم حال یکسال تمام است که اخبار سفر فرنگستان شده است و چند روز هم بود که سینه درد و زکام شدیدی عارض شده و هیچ احوالم خوب نبود کسالت و ضعف بنیه بسر حد کمال بود بطوری که هرگز خود را باین کسالت ندیده بودم متوکلاً علی الله تعالی بیرون آمدیم صدر اعظم و غیره بودند قدری ایستاده تعظیم دادند در کوچه شمس العماره سوار کالسکه شدیم جمعیت زیادی در داخل و خارج شهر در راه و بیراه بودند راندیم بطرف اسب دوانی امروز اسب دوانی هم هست رفتیم بالاخانه افواج و جمعیت زیادی از مرد و زن حاضر شده بودند نهار آوردند بی میلی قدری صرف نمودیم امیر آخور تیمور میرزا حسام الدوله حاجی آقا اسمعیل و سایر پیشخدمتها بودند

امین حضور که چند روز بود ناخوش بود امروز آمده بود بعد از نهار اسبها را دوانیدند اسبهای مرادبیگ نایب کراز
اسب جای اصطبل خاصه است چهار بیرق اول را برداشته یک بیرق اول را هم اسب وجیه الله میرزا برد اسب اقبال
محمد تقیخان بیرق چهارم را برد و دوره آخر برداشت بعد از اتمام اسب دوانی سفرای خارجه بجهة وداع بحضور آمدند صدر
اعظم و سایرین هم بودند بعد سوار کالسکه شده بطرف قریه کن راندیم سراپرده های تازه که همه ترمه و زری وغیره بود کنار
رودخانه زده بودند بعد از ساعتی مهد علیا بکن آمدند والده شاهزاده ها را دیدم ایشان و شب در آنجا ماندند باد شدید

سم همه روزه می آمد

سه شنبه بیست و چهارم

رفتیم بعمارت دولتی کن و همان روز سوار شده بجهة شکار باهورهای حوالی کن رفتیم نایب السلطنه در رکاب بود پیشخدمتان
ادیب الملک صنیع الدوله محمد باقر خان حسین خان اسدالله خان بودند میر شکار از شهر آمده شکار پیدا کرده بود
قبل از نهار یک تکه و ساله با چهار پاره زدم الحمد لله خوش گذشت با راحت بمنزل مراجعت کردم بحمد الله مزاجم
در نهایت صحت و سلامت است و کسالت بالمره رفع شده حالا فصل آلوچه تازه است یعنی خیلی کوچک است و هنوز خوردنی
نشده چغاله و شکوفه هم و ثمرات قریب باتمام است گل زرد و گل سرخ هم تک تک دیده میشود محمد تقیخان امشب بشهر رفته باتفاق
ناخوش برگشت

چهارشنبه بیست پنجم

در عمارت کن توقف شد امین الدوله غلامحسین خان محقق حکیم طولوزان وجیه الله میرزا از شهر آمده اند

پنجشنبه بیست و ششم

رفتیم قوری چای نهار را آنجا صرف کردیم آب زیادی می آمد عضد الملک عکاس باشی و سایر پیشخدمتان حاضر بودند
آفتاب گردان در کودی زده بودند بسیار هوا گرم بود عصر مراجعت بمنزل شد امین الدوله از شهر آمده بود تکسر مزاجی دارد

جمعه بیست و هفتم

صبح را در کن بودیم جمعیت زیادی از پیشخدمتان وغیره از شهر آمده بودند صدر اعظم هم آمده است امروز
منیف افندی ایلچی دولت عثمانی که تازه وارد شده است باید بحضور بیاید در همان یورت اولی چادر زنبوره
افراشته اند چهار ساعت و نیم بغروب مانده بچادر رفتیم صدر اعظم آمد معتمد الملک هم بود نصرة الدوله معتمد الدوله اعتضاد
السلطنه عماد الدوله لطف الله میرزا در سلام خاص شمشیر نگاه داشته بودند الحمد لله بادمی وزید ایلچی آمد و دو نفر
هم نایب سفارت همراه داشت ناظم افندی شارژدافر هم همراه او آمده بود مرخص شده بمملکت خود برود منیف
افندی زبان فارسی و فرانسه میداند بخصوص فارسی را خوب حرف میزند سنا متوسط است آصف الدوله دارد

روز دوشنبه بیست و هشتم

صبح سوار شده رفتیم بتنگه سولقان دست چپ راه آبشار خوبی دارد بقدر یک سنگ آب جاری بود آفتاب

کردان زدند آنجا نهار خوردیم نایب السلطنه در رکاب بود و از پیش خدمتان امین الدوله ادیب الملک و غیره نیز بود

یکشنبه بیست و نهم

اشخاصی که امروز از شهر آمده بودند خسرو میرزا و قایع نگار حسام الدوله سرتیپ فوج خاصه وزیر امور خارجه
با حالت نقاهت شرفیاب شد منیف افندی مجدداً امروز بحضور آمد جناب آقا سید اسمعیل مجتهد بهبهانی
بدیدن آمده بودند خازن الملک جواهرآلاتی که باید همراه برد آورده بود

سه شنبه غره شهر ربیع الاول

صبح اشخاصی که از شهر آمده بودند از شاهزادگان و غیره همه بحضور آمدند امام جمعه آمده دعای سفر را خواندند
پسر امام جمعه اصفهان هم آمده بود و پنج راس اسبی که از عربستان بجهة اصطبل خاصه آورده بودند از نظر
حضور گذراندند پس بجانب کرج حرکت کردیم در عرض راه صدر اعظم هم از شهر رسیده اخبار خوب از
سیستان داشت عرض کرد دبیر الملک هم سوار اسب دراز ترکمانی با صدر اعظم آمده بود نایب السلطنه
از نزدیکی کن مرخص شده بشهر معاودت نمود از شاهزادگانی که همراه بودند معتمد الدوله حسام السلطنه اعتضاد
السلطنه عماد الدوله نصرة الدوله بودند معتمد الدوله از قوری چای مرخص شده بشهر معاودت نمود مسیو بگر وزیر
مختار دولت روس که تا انزلی بایستی بیاید همراه بود چهار ساعت بغروب مانده وارد کرج شدیم منزل در عمارت
است صنیع الدوله عکاس باشی غلامحسین خان از شهر آمده بودند حکیم طولوزان هم امروز از شهر آمد محمد قلیخان
امروز شکار رفته بود یک آهوی ماده شکار کرده است

چهارشنبه دوم

از کرج بقاسم آباد حرکت کردیم پنج فرسخ راه است هوا گرم و گرد و خاک بسیار بود معیر الممالک امروز مرخص
شده بشهر رفت حاجب الدوله الی انزلی در رکاب است عضد الملک دیشب از شهر آمد ناصر الملک هم
از شهر آمده بود و از آنجا مرخص شده بشهر معاودت نمود قراولی اردو تا انزلی با فوج دوم است بیوک خان اقبال
الملک از کن بشهر مراجعت کرد

پنجشنبه سیم

صبح سوار اسب شده صدر اعظم و شاهزادگان و حسنعلیخان وزیر فواید و میرزا قهرمان امین لشکر
و غیره هم ملتزم رکاب بودند محمد تقی خان حاجب الدوله شصت راس اسب بجهة اصطبل توپچیها از بادکوبه
خریده بود و از نظر حضور گذرانید یک صد نفر سوار نکری ابهر کردی حاجی آقا بیک افشار که شنیده قدری
از راه را با صدر اعظم صحبت کنان راندیم بعد از آن بکالسکه نشستیم منزل امروز کازران سنگ است مسافتش [illegible] راه

سه فرسنگ نهار را در منزل خوردیم اردو و راه چمن بسیار خوب با صفائی زده بودند همه جا سبزه و مرغزار
است صارمی اصلان که از شهر آمده بود دیده شد

جمعه چهارم

صبح سوار کالسکه شده بطرف عبدالله آباد روانه گشتیم پنج فرسنگ راه است هوا گرم و گرد و خاک بسیار بود
در آخر زراعت قشلاق نهار افتادیم قبل از نهار تفنگ دست گرفته در اطراف و حوالی گردش بسیار کردم
یک خرگوش و یک بلدرچین با یک قطعه زده و دره صید کردم امروز حکیم دیکسون و مسیو طومسون نایب سفارت خانه
انگلیس را دیدم که بفرنگستان می آیند میرزا عیسی وزیر دارالخلافه و معاون الملک مرخص شده بشهر رفتند میرزا
موسی رئیس دفتر لشکر هم امروز مرخص شده بشهر رفت

شنبه پنجم

امروز روز ورود بقزوین است یعنی در هزار جریب که قریب بشهر اردو زده اند پنج فرسنگ مسافت راه است از
دهات خاک علی وغیره گذشتیم صبح که سوار شدم صدر اعظم و وزیر مختار دولت روس را با کرنل [illegible] هم
کالسکه آورده قدری صحبت داشتیم سواره ایلات قریب سیصد نفر ایستاده بودند صاحب دیوان که از آذربایجان
آمده بود بحضور آمد محمد صادق خان قراباغی نایب اجودان همراه او بود بعد بعضی شاهزادگان متوقف قزوین
مثل اسحق میرزا و سلطان سلیم میرزا و یعقوب میرزا و علمای قزوین و اعیان و اشراف و کلانتر و کدخدایان
شهر وغیره بتوسط ایلخانی حاکم قزوین دسته دسته بحضور آمده معرفی شدند نهار در این راه صرف شد
بعد از نهار باد شدیدی میوزید امین خلوت که عقب مانده بود بچاپاری رسیده و ملحق شد سواره ابواجمعی
اسد خان قراباغی که جزو غلامخانه هستند با صاحب دیوان از آذربایجان آمده بودند که بطهران رفته نشان
بدهند پسر اسد خان که سرکرده سوار است جوان خوبی است نزدیک بشهر سوار اسب شده با صدر اعظم صحبت
کنان وارد اردو شدیم صدر اعظم مرخص شد بشهر رفت باد و سرد سختی می آمد شب گذشته بسیار کم خوابیده
بودم امشب زودتر میل باستراحت کردم

یکشنبه ششم

امروز منزل آقا بابا است صبح باران شدیدی می آمد و با اینکه مدتی بارید و بود و باز می بارید این باران برای
قزوین بسیار نافع بود ایلخانی میرزا ابوتراب عموی میرزا بزرگ حکیم مرحوم را بحضور آورد خیلی معمر است
بعد سوار شده با صدر اعظم صحبت کنان از کنار شهر گذشته افتادیم بجاده آقا بابا و دبیر الملک از اینجا مرخص شده
بشهر رفت هوای امروز برخلاف سایر روزها خوش بود و نسیم ملایم خنکی می آمد صحرا یکسر گل و سبزه است ما باغات

قزوین بخوع گل ورگ دیده شد بسیار خوب و مطبوع شبیه بگل زرد گفتم از ریشه و تخم آن بیاورند در طهران بکارند نهار را در سر
دست قریه محمود آباد شیخ الاسلام مرحوم صرف نمودیم باد سردی میوزید نهار در کالسکه خورده شد از پیش خدمتان مشکوة
الملک و غیره بودند چهار ساعت بغروب مانده وارد منزل شدیم باد بسیار سرد شدیدی می آمد و شدت باد بطوری
بود که گل تخیرها و چادرها را انداخت تا صبح متصل می آمد و هیچکس را قدرت بیرون رفتن نبود و از شدت سرما همه فسرده و از کار مانده
بودند

روز دوشنبه هفتم

باد بخرزان رفتیم ولی باد و سرما بطوری بود که هرگز در زمستانهای سخت بلکه در هیچ وقت دیده و شنیده نشده بود دو
فرسنگ از راه را سواره کالسکه شدیم بعد چون راه کالسکه بد بود سوار اسب شده کالسکه را برگرداندند صحرایی امروز
همه سبزه و گل بود اما سرما بهیچوجه نمیگذاشت که کسی احساس چیزی نماید یا ملتفت خضرت و طراوت صحرا شود با اینکه کلیجه
و سرداری خز پوشیده بودم از شدت سرما معلوم نبود که هیچ لباسی دارم زیر گدوک خرزان دره بود که آب کمی می آمد
آنجا نهار افتادیم باد قدری ساکت شده بود عضد الملک امین حضور صنیع الدوله عکاس باشی حکیم طولوزان محقق و غیره
بودند بعد از نهار از گتل مزبور بالا رفتیم این کوه خرزان سنگ ندارد همه خاک نرم است و همه جا گل و سبزه و ریاحین است
و اغلب جاها زراعت دیمی کاشته بودند زراعت این کوه را طایفه غیاثوند میکنند حسنعلیخان جنرال که جزو همراهان است
امروز وارد شد با صدراعظم صحبت کنان میرفتیم بالای کوه ده بنظرم آمد گمان کردم خرزان است بعد از
تحقیق معلوم شد اسمعیل آباد است که اسمعیل خان غیاثوند سرکرده سواره غیاثوند تازه احداث و آباد کرده است خوب جایی آباد کرده
که همه زراعت آن دیم است از اسمعیل آباد یک فرسنگ و نیم راندیم تا بخرزان رسیدیم اعتضاد السلطنه نصرة الدوله
نصرة الملک را در راه دیدیم نصرة الدوله شکایت زیاد از سرما و باد دیشب داشت میگفت خیلی صدمه خوردیم الحمد
لله وارد منزل شدیم باد تا نیمه غلیظی در هوا بود که گاه هم میبارید چه هر سرما بطوری بود که آب مانند زمستان یخ می بست

سه شنبه هشتم

منزل امروز لوشان است صبح برخاسته سوار اسب شده با صدراعظم و ایلخانی و صاحب دیوان صحبت کنان میرفتیم
راه این منزل را قدری بحکم دولت ساخته اند دره ها و کوهها را حاصل کاشته اند محمد تقیخان جلو رفته بود بشکار کبک
میگفت توی دره ها پاس زرد زیاد بود خلاصه همه جا راندیم محمد تقیخان جلو رفته بود آفتابگردان زوند آب شاهرود
زیاد بود و گل آلو عضد الملک عکاسباشی صنیع الدوله مشکوة الملک امین السلطنه امین حضور محمد تقیخان حکیم
میرزا غلامحسین خان امین السلطان جعفرقلیخان و غیره بودند نهار آوردند آدم وجیه الله میرزا که در شط
کوفه با آب زده بود با کمال جرئت اینجا هم با اسب به آب زد الحق خیلی جرئت کرد تا عصر آنجا بودیم بعد بطرف منزل
راندیم زیر پل دو کالسکه خیلی خوب دیدیم که تاجر شیروانی بجهة فروش بطهران میبرد هنگام غروب وارد منزل شدیم اندرون خیلی دور از

ورزه و منبعی نزده بودند بحمدالله با دهم نبود صدراعظم بعضی نوشتجات از معتمدالملک آورد ملاحظه شد

چهارشنبه نهم

امروز منزل منجیل میرویم صبح زود سوار شده رو براه نهادیم حسام السلطنه از راه بکاندی آمده بود دیگر نبود تازه خبر نداشت
است در منزل آقا بابا بازار دو جدا شد خلاصه با صدراعظم و حسام السلطنه و ایلخانی صحبت کنان رفتیم هوا بر خلاف
ایام گذشته گرم بود و مگس زیاد بود و راه هم خوب نبود و از بیراهه رفتیم تا بجبجین با بار رسیدیم کنار رودخانه نهار افتادیم
کنه گنه خورده بودم بعد از صرف نهار سوار شده به منزل راندیم در بین راه میرابراهیم خان حاکم رحمت آباد و نعمت الله
خان رشتی نصرالله خان طالش گرگان رودی دیده شدند سواره ابوالجمعی نصرالله خان بسیار خوش لباس و با اسلحه تمام
بودند نزدیک بمنزل جناب حاجی ملا رفیع مجتهد گیلانی بحضور آمدند چون نزدیک بامیورت قدیم که پای سرو هرزه پیل باشد
بواسطه حاصلی که کاشته بودند ممکن نبود وارد و نزول شود لهذا اردو را نزدیک منجیل در دره که پناه از باد بود زده بودند
با وجود این هنگام عصر باد شدیدی برخاست از عجایب و بدایع اینکه در این منزل در هر فصل که باشد نزدیک عصر باد
شدید میوزد و بطوری سخت و شدید است که درختهای زیتون که در آنجا رسته بیک طرفی که باد میوزد کج و متمایل گشته اند
منجیل و هرزه پیل همه جا حاصل کاشته اند یکسره دشت زراعت و همه صحرا سبزه خرم است روز گذشته یکنفر فراش را در لوشان
مار گزیده حکیم طولوزان مشغول معالجه بود از قراریکه گفتند از هلاکت جسته اینجاها مار زیاد دارد.

پنجشنبه دهم

منزل رستم آباد است قدری دیرتر سوار شده با صدراعظم صحبت کنان رفتیم جناب حاجی ملا رفیع مجتهد در سر
پل منجیل ملاقات شد پل منجیل که بر روی سفیدرود است و عبور و مرور قوافل متردد بین سمت گیلان از همانجاست در سوابق ایام
پل چوبی بر روی آن بود که قوافل را عبور از آن بسیار صعب بود حال چند سال است که از وجوه خزانه دولت پلی در کمال استحکام
بتوسط جناب حاجی ملا رفیع بر رودخانه مزبور ساخته شده است حاجی ملا رفیع همان صحت مزاجست که در هشت سال
قبل از اینها او را دیده بودیم از پل گذشته بسرعت راندیم تا بقبل ده رسیدیم همان مکان که چند سال قبل در سفر گیلان صرف نهار شد
باز همانجا بنهار افتادیم نارنج بهار کرده و انار تازه گل داده بود طول راه امروز موجب کسالت شد سه ساعت بغروب مانده
وارد منزل شدیم سرا پرده را کنار رودخانه زده بودند امروز بین راه آب باز و شناگر زیادی دیدیم که در آب سفیدرود که در طول راه واقع
بود شنا میکردند

جمعه یازدهم

باید بطرف امامزاده هاشم حرکت کرد صبح سوار شده با صدراعظم صحبت کنان رفتیم راه امروز بعضی جاهایش بد است یعنی تا
رستم آباد بعضی جاها آب افتاده و متجاوز از هزار قدم گل زیاد بود و بعضی جاهای دیگر هم سنگ زیاد بود و بعضی جاها ناچار پیاده
شدیم با صدراعظم صحبت میکردیم که ناگاه پای اسب صدراعظم در گل لغزیده از اسب پرت شد ولی بهیچوجه صدمه نخورد تشخیص نکردیم

گفتند از مال افتاده است بعد از سؤال معلوم شد آدم امین السلطنه بوده از مفاطریت شده مرده است اعتضاد السلطنه عماد الدوله
از این منزل مرخص شده بشهر رشت رفتند پل سیاه رود هم که مخارج بنای آن از خزانهٔ دولت بتوسط حاجی ملا رفیع شده است
تمام شده اما آب سیاه رود در این وقت بسیار کم بود بطوری که طفل میتوانست از آن عبور نمود ولی گاهی چنان طغیان
میکند که با اسب هم نمیتوان عبور کرد در انتهای رودخانه مزبور که وصل بسفید رود میشود نهار افتادیم چمن خوبی
بود در سایه درختی نشستیم مشکوة الملک صنیع الدوله وغیره حضور داشتند خلاصه نزدیک منزل که کوه تمام
میشود جنگل است درشکه مارا حاضر کرده بودند در آن نشسته راندیم تا نزدیک منزل

شنبه دوازدهم

امروز روز ورود بشهر رشت است دیشب هوا خیلی سرد بود صبح زود برخاسته قدری راه را سوار اسب
بودیم بعد بدرشکه نشسته راندیم وزیر مختار دولت روس و مسیو گریبل مترجم دم درشکه ایستاده بودند با آنها قدری
صحبت شد آفتاب خیلی گرم بود بلبل گاه گاه میان جنگل میخواند از ده سراوان و شاه اقاجی هم گذشتیم سعد الملک
که از رشت باستقبال آمده بود با میرزا عبد الرحیم خان ساعد الملک که با پرنس منچیکوف مهماندار از پطربورغ آمده بود
همه پائین شاه اقاجی دیده شدند حکیم الممالک که از طهران مامور بپذیرائی مهمانداران دولت روس بود در رسید
نهار را دست چپ راه در سایه درختان جنگلی صرف نمودیم بعد سوار شده قدری که راه رفتیم بازار بسیار خوبی
در سر راه ملاحظه شد که تمام آنرا با آجر و گچ ساخته اند معلوم شد که معین التجار گیلانی با شراکت جمعی دیگران بازار را
ساخته اند از علماء لاهیجان وغیره جمعی کثیر باستقبال آمده بودند نزدیک شهر جنابان حاجی ملا رفیع و حاجی ملا طاهر
و حاجی میرزا عبد الباقی که از مجتهدین شهر رشت هستند استقبال نمودند آنجا از کالسکه پیاده شده با اسب سوار شدیم
صدر اعظم و وزیر مختار دولت روس هم سوار شده با ما صحبت میداشتند زن و مرد زیادی از اهل شهر باستقبال آمده
بودند شش ساعت بغروب مانده وارد عمارت ناصریه شدیم چادر را از برای ما زده بودند پرنس منچیکوف مهماندار
کولونل بیراک اجودان مخصوص امپراطور روس وزیر مختار دولت روس مسیو گریبل مترجم سفارت حکیم الممالک
یکساعت و نیم بغروب مانده بحضور آمدند پرنس منچیکوف شخص محترم و از اعیان دولت روس است و جنرال اجودان
مخصوص امپراطور و سناً قریب بشصت سال دارد

یکشنبه سیزدهم

صبح سوار اسب شده برای انزلی راندیم و همه جا از میان شهر و بازار عبور کردیم جمعیت زیادی از اهل شهر تا نزدیکی
پوسار ایستاده بودند از پوسار با آنطرف از اسب پیاده شده بکالسکه نشستیم راه پیره بازار را بسیار خوب ساخته اند
رسیدیم به پیره بازار در سر در گمرک خانه نهار خوردیم لنگه و کرجی دولتی وغیره حاضر کرده بودند بعد از نهار بلنگه نشستیم
قدری دورتر از رودخانه کشتیهای کوچک بخار را نگاه داشته بودند یکی از دولت خودمان است که بسیار قشنگ

وخوب ساخته اند و دیگر از کشتیهای دولت روس بود و یکی از کشتیهای روسی وزیر مختار روس
و امیرال سیونکین و حکیم طولوزان نشسته بودند در کشتی دیگر موزیکانچیان روسی بودند و ما در کشتی خودمان
نشستیم این کشتی را تازه فرمایش داده بودیم ساخته آورده اند آنچه لازمه زینت است از آینه‌ها
و اسباب اطاق بسیار ممتاز این کشتی دارد و ساعتی هم سه فرسنگ در دریا سیر مینماید بعد از تماشای
اطاقهای کشتی بعرشهٔ آن که سایبانی از ماهوت گل دوزی داشت رفتیم وزیر مختار روس دریابیگی را
بحضور آورده معرفی نمود اینقدر در آنجا توقف شد که تمام همراهان ما رسیدند شاهزادگان عمله خلوت که بکشتی
ما داخل شده بودند حکم شد تا کشتی حرکت دهند چهار ساعت بغروب مانده وارد انزلی شدیم صدر اعظم
معتمد الملک امین السلطنه لدی الورود بکشتیهای روسی که دور از انزلی لنگر انداخته بودند بجهة تعیین جای
همراهان و بارها رفتند پنج کشتی از طرف دولت روس آمده بود که همه از کشتیهای جنگی معروف دولت
روس هستند ولی چندان تیزرو نیستند کشتیهای کمپانی از کشتیهای جنگی راحت تر و در حرکت سریع تر هستند
کشتیهای جنگی مزبور با ما نخواهند آمد تا انزلی مراجعت خواهند کرد منزل ما در برجی است که بحکم ما وزیر امور خارجه
در زمان حکومت خود در گیلان بنا کرده و بعد بتوسط میرزا محمد حسین که از جانب مرحوم نظام الدوله
نایب الحکومه گیلان بود باتمام رسید حالا هم جزئی کاری دارد که معتمد الملک تمام خواهد نمود
این برج پنج مرتبه است جمیع مراتب از هر طرف ایوان و غلام گردش دارد و بنای آن تماماً آجر
و سنگ و گچ مگر همان غلام گردشها که از چوب منقش است جمیع اسباب و اثاث لازمه از فرش
و صندلی و میز و اسباب چراغ خوب در اینجا موجود و آماده است چشم انداز این برج از چهار
سمت بدریاست خلاصه باد سردی میوزید شب مهتاب خوبی بود و بنا شد فردا بکشتی بنشینیم در عمارت
آتشبازی شد

دوشنبه چهاردهم ربیع الاول

امروز انشاء الله بکشتی نشسته و بیاری خدا روانه حاجی ترخان میشویم صبح زود برخاسته بدریا نگاه
کرده دیدم متصل تلاطم و کرجی است و بار و آدم از انزلی بکشتیها حمل میکنند هوا مه رقیق داشت و بادی مختصر
می آمد قدری موجب وحشت شد قدری که گذشت هوا صاف و مه برطرف شد ولی چون هوا قدری احتیاط
داشت تعجیل در حرکت بهتر بود فرستادیم صدر اعظم را آوردند همراهان را بکشتی فرستادیم بعد خود از برج
پائین آمدیم حاجی ملا رفیع مجتهد دعای سفر خواند جمعیت غریبی از هر قبیل جمع شده بود اول بکشتی بخار
خودمان نشسته تا بکشتی قسطنطین رسیدیم که مخصوص ما حاضر کرده بودند پرنس منشیکوف مهماندار روس و سایرین

هم حاضر بودند قریب دو ساعت منتظر شدیم تا همه بارها و ملتزمین رسیدند یکساعت بغروب مانده لنگر کشتی را کشیده براه افتادیم سه کشتی جنگی که حاضر بود متصل شلیک می نمودند و از جلو و عقب و طرفین کشتی ما حرکت میکردند بالاخره کشتیهای جنگی ماندند کشتی ما بتعجیل راه افتاد این کشتی اطاقهای خوب دارد و همه با زینت و ممتاز و پاکیزه با قاعده از پیش خدمتان امپراطور با اسباب قهوه خانه و غیره از پطربورغ آمده بودند اشخاصی که که با ما بفرنگستان می آیند از این قرارند

اشخاصی که در کشتی اول موسوم بقسطنطین که مخصوص ماست هستند

صدر اعظم معتمد الملک عضد الملک منشی حضور امین السلطان صنیع الدوله امین السلطنه محمد قلیخان حکیم طولوزان عکاس باشی غلامحسین خان محقق امین خلوت فرخ خان وجیه الله میرزا جعفر قلیخان قهوه چی باشی میرزا عبدالله فراش خلوت میرزا عبدالرحیم خان ساعد الملک سلطان حسین میرزا حاجی حیدر خاصه تراش آقا حسنعلی آبدار آقا محمد علی جبار قهوه چی نوکرهای صدر اعظم سه نفر آقا باقر

اشخاصی که در کشتی براتنسکی بودند

عضد الدوله اعتضاد السلطنه حسام السلطنه نصرة الدوله عماد الدوله علاء الدوله ایلخانی حسنعلیخان وزیر فواید امین لشکر حکیم الممالک احتشام الدوله نصر الملک مجد الدوله شجاع السلطنه حسنعلیخان جنرال میرزا رضا خان اجودان صدارت ابراهیم خان نایب میرزا احمد خان ولد علاء الدوله جلودار دو نفر عمله یک نفر نوکر ملتزمین هشت نفر مسیو دوبکلی وزیر مختار روسیه مسیو طامسون نایب سفارت انگلیس مسیو دیکسون حکیم انگلیس

اسامی اسبها

اسب جلفه اسب ظل السلطان اسب جاقی صباح الخیر حسام السلطنه حکیم طولوزان میگفت دریابیکی روس سر بطری آبجو شیرا خواسته بود باز کند سر بطری شکسته پارچه از شیشه بچشم او پریده یک چشم او نابینا شده است بعد دریابیکی را دیدم که عینک آبی گذاشته بود از خود او سؤال کردم همان تفصیل را ذکر نمود زیاده افسوس خوردم نزدیک عصر که بعرشه کشتی رفتیم کشتی براتنسکی را دیدم که متجاوز از یک فرسنگ دور بود شب را با کمال راحت خوابیدم

سه شنبه پانزدهم ربیع الاول

اول طلوع بابتدای دماغه البشاران رسیدیم هر قدر جلوتر میرفتیم زمین دماغه بیشتر و بهتر محسوس میشد این سواحل خشک و بی درخت است و جزو بادکوبه محسوب میشود بوته گز زیاد داشت و در بعضی جاها سنگ دیده

میشد کشتی طوری نزدیک بساحل حرکت میکرد که آدم و حیوان همه پیدا بودند و نقطه مرکزی و نافه برجی مربع
بجهة چراغ بحری ساخته بودند اطراف آن چند خانه وارسنگی داشتند که مستحفظ آن برج بودند در دست راست
جزیره پیدا بود و بعضی بناهای عالی دیده میشد بعد بتحقیق معلوم شد کارخانه تصفیه نفط است اما حالا
هیچکس آنجا نیست از قراری که گفتند صاحبان آن ورشکست شده است آنجا قدری کشتی را
نگاه داشتند صدراعظم بعضی تلگرافها نوشته بود داد بباد کوبه بردند که از آنجا بایران و فرنگستان
تلگراف نمایند تا دو ساعت بظهر مانده دریا آرام بود بعد کم کم متلاطم شد طوریکه امواج مثل کوه بلند
میشد همه اهل کشتی با حالت منقلب افتاده بودند مگر خود ما و عکاس باشی و صنیع الدوله و ده باشی
و حکیم طولوزان که نیفتاده بودیم و خود داری میشود دیدیم از صاحب منصبان و عمله کشتی جز امیرال چند
نفر از ملاحها و غیره و سایر افتاده بودند خلاصه بخطری عظیم گرفتار شده بودیم ولی باز بفضل خدا شامل حال ما بود
که یک باد مساعدی از عقب کشتی ها می آمد که مارا زودتر بطرف مقصد میبرد شب را تا صبح بهمین طور دریا متحرک
و مواج بود مع ذلک اندکی خوابیدیم صبح که برخاستیم بدریا نگاه کرده دیدیم باز بهمان طور منقلب بود
امیرال احضار کرده نقشه دریا را باو نگاه کردیم که معلوم کنیم در چه نقطه واقع شده ایم امیرال الیتها
میداد که دو ساعت دیگر نزدیک بدهنه شاولکا خواهیم رسید که عمق دریا چهار پنج ذرع بیشتر نیست و باین
واسطه تلاطم نخواهد داشت خلاصه نزدیک بعصر بعضی کشتی بادی دیده شد که از جمله آنها کشتی بود
که از حاجی ترخان بسواحل لنکران و مازندران میرفت کشتی جنگی بخار هم دیده شد موسوم
بایران یکساعت و نیم از شب گذشته رسیدیم بجائی که معروف بقرانتین است که کشتی بزرگ
داخل آنجا نمیتواند شد و باید ازین کشتی بکشتی کوچک نشسته بحاجی ترخان برویم کشتی ما آنجا لنگر
انداخت شام خوردیم اشخاصی که دریا آنها را گرفته بود و ناخوش بودند کم کم بحال می آمدند بعد از
شام حاکم حاجی ترخان را پرنس منچیکوف بحضور آورد و اسم حاکم مسیو پپین است آدم درست
کار قابلی بنظر می آمد زبان فرانسه را خوب حرف میزد بعد مرخص شده شبانه بحاجی ترخان رفت که هنگام
ورود ما آنجا حاضر باشد کشتی کوچکی که باید مارا بحاجی ترخان برد موسوم بکوگت و خیلی قشنگ
است بعد از شام بآن کشتی رفتیم کشتی کوچک دیگری هم بهمین وضع بجهة شاهزادگان و سایرین
حاضر کرده بودند کشتی مارا کشتی کوچک بخاری میکشید امشب را با کمال راحت خوابیدیم

چهارشنبه شانزدهم ربیع الاول

وارد حاجی ترخان شدیم صبح برخاسته باطراف نگاه کردم دیدم الحمد لله از دریای بزرگ خلاص شدیم

برودخانه وسیعی که اسمش ولگاست رسیده ایم و عجب صفائی دارد باز عرض رودخانه
بسیار است چنانکه ازهمان یک شعبه که ما عبور میکردیم البته هزار ذرع عرض داشت گلوله تفنگ
متداولی ازاین طرف بآن طرف نمیرسید آبش گل آلوده بغایت شد مانند دریای مواج روان
است سواحل رودخانه همه درخت سبز جنگلی و بید متعارفی و بید مشک درینجاها همه چمن و مرتع
است و اغلب ایلات قالوق که مذهب بت پرستی دارند در آنجا سکنی گرفته اند لب رودخانه الاچیق
زده مواشی و اغنام زیاد از اسب و مادیان و گاو و گوسفند وغیره دارند چند ده بزرگ
هم از دهات روسیه که از مضافات حاجی ترخان شمرده میشود دیده شد که درکنار رود
خانه واقع و از دور خیلی بزرگ و آباد بنظر می آمد در هر ده یک کلیسای بسیار عالی باشکوه ساخته اند
اغلب اهالی این دهات شغلشان صیادی است کشتی ما محاذی هریک ازین دهات که میرسید
اهالی ده بکنار رودخانه آمده هورا میکشیدند در این دهات هیچ چه باغ و زراعت دیده نشد
مگر در یکی از دهات که عمارت بسیار معتبر و باغ بزرگ مشجری از دور ملاحظه شد که از طایفه شاپوژنیکوف
بود ماهی مرده زیادی در کشتیهای چوبی ریخته و کنار رودخانه را متعفن کرده بودند و بعضی ماهیها را که
نتوانسته بودند نمک سود نموده نگاهدارند و زیاد عفن شده بود برودخانه انداخته بودند آب رود
ولگا بسیار گوارا است بعضی طیور از قبیل کلاغ ابلق و سیاه و سارهای بزرگ ماهی خوار بسیار در
هوا دیده میشد یک کلاغ و یک سار بزرگ با تفنگ در روی هوا زدم دو کشتی کوچک بخاری و شراعی
که حامل مال التجاره بودند دیده شد خلاصه راندیم تا مقارن ظهر از دور سواد حاجی ترخان پیدا شد اول
بنائی که بنظر آمد کلیسای بزرگ آن شهر است که بسیار مرتفع و باشکوه ساخته اند شهر مثل جزیره مابین دو
شعبه رودخانه واقع است یک شعبه بزرگ رودخانه از کنار شهر و شعبه دیگر از میان شهر
میگذرد که پلهای متعدد در روی آن بنا شده است و طرفین رودخانه کوچه

هورا باصطلاح روسیها عبارت از تهنیت و درود و دعای خیر است که رعیت هنگام عبور پادشاه
یا شخص بزرگی در سر راه جمع شده با آواز بلند متفقاً باو میرسانند و حال در جمیع فرنگ معمول و متداول

است و خانه است مساجد زیاد دارد که اکثر آنها متعلق بتاتارها است یک مسجد معتبر هم از مسلمانهای
ایران است خلاصه وارد شهر شدیم کنار شهر کشتیهای زیاد از هر نوع بود آسیابهای بادی متعدد
دیده شد ازدحام غریبی از مرد و زن بود از انواع ملل و طوایف از تاتار و روسی و ایرانی و قزاق و چرکس
و قالموق وغیره در کنارها و معابر گرد آمده بودند و پیوسته هورا میکشیدند همه جا از توی رودخانه

رسیدیم

تا رسیدیم باسکله کشتی ایستاد آنوقت چهار ساعت و نیم بغروب مانده بود امروز صبح میرزا
ملکم خان و نریمان خان و میرزا اسدالله خان قونسول تفلیس و میرزا میکائیل برادر ملکم خان
از حاجی ترخان بکشتی آمده بودند از کشتی پیاده شده باسکله آمدیم بمحض آنکه قدم بخشکی نهادیم
یکدفعه جمیع مرد و زن صدا بهورا بلند کردند جمعیت فوق العاده بهمه غریبی بود و طرفین معابر و
راهها چندانکه گنجایش داشت مرد و زن ایستاده بودند طاق نصرتی در کمال رفعت و شکوه
ساخته بودند طاق نصرت را علی سبیل الرسم که در ورود سلاطین بشهرها میسازند از دم اسکله
الی طاق نصرت زمین را فرش کرده بودند و کلانتر شهر چنانکه در روسیه رسم است که هنگام ورود
امپراطور پادشاهان لا غیرهم در شهری معمول میدارند نان و نمک جلو آورد و بر آن نمکدان
طلا و دوری نقره مطلا که نان در آن نهاده تاریخ ورود ما را بشهر حاجی ترخان نقش کرده بودند
کالسکه چی موافق قانون روس جلو اسبها را بدست گرفته ایستاده بود و پرنس منچکوف را با خود در کالسکه
روبازی که چهار اسب خوب بسته بودند نشاندم یکدسته سواره قزاق هم در عقب کالسکه می آمدند و جمعی کثیر از
مرد و زن و پیر و جوان پای کالسکه میدویدند و هورا میکشیدند گرد و خاک هم همه زیاد بود و همه جا اطراف
کوچها و مناظر خانها و بالای بامها مردم برای تماشا ایستاده بودند تا رسیدیم بدار الحکومه که منزل ما را
آنجا قرار داده بودند یکفوج سالدات در مقابل درب دار الحکومه بنظام ایستاده بودند همه
جوانهای خوب با لباس و سلاح مرغوب پیاده از جلو صف آنها گذشتیم سربازها احترام نظامی
بجا آورده هورا کشیدند پس داخل عمارت شدیم عمارت دار الحکومه بسیار عالی و
وسیع و پر یورت است اطراف پله که بعمارت و تالار بزرگ داخل میشد محض پذیرائی
کوزهای گل زیاد چیده بودند این عمارت اطاقهای زیاد و تالارهای متعدد
از تالار سلام و اطاق سفره و منازل خوابگاه و غیره دارد که همه مزین و آراسته است
و در اغلب از اطاقها شیرینی و شراب و میوه گذاشته بودند بخاریهای این عمارت بر خلاف
بخاریهای معمول ایران است یعنی در گوشهای اطاق قدری از دیوار را بطور خروجی
از کاشی سفید جلو آورده اند که آتش را از عقب می افروزند بعد بواسطه
منافذی که در این خروجی تعبیه شده هوای گرم وارد اطاق میشود حمام این عمارت
در مرتبه تحتانی است که بواسطه پله زیادی سر حمام میرود و سر حمام بسیار قشنگ است
صندلی و میز و نیم تخت و انواع عطریات و گل و غیره در آنجا آماده کرده بودند

حوضی در گوشه اطاق سر حمام بود که دو شیر آب در آن جاری میشد یکی سرد و یکی گرم که
بهر درجه حرارت لازم باشد آب آن حوض را میتوان نگاه داشت زمین حمام را با حصیر
بسیار نرم فرش کرده بودند از یک سمت حمام چند پله چوبی است و بالای پله‌ها دریچه
ایست که هر وقت لازم شود از آنجا هوای گرم داخل فضای حمام میکنند شیرهای آب
گرم و سرد ملایم اطراف حمام زیاد بود از حمام که بیرون آمدم مسیو دوبکی وزیر مختار رمسه و مسیو
طوسون نایب سفارت انگلیس با صدراعظم بجهت وداع و مرخصی بحضور آمدند که از جسکو
بسکو بروند بعد حاکم حاجی طرخان و پرنس منجیکوف و کوکونل بیراکث و مسیو کرنیل
آمده گفتند که اگر میل دارید مشق تلمبه چیها را تماشا نمائید بعد از اجازت ما علامت
الآرم یعنی علامت اضطراب از یافتن را در برجی که مشرف بشهر بود بلند کردند فی الفور
از جمیع محلات تلمبه چیها با عراده تلمبه و نردبان حاضر شدند اسبهای عراده هر محله
برنگ مخصوص بودند همین که در میدان جلو عمارت جمع شدند صاحب منصب آنها
یک سمت میدان را که عمارتی بود چنین تصور کرده که آتش گرفته فوراً جمیع تلمبه‌ها را
بسمت آن عمارت نگاه داشته متصل آب می افشاندند خیلی مشق خوبی کردند شب
در جلو عمارت چراغان بود بعد از شام بتماشاخانه رفتیم هوای آنجا بسیار
گرم بود تماشاخانه کوچکی و ازدحام غریبی بود این تماشاخانه دو مرتبه بیشتر ندارد
همین که وارد شدیم پرده را بلند کرده و انواع بازیها درآوردند اول چنین تصور شد
که بازیگرها را از مقوی ساخته اند تا کم کم معلوم شد که آدم هستند خلاصه سه مرتبه پرده
بلند شد و سه بازی مختلف درآوردند هر دفعه که پرده می افتاد چند دقیقه طول میکشید
تا دوباره بلند میکردند این طول مدت بقدری بود که از فضای تماشاخانه
ببالاخانه جنب آن رفته قدری از گرما آسوده شده دوباره مراجعت میکردیم اگر
گرم نبود خیلی تماشا داشت

پنجشنبه هفدهم

روز عید مولود مسعود حضرت ختمی مآب علیه و علی آله السلام و الصلوة است و امروز
باید بتوسط کشتی برویم بسارتیین از آنجا براه آهن بنشینیم صبح بعد از صرف نهار باطاق
سلام رفته اعیان و نجبای حاجی ترخان و صاحب منصبان ساخلوی آنجا از نظر ما می

و غیر نظامی حاضر بودند معرفی شدند بعد از انقضاء سلام به کالسکه نشسته رفتیم
بمسجد شیعیان که مخصوص مسلمانان شیعه است پیشنماز این مسجد ملا محمد حسین تبریزی مرد بسیار
خوبیست باز امروز از هر کوچه که میگذشتیم مردم باطراف کالسکه دویده هورا میکشیدند
باران دیشب گرد و خاک کوچه را رفع و نشانده بود خلاصه این مسجد بطور بالاخانه
ساخته شده است از چند پله چوبی بالا رفته وارد مسجد شدیم جمعیت زیادی از
تجار و سایر طبقه دولت ایران که همه شیعه بودند آنجا حضور داشتند شاهزادگان
و ملتزمین هم بودند نماز ظهر و عصر را در آنجا خواندیم بعد از نماز ملا محمد حسین پیشنماز
خطبه غرائی بزبان عربی خواند بعد ملا احمد نامی از اهل رشت که اجازه اجتهاد
داشت چند شعری بفارسی گفته بود خواند بعد بمسجد تاتارها رفتیم جمعی کثیر از تاتار
ها و علمای سنت در آنجا بودند مردمان خوبی بنظر آمدند ما را دعا میکردند یکی از علمای
آنجا بالای منبر رفته خطبه خواند و قرآنی بمن هدیه کرد بنای این مسجد هم شبیه بمسجد
شیعه است بعد بعمارتیکه بعضی اسباب پطر کبیر امپراطور روس در آنجا ضبط بود رفتیم
دو قایق بزرگ آنجا دیده شد که پطر کبیر بدست خود ساخته بود بخصوص یکی از آنها
را که بسیار خوب صنعت کرده بود و صورت پطر کبیر و کاترین را هم آنجا نقش کرده بودند
استکان بلور بسیار بزرگی هم در آنجا دیده شد که از پطر کبیر بوده و معروف
است که آن پادشاه با پرنس منچیکوف جد همین منچیکوف که مهماندار ماست در آن شراب میخورده
صندلی بزرگی بود که کاترین بحاکم حاجی ترخان که معاصر او بوده بخشیده است کتاب قانونی
هم با آن صندلی بود که از طرف کاترین بجهت اهالی حاجی ترخان فرستاده شده
دیگر از اسباب نجاری پطر کبیر از اره و کلنگ و تبر و غیره بود که با آنها کشتی میساخته
است بر دیوارها بعضی اسلحه کهنه و آلات حرب از تفنگ و غیره نصب کرده بودند و بیرون
دراز و طرف دو خمپاره کهنه گذاشته اند خالی از تماشا نیست بعد از تماشا باسکله
رفته بکشتی بخار موسوم بالکساندر که از کمپانی است نشستیم سایر همراهان هم
در این کشتی هستند این کشتی بسیار با زینت است اطاقهای خوب وسیع و لوازم دارد
پنج ساعت بغروب مانده کشتی حرکت کرد این کشتی علاوه بر سایر محسنات بسیار هم تند
رو است در بین راه چند کشتی دیده شد که از سارتیسین بحاجی ترخان می آمد جمعیت زیادی

از هر قبیل در آن کشتیها بودند رودخانه ولکا چنانکه پیش اشاره شد مثل دریا یعنی
بعضی جاها اینقدر عریض است که سواحل هیچ جهة پیدا نیست بعضی جزایر معتبر در این
رودخانه پیدا میشود دهات منظمه وارد که از کنار رودخانه نمایان است طرف
دست راست رودخانه معبد بسیار بزرگ خوش وضعی از قالقهای بت پرست
است همه سواحل رودخانه پیداست تپه است وچمن وسایر اشجار بسیار خوش
منظر است کله کله خوک سیاه و ابلق در سواحل چرا میکردند گوشت این حیوان را
اهالی اطراف رودخانه میخورند رودخانه ازین عظیم تر در این قطعه دنیا و ساحل ازین خوش
منظر تر دیده نمیشود دقیقه نمیتوان چشم برداشت تا شب کشتی متصل در حرکت بود شام

خورده خوابیدیم

جمعهٔ هیجدهم

صبح که برخاستم معلوم شد که دیشب تا صبح باران شدیدی باریده بود سواحل امروز
مثل دیروز است ولی ده کمتر دارد تلگرافی از دبیر الملک ملاحظه شد که شانزدهم این ماه
باد و طوفان سختی در طهران شده است اهالی طهران وحشت کرده بودند که مبادا این باد
و طوفان در دریا دوچار ما شده باشد خلاصه سه ساعت و ربع بغروب مانده وارد
شهر سارتیسین شدیم که ابتداء راه آهن از آنجاست و در بلندی کنار رودخانه
ولکا واقع شده و طول شهر سمت رودخانه است یک شعبه از آب رودخانه از وسط شهر میگذرد و یک شعبه آن
رودخانه را دو قسمت کرده است پلی برروی آن نصب کرده اند که عبور و مرور اهالی شهر
از آن میشود جمعیت زیادی از اهالی شهر و اطراف در آنجا جمع شده بودند همین که کشتی
لنگر انداخت کالسکهای بخار که باید ما را ببرند پیدا شدند نماز خواندیم از اطاق کشتی
بیرون آمدم حاکم ساراطوف که شهر سارتیسین جزو حکومت اوست بحضور آمد اسمش
گالوکین و ارافکی است مرد خوشروی نجیبی است از راه دور آمده بود رئیس نجباء
ساراطوف وغیره و صاحب منصب زیادی از هر قبیل بودند همه آمده معرفی شدند
یکدسته موزیکانچی خوب هم آنجا بود اسکله را خوب مزین کرده بودند بیرق ایران بالای
طاق نصرت نصب کرده بودند خلاصه بعد از دیدن مستقبلین مجدداً بکشتی آمده نماز مغرب
را خوانده شام صرف نموده یکساعت از شب رفته براه آهن رفتیم حاکم حاجی طرخان

از آنجا مرخص شده رفت از دم انسکه تا مسافتی از راه را از دو طرف چراغان کرده بودند
کالسکهای راه آهن از کالسکهای مخصوص امپراطور بود بسیار خوب و وسیع و مزین و
اطاقهای متعدد داشت سفره خانه و خوابگاه و اطاق پذیرائی همه مزین بچراغ و میز
و صندلی و تخت و نیم تخت کالسکها همه بهم وصل بود بطوریکه بجمیع کالسکها میشد رفت
و آمد اشخاصیکه در کشتی قسطنطین با ما بودند در کالسکه ما نشسته و شاهزادگان و سایرین
با کالسکه دیگر از عقب می آمدند اول مرتبه ایست که بکالسکه بخاری نشستیم بسیار
خوب و راحت است ساعتی پنج فرسنگ راه میرود صبح که برخاستم معلوم شد که شب از جاهای
خوب گذشته ایم بجهة اینکه هر چه بصحرا نگاه کردم همه جا سبزه و چمن گل گیاه حشم مادیان گوسفند
خوک وغیره دیده و در هر دو سه فرسنگ یک ده آباد خوب دیده میشد این اراضی معروف
بحاصلخیزی هستند هر جا که نگاه میکردیم یا حاصل دیمی بود یا چمن از یک پل بزرگ خوبی
گذشتیم آب زیادی داشت که داخل رودخانه دون میشود پلهای کوچک هم زیاد در عرض راه
دیده شد در هر دو سه میل یک قراولخانه بجهة حفظ راه و در هر چند فرسنگ
یک استاسیون ساخته اند استاسیون محل ایستادن راه آهن است برای چرب کردن عرادها و خوردن قهوه
و غذا که در حقیقت منزلگاه است بنای استاسیونها بسیار خوب است و همیشه چند
کالسکه بخار برای حمل و نقل مسافر و مال التجاره در هر استاسیون حاضر است امروز از ایالت
تامبوف میگذریم در یکی از استاسیونها از کالسکه پائین آمدم صاحب منصب و سرباز
و زن و مرد زیادی آنجا بودند از جلو صف سرباز گذشتیم همه جوانهای خوب و خوش
اسلحه بودند این استاسیون قصبه بوریسکلیبسک است جمیع کارگذاران نظامی و قلمی این
شهر باستقبال آمده بودند بعد از دیدن آنها مجدداً بکالسکه نشسته راه افتادیم راه
امروز غالباً از میان جنگل سرو و کاج است تندی حرکت کالسکه بطوری بود که کلاغ وقتیکه
در پرواز بود کالسکه محاذی او رسیده از او میگذشت و کلاغ عقب میماند از جنگل که گذشتیم صحرا
و چمن و زراعت بود در این فصل زراعت آنجا منتها یک بند انگشت از زمین بلند شده
است خلاصه رسیدیم باستاسیون کزلوف آنجا جمعیت زیادی بود حاکم و کارگذاران
این ایالت همه حاضر بودند قصبه خوبی بود مهمانخانه عالی بسیار خوبی سر راه بود نهار
هم حاضر کرده بودند نجبا و متمولین روس در آنجا ایلخی دارند اسبهای خوب

آنجا عمل می آید چند راس از آنها را آوردند دیدم چند نفر از جنرالها و صاحب
منصبان روس هم حضور داشتند بعد از تماشا مراجعت بکالسکه نمودیم قدری
که گذشت براه افتادیم ساعتی نمیگذشت که یک ده بسیار بزرگ دیده می شد شب
در کالسکه گذشت صبح زودی از یک پل طولانی عبور نمودیم این رودخانه بولگا میرود
بعد از کوسلوف نصف شب به بازان رسیده بودیم دو ساعت از روز گذشته
باستاسیون نوستوو رسیدیم کالسکه ما را نگاه داشتند تا کالسکه شاهزادگان
رسید از آنجا با همراهان بجهت ورود بمسکو لباس رسمی پوشیدیم در استاسیون
نوستوو پرنس والقوریکی حاکم شهر مسکو که مرد پیر محترم و دارای نشانها است
باستقبال آمده در کالسکه بحضور آمد مسیو کازوف مترجم اعلیحضرت امپراطور که از جانب امپراطور
آمده بود بحضور رسید مرد بسیار پیر است ایران هم آمده است خلاصه راندیم تا شهر مسکو
پیدا شد گنبدهای کلیساها که همه مطلا بود و خانهای بسیار عالی باغچها باغات
عمارات ییلاقی کارخانجات خوب دیده شد تا رسیدیم بکار که توقف گاه کالسکه بخار است
جمعیت زیادی از مرد و زن بود از کالسکه آمدم بیرون حاکم شهر و جنرالها و ارباب
قلم بودند بطوری ازدحام بود که حساب نداشت کالسکه چهار اسبه با تشریفات و قطارها
های امپراطور که لباسهای خوب داشتند حاضر بودند صدر اعظم و سایرین از شاه
زادگان و پیشخدمتها بردیف در کالسکهها نشسته از عقب ما می آمدند همین طور
از کوچها گذشته همه جا از زن و مرد جمعیت غریبی بود تا رسیدیم بدروازه ارک عمارت
کرملین که از عمارات معروف بزرگ روس بلکه همه فرنگ است دیوار بلند قدیمی سازی
از آجر دارد که بر روی تپه مانندی واقع شده که مشرف بشهر مسکو است جبه خانه و قورخانه
هم در این عمارت است از نزدیک آنجاها گذشتیم یک توپ بسیار بزرگی در
عمارت گذاشته اند که با آن بزرگی کمتر دیده میشود زنگ کلیسای مسکو که از قدیم
افتاده و شکسته است نزدیک جبه خانه بود زنگ با آن بزرگی هم در هیچ جا پیدا
نمیشود توپهائی که از ناپلیون اول در جنگ مسکو گرفته در جبه خانه چیده اند خلاصه بپله
عمارت رسیدیم گراف لنس دورف که مرشال این عمارت و مدبر خالصه جات و باغات
مسکو است جلو آمد جوان خوش منظری است زبان فرانسه را بسیار خوب میداند

ما را راهنمائی و عمارات را معرفی می‌نمود وصف عمارت کرملین را حقیقة نمیتوان
نوشت از پله زیادی بالا رفتیم بطوری ساخته‌اند که خیلی براحت بالا میرود
ستونهای بزرگ از سنگ سماق وغیره ودر آن راهروها بود وسط پله و راهروها را
مفروش کرده بودند از پله که بالا میرود در طرف راست یک پرده تصویر
جنگ روسها با مغولها نصب است بعد باطاق بزرگ و از آنجا بتالاری
بزرگتر داخل میشود که معروف بشوالیه و سنت ژورژ است یعنی تالار صاحبان
نشان پهلوانی که هر کس در قدیم و جدید این نشان را گرفته و میگیرد اسمش را
در این تالار مینویسند تالار بسیار بزرگ مرتفعی است چار چهل چراغهای
بسیار بزرگ دارد و از آنجا بساودرون یعنی تختگاه میرود و این تالار هم
بسیار بزرگ و طولانی و مرتفع است و تخت امپراطور را با پرده دیگر که ساخته
و بصحنه تالار گذاشته امپراطورهای روس در آنجا با تاج سلطنت بسر
میگذارند از آنجا بدو سه اطاق دیگر داخل شده بعد بخوابگاه میرود و از این تالار دری دارد و بیک مهتابی باشد
جائی که از روی مهتابی همه شهر مسکو و اطراف پیداست قدری آنجا گشتیم در این عمارت در سنگ کردن
گچ صنعت غریبی کرده‌اند که گچ مثل آئینه شفاف و مثل سنگ سخت شده است ستونهای
خوب در این اطاقها است مثلا در ستون سنگ سماق یکپارچه بلند در اطاق خوابگاه و در تالار ستونهای
لطیف بسیار است بعضی سنگ مرمر است یورت این عمارت از بالا و پائین
بقدریست که آدم نابلد گم میشود نمیتوان همه را در یک روز گردش کرد
گلدانهای بلور و چینی در این عمارت زیاد است یک باغ زمستانی
کوچکی شبیه بنارنجستانهای طهران متصل بعمارت بود که از گلهای
عجیب و غریب آورده ترتیب داده بودند بسیار قشنگ بود یک کارتیل
وطنبل یعنی جائی که پرده تصویر میآویزند در این عمارت است
که مانند دالان طولانی جائیست و جمیع پرده‌های اشکال
روغنی کار قدیم را در آنجا نصب کرده‌اند اشکالی بسیار خوب
و گلدانهای چینی بزرگ هم بردیف چیده بودند خلاصه
بعد از شام خوردن که هنوز آفتاب بود بتماشاخانه رفتیم مردم

زیادہ بے در کوچہا بودند تا رسیدیم در تماشاخانہ از پلہا بالا رفتہ
از اطاق را ہنگاہ گذشتہ در لوژ جلوسن یعنی جلو جاہیٔ کہ بازیہ درمے
آورند نشستیم تماشاخانہ بزرگیست از بناہای امپراطور نیکلا
است شش مرتبہ دارد در ہمہ مراتب زن و مرد زیاد بودند چہل چراغ بزرگی
از وسط تماشاخانہ آویختہ است پرنس دالقورنیکے حکمران مسکو در اطاق
ما نشست پردہ بالا
رفت عالم غریبی پیدا
شد زنہای
رقاص زیاد برقص افتادند
این رقص و بازیہ را
بالہ میگویند یعنی
بازیہ و رقص بی تکلم
در این بین ہم یک قصہ
ہم بازی در می آورند
بانواع اقسام کہ نمیتوان
شرح داد روبروی
مردم پایین محل رقص
و بازیہ ہم
موزیکانچے زیادی
متصل میزنند
و ہر دقیقہ
از روشنایی
الکتریسیتہ
روشنیہای رنگارنگ از گوشہا بمحل رقص می اندازند کہ خیلی خوش نما است
و رقاصان ہم ہر دقیقہ بلباس دیگر در می آیند و رقاصان کہ خوب میرقصند اہل تماشاخانہ

تصویر امپراطور پادشاہ روس

EMPereur Russies

دست میزدند و میگفتند بیس یعنی ایضاً خلاصه بعد از اتمام یک مجلس پرده تماشاخانه می‌افتد و بعد از یک ربع که مردم قدری
راحت میشوند دوباره پرده بالا رفته مجلس دیگر منعقد میشود ما بعد از یک بازی که هر بازی را ایک‌کت میگویند رفتیم
به لژ دیگر که نزدیک و مشرف بمحل رقص بود و شاهزاده کان و سایرین در لژ اول ما نشستند پنج مرتبه پرده بالا رفت پنج
قسم بازی درآوردند تا نصف شب طول کشید تماشاخانه هم خیلی گرم بود رفتیم منزل اسم رئیس تماشاخانه کادلین است

روز بیست و دویم ربیع الاول

در مسکو توقف شد امروز رفتیم پایین عمارت کرملین که جواهرآلات و تاجهای قدیم پادشاهان وغیره را چیده اند تماشا
کردیم عمارت عالی تو در توئیست که هم اسلحه خانه محسوب میشود و هم جواهرخانه همه اسباب و آلات را بسلیقه پشت آئینها
گذاشته اند از چینیهای قدیم و طلا و نقره آلات و اسباب تحفه و غنایمی که از جنگها گرفته اند همه را یکی یکی تحویلدار و ناظم
آنجا که اسمش سولو و سالاست نشان میداد که از جمله تحفه اسبابی بود که در جنگ پول طاوا پطر کبیر از شارل دوازدهم
پادشاه سوئد گرفته بود و تختی که شارل بعد از زخم خوردن روی آن نشسته و آنرا باطراف میدان میبرده اند و جنگ میکرده
با چند بیرق از آن پادشاه و دیدم بقدر ده تاج بود از تاج پادشاهان قدیم روسیه تا پطر کبیر و اغلب تاجها جواهر خوب
داشت بوضع زرگری قدیم عصاهای سلطنتی جواهر یک عصای ساده هم از پطر کبیر بود و لباسهای پادشاهان قدیم
و جدید مختلفات اطلاق الکسندر اول و پطر کبیر همه آنجا بود دو تخت مرصع از فیروزه و طلا و سایر جواهرات دیده شد
که شاه عباس صفوی برای پادشاهان روس برسم هدیه فرستاده است دو دست زین و یراق مرصع بسیار خوب
که سلطان حمید خان پادشاه روم برای امپراطریس کاترین فرستاده آنجا دیده شد حتی چکمه پطر کبیر و چکمهای الکساندر
اول همه آنجا بود و صورت ناپلیون اول که از مرمر بسیار بزرگ حجاری خوب کرده اند دیده شد کالسکهای بطرز
قدیم آنجا بود بعد از تماشای آنجا بمدرسه لازاروف رفتیم مدرسه خوبیست اطفال ارامنه و مسلمان و روس آنجا السنه
مشرقی و فرنگی میخوانند اسم رئیس مدرسه ولیانوف است بعد از مراجعت از مدرسه صاحب منصبان و جزای
نظامی متوقف مسکو بحضور آمدند اسم سردار کل قشون مسکو که مرد مسن بلند قامتی است ژنرال دنس تول
شب را بتماشاخانه رفتیم بازیهای خوب درآوردند بعد بخانه پرنس القورکی مجلس بال رفتیم چون زنش مرده بود
خواهرزاده اش تشریفات مجلس را بعمل می‌آورد

روز بیست و سیم

صبح برخواسته با کالسکه قدری در شهر گردش کردیم و مشقجات تلمبه چیان قدری مشق کردند بعد بموزه
اتنوگرافی که عمارت عالی بود رفتیم جمیع اهالی روس را از هر طبقه از موم بقدر جثه آدم ساخته و لباس اهالی
ایالت و طایفه را هم بمجسمه‌های مومی پوشانده اند مثل انسان هستند بی تفاوت اسبابهای دیگر هم

که از وحشیهای نیکی دنیا و از بقیه برای تماشا چیده اند در کتابخانه انجا گفتند دویست هزار جلد کتاب است امپراطور هر وقت بمسکو می آیند در اطاقهای تحتانی عمارت کرملین منزل میکنند انجاها را هم گشتیم بسیار اطاقهای خوبی است از پالیزکی اسباب طاق و سنگهای سماق و هزارهای مرمر و میز و صندلی و آئینه هم تخت بهتر از ان تصور نمی شود در اطاق امپراطور پوست دو خرس که بدست خود شکار کرده در جلوی تخت فرش کرده بودند خلاصه بعد از گردش بکار رنیکلا که سر راه اهن پطربورغ است رفتیم که انشاء الله امشب به پطربورغ برویم از عمارت تا لب راه اهن را چراغان کرده بودند جمعیت زیادی از اهل شهر سر راه ما ایستاده بودند زیاده از حد تعظیم و تکریم کردند جمعیت مسکو سیصد و پنجاه و یکهزار کس است نشان تمثال بحکمران مسکو داده شد شاهزاده ها در همان کالسکه ما می نشینند شب در کالسکه شام خورده خوابیدیم

روز بیست و چهارم ربیع الاول

صبح برخواسته دیدیم طرفین راه همه جنگل سرو است امروز از دو پل طولانی اهنی گذشتیم که روی دو رودخانه عریض ساخته بودند یکی بی آب و دیگری رودخانه آبی هم از میانش میگذشت بعد از طی مسافتی از رودخانه عظیمی موسوم به ولکف پلهای بسیار طولانی از اهن روی آن ساخته بودند کالسکه بخار گذشت این رودخانه اغلب زمینها را مرداب کرده است و دهات متعدد میان مرداب ساخته اند راندیم تا به ایستاسیونی رسیدیم از کالسکه پائین آمدیم جمعیت زیادی بود ما هم درین منزل ناهار خورده حاکم شهر قدیم را استارا کوف که نایب پرنس گرچاکوف است بحضور آورد استارا کوف مرد روسی است اما خیلی زرنگ و باکفایت و باسواد است قدری صحبت شد بعد بکالسکه نشسته راندیم نزدیک بشهر پطربورغ لباس رسمی پوشیده پیاده شدیم کالسکه در کار ایستاد اعلیحضرت امپراطور با نواب ولیعهد و برادر دیگر امپراطور همه شاهزادهای خانواده سلطنت و سرداران خانواده سلطنت و سرداران و وزرا المهاجر بودند اعلیحضرت امپراطور الکساندر دوم پادشاه کل ممالک روسیه با کمال گرمی و دوستی ما را پذیرفتند نواب گراندوک نیکلا سپهسالار کل عساکر روسیه برادر اعلیحضرت امپراطور را با پرنس ... متوقف پطر را و نواب گراندوک قسطنطین نیکلایویچ برادر دیگر امپراطور هم بود خلاصه دست بدست امپراطور داده پیاده شده افتادیم صاحب منصب زیادی با لباسهای رسمی در سر راه بودند از ابتدای کوچه معروف بنوسکی که کوچه بسیار عریض طولانی است داخل شدیم طرفین کوچه عمارات سه مرتبه و پنج مرتبه فرش طرفین کوچه از سنگ و وسط از تخته است که کالسکه صدا نکند هر وقت عراده از روی سنگ فرش میگذرد صدای بدی می آید اما از روی تخته فی الجمله راحت میرود خلاصه من و امپراطور در کالسکه روباز نشسته بودیم هوا هم مساعد و افتاب بود طرفین کوچه و بالا خانها و بالای بامها مملو از مرد و زن بود و هورا میکشیدند متصل من و امپراطور با دو دم تعارف میکردیم تا رسیدیم از زیر یک طاقی و کریس مرتفعی گذشته وارد میدان جلو عمارت زمستانی شدیم میل ... قصور ... میدان ... همه امپراطور الکساندر اول را هم در آن ریخته

بالای آن نصب کرده‌اند از این میدان داخل در عمارت شده با اعلیحضرت امپراطور بالا رفتیم البته بقدر هزار نفر صاحب
منصب و جنرال در پله‌ها و تالارها بودند از اطاقها گذشتیم که هر یک از دیگری مزین‌تر و بهتر بود پرده‌های خوب تمام نهایت
سنگ سماق میزهای سنگی ممتاز صندلی گلدان سایر اسباب اطاق که تعریف آنها نوشتن ممکن نیست بخصوص یک گلدان
سنگ ملخیت در بالای پله بود که بسیار ممتاز بود امپراطور یکی یکی اطاقها را نشان میدادند تا رسیدیم باطاقهائی که
مخصوص ما بود از آنجا امپراطور وداع کرده بمنزل خودشان رفتند امپراطور مردی هستند بلند قامت با هیبت
بسیار با وقار تکلم میکنند و راه میروند خلاصه قدری که نشستیم کنت آدلربرگ که وزیر دربار اعلیحضرت امپراطور و بسیار
مرد خوبی است و بنیه قوی دارد آمده نشان سنت اندره مکلل بالماس را که بزرگترین نشانهای دولت روس
است با حمایل آبی از جانب اعلیحضرت امپراطور برای ما آورد بعد از دو دقیقه رفتیم بازدید امپراطور ایشان در
اطاق خود ایستاده بودند دست بهم داده نشستیم صدر اعظم و مسیو کاماروف مترجم امپراطور هم بودند
بسیار صحبتهای خوب شد امپراطور دو نفر غلام سیاه بسیار خوب با لباس اسلامبولی دارند که خدمت میکردند بعد از
چند دقیقه برخواسته بمنزل آمدم ساعتی بعد ببازدید نواب ولیعهد رفتیم خانه ولیعهد دور از عمارت سلطنتی است
نواب ولیعهد جوانی خوش ترکیب و سن بیست و پنج سال است زوجه ایشان دختر پادشاه دانمارک است حالا حامله
هستند قدری آنجا نشسته چای خوردیم صحبت زیاد شد بمنزل آمده شام خوردیم مقارن غروب اعلیحضرت امپراطور
بمنزل ما آمده باتفاق در کالسکه نشسته بتماشاخانه رفتیم هوا طوری سرد بود که محتاج بخرقه بودیم راه دور بود در روم
تماشاخانه پیاده شده از پله زیادی بالا رفتیم در لژ روبروی سن نشستیم در این لژ امپراطور و ولیعهد زوجه ولیعهد
گراندوک قسطنطین سایر پسرهای امپراطور و خانواده سلطنت بودیم سطح تماشاخانه از صاحب منصب و ژنرال
وغیره پر بود این تماشاخانه مشتمل بر شش مرتبه دارد و همه مراتب پر از زن و مرد بود شاهزادگان ایرانی و سایر ملتزمین هم بودند
چهل چراغی که در وسط آویخته بودند بگاز روشن میشود خیلی خوب میسوخت اما تماشاخانه مسکو بزرگتر و باشکوه‌تر است
بعد از تماشا بودند اول پرده که افتاد باطاق دیگر رفتیم ایلچی کبیر فرانسه که مردی بسیار پیر و اسمش ژنرال لوفلو است
و ایلچی عثمانی کیامل پاشا هم در آنجا دیده شدند این مرتبه که پرده بلند شد با امپراطور بلژ پائین که نزدیک سن بود
تماشا بود رفتیم و بالت هم آنجا دادند بعد از اتمام بمنزل مراجعت شد

روز بیست و پنجم ربیع الاول

صبح پرنس گورچکوف وزیر اعظم روس آمد خیلی با او صحبت شد مسیو گریل ترجمه میکرد پرنس گرچکوف مرد
بسیار عاقل زیرک بیست هفتاد و پنج سال دارد بعد از رفتن او اعلیحضرت امپراطور آمده باتفاق در کالسکه نشسته بمیدان
مانوش یعنی میدان مشق رفتیم متجاوز از بیست هزار نفر قشون از سواره و پیاده ایستاده بودند تماشای زیادی

هم از زن و مرد در اطراف میدان بودند چادری بطرز آفتاب گردان یک سمت میدان زده بودند و جمیع نواب
ولیعهد سفرای دول خارجه و شاهزادگان ما در انجا بودند بعد از آنکه با اعلیحضرت امپراطور از جمیع صفوف سواره
و پیاده گذشتیم نزدیک آن جا در آمده سواره ایستادیم قشون از جلو ما دفیله کردند دو نفر شیپورچی سواره هم پشت
سر امپراطور بودند که ایشان هر فرمانی میدادند شیپورچیان با شیپور بقشون میرسانیدند اول دسته سواره مسلمان
خاصه گذشت بعد افواج پیادهٔ خاصه بالباسهای خوب مختلف بعد سایر افواج از توپخانه و پیاده بعد دستجات سواره
همه جوانهای خوب و بالباسهای ممتاز و اسبهای قوی یک رنگ بودند گذشتند بعد از اتمام مشق همانطور سواره
رفتیم بخانهٔ پرنس اولدنبورغ که بنهار مهمان بودیم خانهٔ ایشان مشرف بر آن میدان است دختر این شاهزاده زن
نواب گراندوک نیکلا برادر اعلیحضرت امپراطور است که مهماندار و صاحب خانه بود و بسیار شاهزاده خانم محترمه است
خلاصه رفتیم بالا شاهزاده های ما و صدر اعظم وغیره هم بودند در این نهار همان خانواده سلطنت روس موعود بودند
قبل از نهار دخترهائی که در مدرسه مشغول تحصیل و در تحت حمایت امپراطریس هستند با معلمه ها دیده شدند خود امپر
اطریس در پطربورغ نیست بعلت درد سینه بفرنگستان رفته است خلاصه بعد سر میز نشستیم زن نواب گراندوک نیکلا
که صاحب خانه بود دست راست ما و اعلیحضرت امپراطور دست چپ نشستند امپراطور با حکیم طولوزان صحبت میداشتند
منهم بفرانسه صحبت میکردم بعد از نهار با اعلیحضرت امپراطور بکالسکه نشسته رفتیم منزل ایشان بسارسکو سلو که
از ییلاقات سلطنتی بیرون شهر است با کالسکه بخار رفتند که برای بال امشب در مجمع نجبای شهر مراجعت نمایند ما هم
قدری در موزه ارمی تاژ که مثل عمارت ما است گردش کردیم جواهرات خوب و اشیاء دیدنی دارد بنا شد روز دیگر انشاءالله
بتفصیل تماشا کنیم مقارن نصف شب بمجلس بال نجبا رفتیم رؤسای نجبا تا دم پله استقبال کردند امپراطور که قبل از
وقت در انجا منتظر ما بودند نجبا آمده دست هم را گرفته قدری گردش کرده بعد نشستیم جمعیت زیاد از زن
و مرد بودند وضع این عمارت باین قسم است در وسط تالار بسیار بزرگی است که محل رقص است اطراف غلام گردش
و مشرف به تالار است که مردم در انجا گردش میکنند و می نشینند قدری که گذشت بمنزل برگشتیم
رودخانهٔ نوا از سمت شمال پطربطرف پائین جنوب و مشرق جاری و خیلی رودخانهٔ عظیمی است کشتی بخار بزرگ در آن
کار میکند هر روز پارچهای یخ زیاد مانند کوه از شمال می آورد که بسیار صاف و خوب مثل یخ توچال البرز است
میگویند آب نوا سالم نیست امپراطور هم ما را از آشامیدن آن منع میکردند یکطرف رودخانه عمارتی است که منزل
ماست و طرف مقابل قلعهٔ کهنه ایست که در ایام پطر کبیر ساخته اند کلیسائی در وسط قلعه است مناره و میل بلندی
از طلا دارد و مقبرهٔ سلاطین روس در انجاست ضرابخانهٔ دولتی هم در قلعه است که پولهای پطربورغ کار زروش میشود

روز بیست و ششم

صبح

صبح که برخاستم بعد از ساعتی سفرای خارجه آمدند پذیرائی شد چهار نفر از آنها ایلچی کبیر بودند که یک یک جدا باطاق مخصوص احضار کرده بعد بیرون رفته در تالار ایستاده بودند ما هم رفتیم در تالار همه سفرا از احوال پرسی کردیم اینها هم اجزای خودشان معرفی کردند شاهزادگان و سایر مقربین هم حضور داشتند سلام باشکوهی بود اسامی چهار نفر سفیر کبیر از این قرار است جنرال لوفلو ایلچی فرانسه که مرد پیر هوشیاری است لورد لوفتوس ایلچی انگلیس کیامل پاشا ایلچی عثمانی پرنس رویس ایلچی المان و از اکثر دول اروپ و ینگی دنیا و یونان ایلچی و شارژدفر بحضور آمده بودند بعد از دیدن آمده نهار خوردیم پرنس اولدنبورغ هم که دیروز خانه‌اش نهار خورده بودیم بدیدن آمد بعد اعلیحضرت امپراطور آمدند قدری صحبت داشته شد بعد رفتند بمشق افواج ولی من امروز بجهت تماشای ارمی تاج بمشق نرفتم امروز تلمبه‌چیان هم در پایین عمارت مشقی کردند از پنجره ملاحظه شد خلاصه رفتیم بتماشای ارمی تاج رئیس آنجا که اسمش گیدیانوف و هم رئیس تماشاخانهاست پیشت حضور داشت یکی یکی اسبابها را نشان میداد اطاقهائی که پردهای صورت و مجسمهای مرمر و حوضهای بزرگ و کوچک از سنگهای قیمتی سبز و غیره داشت و اغلب ستونها یک پارچه سنگ قطور بلند که از سنگهای ممالک فنلاند است میزهائی که از سنگهای الوان خاتم سازی شده میزها و گلدانها ملخیت که سنگ سبز است انواع چیزهای عجیب و غریب با تماشا بخصوص اشکال مجسمه در هیئتهای مختلفه از زن و مرد و بچه ایستاده و خوابیده ساخته بودند که شخص حظ میکرد یک زن بزرگ ایستاده بسیار خوشگل بود که شخص میتوانست سه روز نشسته آنرا تماشا کند هر پرده صورت و هر مجسمه و هر اطاق را ده روز دیدن کفایت نمیکرد از یک دقیقه ملاحظه هیچ چیز فهمیده نمیشد متصل اطاق باطاق و دالان بدالان گردش میکردیم و بعد از پله زیادی که اطراف آنهم ستونهای سنگ سماق بلند قطور بود پایین رفتیم در طبقه زیر عمارت هم مجسمه زیادی از کارهای قدیم مصری و غیره بود که خود همین رئیس رفته خریده آورده است یک مجسمه بسیار بزرگی از آدم نشسته بود بقدر فیل اما همه اعضا را بتناسب درآورده بودند سکه‌های قدیم طلا آلات و غیره که در قریم از زیر خاک و توی قبور درآورده همه را زیر آئینها چیده بودند پردهای صورت همه کار نقاشان قدیم انگلیس و ایطالیا و اسپانیول است صورتهای بسیار خوب داشت که بهتر از آن تصور نمیشد بعد از گردش زیاد آمدیم منزل قدری راحت شده رخت پوشیدیم عصری در منزل امپراطور بشام موعود بودیم در وقتش رفتیم صد و هفتاد نفر دعوت شده بودند از خانواده سلطنت روس شاهزادگان و همراهان با جمعیت زیادی بودند اول باطاق خلوتی رفتیم که ولیعهد و زوجه ایشان و غیره بودند قدری نشستیم بعد رفتیم بسفره خانه سر میز نشستیم امپراطور دست چپ و زوجه ولیعهد دست راست ما بودند شام خورده شد در وسط شام امپراطور برخاسته همه برخواستیم شراب بسلامتی من خوردند همان ساعت از قلعه توپ انداختند بعد از دو دقیقه من برخواسته باز همه برخاستند شرابی بسلامتی امپراطور خوردم بعد شام تمام شد خوش گذشت بعد از آن رفتیم اطاقهای والده امپراطور را گردش کردیم امپراطور وزراء و بعضی جنرالها را معرفی کردند بعد ما رفتیم امپراطور هم برگشتند

کالسکه روبازی حاضر شد در آن نشسته در شهر گردش کردیم از نزدیک مجسمه امپراطور نیکلا که از چدن ریخته‌اند گذشتیم
بسیار مجسمه بزرگی است روی اسب قرار داده‌اند مقابل کلیسای اسحق است کلیسای اسحق هم از بناهای بسیار
عالیست تماما از سنگ گنبدش مطلا و ستونهای سنگ سماق قطور بلند در اطراف آن زیاد است هوا سرد
بود برگشتیم بمنزل شب رفتیم بتماشاخانه میشل امپراطور نبودند امروز در سارسکوسلو بودند صدراعظم و وزیر دربار روس وغیره بودند در اطاق جنب ما
نشستیم این تماشاخانه از تماشاخانه‌های کوچک تر اما قشنگ و با زینت است شش مرتبه دارد زن و مرد زیادی بودند ما [illegible]
بودیم در این تماشاخانه کومدی روسی اورند یعنی تکلم میکنند یک زنی از اهل سوئد بند بازی بسیار خوبی کرد بعضی
اشخاص کارهای عجیب کردند از جمله مردی از توی یک تخته بسته که باز میکرد و چیزی در میانش نبود یک پسر و زن
خوشگل و آدمی دیگر در می‌آورد شخصی روی گلوله بزرگی ایستاده با گلوله راه میرفت و چند چیز مثل کارد وغیره تا سقف
بهوا می‌انداخت و باز دست میگرفت زنی فربه که رخت تنگی پوشیده و سینه و پاهایش باز بود کالسکه را که [illegible]
داشت و دو اسب سفید می‌نامند سوار شده تند میراند خوب راه میرفت بعد یک سیاهی بطری زیادی آورده چیده [illegible]
بطریها پنبه داشت با عرق آتش زده زن کالسکه را از توی شیشه‌ها پچاپچی میکذرانید آخر از عراده [illegible]
پشت لباسش آتش گرفت خیلی خفیف شد چند دفعه تابلو و دیوان آوردند بسیار چیز غریب خوبیست چند نفر زن [illegible]
وغیره بی حرکت و بطرزهای خوب می‌ایستند و می‌نشینند که بسیار خوش آینده است مثل پرده نقاشی آرام آنها را
میبینند که مکرر دیده میشوند بعد از اتمام برخاسته بمنزل آمده خوابیدیم
از پاریس خبر رسید که مسیو طییر رییس جمهوری استعفا نموده و مارشال ماکماهون سردار را رییس کرده‌اند

روز بیست هفتم ربیع الاول

صبح برخواستم باران شدیدی امروز می‌آید امپراطور در سارسکوسلو هستند امشب بنا بود در جزایر تئاتر بازی کنند
بواسطه باران موقوف شد امروز بعضی دیدنیها کردیم اول بخانه گراندوک قسطنطین برادر امپراطور که امیر البحر است
رفتیم خانه بسیار خوبی دارد اطاقهای متعدد و پر اسباب من جمله اطاقی که بطرز اسلامبولی ساخته بودند آنجا نشستیم
از دیوارها و شیرها آب توی حوض میریخت و در اطاق آیات قرآن و اسم مبارک حضرت امیر المومنین و امام حسن و امام حسین
علیهم السلام را نوشته بودند اسم خلفای دیگر هم بود اطاق مدور کوچکی بود و بسیار باصفا آنجا هم قلیان کشیدیم
بعد برخواسته اطاقهای دیگر را گشتیم نمونه اسبابهای بحری و کشتی و توپ وغیره آنجا زیاده بود کتابخانه و موزه
هم داشت روی هم رفته اسباب زیادی بود خود گراندوک قسطنطین هم فردا میرود بجهت سیاحت کشتی ساخته‌اند باب
بیندازد از آنجا برگشته رفتیم خانه گراندوک نیکلا برادر دیگر امپراطور منزل نبود زوجه ایشان که دختر پرنس اولدنبورغ
و پسرش که جوان بلند قامت خوبی است بودند دختر او و پسرهای کوچک و بزرگ هم از خانواده خودشان بودند

عمارت خوبی دارد قدری نشسته چای خورده برگشته رفتیم منزل پرنس گرچاکوف که وزارتخانه او بود از پله زیادی بالا رفتیم
در اطاق آخری نشستیم قدری با او صحبت شد از آنجا برخاسته بمنزل باریاتینسکی که زیر عمارت ما بود رفتیم این شخص دوست
امپراطور است یک وقتی هم حاکم قفقاز بوده جنگ شامل را این تمام کرد و شامل را اسیر نمود و روی تختی خوابیده
لحافی برو کشیده بود جائی سوای سرش پیدا نبود مرد پیری است محض اینکه مرد بزرگ محترم و ناخوش بود او را
دیدن کردیم چانه را محکم بسته بود گونه هایش ریش دار و نمیتوانست حرف بزند قدری نشستیم زود جدا شدیم که از ایل گرجستان است
دیده شد بعد برخاسته آمدیم منزل بعد از ساعتی بتماشای جواهرخانه ارمیتاژ رفتیم طاوس مطلائی آنجا بود که کوک کردند
بسیار خوب چتر زد خروس مطلائی هم بود مثل خروس میخواند بعد خیلی توی اطاق ها گشته از آنجا تا در آخر عمارت رفته از پله
بالا رفتیم که تاج امپراطور و الماس بزرگ لازاروف که در روی عصای امپراطور است با جواهرهای زوجه امپراطور
آنجاست همه را دیدیم الماس بزرگ خوب الماسی است تاج هم الماسهای برلیان وغیره بسیار خوب داشت همه تاج
اول بزرگی بود یک تاج الماس کوچکی هم با گردن بند برلیان بسیار اعلائی مال امپراطریس است جواهر دیگر هم بود و بعد برگشتیم
بمنزل در این عمارت هزار و یکصد اطاق دارد و اغلب آنها را گردش کردیم شب را بعد از شام رفتیم بتماشاخانه بزرگ
امپراطور آنجا بودند خیلی صحبت شد در لژ پائین نزدیک محل بازی نشستیم صدراعظم و [illegible] و گراند دوک
قسطنطین وغیره هم بودند بازی را ترکیبهای مختلف زیاد طول دادند پرده که می افتاد با امپراطور باطاق کوچکی
رفته سیگار میکشیدیم در یکی از پرده ها تنها با امپراطور به سن رفتیم ازدحامی بود دختر ها ریخته دست امپراطور را میبوسیدند
شاهزادگان وغیره در لژ روبروی سن بودند خلاصه بعد از اتمام با امپراطور بکالسکه نشسته رفتیم منزل الحمدلله علی کل حال

در حاجی طرخان و مسکو و پطر توی شهر و کوچه ها کبوتر چاهی زیادی بی اینکه از آدم فرار کنند راه میروند

روز دوشنبه بیست و هشتم

صبح برخاسته نهار خورده رخت پوشیدم صدراعظم امروز با اعلیحضرت امپراطور ملاقات کرد بعد با امپراطور
بکالسکه سربازی نشسته راندیم برای میدان مشق دو سه هزار سواره نظام و قزاق برای مشق حاضر کرده بودند هوا ابر بود
باریدن گذاشت تا تمام لباس تر شد بمیدان مشق رسیده سوار اسب شدیم سوارها مشق کردند باران قدری ایستاد
بعد از مشق سواره نظام که پیاده شده مثل سرباز شلیک کردند توپخانه هم شلیک کردند بعد سوارهای چرکس و قزاق
و مسلمانان قراباغ که تخمیناً زیاد از صد نفر بودند جلو ما اسب بازی کرده تفنگها و طپانچه ها خالی میکردند چند نفری
هم سخت زمین خوردند زمین هم گل زیادی بود بعد از اتمام من سوار کالسکه شده رفتیم منزل امپراطور هم بکالسکه تنها
نشسته بسارسکوسیلو رفتند من بعد از ورود بمنزل یکساعتی راحت شده سوار کالسکه شده رفتیم بقلعه و بانک دولتی

اول به بانک رفتیم جای غریبی بود در حقیقت خزانه و انبار پول و طلا و نقره دولت است نقد و شمش طلا و نقره
بهمه جهت دو کرور ایران موجود بود و شمشها را مثل تیر آجر تراش درست کرده روی زمین گذاشته اند
وزیر داخله روس که اسمش رتزن است آنجا همه را نشان میداد و بعد از آنجا سوار شده راه زیادی رفته از روی
جسر بزرگ ممتدی که روی رود خانه نوا است گذشته داخل قلعه شدیم حکمران قلعه جنرالی بسیار پیر است
رعشه هم دارد اسمش کارساکوف است اول بمقابر سلاطین رفتیم جائی است کلیسا مانند صندوقهای
قبور سلاطین را که از مرمر است در آنجا چیده اند از پطر کبیر تا نیکلا همه آنجا دفن اند از آنجا رفتیم بضرابخانه که در
همان قلعه است امپریال طلا و پول نقره سکه زده میشود بعد از قدری تماشا پیاده رفتیم بجائی که مدال میزدند
یک مدال طلای بزرگی بیادگار ما زدند یکطرفش شکل امپراطور است بسیار شبیه طرف دیگر بخط فارسی تاریخ ورود
و آمدن اسم ما را نوشته بودند بعد سوار شده آمدیم منزل امشب در عمارت امپراطور مجلس بال است شب را بمجلس
بال رفتیم باز از همان تالارها و دالانهای طولانی عبور شد شاهزادگان و پیشخدمتان وغیره بودند اول رفتیم منزل امپراطریس
دوم امپراطور بسیم بازوید قدری نشسته بعد باطاق امپراطور رفتیم ولیعهد وغیره هم بودند امپراطور تکلیف
ببال کردند دو تالار بزرگی جمعیت زیادی از مرد و زن و صاحب منصبان و جنرالها و همراهان خودمان بجز اعتضاد
السلطنه و علاء الدوله که گفتند ناخوشند همه بودند در داخل شدن باطاق باین طور داخل شدیم اول من دست
زن ولیعهد را گرفته از جلو رفتیم بعد امپراطور دست زن پرنس الدنبورغ را گرفته از عقب آمدند زن و مرد هم دایره
زده بودند دور ما همین طور گشته بعد ایستادیم سفرای خارجه از عثمانی و انگلیس و المان و فرانسه همه بودند زن
و مرد از شاهزادگان وغیره بنای رقص گذاشتند همه زیاد رقصیدند با امپراطور قدری نشسته قدری ایستاده قدری
باطاق دیگر رفته راحت شدیم متصل با امپراطور و سفرا و دیگران صحبت میکردیم بعد از رقص باز همان طور من دست
زن ولیعهد را گرفته رفتیم بتالار سوپه تالار وسیعی است چراغ زیادی روشن کرده بودند درخت خرمای زیادی توی تالار
بقشنگی تمام میان کوزه‌ها بود که دور هر کوزه خرما را میز و صندلی زیادی چیده غذا حاضر کرده بودند امپراطور ما را برده
در سر میز بزرگ وسطی و سایر مردم را در سر سایر میزها نشاندند و خود ایشان راه میرفتند همه اشخاصی که در بال بودند
سر میزها نشستند بعد و هر آدمی هم درخت خرمائی بود آنقدر گل و سنبل چیده و ریخته بودند که ما فوق آن متصور نبود
موزیکانچی هم میزدند دور میز ما سفرا و زن ولیعهد و صدر اعظم وغیره بودند بعد از خوردن شام باز من دست
زن ولیعهد را گرفته بتالار بال رفته قدری ایستادیم باز رقصیدند بعد از اتمام بمنزل رفتیم بسیار خوش گذشت

روز شنبه بیست و نهم

امروز باید برویم به پطرهوف و کرنشتاد هوا بسیار صاف و آفتاب خوبی بود جمیع ملتزمین همراه بودند سوار کالسکه شده

رفتیم

رفتیم باسکله که ساخته بودند از کالسکه پیاده شده داخل کشتی بخار کوچکی شدیم همه آنجا جمع شدند راندیم رو بدریا
و کرنشتاد دریا تا کرنشتاد بسیار آسوده و بی موج است هوا بسیار سرد بود و نهار را در کشتی خوردیم بعد از یکساعت و نیم
رسیدیم بشهر و قلعه جات کرنشتاد قلعجات معتبر زیاد دارد بعضی برج و باستیان از سنگ ساخته اند که چند طبقه
سوراخ جای توپ دارد و باستیان معتبر اسمش قلعهٔ قسطنطین است که بالاتر از شهر کرنشتاد واست هزار
ذرع یا بیشتر مسافت از کشتی پیاده شده اول بکشتی جنگی آهنی بخاری مسمی بکربان رفته و بالا و پائین آنرا گشتیم
بقدر ده عراده توپ خیلی بزرگ داشت ملاحان مشق کردند چند تیر از توپهای بزرگ بالا را انداختند
بعد پائین آمده بقایق کوچکی بخاری نشسته بقلعهٔ قسطنطین رفتیم پایهای باستیان و قلعه از سنگ
است قریب بیست عراده توپ بزرگ در دو باستیان بود که هر توپی چهارصد و بیست خروار وزن
داشت و هفتاد من وزن هر گلوله توپی بود و توپها کار پروس است از عقب پر میشود و گلوله را با عراده آورده با اسباب
جراثقال بلند کرده توی آن توپ میگذارند اما هر توپی پر کردنش پنج دقیقه طول دارد و سنگر و برج دیگریست مسمی بقلعه
منچیکوف دیگر قلعهٔ الکساندر اما کوچک هستند از دور هم یکه برج زیادی پیدا بود خلاصه از قلعه بیرون آمده سوار کشتی کوچک
شده راندیم دم اسکلهٔ شهر رسیده پیاده شدیم زن و مرد زیادی بود همراهان هم از عقب رسیدند حاکم شهر کرنشتاد
که اسمش کازاکیویچ است با کلانتر و کدخدایان و عمال شهر و صاحب منصبان نظامی آمده بشقاب مطلا و نمکدان
طلا با نان و نمک آورده بودند قدری پیاده رفته بعد سوار کالسکه شدیم طرفین راه همه جا مرد و زن بود از پل
کشتی سازخانه گذشته رفتیم بکارخانه لنگری و کشتی هم ساخته بودند هنوز ناتمام بود در بندر شهر مملو از کشتی تجارتی
و غیره بود و این شهر با دانمارک و انگلیس و سواحل روس و پروس و سوئد و نوروج تجارت دارد در کارخانه یک تخته
آهن بزرگی ریخته آورده با اسبابی که از بالای کارخانه قرار داده بودند این تخته را همانطور که سرخ بود زیر منگنه گذاشته
قدری پهن کردند آهن ریزی معتبری است قدری گشته مراجعت نموده بکالسکه نشسته رفتیم توی واپور شهر کرنشتاد
بسیار شهر قشنگی است اهلش همه ملاح و نظامی و کارگر هستند باغ عامه خانهای خوب و سی هزار نفر جمعیت دارد و خلاصه
کشتی را رو به پطرهوف راندند و بعد از نیم ساعت بآنجا رسیدیم حاکم آنجا مرد پیر با بنیه و اسمش بوم کاردن است
دم اسکله صاحب منصب مرد و زن زیادی آمده بودند از لب دریا باغ و خیابانست که هرچه نظر میکنی انتهای آن پیدا
نیست و راه کالسکه از خاک سرخ نرم مثل سرمه و پای درختان همه سبزه و چمن و گل ولی هنوز درختها برگ نکرده و گلها
باز نشده بود نشستیم بکالسکه سایرین هم از عقب و حاکم توی کالسکه از جلو ما میراند ما را از این خیابان بآن خیابانها
و از این راه بآن راه بردند همه جا فوارهای آب بقاعده و نظم بود و اطفال دور کالسکه ما را احاطه کرده همه جا همراه
میدویدند تعریف باغها و خیابانها و فوارها را حقیقة نمیتوان نوشت مگر اینکه شخص بچشم خود ببیند چهارصد فواره

دارد همه بلند و بزرگ و منبع آنها بسیار بلند و از راه دور است هر وقت بخواهند همه را در یک دقیقه باز می کنند
و می بندند فواره ها باقسام مختلفه است یک چهل ستونی از سنگ داشت بی سقف و بسیار باصفا که از همه جای آن
فواره میجست بعضی فواره ها با هم بلند می شدند مثل یک کوه آب بعضی تک تک بعضی مثل آبشار بعضی جاها از سقف
عمارت آب میریخت خلاصه خیلی گشته بعمارت پطر کبیر رفتیم که توی باغ است و بسیار قشنگ و پر اسباب اسبابهای خود
پطر هم خیلی آنجا بود برگشته باز سوار کالسکه شدیم در محلی حمام امپراطور بود اما سقف نداشت محوطه وسیعی بود با چهار
دیوار فواره زیادی از توی حوض حمام میجست آب مثل کوه سفید جاری بود مانند بهشت گاهی امپراطور در آنجا با آب
سرد میرود از آنجا گذشته فواره دیدیم مثل گنبد اهرامات مصر بشکل مخروطی خیلی خوب فواره بود بعد رفتیم بعمارت وسطی
که بهتر از سایر عمارات دور و بر بود و از جلو آن دویست فواره آب بلند میشد مجسمه های آدم و اشکال دیگر از چدن
ریخته اند که آب از دهان و سر آنها میریزد یکی از فواره های اینجا بیست ذرع میجست آب این فواره ها آبشار شده از
این مراتب بپائین میریزد جلو هم خیابان و حوض طولانی و طرفین حوض همه فواره است و دریا هم چشم انداز
این عمارت است الحق تعریف این عمارت و اسباب و اوضاع نوشتنی نمی آید این عمارت از بناهای پطر
کبیر و کترین است پائین آمده باز سوار کالسکه شده بعمارت مخصوص امپراطور و عمارت ولیعهد رفتیم خلاصه تماشای
عمارات و خیابانها تمامی نداشت ما هم وقت نداشتیم با کمال افسوس معاودت کرده باز نزدیک فواره های متعدد
بزرگ از کالسکه پیاده شده قدری راه رفتیم عجب اینکه باغ باین بزرگی و وسعت چنان پاک و تمیز بود که یک برگ
و خاشاک نداشت درختها همه جنگلی است اما بنظم کاشته و خیابان بندی کرده اند خیابانها کاج و سرو جنگلی هم دارد
خلاصه سوار واپور شده راندیم برای جزایر ایلاگن که نزدیک شهر پطر است امشب آنجا آتشبازی است از دور پیدا نیست
رسیدیم برودخانه که طرفین آن همه عمارت و درخت سبز و خرم است دست راست برودخانه آتشبازی چیده بودند دست
چپ چادر زده بودند قدری گذشته دست چپ که اسکله بود از کشتی بیرون آمدیم صاحب منصب و زن و مرد و کالسکه
زیادی بود که مردم سوار شده و از شهر برای تماشای آتشبازی آمده بودند وضع زمین و درخت و خیابانهای اینجا
هم مثل پطرهوف است رفتیم تا رسیدیم بعمارت بسیار خوبی زوجه ولیعهد و ولیعهد و شاهزادگان و غیره آنجا
بودند قدری نشستیم امپراطور آمدند تعارف و صحبت شد قدری گشت نموده بعد با امپراطور و زوجه ولیعهد و ولیعهد
و زوجه پرنس الدنبورغ و سایر پسرهای امپراطور همه در یک کالسکه نشسته بجهت گذراندن وقت رفتیم بگردش تا هوا
تاریک شده وقت آتشبازی برسد همراهان هم از عقب بردیف کالسکه میراندند هوا هم بشدت سرد بود
گردش مفصلی کرده بقدر یک فرسنگ سیر نمودیم عمارت تک تک متعدد و خیابانهای زیاده از حد پاک و تمیز
دیده شد بعد برگشته در همان عمارت اولی قدری گشت نموده باز سوار شده رفتیم بچادری که اول دیده بودیم جمعی از

فرنگی و ایرانی توی چادر و تماشاچی زیادی هم توی کشتیها و قایقها و لب رود خانه بودند توی چادر نشستیم
آتشبازی بسیار خوبی شد تازگی داشت اسم ما را هم بخط فارسی نوشته بودند با علامت شیر و خورشید درست خوانده میشد
بعد از آتشبازی با امپراطور سوار کالسکه شده باز بهمان عمارت مراجعت کردیم قدری مکث نموده کالسکه من حاضر شد
سوار شده باز از جاهای باصفا و عمارات ییلاقی خوب و از جلو ضرابخانه و دم قلعه گذشته و از جسر طولانی عبور نموده
وارد منزل شده شام خورده خوابیدیم امیرالی که امروز از پطر همراه ما بود مرد کوتاه قدی است یک دستش را در جنگ
المای سواستاپول گلوله برده است اسمش اسکولکوف است

روز غره شهر ربیع الثانی

صبح از خواب برخواسته لباس رسمی پوشیدیم با پرنس گرچکوف مجلس طولانی صحبت شد بعد سوار کالسکه شده
رفتیم عکاسخانه دم در پیاده شده رفتیم بالا اسم عکاس لوینسکی است و مرد فربه قطور با مزه بود و اسباب و آلات
معتبری داشت زبان فرانسه خوب حرف میزد چند شیشه عکس ما را انداخت بسیار خوب شد بعد از اتمام عکسها
بمنزل برگشته نهار کرده چای خوردم امشب در سارسکوسلو که عمارت و باغ مخصوص امپراطور است بشام موعود
هستیم چهار فرسنگ مسافت کمتر است با راه آهن در نیمساعت طی میشود در ساعت معین سوار کالسکه شده بگار رفتیم
جمعیت زیادی بود سوار واگون یعنی کالسکه راه آهن که بسیار خوب و قشنگ و مخصوص امپراطور بود شده راندیم
نیمساعت بعد باول آبادی سارسکوسلو رسیدیم شهر بسیار خوب خوش وضعی است جمعیت زیادی دارد کوچها همه
راست و پاکیزه پیاده شده سوار کالسکه شده راندیم همراهان هم همه سوار کالسکه شده آمدند رسیدیم بعمارت بسیار
عالی خوبی کلیسائی متصل و مخصوص باین عمارت بود که چهار پنج گنبد مطلا داشت با کالسکه از خیابانهای وسیع
قشنگ که مثل خیابانهای پطرهوف بود راندند بعد برگشتیم پله این عمارت پیاده شده بالا رفتیم عمارت دیگر بهتر
از این تصور نمیشود این آبادیها همه از عهد کترین است امپراطور حاضر بودند قدری در اطاق مخصوصی که جهت ما
معین کرده بودند نشستیم تا آمدند باهم دیگر رفتیم بگردش اطاقهای متعدد و تالارهای خوب دیده که بوصف نمیآید
پردهای نقاشی بسیار خوب کار نقاشان قدیم و جدید آنجا بود اطاقی دیده شد که همه دیوارهای آن از کاهربا بود
یعنی قطعه قطعه نصب کرده بودند خیلی اطاق عالی بود این کاهربا را فردریک کبیر پادشاه پروس بجهت کترین دویم
فرستاده واو هم باین اطاق نصب کرده است اطاقها را یکی یکی دیدیم همه خیلی خوب بود در آخر کلیسای مخصوص
پادشاهی است که گنبدهای مطلا دارد کلیسای بسیار مقبولیست عبادتگاه در پائین است از این بالا بحجره دو چشم
انداز بپائین دارد بعد از برای شام خوردن از همان اطاقها باطاق اول مراجعت کرده از تالار بسیار قشنگ
حیرت انگیزی گذشتیم که بتعریف نمی گنجد از آنجا گذشته باطاق رفته با امپراطور قدری ایستادیم بعد تکلف سر میز شد

امپراطور و خانواده سلطنت روس و صاحب منصبان بزرگ وغیره و شاهزادگان ما و صدراعظم وغیره همه بودند
شام خوبی صرف شد در بین شام موزیک میزدند بعد برخاسته با امپراطور قدری در عمارتی بباغ بود و راه رفتیم بعد
من باطاق مخصوص خود آمده قدری ایستادم تا امپراطور آمده با دو پسر وسطی ایشان بکالسکه نشسته رفتیم بخیابانهای
باغ خیلی گشتیم زن زیادی هم پیاده و با کالسکه در باغ میگشتند همه چیز این باغ شبیه است به پطرهوف اما فواره هیچ
ندارد سربازخانهای قشنگ دارد که برای سواره و پیاده ساخته اند ابداً اثر آفت در این باغ دیده نمی‌شود بعضی خرابها
از قدیم بنظر رسید این بناها از آباد و خراب همه از کترین است خلاصه بهمان عمارت معاودت نمودیم امپراطور گفتند
اطاق زمستانی در تحتانی این عمارت دارم تماشا کنید پیاده شده داخل شدیم دو سگ بزرگ امپراطور یکی سیاه
و یکی زرد آنجا بودند در این اطاق از هر قبیل اسباب که تصور شود موجود بود حتی نیزه‌ها و تیرکمان تفنگ
و طپانچه و شمشیر و اسباب قزلباش زلق و ترکش کمان پوست شیر و ببر بعضی یکده وغیره جواهر که خان بخارا فرستاده
و فنجان قهوه خوری چینی با زیر از طلا و مجموعه طلای مینا که نایب السلطنه مرحوم اجداد از مصالحه ترکمان چای داده است
همه آنجا بود خلاصه تماشای غریبی داشت اما حیف که فرصت نبود بیرون آمده باز رفتیم بعمارت قدری مکث کرده سوار
کالسکه شده همگی رفتیم بتماشاخانه که توی باغ بود من و امپراطور و زوجهٔ ولیعهد در غرفه نزدیک بسن نشستیم تماشاخانه
سه مرتبه بسیار قشنگی است گراندوک نیکلا و ایلچی پروس و سایر صاحب منصبان و معتبرین همه در پائین روی صندلیها بودند
پرده بالا رفت بازی دون کیشوت در آوردند یک دون کیشوت با سانچو نوکرش ساخته بودند که بسیار شبیه و بامزه
بود و در این ضمن هم دخترها با لباسهای بسیار قشنگ رقص میکردند پس از اتمام سوار کالسکه شده رفتیم هوا مثل روز روشن
بود غرهٔ شهر ربیع الثانی را هم دیده خدارا شکرها کردم بعد سوار کالسکه بخار شده راندیم تا رسیدیم بگار پیاده شده باز
بکالسکه اسبی نشسته رفتیم منزل امشب اعلیحضرت امپراطور بهمه همراهان ما بمراتب شئونات نشان و انگشتری و ساعت
وغیره دادند اسب جافی را بامپراطور و اسب جلفه را بزوجهٔ ولیعهد دادم میرزا احمد جوان صدراعظم که از طهران
مأمور باسلامبول شده بود در پطر بحضور رسید

روز دوم شهر ربیع الثانی

امروز انشاءالله تعالی از راه ویلنا که شهر روس و کونیکس بورغ که شهر پروس است باید بالمان و پروس برویم امپراطور
هم فردا با ولیعهد و زوجه ولیعهد وغیره بانگلستان میروند صبح از خواب برخاستم امپراطور آمدند باهم وداع کرده باتفاق
سوار کالسکه روبازی شده راه افتادیم مردم زیادی از طرفین راه صف بسته هورا میکشیدند کارخانجات زیادی
انتهای شهر از دور پیدا بود تا رسیدیم بگار راه پروس پیاده شده با امپراطور وداع کرده باهم از جلو صف سالدات
تا آخر صف گذشته بعد نواکون برگشتیم ثانیاً با ایشان وداع کرده با همراهان براه افتادیم این همان ترنیست که از

سارپتسین

سوار ترن شده نشسته بودیم باز همه جا یک صحرا سبز و خرم و جنگل سرو و کاج و غیره بود از چند پل گذشتیم نزدیک غروب
شام خوردیم در استاسیون پسکو که حاکم نشین معتبری است بقدر پنجاه دقیقه توقف شد حاکم آنجا بحضور رسید
باز راندیم و در هر مقامی چند دقیقه ایستاده باز میرفتیم تا شب شد باران هم می‌آمد امروز آبادی زیادی در راه
دیده شد هرچه میرفتیم هوا رو بگرمی میگذاشت درختهای اینجا شکوفه و برگ داشت خلاصه شب را با کمال
زحمت از حرکت کالسکه خوابیدیم

و از چیزهائیکه در روسیه خیلی دیده شد کالسکه در پطربسبار و راه آهن اسبی در کوچه زیاد بود و سگهای بزرگ
و کوچک بسیار خوب هم خیلی دیده شد

روز سوم ربیع الثانی

صبح که از خواب برخاستیم بلافاصله گفتند اینجا آخر خاک حکومت ولایت حاکم اینجا که اسمش پاپا تیف است
باید بیاید وداع کرده برود توقف شد تا آمد و رفت خلاصه از پل بسیار طولانی آهنی که بر روی رودخانه نیمن ساخته
گذشتیم صبح که من خواب بودم گفتند کالسکه بخار از سوراخ کوهی گذشته که چهارصد ذرع تقریبا طول آن بوده است
چند دقیقه که گذشت رسیدیم بسوراخ دیگر که هزار و چهارصد ذرع طول داشت و مثل شب تاریک بود شش دقیقه
طول کشید تا ازین سوراخ گذشتیم راندیم تا بسرحد روس و پروس که اسمش ادکون است رسیده در استاسیون
شهر پروس پیاده شدیم سرباز صاحب منصب و رعیت بسیار از مرد و زن بودند مهمان دارانی که دولت پروس
فرستاده بود همه توی واگون آمده معرفی شدند رئیس مهمان داران جنرال آجودانی معتبر و اسمش بوین است از جلو
صف سرباز گذشته بعد رفتیم باطاق استاسیون اطاقهای این استاسیون و اسبابش ساده است نهار که همراهان
حاضر کرده بودند خوردند بارهای ما را از کالسکه روس بکالسکه پروس حمل کردند خیلی معطل شدیم من با پیشخدمتها
در اطاق کوچکی بودیم قدری روزنامه نوشتیم مرد و زن زیادی بجهت تماشا از پشت شیشه پنجره‌های اطاق هجوم آورده
معرکه میکردند آزادی اینجا خیلی بیش از روسیه است بعد که همه جابجا شدند رفتیم که بکالسکه بنشینیم کالسکه‌های پروس
برخلاف کالسکه‌های روس راه بهم ندارد و چنانکه هرکس هرجا نشست از دیگری بی خبر است مگر در جائی که دقیقه
بایستد پرنس منچیکوف و جنرال بزاک آمده مرخص شدند خلاصه کالسکه‌ها براه افتاد چندین درجه تندتر از کالسکه‌های
روسیه میرفت واگون من بزرگ و خوب بود و جنبین آن دو قهوه خانه کوچک داشت در این سرحد وضع همه چیز
از آدم و زمین و کالسکه و خوراکی و غیره تغییر کرد آبادی خاک پروس از روسیه بیشتر است هرچه نگاه میکردیم ده و خانه
آدم است گاو و مادیان و گوسفند چمن زراعت آبگیرهای الوان بود از ده و خانه زیادی گذشتیم آبادیهای بسیار پاکیزه
از دور و نزدیک پیدا بود تا رسیدیم بیک استاسیون ایستادیم صدراعظم بکالسکه ما آمد تلگرافچی پروس تلگراف

زیادی از طهران واو خوانده شد الحمد لله اخبار خوب داشت باز براه افتادیم چون کالسکه بخار بسیار تند میرفت از سرحد
روس دو ساعت و نیم کشید تا رسیدیم بشهر کنیکس برک که یکی از شهرهای پروس و بدریای بالتیک بسیار نزدیک است
رود خانه عظیمی از وسط این شهر میگذرد که اسمش پرِژل است کشتی بخار تجارتی از دریا تا وسط شهر می آید و میرود شهر
کوچکی است اما قشنگ جمعیتش نود و چهار هزار نفر است یکنوع زراعتی که اسمش ... است در صحراهای خاک پروس
امروز دیده شد که گل زرد بسیار خوش رنگی داشت برای روغنش میکارند که بجهة چرب کردن آلات ماشین راه آهن
وغیره خیلی بکار میرود بسیار کاشته بودند و صفای زیادی بصحرا داده بود و طبیعة تمام صحرا چمن است و جنگلها سرو و کاج
اما در خاک پروس بسیار کمتر از خاک روس است خلاصه وارد و کار شدیم صاحب منصب و سرباز زیادی بودند همه جوانهای
بسیار خوب کلاه خود بر سر لباسهای خوب در تن خیلی قشون خوبی بودند مملکت پروس همه قشون است موزیکانچیان ایشان
انجا مثل افواج طهران همه بالابان ولی دارند اما در روس این قسم نبود مرد و زن الی غیر النهایه همه جا در دو طرف
راه صف کشیده بودند من سوار کالسکه روباز شده راندیم اطفال زیادی دور کالسکه میدویدند یک هنگامه
غریبی بود کوچه طولانی طی شد خانها همه سه چهار طبقه و کوچک و تنگ است بعمارت دولتی قدیم که پانصد سال است
بنا شده رسیده در عمارت پیاده شده از پله زیادی بالا رفتیم عمارت کهنه ایست یکی همراهان هم از شاهزادگان و عمله
خلوت وغیره آمدند چون اهل این شهر هرگز ایرانی ندیده بودند از ملاقات ما خیلی متعجب بودند اسم حاکم شهر بوکلر است
کالسکهای این شهر و اسبهای کالسکها بزیادی و خوبی کالسکهای روس و اسبهای انجا نیست

کبوتر بازی کن دم سیاه

وغیره ابابیل سیاه لقلق و کلاغ ابلق در این ولایت زیاد دیده شد آسیاب بادی هم بسیار است خلاصه شب را
چند دسته موزیکانچی زیر عمارت ایستاده بسیار زدند یعنی طبل شب را می زدند آهنگ شیپورهای موزیکان
و وضع آنها خیلی خوب بود و طبل بزرگ سربازی را هم یک سگ بزرگی بسته بودند زیر طبل عراده بود که سگ میکشید باران

شدیدی آمد جمعیت کثیری هم بود

روز چهارم ربیع الثانی

امروز انشاء الله باید برویم به برلن این شهر چون نزدیک بدریاست هوایش بسیار سرد بود این عمارت پرده های
کوچک خوب کار استادان قدیم دارد در مرتبه تحتانی یک تالار بسیار بزرگ طولانی است اما سقفش کوتاه و از کهنه
است پادشاهان پروس در این تالار تاج گذاری می کنند خلاصه قدری معطل وقت شدیم بعد سوار کالسکه شده از
همان راه که آمده بودیم راندیم صبح بود و مردم بکثرت دیروز جمع شده بودند رفتیم براه آهن هرکس در جای خود قرار گرفته راندیم کالسکه بسیار
تند میرفت الحمد لله یکساعت و نیم که راه طی شد طرف دست راست دریاچه دیده شد که دورش بقدر بیست فرسنگ میشد از افق همه آبادی و اشجار و کشتی

GUILLAME I ROI de PRUSSE

شترا عی و غیره هم در آن بود طرفین راه همه جاده و شهر و قصبه و آبادی و جنگل و اشجار زیاد از سرو و کاج و درختهای دیگر بود جنگل کاج در
این حدود بیشتر از زرد و سیاه است بعضی جاهای جنگل هم تپه بلندی پیدا میشود و خیابانهای بسیار قشنگ متعدد و از درخت بید و سفیدار کرده
دارد که راه کالسکه اسبی و گردش عام است از رودخانهای کوچک و بزرگ زیاد که پلهای خوب داشت عبور نمود و از شهرهای با شکوه
گذشتیم که رودخانهٔ عظیم وسیفسول از میان آن میگذرد کشتیهای زیاد در رودخانه کار میکرد پل آهنی بسیار طولانی داشت و در استاسیونها و قراول
خانها عرض راه آهن باغچهای بسیار قشنگ و زراعتها و گلهای بسیار خوب دیده شد درخت یاس شیروانی که فرنگیها لیلا میگویند همه جا
گل کرده بود هر چه چشم کار میکرد زراعت آبادی رودخانه قراولخانه مهمانخانه خیابان جنگل گل چمن بود گاو زیادی
دیده شد مثل گاوهای مازندران خلاصه همین طور راندیم تا عصری از استاسیونی بنهار رسیدیم قدری غذا برای
من توی کالسکه آوردند خوردم سایرین بیرون رفته نهار خورده آمدند باز راندیم بقصبه بزرگی رسیدیم قلعه سختی
داشت اسم شهر گوسترن است شلیک توپ کردند ایستادیم حاکم شهر و جنرال انجا بحضور آمدند زن و مرد زیادی
جمع بودند قدری مکث نموده براه افتاده رسیدیم باستاسیون که باید رخت پوشیده و نزدیک برلن است همراهان
لباس رسمی پوشیدند باز راه زیادی طی کرده با بادی اطراف شهر رسیدیم کالسکه راه آهن را گاهی روی پل
گاهی بالا گاهی پائین میبردند و گاهی بر میگرداند مثل اسبی که دهنهٔ آن دست آدم باشد خیلی جای تعجب بود
راه آهن بسیار در هر طرف کشیده شده است واگون و لوکوموتیو زیاد از عدد در راه دیده شد کالسکه بخاری
زیادی امروز با ما تلاقی کرد خلاصه وارد گار شده پیاده شدیم اعلیحضرت امپراطور المان گیوم و نواب ولیعهد
پسر ایشان و نواب پرنس شارل برادر ایشان و فردریک شارل پسر برادر امپراطور که فاتح متز است و شاهزادهای
دیگر از خانوادهٔ سلطنت مثل پرنس هوهن زولرن که جوانکی است و جنگ المان و فرانسه در سر همین شاهزاده
شد که فرانسویان راضی نبودند پادشاه اسپانیول بشود و پرنس بیزمارک وزیر مشهور معروف دولت المان
و مارشال رون وزیر جنگ و صدر اعظم پروس و جنرال مولتک که حالا مارشال و سپهسالار و بسیار معروف
و مشهور است با سایر جنرالها و صاحب منصبان و فوج خاصه موزیکانچی سواره نظام و غیره و جمعیت زیاده از حد
همه سر راه آهن بودند پذیرائی بسیار خوبی کردند دست اعلیحضرت امپراطور را گرفته سوار کالسکهٔ روباز شده از
کوچه وسیعی که طرفین آن همه از درختهای کهن گل سفید خوشه بسته و همه جا سنگ فرش و وسیع و اطراف همه خانه
بود گذشتیم جمعیت زیادی بود هورا میکشیدند منخصم بهمه تعارف میکردم با امپراطور بزبان فرانسه حرف میزدیم
تا بجائی رسیدیم دروازه مانند درختها تمام شد کوچه وسیعی بود طرفین عمارت عالی چند مرتبه یک ستونی دیده شد
که تازه بنا و کار فتح فرانسه ساخته اند و هنوز ناتمام است یک صورت فردریک اول یعنی فردریک بزرگ که با
مفرغ ریخته اند سر راه بود از اونیورسیته گذشتیم مدرسهٔ بسیار عالی است و دو هزار نفر شاگرد در آنجا تحصیل میکنند

ازارسنال که طرف چپ بود و دست راست از عمارت مخصوص امپراطور که از زمان ولیعهدی تا حال هم آنجا می نشینند و بعد
از خانهٔ ولیعهد گذشته رسیدیم بمیدانی که دو حوض داشت و از هر یک فواره بلندی مهیب جست دست راست قصر سلطنتی است
که برای ما معین کرده بودند تا دم قصر جمعیت بود پیاده شدیم سربازان قدیمی با لباسهای خوب که قراول عمارت
بودند توی اطاقها و قراولان از سواره که جوانهای بسیار خوب خوشگل خوش لباس بودند دم درها با پیشخدمتان و غیره
همه ایستاده بودند از پلها بالا رفتیم وسط میدان جلو عمارت باغچهٔ بسیار قشنگ است که اقسام گلها از یاس شیروانی
و غیره کاشته اند و مجسمهٔ اسب هم که دهنهٔ هر یک دست آدمی است با چدن ریخته اند امپراطور همه اطاقها را بما نشان دادند
پردها و اشکال خوب در این عمارت است من صدر اعظم و شاهزادهها و غیره را معرفی کردم امپراطور هم پسرها و این
شاهزادگان و نوکرهای خودشان را معرفی کرده بودند بعد با ایشان باطاق خلوت رفته قدری صحبت کردیم صدر اعظم
هم بود امپراطور که رفتند بعد از دو دقیقه باز سوار کالسکه شده رفتیم خانهٔ ایشان تا پای پله استقبال کردند رفتیم نشستیم صحبت شد
بعد از چند دقیقه مراجعت کردیم امپراطور هفتاد و شش سال دارند برادر ایشان هفتاد و سه سال اما هر دو در کمال بنیه و قوت
هستند پرنس بیزمارک پنجاه و هشت سال مارشال ملتکه هفتاد و پنج سال نواب ولیعهد چهل و دو سال دارند خلاصه شب را
جائی نرفتیم شهر برلن با چراغ گاز روشن است چراغ اینجا بیش از پطرز است مقابل عمارت تا آنطرف میدان عمارت موزهٔ
برلن است یکطرف هم کلیسا و طرف دیگر عمارت جبه خانه است وسط میدان سکوئی است از اطراف پله دار و مجسمهٔ
فردریک کبیر را سواره از چدن ریخته اند بر روی عمارات برلن رنگ خاکستری مالیده اند قدری شهر را از جلوه انداخته است
بر خلاف پطرز که عمارات بانواع رنگها ملون است رودخانه که از کنار شهر برلن میگذرد اسمش شپره است شعبهٔ از آن هم از وسط
شهر میگذرد اما کم عرض و آبش هم بسیار بد است خلاصه امروز هشتاد فرسنگ راه را در یازده ساعت بلکه کمتر طی کردیم

روز پنجم ربیع الثانی

امروز رفتیم بشهر پتسدام که خارج برلن است سوار کالسکه شده از همان دروازه و کوچه که روز قبل وارد شدیم خیابانهای زیاد
درختهای قوی جنگلی خانهای خوب جلو خانها باغچهای گل کاری بسیار قشنگ حوضهای فواره دار گردش کنان نموده رفتیم
بکار بکالسکهٔ بخار نشسته راندیم نیم ساعت راه طی شد رسیدیم باین شهر شهر کوچکی است چهل و دو هزار نفر جمعیت دارد
اغلب نظامی هستند حاکم شهر و غیره آمدند پیاده شدیم رودخانهٔ عظیمی هم دارد که اسمش هاول است سوار کالسکهٔ
اسبی شده از خیابانهای شهری و غیره گذشته داخل خیابانها شدیم وضع خیابانها و باغها و غیره شبیه بباغات روسیه بود
عمارتی که دارد یکی پتسدام و دیگری سانسوسی است هر دو از جاهای فردریک کبیر است منزل ولیعهد در پتسدام
است با کالسکه رفتیم دم عمارت منزل نبودند راندیم برای گردش از خیابانهای خوب و باغچهای خوب گذشتیم
باغات اینجا جنگل بزرگی است مثل مازندران امروز چون روز یکشنبه است کل مردم در گردش و جمعیت زیادی در
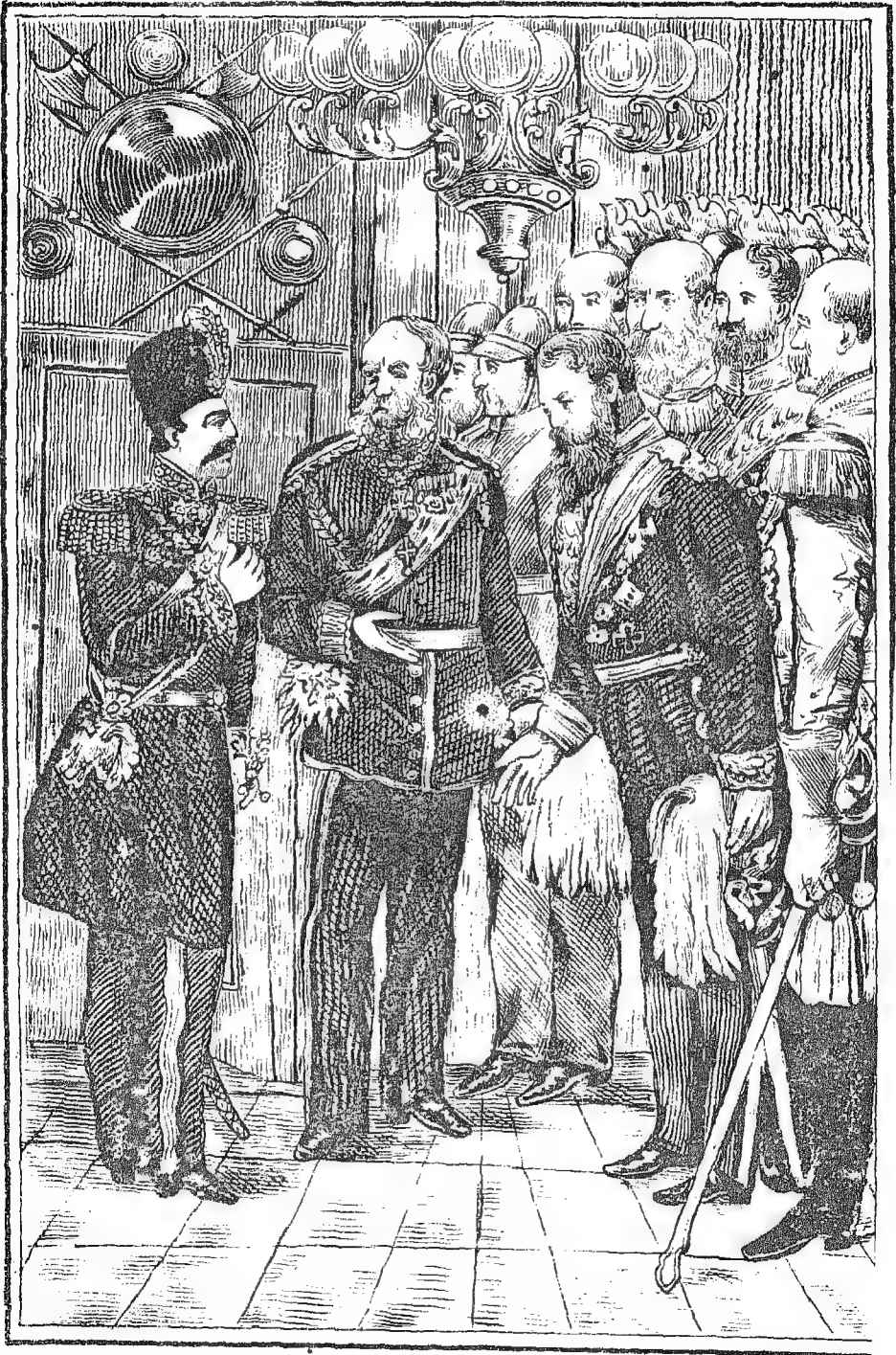
خیابانها

خیابانها بود رسیدیم بفوارهٔ بزرگی که سه ذرع آب آن میجهد مجسمهای مرمر بسیار خوب کار قدیم دور باغچها و حوضها
زیاد بود خلاصه این فواره از عجایب دنیا است منبعش را با اسباب بخار تعبیه کرده اند که بزور بخار آب بالا میرود
ازدحام مردم قدری مانع از تماشا بود گل یاس شهروالی زیاد بود و بلبل و هزار دستان در درختان میخواندند خوش عالمی داشت
بعد رفتیم بخیابان مقابل این فواره انتهای آن حوض دیگر بود و فوارهٔ آنهم بلند میجهد اما نه باین ارتفاع بعد سوار کالسکه
شده رفتیم بعمارت سانسوسی دیدن ملکهٔ قدیم یعنی زن پادشاه سابق پروس که برادر امپراطور حالیه بوده است پیشخدمت باشی
و ایشیک آقاسی باشی ملکه وغیره جلو آمدند رفتیم باطاق ملکه بیرخوفه تا دم اطاق آمد زنی است سن هفتاد سال بیشتر از عمرش میرود
روی صندلی نشستیم صحبت شد بعد برخواسته گشتیم این عمارت مخصوص فردریک کبیر است اطاق که همانجا مرده است
دیده شد صندلی که روی آن فوت شده میز تحریر ساعت مجلسی سایر اسباب فردریک همه آنجا بود چیزی محض احترام
روی صندلی انداخته بودند و عقربک ساعت بعد از فوت در روی هر دقیقه بوده همان طور مانده است که دیگر
تا حال کوک نکرده اند پردهای اشکال بسیار خوب داشت که از همان زمان مانده است گفتند وقتی که ناپلیون اول
این شهر را فتح کرده ماهوت روی میز فردریک را پاره کرده بود همان طور پاره را نگاه داشته اند اطاقهای خوب داشت
از آثار قدیم زیاد بود بعد پائین آمدیم جلو عمارت مهتابی بلندی است در روی تپه باغچهای بسیار خوب و حوضهای کوچک
دارد از بلندی مجسمها قرار داده اند که از دهن آنها آب بحوض میریزد چشم انداز این مهتابی و بلندی در عالم نظیر ندارد
و آن فوارهٔ بزرگ محاذی این چشم انداز است خلاصه فوارها و باغچها و خیابانهای خوب زیاد بود قدری گشتیم
بعد سوار کالسکه شده راندیم در محلی آسیاب خرابه دیده شد از عهد فردریک کبیر مانده است و تاریخی دارد معلوم شد
وقتی که فردریک خواسته بود آنجا را بسازد و هرچه کرده بود آسیاب را از صاحبش بخرد که باغ ناقص نباشد راضی نشده
بود و بشکایت عدالت این آسیا را همان طور نگاه داشته اند بعد رفتیم بگرمخانه و نارنجستان از آجر و شیشه وغیره ساخته اند اینجا
نرفتیم همه گلها و درختها را از جا لا بیرون آورده بودند جلو نارنجستان باغچه و حوض و مهتابی است مجسمهای مرمر بسیار خوب
و باغچهای خیلی قشنگ دارد و از اینجا پله زیادی است که مرتبه مرتبه باغ است بسیار خوب ساخته اند قدری گشته بعد
سوار کالسکه شده راندیم برای عمارت و ییلاق زن پرنس شارل که خواهر ملکهٔ پروس یعنی زن امپراطور و مادر فردریک
شارل است حیاط بسیار قشنگی داشت از اشکال سنگی و حجاری قدیم مصر و شام و نینوا و موصل وغیره مجسمهای مختلف
مثل یک پا یک سر کتف دست شکل حیوانات و انسان بزرگ و کوچک ناقص و تمام همه نوعی جمع نموده بدیوارها بطرز
قشنگی نصب کرده اند معلوم بود که پرنس شارل و زنش عالم و باسلیقه هستند خلاصه باغچهای خیلی خوب فوارهٔ حسین وغیره
داشت بالا رفته قدری در اطاق نشستیم زن پرنس شارل خیلی عذرخواهی و اظهار خجالت میکرد از اینکه دیر خبر شده است
و میگفت تلگراف کرده بودند که شما امروز نمی آئید کتابی آورد اسم خود را در آنجا نوشتیم زن مسنی است بعد برخواسته بیرون آ

کالسکه شدیم دم منزل زن فردریک شارل هم رفتیم خانه نبود در خیابان فردریک شارل دو مجسمه مرال خوابیده بالای
سنگ بود بسیار خوب ساخته بودند راندیم از جاهای خوب گذشته رسیدیم بیک قصر کوچک بسیار خوش وضعی که مال امپراطور با باغچه‌های
قشنگ و چشم انداز خوبی بود و خانه عظیمی واست بعد رفتیم بکالسکه بخار نشسته راندیم برای شهر در بین راه مردم بازی‌های
غریبی در آورده بودند جاها درپوش قلندری درست کرده و در جاها در کالسکه و اسب هوائی ساخته اطفال مردم سوار
اسبها و کالسکها شده بودند جاها در متصل بسرعت چرخ میخورد کالسکها و اسبها و آدمها هم دور میزدند خلاصه وارد منزل
شدیم شب را در عمارت منزل ما امپراطور شام مخصوصی داد شاهزادهای ما شاهزاده های پروس صدر اعظم پرنس
بیزمارک مارشال ملک مارشال رون وغیره همه بودند مارشال ورانگل هم بود با او قدری صحبت کردم مرد کوتاه
بسیار پیری است نود سال دارد و ما زرنگ است در جنگهای ناپلیون اول همه جا بوده است خلاصه بعد از شام رفتیم
تماشاخانه تماشاخانه پنج مرتبه خوبی است بقدر تماشاخانه میشل پطر است جمعیت زیادی بود بازی مشب بالد بود خوب
رقصیدند رقاصها لباسهای عجیب داشتند من و امپراطور به سن رفته قدری گشته بعد آمدیم بازی را آورده
پردهای خوب نشان دادند پرنس شارل برادر امپراطور هم بودند بعد از تمام رفتیم منزل مخبرالدوله روزیکه از پطر آمدیم همانجا
مانده است برای آمدن پسرش بپطر خواهد آمد

روز ششم ربیع الثانی

بعد از نهار سفرای خارجه آمدند حضور ایلچی فرانسه نیامده بود و چون مسیو طیر استعفا کرده و اختیار نامه نداشته است بعد
رفتیم باطاق دیگر صفرا را یکی یکی احوال پرسی کردم بعد پرنس بیزمارک آمد خیلی با او صحبت شد بعد مارشال رون
وزیر جنگ بعد مارشال ملک آمده قدری صحبت شد برخاسته تغییر لباس داده سوار کالسکه شده رفتیم بباغ وحش امروز
هم روز عید فرنگیان بود جمیع اهل شهر در حرکت بودند جمعیت زیاد کالسکه بسیار در راه و طرفین راه بود موزیکانچیهم
در باغ میزدند دریاچهای زیاد و اقسام مرغهای آبی در دریاچها بود بعد تک تک قفسهای بزرگ دیده شد که هر نوع
حیوانی را در قفس علیحده گذاشته بودند انواع مرغهای شکاری از قراقوش و کوندور که مرغ شکاری معروف بزرگی است
و از ینگی دنیا می آورند یک جفت از آن بود حیوان غریبی است رنگ سیاه تیره دارد و بسیار مرغ مهیبی است اما چنگالش
مثل قراقوش تیز نیست از جنس لاشخور است دیگر اقسام درناهای افریق و هند و ینگی دنیا وغیره بود خیلی درشت
تر و خوشگل تر از درناهای متعارفی ایران انواع طیوری که در عالم بهم میرسد همه در آنجا موجود بود و نوشتن نمی آید
آنچه اشکالی که در کتابها دیده بودم در اینجا زنده دیدم بعد داخل دالان قفسهای حیوانات درنده شدیم انواع سباع
که بتصور نمی آید بود شیر یال دار افریق که جز در کتاب ندیده بودم بسیار عظیم الجثه و مهیب یال سیاه بسیار ضخیم ریخته
سرش بقدر سر فیل بلکه بزرگتر چشمهای دریده خیلی مهیب بدن خوشگل مثل مخمل شیربان گوشت بلند کرد بلند میشد

گوشت بگیرد سه چهار ذرع قدش بود گوشتها را روی ترازو گذاشته میکشیدند و میدادند این محلی که بدالان منظور دارد خانه
نمانه جای حیوانات است دری دارد از تخته ضخیم که با زنجیر بلند میکنند آنطرف در محل گردش حیوانات است در را که بلند میکنند
حیوان تا آن سمت میرود فوراً این در را می اندازند اطاق را تمیز میکنند زمین اطاق را با تخته فرش کرده اند بسیار تمیز احدی
نمیتواند نزدیک این حیوانات برود گوشت را هم از سوراخ پنجره میدهند خلاصه مایل بودم مدتی بتماشای این شیرها بگذرانم
ولی از هجوم مردم تماشاچی ممکن نبود بعد چند ببر بسیار بزرگ دیدم از ببرهای هند و افریق دو پلنگ سیاه هم دیده شد
از افریق که خیلی غریب و مهیب بودند شیرهای دیگر هم بودند یک شیر یال داری بود خیلی بزرگ اما هنوز یالش مثل
آن دو شیر اولی نشده بود شیر ماده هم بود که چند بچه شیر هم آنجا زائیده و بچهایش بزرگ شده بودند پلنگ زیاد یوزهای
مختلف کفتارهای عجیب الخلقه افریق که صداهای غریب میکردند خلاصه قفسهای متعدد دیدم که در هر یک انواع حیوانات
بود و میمونهای مختلف و غیره و دو فیل بود یکی بسیار بزرگ که از هند آورده بودند دیگری از افریقا فیل افریق بسیار تفاوت
با فیل هند داشت گوشهایش خیلی بزرگتر و همین طور بود و شتر زرافه بود و زبرهم بود که گوراست بدنش خط خط و بسیار خوشگل
است بیرون بود که گاومیش وحشی افریق و ینگی دنیا است شده بودند بزرگ و کوچک گاومیش تبت بود از اطرافش
آنقدر پشم آویخته بود که بزمین میکشید بسیار مهیب بود و لاما که حیوانیست مابین شتر و گاو و ارقالی وغیره و بسیار [illegible]
توی باغچهای وسیع بود و دورش مشجر با انواع ارقالی و بزکوهی و آهو بود از هند و افریق مثلا ارقالی دیده شد بقدر اسب
با شاخهای بلند ضخیم تیز که هیچ شباهتی بارقالیهای ایران نداشت انواع خوک و گراز حیوانات عجیب دیگر هم آنقدر
در آنجا بود که بحساب نمی آید هر نوع حیوانی که در هر اقلیم بوده در آنجا جمع نموده اند در کمال نظافت و پاکیزگی خوراک
هر یک را میدهند انواع طوطیها و طاوسها و قرقاولهای طلائی استرالیا که بسیار قشنگ بود انواع مرغهای خوش رنگ
در قفسی بسیار بزرگ مشغول پرواز و بازی بودند خلاصه اسم رئیس این باغ وحش که مرد فاضل عالمی است حکیم بودیوس
است بعد برگشتیم بمنزل بعد از دو دقیقه چند کالسکه حاضر کردند در بعضی کوچهای شهر گردش کردیم یک جائی بنظر آمد که باغ
است پیاده شده رفتیم دیدیم قبرستان است اما باصفا بود زنهای دایه با اطفال کوچک خیلی بودند دور ما جمع شدند
بعد سوار شده رفتیم بمیدانی مدور رسیدیم که دور آن عمارت و در وسط باغچهای خوب داشت پیاده شده
قدری هم آنجا گشتیم بعد سوار شده آمدیم منزل مهماندار ما که جنرال بوین است همان مهماندار ناپلیون
هم بوده است در ایام اسیری و حبس و مهماندار سلطان روم در پروس

روز هفتم ربیع الثانی

امروز میخواهیم برویم باکواریوم یعنی جائی که حیوانات و نباتات دریائی را بجهت تماشا نگاه میدارند صبح برخاسته
رفتیم دیدن امپراطریس اگوستا که تازه آمده است امپراطور چون ناخوش شده ملاقات نمیشوند رفتیم اطاق امپراطریس

که در همان عمارت امپراطور است زن منه ایست هفتاد سال دارد نشسته صحبت کردیم بعد ما را بردند در اطاقها گردانیدند
اسبابهای خوب داشتند بعد رفتیم خانهٔ ولیعهد دیدن زوجهٔ ایشان که دختر اعلیحضرت پادشاه انگلیس و اول اولاد
ایشان است نشستیم قدری صحبت شد سه پسر و دو دختر از ولیعهد دارد پسر بزرگش پانزده ساله و دختر بزرگ ده
ساله است ولیعهد خانهٔ ساده دارند خلاصه بخیال ماهی خانه برخواسته سوار کالسکه شده راندیم دم در پیاده
شده از پله بالا رفتیم ولیعهد و جمعیت زیادی بودند بجاهای عجیب و غریب رسیدیم دالانها و مغارهای تاریک درهم
ابنیه و چشمه همه را از سنگ کوه بطوری ساخته اند که شخص ابتداء نمی فهمد اینجا توی شهر است یا فی الحقیقه مغاره و کوه است
خیلی صنعت کرده اند از جاهای دیدنی دنیا است رئیس اینجا که اسمش هرمس است همه را نشان میداد انواع ماهی و حیوانات
و نباتات بحری را در توی حوضها که روی آنها بلورها و آئینهای بزرگ است انداخته اند و متصل هم آبرا تازه میکنند آنجا
که ما ایستاده و تماشا میکردیم توی حوض پیدا بود همه ماهی ها و جانورها و نباتات بحالت طبیعی که در دریا دارند پیدا هستند
بعضی خوابیده و بعضی در حرکت هستند یک نوع حیوانیست مثل دسته گل و لاله پرپر با انواع رنگها ابلق یا علفی چسبیده
است بدون آنکه هیچ حرکت کند ابداً معلوم نیست که این حیوان و جاندار است تا اینکه از بالا مستحفظ اینجا کرمی را
با آب فرو برده ول میکند کرم می افتد توی این دسته گل آنوقت حرکت میکند و کرم را جذب نموده میخورد خلاصه ماهیهای
عجیب نوع نوع رنگ رنگ بزرگ و کوچک صدفهای بسیار خرچنگهای مختلف رنگ برنگ و زغ و غیره بسیار عجیب
بودند متصل از پلهها پائین آمده بجای دیگر سیر رفتیم سقف اینجا هم از سنگ کوه است که هیچ تفاوت با سقف مغاره ندارد
انواع مرغهای آبی طوطیهای رنگ برنگ یک طوطی بزرگ سفیدی بود خیلی شبیه بآدم صدا میکرد و یک محوطه بود قفس مانند
که میان آن فواره آب میجست و دورش باز همه خانه خانه قفس بود توی قفسها درخت مصنوعی ساخته اند و هر نوع مرغی
که در دنیا تصور بشود از سردسیری و گرمسیری در اینجا موجود است و هر شکل مرغی که در کتابها دیده بودم رنگ برنگ اینجا دیدم
همه اینها را در کمال پاکیزگی آب و دانه میدهند جمیع این مرغها گاه میخوانند گاه بازی میکردند گاه پرواز خیلی از تماشای
آنها حیرت دست میداد و یک جفت حیوان دیگر بود در زو ما و بسیار عجیب در گوشهٔ دیگر خانهٔ کوچکی برای آنها
ساخته بودند سوراخ بسیار کوچکی داشت که هر دو با هم توی آن سوراخ میرفتند رنگ زرد داشتند سر و یال و ترکیب
دو مشان مثل شیر یال دار افریقا دست و پا مثل انسان و میمون بود بعلاوه یک انگشتی مثل خروس داشت
که سر آن یک چنگالی بود مثل چنگ قرغوی بسیار حقیر بودند صدای عجبی داشتند کرم میخوردند دو حیوانی دیگر
هم بود بسیار غریب اما این دو گویا در باغ وحش هم بودند حیوان تنبل میگویند اینهم با انسان مهموم مغموم
شبیه است خیلی کم آزار همیشه حیرت میزند خلاصه عجایب زیاد دیده آمدیم منزل عصر را در مرتبهٔ فوقانی همین عمارت
منزل ما شام مهمان امپراطور بودیم میز چیده بودند همه زنها و شاهزاده خانمها و شاهزادگان ما و شاهزادگان اروس و ولیعهد
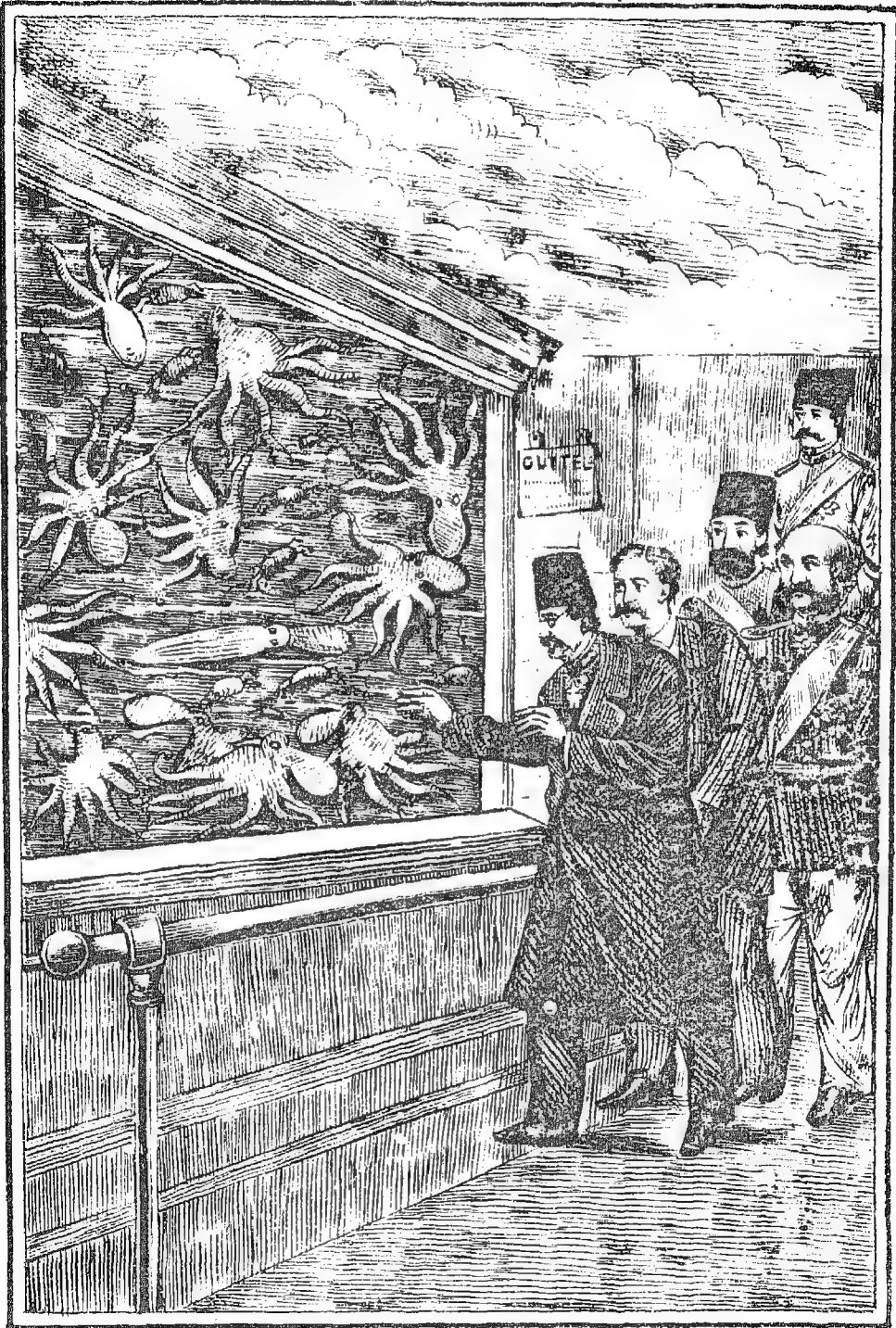
و پرنس بیزمارک و مارشال رون و مارشال ملتکه وغیره همه بودند موزیکان غیره زدند این عمارت فوقانی
عمارت بسیار خوبی است پرده‌های اشکال بسیار خوب دارد تالار و اطاقهای عالی دارد بعد از شام پایین آمده
شب را رفتیم بتماشاخانه شهر تماشاخانه کوچکی است چهار مرتبه دارد ولیعهد و صدراعظم وغیره بودند ما در
اطاق نزدیک به سن بودیم بازی خوب در آوردند پرده آخری شبیه عمارت و باغ ورسایل و تاج گذاری همین
امپراطور بود شبیه امپراطور و همه سرداران و مارشال ملتکه و پرنس بیزمارک را با همان لباسها در آورده
بودند بسیار خوب پرده بود یعنی تصویر نبود اشخاصی بودند که شبیه شده بودند بعد از اتمام آمدیم منزل

روز هشتم ربیع الثانی

امروز باید برویم میدان مشق نهار خورده سوار کالسکه شدیم صدراعظم شاهزاده‌ها وغیره همه بودند رفتیم
آخر شهر جمعیت زیادی هم بود میدان مشق چمن خوبی بود از کالسکه در آمده سوار اسب حسام السلطنه شدیم
امپراطریس و زوجه ولیعهد وغیره هم بودند امپراطور هنوز ناخوش است افواج و سواره قریب هجده هزار نفر
بودند با آهستگی از صفوف قشون رد شدیم ولیعهد و همه صاحب منصبان و پرنس ورتمبرغ که سردار قشون و مرد
بلند قامت پیری است و فردریک شارل و پرنس شارل وغیره همه بودند بعد ایستادیم قشون دفیله کرده سواره پیاده توپخانه با
لباس و اسلحه خوب از حضور گذشتند بعد از اتمام سان سوار کالسکه شده رفتیم منزل شب را منزل امپراطریس بشام مدعو
بودیم رفتیم همه بودند شام خورده رفتیم منزل و از منزل بتماشاخانه امشب تماشاخانه بزرگ کالا بود همه زنها با لباسهای
خوب و مردها با لباس رسمی بودند ما و امپراطریس و سایر زنها و صدراعظم و شاهزاده‌های پروس و شاهزاده‌های ما در اطاق بزرگ مقابل
سن نشستیم خیلی گرم بود پرده‌های خوب در آوردند رقصهای خوب کردند بعد از دو اکت که قدری در تالار
بزرگ گشته و صحبت کردیم بعد رفتیم باز نزدیک سن پرده آخری شبیه پادشاه موصل بود که بعد از
مغلوب شدن از دشمن خود را با همه اسباب و عیال آتش زد بسیار با تماشا پرده بود بعد از آن آمدیم منزل
امروز هنگام مراجعت از میدان مشق به ارسنال یعنی جبه خانه رفتم در طبقه پایین نمونه توپهائی که از فرانسه
و اطریش گرفته بودند با توپهای قدیم همه را چیده بودند در وسط حیاط جبه خانه شکل شیر بسیار بزرگی از چدن
بود این شیر را دولت دانمارک بیادگار اینکه ایالت هولستن را از المان گرفته در هولستن ریخته و گذاشته
بود و بعد از آنکه پروسها ایالتین شلزویک و هولستن را فتح کرده این شیر را آورده اینجا گذاشته‌اند بقدر
یک کوه است خلاصه رفتیم طبقه بالا جای بسیار وسیعی بود تفنگ زیادی چیده بودند از هر نمونه اسلحه قدیم
و جدید وغیره الخ بسیار بود جنرالی که مستحفظ جبه خانه است مرد بلند بالا و اسمش تره است
زبان فرانسه را هم خوب حرف میزند دست چپش را در جنگ کراولت که همین جنگ آخری بود گلوله فرانسه‌ها

برده است خلاصه در این شهر صدای کالسکه از شب الی صبح و از صبح الی شب قطع نمیشود و یک شب
هم طولومبه‌چیان با مشعلها آمدند پای عمارت مشق کردند

روز هفتم ربیع الثانی

صبح سوار کالسکه بخار شده رفتیم به پتسدام همه ملتزمین بودند بجز اعتضاد السلطنه که شهر مانده سیم
تلگراف را با طهران وصل نموده حرف میزدند نشان اکل نوار مکلل بالماس را با حمایل زرد وغیره
امپراطور بتوسط جنرال بوین مهماندار برای ما فرستادند خلاصه رفتیم به پتسدام پیاده شده
یکسر رفتیم بالای عمارت امپراطریس زوجه ولیعهد وغیره بودند قشون ساخلوی اینجا را امروز سان
ببینند همه قشون در میدان پای قصر حاضر بودند بعد از مشق ولیعهد وغیره آمدند بالا اینها ناهار
حاضر کرده بودند چون من اشتها نداشتم از ولیعهد عذرخواهی کرده سوار کالسکه شده بجهت گردش
رفتیم بنارنجستان تالار بسیار خوب باروحی داشت خیلی روشن سقفش قدری از مرمر بود مثل طاق
ساخته بودند پرده‌های اشکال مجسمهای مرمر اطاقهای با اسباب خیلی خوب داشت از بناهای فرد
ریک است باز سوار کالسکه شده رفتیم گردش نزدیک فواره بزرگ پیاده شده قدری در پلها
نشسته تماشای فواره را کردم بعد باز سوار شده گردش کردیم در توی باغ عمارت خیلی قشنگی است
موسوم بقصر شارلوت که محل نشیمن حکیم همبلت معروف بوده که ده سال قبل از این مرده است
مهتابی سبز فواره و حوض آب و اطاقهای کوچک پر اسباب داشت مثل موزه نگاه داشته بودند شبیهی
داشت فرانسه نمیدانست در سر پله عمارت شبیه آهوئی بسیار مقبولی از چدن ریخته بودند خلاصه سوار شده
باز بنارنجستان رفته نماز کردم نزدیک بعصر سوار شده رفتیم برای دعوت شام امپراطور بقصر بابل سبرگ
خیلی راه بود از پل طولانی رودخانه هاول که شهر پتسدام را از این عمارت سوا کرده و از جاهای با صفا
و خیابانهای خوب گذشته تا رسیدیم بدر قصر امپراطریس و ولیعهد پرنس بیزمارک مارشال رون شاهزاده‌های
پروس شاهزاده‌های ما وغیره شاهزاده خانمها همه بودند عمارت قصر بسیار خوبی است از بناهای امپراطور
حالیه است حوضهای خوب چشم انداز چمن و گلکاریهای بسیار خوب دارد شام خوردیم صحبت شد بعد
از شام پیاده رفتیم در چمن گردش کردیم فواره بسیار بلند بزرگی از توی رودخانه میجهد خیلی تماشا دارد
امپراطریس با ولیعهد سوار کالسکه بودند ولیعهد پائین آمده قدری پیاده گشتیم بعد با امپراطریس بکالسکه
نشسته رفتیم به قصر ولیعهد و سایرین هم پیاده آمدند آنجا پیاده شده من و ولیعهد سوار کالسکه شده رفتیم
برای مقبره فردریک کبیر باز از همان پل رودخانه گذشته داخل شهر پتسدام شده تا رسیدیم بدر مقبره کلیسا

مانند

مانند جائی بود بهم قهپائی که از فرانسه وغیره گرفته بودند آنجا بود و صندوق و زرخمه بود دیگی از پدر فردریک و دیگری از
خود ویش قدری ایستاده مراجعت کردیم باز رفتیم بهمان نارنجستان مدتی هم آنجا گذشت ولیعهد رفتند بعمارت خود و ایشان که چراغان
کرده بودند بعد باهم رفتیم آنجا عمارت خوبی است همه سفرا و زنها و شاهزادها وغیره بودند باغ مقابل را برنگهای مختلف چراغان
کرده بودند فواره آب برنگ سرخ میجست خیلی خوب بود ولی آتش بازی نبود و نشان که بزوجه ولیعهد داده بودم باحمایل زده بود
بعد امپراطریس باز دست ما را گرفته بردند پائین قدری نشسته و گشته بعد رفتیم باطاق طولانی که بوفه بود یعنی روی
میز اسباب خوراکی زیادی چیده بودند میهمانها از زن و مرد همه سر میزها نشستند صرف ماکولات شد بعد
با ولیعهد وغیره وداع کرده رفتیم براه آهن یک تالار خوبی آنجا دیده شد که از عهد فردریک ساخته شده
و تمام آنرا صدف و گوش ماهی نصب کرده اند بطرز بسیار قشنگ بعد کالسکه را راندند رسیدیم بگار عجب گار
بزرگی است چلچراغ زیادی داشت همه را از آهن و بلور ساخته اند سوار کالسکه اسبی شده رفتیم منزل

روز دهم ربیع الثانی

صبح بعد از نهار رفتیم بپارلمنت یعنی دار الشورای المان که در [illegible] شهر بود در حجره نشستیم وکلای المان
بقدر صد نفری بودند باقی صندلیها خالی بود پرنس بیزمارک هم در جای خود دست راست زیر دست کرسی
رئیس دار الشوری نشسته بود اسم رئیس دار الشوری سمسون است نایب وزیر جنگ زیر دست پرنس بیز
مارک ایستاده بود وکلا حرف میزدند از طرف دولت ایراد و وکلا در نگاهداری اکول دکاده رد میکردند نطق
مفصلی میکردند این اکول دکاده مدرسه جوانان نجیب و پسر صاحب منصبان زنده و مرده است که در
پتسدام است صاحب منصبان خوب پروس از این مدرسه بیرون می آیند خود ولیعهد هم در این مدرسه تربیت
شده اند یک روز هم ولیعهد این شاگردها را در جلو عمارت آورده مشق کردند هفتصد نفر شاگرد هستند چون خرج
زیاد دارد دولت راضی نیست اما پرنس بیزمارک پیش خواهد برد خلاصه زود برخاسته رفتیم خانه پرنس بیزمارک
بیازدید او حاضر شده استقبال کرد خانه کوچک ساده دارد زوجه و دختر ایشان در اطاق نشسته بودند خلاصه
خیلی صحبت شد بعد برخاسته رفتیم بموزه که مقابل عمارت ما بود رئیس موزه که شخص مسن و اسمش لپسیوس است
آمد در دیوارهای پله عمارت اشکال و مجالس بسیار خوب از قدیم روی گچ کشیده اند از پله ها بالا رفته گشتیم
از حمامی بود و مجسمه های گچی کوچک و بزرگ که همه را از روی کار استادان روم وغیره تقلید کرده اند آنجا زیاد
بود و اسبابهای دیگر هم از چینی و بلور و عاج و کهربا و چوب وغیره بود قدری گشته رفتیم منزل قدری
نشسته بعد بجهت وداع رفتیم بدیدن امپراطور زوجه امپراطور آنجا بود امروز در کنار رود درن پرنس البرت
پسر عموی امپراطور که رئیس کل کشتیهای جنگی المان بود فوت شده و جنازه امپراطور هم

سروده است باین واسطه امشب مجلس مهمانی بساز و آواز موقوف شد خلاصه امپراطور هم آمده نشستند صحبت
شد یک گلدان چینی زوجهٔ امپراطور برسم هدیه بما دادند بعد باگوار یوم رفته قدری گشتیم آن حیوان تنبل را
امروز بدقت دیدیم در دستها دو ناخن بلند مثل عقاب دارد و در پا سه ناخن بهر جا که بند شد مشکل است ول
بشود و رفتیم منزل

روز یازدهم ربیع الثانی

باید برویم بشهر کلون و ویسباد صبح زود برخاستیم باد شدیدی هم می آمد هوا ابر و سرد بود رخت پوشیده منتظر
آمدن ولیعهد شدیم تا ایشان آمدند سوار کالسکه شده راندیم در خارج شهر بگار رسیدیم سوار کالسکه بخار شده
خداحافظ کرده راندیم هر قدر خواستیم بخوابیم ممکن نشد هر وقت چشم گرم میشد بیک استاسیون میرسیدیم قال
و مقال میشد لابد برخاسته رخت پوشیده مستعد میشدم تا حاکم فلان شهر یا فلان قلعه بتوسط معتمد
الملک بحضور آمده میرفت میرزا ملکم خان در برلن ماند که قرارنامهٔ خرید تفنگ را با دولت پروس ببندد
خلاصه باز وضع صحرا و چمن و اشجار و جنگل کاج و گلها و رودخانه و آبادی دهات و شهرها همه جا همان
طوریست که در راه برلن دیده بودیم از شهر هانوور که بسیار قشنگ است و بعد از شهر و قلمرو وستفالی
گذشتیم بسیار جاهای قشنگ بود اینجا قدری کوه و تپه‌های بلند دیده شد از رودخانه‌های متعدد هم عبور
نمودیم که یکی از آنها خیلی عظیم بود یک ساعت بغروب مانده رسیدیم بکارخانهٔ کروپ مسیو کروپ خودش
سر راه آهن آمده بود شخص پیر بلند قد لاغری است تمام این کارخانه‌ها را خودش بمرور ساخته است
توپ کل دول را از اینجا میدهد انواع توپها از توپ بزرگ قلعه و توپ کشتی و توپ جنگ صحرائی همه اینجا
ساخته میشود دستگاه و کارخانه‌های بخار مثل یک شهر عظیمی است پانزده هزار نفر عمله دارد که بجهت همه خانه و نشیمن
ساخته خرج و مزد میدهد بعد از وضع مخارج سالی هشتصد هزار تومان نقد مداخل خود اوست خلاصه بکار
خانهٔ چکش بخار رفتیم چکشهای غریبی است مثل کوه و بازور بخار بالا کرده توپ میخورد بهر ترکیب که بخواهند
آنرا درست میکنند وقتیکه چکش بتوپ میخورد زمین کارخانه صدا میکرد و میلرزید چیز غریبی بود همه کارخانه‌ها را
گشته بعضی توپهای بزرگ و کوچک را انداختند بعد رفتیم بخانه که معین کرده بودند آنجا شام خوردیم شام خوبی
دادند درختی در نارنجستان خانه دیده شد که برگ آن دو ذرع و نیم طول و نیم ذرع عرض داشت چکش بخار
با وجود فاصلهٔ زیاد باین اطاق زمین آنجا را مثل هنگام زلزله بحرکت می آورد یک توپ ته پر شش پوند بسیار
اعلی مسیو کروپ با تمام اسباب بما پیشکش کرد بعد رفتیم براه آهن شب بود خوابیدم خوابم برد دو ساعت راه
بود تا شهر کلون یکدفعه از خواب جسته صدای موزیکان و قال و مقال شنیدم معلوم شد که بشهر رسیده‌ایم و حکام
آنجا میخواهند بحضور بیایند رخت پوشیده ایستادیم حکام آمدند بالا بعد رفتیم پائین نظامها را دیده بعد سوار

کالسکه شده و داخل شهر شدیم جمعیت زیادی بودند شهر قشنگی بنظر آمد کلیسای بلند خوش وضع بزرگی دارد میگویند
اول کلیسای اروپ است رفتیم مهمانخانه عمارت باروحی بود آنجا منزل کردیم بعد از ساعتی باز خوابیدیم

روز دوازدهم ربیع الثانی

بعد از ظهر باید رفت بشهر و بسیار صبح از خواب برخاسته نهار خورده سوار کالسکه شده رفتیم بباغ نباتات
و وحش که نزدیک شهر هستند متمولین شهر پول داده این دو باغ را برای تفرج خودشان و مردم نگاهداری
میکنند از پای کلیسای بزرگ گذشتیم بسیار کلیسای عظیمی است چهارصد سال بیشتر است ایجاد بنا کرده تا امروز
مشغول ساختن هستند و هنوز هم ناتمام و منجنیقها برپاست در یک ضلع آن بنای بسیار عالی است میانش نرفتیم اما
دورش را دیدم گنبدهای مخروطی زیاد دارد الفقدر خلل و فرج دارد و بلند و بزرگ است که کلاغ زیادی آنجا
آشیانه ساخته است از آنجا گذشتیم پل آهنی بسیار طولانی که بر روی رودخانه رن بود دیده شد رودخانه از وسط
شهر میگذرد. و بیشتر آبادی شهر طرفی بود که ما منزل کرده بودیم خلاصه رفتیم بنباتات عمارتی داشت جلو آن باغچهای
خوب و حوض فواره دار و چمن بود و لوله کم استیک را گذاشته بودند توی آب متصل میچرخید و آب از دهنش
باطراف چمن میریخت بعضی هم دو لوله بود مثل آتشبازی چرخ خورده آب میپاشید خلاصه داخل طاق و بالا
نباتات شدیم بعضی گلها و درختهای خرما وغیره دیدیم از آنجا بگرمخانه کوچکی که هوای هند را داده و نباتات
افریق و ینگی دنیا و هند را در آنجا تربیت داده بودند رفتیم درخت بنی داشت که برگهای بزرگ دارد
یک درختی دیده شد برگش کم عرض اما پنج زرع طول داشت بیرون آمده رفتیم بجایی خانه کوچک بود
مثل برلن ماهی ها را پشت بلور قرار داده بودند تماشا کرده بیرون آمده قدری نشستیم مردم از پشت شیشه ها
زیاد تماشا میکردند هوا بسیار سرد بود باران هم گاهی می آمد گل سرخ تازه غنچه کرده بود خلاصه رفتیم بباغ حیوانات
بسیار قشنگ و عالی بود آنچه حیوان از شیر یال دار و پلنگ سیاه وغیره در باغ برلن دیده بودیم آنجا هم بود و قدری
کمتر مرغهای کوچک خوشگل الوان کم داشت اما مرغهای بزرگ عجیب و غریب خوش رنگ بسیار بود که هیچ
در برلن دیده نشده بود کبوتر بزرگ تاج دار جزایر ملوک که مرغی بسیار قشنگ است انواع بوقلمون که تاج
دارد خوش رنگ و عجیب بودند بسیار بود کوندور بود دو شترمرغ بود پاهای شترمرغ دو انگشت خیلی عجیب
داشت خرسهای سیاه بزرگ خرسهای سفید شمال مثل برف اسبهای کوچک یک شتر سفید نری بود
که مست شده بود خیلی عجیب است که شتر در تابستان مست شود یک گاو کوهان دار هندی بود که
همه چیزش از شاخ وغیره بگاوهای درشت چاق میماند اما بقدر گوسفند بود و یک نوع قوچ ارغالی دیده شد
که از ماروک آورده بودند سر و رنگ بدن و شاخش بقوچهای بد ایران میماند اما یال سینه اش موی زرد

خیلی دراز بود و از زانو به پایین دستهایش هم همه یال و موهای بسیار آویخته داشت خلاصه اقسام طیور و وحوش
بود که آدم حیرت میکرد و برای جای ارغالی و شکار کوه مصنوعی ساخته بودند با چشمهای آب جاری که چمن
و گلها روی تخته سنگها روئیده بود خیلی عجیب خلاصه سوار کالسکه شده رانده از روی پل گذشتیم دو راه
داشت یکی بجهت کالسکه اسبی دیگری کالسکه بخار که میان این دو راه شبکهٔ آهنی حد فاصل است طول پل
باید هزار قدم باشد همه از آهن است رود رن بسیار عظیم و عریض و صاف و باصفاست کشتی بخار بزرگ
در آن کار میکند محض تماشا بآن طرف شهر رفته دوباره از روی جسری معاودت بکلون نموده باز از پای
گنبد و کلیسای بزرگ گذشتیم دکاکین خیلی خوب داشت خانهای بسیار عالی مردمان متمول خلاصه
رفتیم بکالسکه نشسته حکیم الممالک و مسیو لمسون هر دو امروز بلندن رفتند همه جا از صحراهای خوب
آباد و پر زراعت و پر درخت و جنگل گذشته تا رسیدیم بشهر بون کالسکه ایستاد آمدیم پایین فوج سواره
هوسار مخصوص امپراطور پیاده ایستاده بودند سرکرده این سواره پرنس وس برادر ایلچی المان که
در پطربورغ بحضور آمده مارشال پیر معتبری هم بود که از خدمت معاف شده و در این شهر توقف دارد
اسمش هرواریستن فلسد بشهر کوبلنس رسیدیم کالسکه ایستاد حاکم آنجا و غیره بحضور آمدند از قلعهٔ
آنجا توپ انداختند شهر بزرگی است از پل رودخانهٔ رن گذشتیم اینجا رود رن کم عرض میشود و طرفین
آن کوه است کنار رودخانه همه ده و قصبه و زراعت انگور و درخت گیلاس و غیره بود گیلاسها
هم رسیده و پربار بود هر تاک را بیک چوب بطور بسته اند تمام کوه و زمین تاکستان است شراب مشهور
رن از همین انگورها عمل می آید طرفین رودخانه راه آهن و متصل کالسکه بخار در حرکت است راه کالسکه
عراده و پیاده رو هم هست خیلی پاکیزه و تمیز تمام زمین گلستان است و همه کوهها و صحراها انگور و درخت
میوه و باغچه های گلکاری و خیابان و باندک مسافت شهر قصبه است آدم حیرت میکند و از تماشا
سیر نمیشود و تک تک قصرهای خوب و کوشکهای بزرگ و کوچک از روی سلیقه باکمال قشنگی در کنار
رودخانه و بالای کوهها که مشرف بر رودخانه است ساخته اند مثل بهشت بعضی آثار قلعهٔ خرابها
دیدیم در کوهها و کنار رودخانه دیده شد نزدیک کالسکه های بخار و عمارات و سبزها و گلهای طبیعی
و مصنوعی آدم را واله میکرد تا چند فرسنگ راه شبیه باول رودخانه کنار این رودخانه سیر میشد
رود بعضی اوقات راه کالسکه از روی پشت بام خانها و کوچهای دهات میگذشت خلاصه بشرح
نمی آید بعد از طی مسافت بسیار دره و کوهها تمام شد رودخانه طرف دست راست افتاد
و ما کم کم از رودخانه دور شده رو بطرف ویسباد رفته تا رسیدیم بشهر جمعیت زیادی از هر قبیل بود

ماهم

شهر آب گرم معدنی دارد از غربا هم زیاد از اطراف می‌آیند با صدر اعظم و جنرال توی کالسکه نشسته راندیم تا رسیدیم
بمنزل که عمارت دولتی بود منزل ما در وسط است سایرین در فوق عمارت ما منزل دارند پنجرهٔ اطاق ما رو
بکوچه و میدانگاهی است که یک کلیسای بسیار مرتفعی دارد و سر کلیسا که سر ساعت باشد بسیار تیز و بلند است
چهار بنای سرتیز دیگر هم در چهار ضلع کلیساست خلاصه شب را موزیکان زدند جمعیت زیادی شد
در سوراخهای جلو کلیسا چراغ الکتریسیته و بنگال روشن کردند با طلمبه فواره بسیار بزرگی جلو کلیسا ایجاد
نمودند بسیار بلند میجست و از رنگ روشنیها رنگ خوش آیند در فواره بهم میرسید امروز نظر آقا ایلچی ایران مقیم
پاریس با میرزا احمد پسر میرزا محمد بیش که از پاریس آمده بودند اینجا دیده شدند

روز سیزدهم ربیع الثانی

صبح از خواب برخاسته نهار خورده سوار کالسکه شده رفتیم بقصبهٔ شیرستن که نزدیک رود رن است اینجا
کارخانهٔ شامپین سازی دارند که نوعی از شراب است از شهر خارج شده راندیم از خیابان بسیار خوبی یکساعت
راه بود و راه را کالسکه رو ساخته اند در کمال خوبی هوا ابر و سرد بود از توی ده و قصبه گذشتیم جمعیتی داشت
از ده خارج شده بفاصلهٔ پانصد قدم از کنار رودخانه راندیم از جاهای خوب گذشته باغ خوبی بنظرم آمد دیوار
کوتاه و در آهنی داشت بود اینجا از کالسکه پایین آمدیم باغبان را صدا کرده آمد در را باز کرد چند نفر صاحب منصب
پروسی همراه ما بودند آنها هم داخل باغ شدند باغ بسیار قشنگی بود با خیابانهای خوب و جاهای پاکیزه
چمن گل سرخ و غیره رودخانهٔ رن در اطراف آن در مد نظر مثل بهشت عمارت عالی قشنگ گرمخانهٔ کوچک بسیار
خوب چفتهای انگور همه مشبک در کمال سلیقه کرده بودند توی باغ یک لانه از چوب برای زنبور عسل ساخته
بودند خیلی تازگی داشت حوض و فوارهای خوب منبع فوارها را یک برج بلندی از سنگ ساخته بودند
مثل کوه طبیعی که از اینجا آب از لولها و غیره داخل فواره میشود گیلاسهای بسیار خوب ماکول داشت در
اطاقها بسته بود اما از پشت شیشها مرتبه زیر پیدا بود همه جا سندلی میز آئینه فرش اسباب زینت خیلی
بود این خانه مال یکنفر مرد معتبری است که اسمش بلوند برغ است اما خودش در پطر و زنش در ویزباد بود حضور
نداشتند بسیار ییلاق خوبی است سی و پنج هزار تومان خریده است یک میمون خوبی هم که روی رواغش آبی
رنگ بود توی باغ در قفس بود چند نفر کنیز سرپا هم بودند چای نان شیرینی و غیره آوردند خیلی آنجا گشته بعد
سوار اسب صباح الخیر شدم سایرین هم با کالسکه نشسته راندیم برای قصبهٔ بیبرش خیلی معتبر است در کنار رود
رن عمارت و باغ معتبری از دوک دناسو که چندسال پیش والی بالاستقلال این ولایت بوده دیده شد
حالا آن والی در وین است برادرش در باغ اولی سواره با زن و برادرزنش پیدا شد ندانستم برادر والی پیش

جنگلی است عینک گذاشته بود ریش زرد زیادی داشت زنش از اهل روسیه بود لباس سیاهی پوشیده سوار
اسب بود قدری صحبت کردیم من قدری اسب دوانده بعد سوار کالسکه شدم برادر والی با زن و برادر زنش
تا یکساعت با ما اسب دوانده همراه آمدند بعد آنها رفته ما داخل قصبهٔ مزبوره شدیم بسیار آباد و دکاکین
معتبر و جمعیت و خانهای زیاد دارد از اینجا گذشته بخیابان بسیار خوبی رسیده راندیم بطرف شهر ویز باد
خیابان سه معبر داشت وسط برای کالسکه بسیار عریض طرفین یکی برای سواره دیگری پیاده وقتیکه از قصبه و باغ
اول به بیبریش میخواستیم برویم بین راه از دور پل و شهر بیبریش پیدا بود که جای معتبری است و قلعهٔ نظامی دارد
خلاصه عصر وارد منزل شدیم امشب توی شهر در باغی حقه بازی و چراغان بوده است ولی چون جای مناسب
ما نبوده تماشا نرفتیم وجیه الله میرزا رفته بود تعریف زیادی از حقه بازی کرد صدر اعظم و شاهزادهای ما و غیره
همه آنجا بوده اند خلاصه شب را بگردش نرفته خوابیدیم

روز چهاردهم ربیع الثانی

صبح از خواب برخاستم نهار خورده سوار کالسکه شدیم صدر اعظم وغیره در آنجا ماندند ما رفتیم سر راه آهن
بکالسکه بخار نشسته راندیم بطرف شهر فرانکفورت سور لومن یعنی کنار رودخانه من است شاهزادها و غیره
بجز اعتضاد السلطنه و نصرة الدوله و ایلخانی همه بودند مسافت از اینجا تا فرنکفورت از طهران است الی کرج
در یکساعت کمتر رفتیم همه جا آبادی بود از کنار شهر ماینس گذشتیم بسیار آبادی شهر آنطرف رودخانه رن بود.
خلاصه بکنار رسیده پیاده شده سوار کالسکهٔ اسبی شدیم احترامات نظامی بعمل آمد از کوچهای شهر گذشتیم جمعیت
زیادی بود شهرهای فرنگستان همه مثل هم یکجا است یک شهر که دیده شد وضع و حالت و میزان سایر شهرها
بدست می آید خلاصه از شهر قدری خارج شده بآبادی اطراف شهر رسیدیم اینجاها تک تک عمارات بهتر
و قشنگ تر از بناهای توی شهر دیده شد اطراف شهر هم همه باغ و خیابان و گلکاری است رسیدیم
دم باغ مشهور بباغ خرما که پالمه میگویند سه سال است این باغ را از پول متمولین شهر برای عیش و تفریح عامه
ایجاد کرده اند جمعیت زیادی از مرد و زن آنجا بودند سرباز نظامی ایستاده موزیکان میزدند پیاده شدیم
باغی بود باغچه بندی خوب کرده انواع گلها داشت حوضی وسط باغ بود که فوارهٔ آن پنج ذرع میجست رئیس
باغ آمده نطقی کرد از میان زن و مرد گذشته از پلها بالا رفته بعمارت سرپوشیده و گلکاری رسیده از آنجا بباغ سر
پوشیده که همان باغ خرماست رفتیم طاق زده و از شیشه پوشانده اند که در زمستان از سرما محفوظ باشد درختهای
خرمای بلند خیلی مقبول داشت اما هرگز خرما نمیدهد بعضی نباتات جنگلی دنیائی کاشته بودند فوارهٔ آب و در جلو
آبشاری داشت آب میریخت بروی سنگها که مثل کوه طبیعی ساخته بودند زن و مرد متفرقه و صاحب منصب

زیاد

زیاد بود بعد رفتیم مرتبهٔ بالای تالار تماشا تمام اثاث این عمارت را محض موزیک زدن و غذا و شراب خوردن ساخته اند
موزیک هم میزدند چشم انداز خوبی بشهر و باغ خرما داشت قدری آنجا نشسته آمدیم پایین سوار کالسکه شده باغ
حیوانات رفتیم باغ وحش اینجا اگرچه مثل کلون نبود اما بد نیست حیوانات زیاد داشت خرس سفید و سیاه
و بعضی از غالیها و یکنوع میش و قوچ جزیرهٔ سیسیل یا سردن ایطالیا بود شبیه بمیش و قوچ مملکت ایران
اما قدری سیاه تر طوطی های رنگ برنگ توی قفسها بدرختها آویخته بودند یکنوع طوطی خوشگلی بود کوچک
شیر یال دار بزرگ شیر ماده پلنگ و دو ببر دیگ فیل بزرگی داشت جعبهٔ ساز بزرگی آوردند پیچ کوک جعبه را فیل
با خرطوم بسرعت میچرخاند جعبه ساز میزد و خود فیل بهوای ساز رقاصی میکرد و بعد یک ساز دیگر که اطفال
و غیره با دهان میزدند فیلبان نزدیک فیل آورد فورا با خرطوم گرفته بنا کرد بزدن و رقصیدن بسیار غریب بود
بعد رفتیم سوار کالسکه تجار شده برگشتیم بویز با و بعد از چند دقیقه کالسکه آوردند سوار شده رفتیم بگردش از
شهر خارج شده بخیابانها و باغات افتادیم که اعیان شهر و غیره تک تک عمارات خوب و باغچهای پر گل مرغوب
ساخته اند زن و مرد زیادی در خیابانها میگشتند خیلی گشته بعد رفتیم سربالا که درخت و تپه زیاد و مشرف
بشهر است اما همه جا خیابان و راه کالسکه هست مقبرهٔ برادر زادهٔ نیکلا امپراطور روس که زن دوک
دناسو بوده آنجا روی کوهی است در نوزده سالگی مرده است همین جا دفن کرده و از دولت روسیه
مقبره از سنگ مرمر در کمال خوبی ساخته اند گنبدهای مطلا دارد شکل همان زن را هم که با حالت نزع خوابیده
است از مرمر بسیار خوب حجاری کرده روی قبر گذاشته اند این دختر دختر میشل برادر نیکلا بوده است
شوهرش که والی سابق اینجا بود هنوز زنده و در وین است این ایالت را ناسو میگویند که پای تختش همین ویسبادن
و حالا همه مال پروس است شهر فرانکفورت هم که امروز رفتیم سابقا آزاد بوده بعد از جنگ با اطریش پروس
بغلبه گرفته و جریمهٔ زیادی هم از این شهر اخذ کرده است خلاصه از آنجا برگشته آمدیم منزل شام خورده بعد از شام
باز سوار کالسکه شده رفتیم بعمارت بسیار خوبی جلو عمارت میدان و باغچه و درخت دارد و فوارهٔ آبی از وسط
میجهد اطراف هم همه دکان است آنجا آتشبازی چیده و در ایوان عمارت صندلی گذاشته بودند نشستیم صدر
اعظم و شاهزاده ها و غیره بودند جمعیت زیادی هم از زن و مرد توی ایوان و میدان بود آتشبازی را بسیار
خوبی کردند بعد رفته اطاقها و تالارهای عمارت را گشتیم عمارتی است بسیار عالی با چهل چراغ زیاد و سایر اسباب
و الحال مال دولت است در بعضی اطاقها حالا شطرنج بازی میکنند بعضی اطاقها میزهای بزرگ گذاشته بودند
روزنامهٔ کل دنیا را آنجا می آورند و مردم میخوانند و اطلاع بهم رسانیده بعد رفتیم بباغ بیرون قدری لب حوض نشستیم
دختر ملکم ایلچی انگلیس که بحضور خاقان مغفور رفته بود اینجا بود زن پیر فربهی است دختری هم دارد بسیار

اخوش شکل هر دو حضور آمدند صحبت شد حالا ساکن پروس هستند زن او دختر جنرال بوین مهماندار را معرفی کرد بعد
آمدیم منزل میرزا ملکم خان که بجهت خرید تفنگ در برلن مانده بود امشب آمد حکیم طولوزان فردا میرود پیش کرد
برای خریدن توپ صبحها زنهای دهاتی میوه و سبزی وغیره با عراده میآورند جلو عمارت ما در کلیسا را بازار
سبزی فروشی میکنند و بعد از ساعتی که بفروش رفت میروند اینجا خرسواری بسیاری معمول است بخصوص زنها
کرایه کرده سوار میشوند

روز پانزدهم ربیع الثانی

باید انشاء الله برویم بشهر بادن باد یک شب را آنجا مهمان دوک هستیم که دختر امپراطور المان زوجه اوست
آزادی و استقلال هم دارد صاحب سکه و خطبه است اسمش فردریک است اسم زوجه اش لوئیز خلاصه
صبح برخاسته نهار را منزل خورده سوار کالسکه بخار شده راندیم صدر اعظم و شاهزادگان و سایر ملتزمین همه
بودند بخیر انجائی که با بعضی دیگر در شهر ویزباد ماندند از شهر ماینس گذشتیم قلعه سختی دارد همین جنرال مهماندار
حاکم اینجاست باین معنی که حاکم قلعه و حاکم نظامی است اما حاکم مالیاتی وغیره از جانب دوک دارمستاد است
این شهر مال این دوک است پروس هم باز در قلعه آن ساخلو گذاشته از آنجا گذشته بفرانکفورت و از آنجا بشهر
دارمستاد رسیدیم اتفاق غریبی اینجا افتاد همین که ما رسیدیم کالسکه بخاری دیدیم رسیده از ما گذشت بعد ایستاد
معلوم شد امپراطور روس هستند که از وین می آیند بروند بآب گرم امس صدر اعظم را فرستادم احوال پرسی کند
خود امپراطور با ولیعهد و زوجه ولیعهد و الدبرق وغیره آمدند امپراطور و سایرین لباس ساده غیر نظامی پوشیده
بودند از کالسکه پائین رفته دست دادیم بسیار با گرمی صحبت شد بعد برادر امپراطریس روس را که مردی بلند
قامت و والی این شهر و شخصا مستقل است و دخلی بپروس ندارد با زوجه اش معرفی کردند دختر پادشاه انگلیس
هم زوجه پسر یا نبیره همین والی است که چندی قبل پسرش از پنجره افتاده مرده و هنوز هم عزادار است تفصیل را
سابق نوشته بودم خلاصه وداع کرده بکالسکه نشسته راندیم بشهر هیدلبرغ که اول خاک گراندوک و باد است
رسیدیم آنجا ایستاده چند نفر حاکم و معلمین مدارس با آمدند یکنفر از معلمین نطقی بزبان فارسی کرد بعد راندیم بشهر
کارلسروه که پای تخت گراندوک باد است رسیدیم خود گراندوک با جمیع بزرگان مملکت از وزرا و سرداران
وغیره همه در کار حاضر بودند پیاده شده تعارف رسمی بعمل آمد موزیکانچی و یکدسته سربازی از دوک صف کشیده
بودند ملاحظه کردیم وضع لباس و تفنگ و کلاه و همه چیز قشون باد شبیه است به پروس اما کلاهشان نشان زرد
با در دارد در جنگ فرانسه قشون باد خیلی رشادت کرده است بیست هزار نفر از قشون باد در جنگ بوده اما
الحال قشون مستعد مصلحتشان ده پانزده هزار نفر است شهر کارلسروه پای تخت باد شهر خوب آبادیست
سی و هفت هزار نفر جمعیت دارد کوههای راست طولانی دارد و کل حاصل اینجا مو یم است خلاصه من و دوک

سوار کالسکه شده راندیم همسایه‌ها هم آمدند هوا متصل ابر است زن و مرد زیادی طرفین راه کوچه ایستاده بودند بسیار
مؤدب و آرام خود دوک هم بسیار آدم عجیب مؤدب خوبی است ریش زرد بلند انبوهی دارد و رو سرخ
وسفید چشمهای بزرگ شبیه قوچی مدلی بزبان فرانسه با هم حرف زدیم تا رسیدیم بمیدان جلو عمارت میدان
خوبی بود با باغچه بندی گلکاری حوض فواره سواره نظام جلو ما میرفت این عمارت قدیم اجدادی دوک است
دم عمارت پیاده شدیم زوجه دوک آمد جلو دست دادیم زن برادر دوک که از شاهزاده خانمهای معتبر روس هم آنجا
ماری و برادرزاده یا دختر عموی امپراطور روس است او هم بود جواهرهای اعلی بر سر زده بود با او هم دست داده
رفتیم بالا عمارت خوبی است پر زینت و اسباب دوک ما را برد باطاق مخصوصی که بجهة ما معین شده بود قدری
نشسته تغییر لباس داده رفتیم باطاق شام همه بودند دست راست ما دوک دست چپ زوجه دوک نشسته بودند
شام خوبی خورده شد بعد از شام قدری گشته رفتیم بباغچه پائین عمارت گلهای خوب داشت همه آنجا بودند قدری
گشته باز سوار کالسکه شده با دوک از همان راه که آمده بودیم رفتیم براه آهن سوار کالسکه شده راندیم برای شهر بادن
بادن دوک بمنزل برگشت که صبح بیاید از دارمستاد که گذشتیم همه جا دست چپ کوه و جنگل نزدیک و دست راست
جلگه بود اما ابتدا کوههای دست چپ تپه مانند و کم جنگل است رفته رفته که نزدیک بادن میشود جنگلش بیشتر و
قدری بلندتر میشود کل زمین و کوه آنجا چمن و هوایش بسیار سرد و ییلاق است خلاصه بعد از غروب بشهر بادن
بادن رسیدیم شهریست در میان دره اطرافش همه کوه با سبزه و جنگل و چمن عینها کوههای کلاردشت مازندران
هوای ابر و مه بسیار سرد و گاهی هم باران تندی میآید خیلی شبیه بهوای اشرف و صفی آباد مازندران
است متمولین فرنگستان در اینجا تک تک خانهای بسیار عالی خوب ساخته که در تابستان اغلب عیاشان
آنجا جمع میشوند هوائی دارد مثل بهشت رودخانه مثل رودخانه شهرستانک از دره می‌آید از وسط شهر میگذرد
الحق شهری نیست که آدم از تماشای آن سیر شود برای عشاق و مردم عیاش راحت طلب خوب گوشه ئیست
زنهای خوب خانمهای خوشگل متصل در خیابانها و چمنها و کوهها پیاده و سواره با کالسکه در گردش هستند در حقیقت
شهر پریان است کلیسای معتبری از کاتولیکی مذهبان دارد و اهل پروتستانی هم هستند تمام شهر با چراغ گاز روشن است
حمامهای خوب از آب گرم معدنی و غیره دارد تا بالای کوهها همه جا پیچ و خم راه کالسکه و خیابان است که کالسکه
همه جا میرود پرنس منچیکوف که در روسیه مهماندار ما بود اینجا خانه خوب و زن و اوضاع زندگی دارد خود او هم بود
آمد صحبت شد زن پرنس هم بحضور آمد خلاصه مهمان خانه بسیار خوبی منزل ما بود پیاده شده رفتیم بالا زن و مرد
زیادی تماشاچی بودند شب را بعد از شام پائین آمده گردش کردیم موزیکان میزدند باران هم کم کم می‌آمد در نزدیکی
دکانهای بسیار قشنگ و میدانگاهی بسیار خوب بود که همه چمن و درخت گل بود رفتیم توی دکانها بعضی اسباب‌های

خوب خریدیم همه جا زن و مرد تماشاچی زیاد بودند خلاصه خرید ما خیلی طول کشید برگشتیم بعمارت آتشبازی کردند
رفتیم بالا قدری نشسته خوابیدیم

روز شنبه نوزدهم ربیع الثانی

صبح برخاسته رخت پوشیدیم پرنس گرچکوف وزیر اول روس هم برای گردش و عیش دیروز باینجا آمده است
حضور آمد صدر اعظم هم بود نشستیم خیلی صحبت شد او رفت بحمام رفتیم حمام خوبی بود با بخاری وغیره گرم کرده بودند
خزانه کوچک مرمری داشت رفتیم توی آب آمدیم بیرون رخت پوشیده رفتیم منزل قدری که گذشت دوک آمد سوار
کالسکه روباز شده رفتیم بگردش جنرال هم با ما بود هوا ابر و بسیار سرد بود گاهی هم باران می آمد من عرق داشتم از حمام
در آمده و بالا پوشی نپوشیده بودم در این راه خیلی سردم شد گردش میکردیم سربالا سرازیر از جاهای باصفا میگذشتیم
تا رسیدیم بالای بلندی کلیسائی بود پیاده شده داخل کلیسا شدیم این کلیسا را حکمران سابق خلاق بغدان
که پرنس رومانی لقب دارد ساخته است بیادگار پسر جوانی که از او مرده بود خود پرنس و زنش الان در این شهر اقامت
دارند مجسمه پسرش را از مرمر خوب ساخته بودند مقبره اش هم در یک ضلع کلیساست روی مقبره مجسمهای مرمر ساخته
اند مقابل آن هم مقبره برای خودش ساخته است که بعد از فوت در آنجا دفن کنند مجسمه خود و زوجه اش روی
آن مقبره است که خودش با دست اشاره بقبر پسر میکند کلیسا را از سنگهای مرمر الوان ساخته اند بنای عالی است
گنبدش هم بنظر مطلا آمد از بیرون مثل مقبره دختر میش برادر نیکلا امپراطور روس است که در وین باد دیده شد از آنجا
بیرون آمده باز سوار کالسکه شده با دوک و جنرال رفتیم از پست و بلندیها و جاهای بسیار خوب گذشتیم باران شدیدی
می آمد آمدیم پائین از در خانه پرنس منچیکوف گذشته از خیابان بسیار خوبی عبور شد لب رودخانه فواره خوبی بود که
دورش را از سنگ مثل سنگ کوه مصل طبیعی ساخته اند آب از فواره مثل آبشار توی حوض میریخت دوک عمارتی را که پادشاه
انگلیس و ناپلیون فرانسه و پادشاه پروس وغیره در ایام گردش آنجا منزل میکرده اند بما نشان داد در این راه که باران
گرفت من و دوک بتنهائی در کالسکه سرپوشیده نشستیم خلاصه باز رفتیم بمنزل قدری ایستاده باز با دوک بکالسکه
نشسته رفتیم بعمارت و قصر دوک که عمارت بسیار قدیم و در بالای تپه واقعست که اجداد دوک ساخته اند چشم
انداز بسیار خوبی بشهر و اطراف و جنگل و کوه دارد رسیدیم بدر قصر زن زیادی بود پیاده شده بالا رفتیم در مرتبه دوم
عمارت نهار حاضر کرده بودند اطاقهای عالی با زینت از جمل چراغ و سایر اسباب و پرده های اشکال خوب دارد
بخصوص اشکال اجداد و پدران دوک که بدیوار ها نصب کرده اند قدری گشته بعد رفتیم سر میز صدر اعظم و شاهزادگان
ها وغیره بودند هوا بواسطه باران بسیار سرد و لطیف است بعد از نهار برخواسته قدری از پنجره های عمارت بصحرا و
کوه و شهر نگاه کردیم بسیار خوب چشم اندازی دارد کوهها و سرحدات سابق فرانسه که پیش از این جنگ در سرحد
دولت فرانسه بوده پیدا بود اما حالا که مملکت آلزاس و لورن را پروسها از فرانسه گرفته اند سرحدات فرانسه از

اینجا دور شده است بعد از چند دقیقه گردش دوک ما را بر دو مرتبه بالای عمارت اشکال شکارها و انواع مرغهای شکاری
را که در این مملکت پیدا میشود و از قدیم کشیده بدیوارها نصب کرده اند نشان داد و از جمله مرغی است بزرگ
که کوکد و بوا یعنی خروس جنگلی میگویند در همین جنگلها پیدا میشود سر و ترکیبش بقرقاول شبیه است اما بزرگتر
لکن دمش مثل قرقاول بلند نیست مثل دم مرغ چیزی است بسیار حیوان خوبی است هیچ ازین جنس مرغ در
ایران پیدا نمیشود این جنگلها مرال و شوکا و خوک و ازین مرغها وغیره زیاد دارد و بعد پائین آمده سوار کالسکه
شده رفتیم بکار قدری معطل شدیم پرنس گرچکوف وزیر روسیه و پرنس منجیکوف و جمعیت زیادی بودند
بالاخره رفتیم بکالسکه بخار نشستیم دوک هم با صدر اعظم پیش من بودند براه افتادیم مابین بادن باد و کارلس
روهه شهر و قلعه ایست مشهور به راستاد که از قلاع سخت معروف فرنگستان است از دور دیده شد در قصر
دوک یک آئینه بسیار بزرگی دیده شد پنج ذرع ارتفاع داشت دو ذرع پهنا و ذرع عرض میگفت در کارخانه آئینه
سازی همین مملکت بادکه در شهر مانهیم است ساخته اند خلاصه راندیم تا رسیدیم بشهر کارلسروه که پایتخت
دوک است با هم وداع کرده او رفت و ما از همان راهی که آمده بودیم رانده غروبی به بادن باد رسیدیم از بادن
باد تا ویزباد قریب سی و پنج فرسنگ مسافت است که با راه آهن در پنج ساعت طی میشود دوک از دختر امپراطور
المان پسر دارد پسر بزرگش که معروف هجده ساله است ولیعهد است خود دوک بنظر چهل سال بیشتر داشت

روز هفدهم ربیع الثانی

امروز باید برویم بشهر اسپا که اول خاک دولت بلجیک است صبح زود از خواب برخاسته رخت پوشیده با صدر
اعظم و جنرال مهماندار سوار کالسکه شده از خیابانی که بهر پیش میرفت رفتیم تا باسکله رسیدیم قشون ایستاده بودند
احترام را دیده بعد رفتیم بکشتی سندلی و کوزه های گل وغیره در عرشه کشتی چیده بودند نشستیم بسیار سرد بود همراهان
را با بارها همه توی این کشتی بودند اطاقهای کشتی دو مرتبه و بسیار طولانی و خوب بود اطاق مرتبه دوم سفره خانه
وجای نهار شاهزادها و سایرین بود اطاق زیر آنرا برای ما معین کرده بودند اما با همه وقت بالا بودیم گاه گاه
بپائین میرفتیم بهنگام سوار شدن بکشتی امین السلطان و غلامحسین خان عقب مانده همراه نبودند تا کشتی را راه
انداختیم آنها باسکله رسیده هر قدر اشاره کرده کلاه بر دم شسته تکان داده بودند کسی ملتفت نشده بود خلاصه
یکی با دو سه کرایه از راه آهن آنهارا بشهر کولون بیاورد و ما راندیم رود خانه رن مثل بهشت و طرفین آن همه جا
قصرهای کوچک قشنگ و آبادی و زراعت و راه آهن و متصل کالسکه در تردد داشت کشتی بخار مثل این کشتی که ما نشسته
بودیم زیاد آمد و رفت میکرد که حامل سیاح و مسافر و بار و مال التجاره بود عمق رود خانه تا ده ذرع میشود
طرفین رود خانه همه جا کوه پست و تپه است اما کوه مرتفع هیچ ندارد همه کوه جنگل و زراعت انگورات آدم

از تماشای اطراف رودخانه سیر نمیشود هر دقیقه قصر و عمارت تازه بطرح دیگر دیده میشد که مردمان متمول برای
ییلاق آمدن و عیش کردن ساخته اند الحق برای تفرج جائی بهتر از اینجا پیدا نمیشود بعضی عمارات را در بالای بلندیها
و توی جنگلها و روی سنگها ساخته و در جلو باغچها و باغات گلکاری خوب احداث نموده اند که از حد تعریف خارج
است خلاصه قصبات و دهات و کارخانجات زیاد دیده شد که مشغول کار بودند تا رسیدیم بشهر کوبلانز کشتی ما از
زیر پل آهنی بسیار بزرگی گذشت که سه چشمه دارد و از رویش راه آهن میگذرد و در هر دو طرف قلعه بسیار محکمی ساخته اند
آبادی عمدهٔ شهر در دست چپ است از قلعه دست راست که روی سنگ و کوه و تمام آن از سنگ است
توپ انداختند در این شهر سلطان عثمانی در سفر فرنگستان با امپراطور پروس ملاقات کرده یک شب مانده بودند
و در شهر کوبلنس همه قلعجات بسیار محکم است خلاصه از آنجا هم گذشته رسیدیم بشهر بون کشتی آنجا دم اسکله ایستاد
همراهان با بارها رفتند بیرون برای راه آهن ما از عقب رفتیم جمعیت زیادی از مرد و زن بود رسیدیم براه آهن
واگون ما عوض شده بود رفتیم توی کالسکه براه افتاده رسیدیم بشهر کولن از آنجا رو بسر حد بلجیک کرده راندیم همه صحرا
سبزه و چمن و آبادی است از یک سوراخ کوه گذشتیم که تقریبا پانصد ذرع راه بود اینجاها اغلب طرفین راه تپه و راه
کالسکه از بین تپه گذشته است اینست که اغلب راه کالسکه امروز از زیر کوه میگذرد خلاصه تا شهر اسپا از پانزده سوراخ
گذشتیم شش سوراخ طولانی داشت از دویست الی سیصد و چهارصد ذرع سایر از پنجاه الی هفتاد و هشتاد ذرع بیشتر نبود
رسیدیم بشهر دورن که از شهرهای پروس است از آنجا گذشته بشهر اکس لاشاپل که باز از شهرهای المان است رسیدیم
آنجا نظام ایستاده بودند پیاده شده تا آخر صف رفتیم باز سوار کالسکه شده قدری که رفتیم در یک استاسیون
که نزدیک سرحد بلجیک بود کالسکه ایستاد جنرال بوین مهماندار بحضور آمده وداع کرده با اتباع خود مراجعت کرد
کربیل سرجسم با یکنفر روسی دیگر که تا اینجا همراه ما بودند از اینجا مرخص شده رفتند ما راندیم قدری که رفتیم
برودخانه کوچکی رسیدیم پل کوچکی هم داشت سرحد بلجیک و المان گویا همین رودخانه است اختلاف در عالم
تا در طوایف و ممالک را چگونه از هم سوا کرده که عقل حیران است در آن واحد یکباره آدم زبان مذهب وضع
خاک آب کوه زمین تغییر کرد که هیچ شباهتی بالمان نداشت کوهها قدری بلندتر و پر جنگل هوا سردتر زبان
همه فرانسه مردمانش فقیرتر وضع و لباس و شئون و مخلوق بالمره تغییر کرد جمیع اهل بلجیک زبان فرانسه حرف میزنند
زبانی هم خودشان علیحده دارند مذهبشان اغلب کاتولیک است اهل این مملکت از نژاد المان هستند اسم
پادشاهشان که لئوپلد دوم پای تخت بروکسل است از ویزباد تا اسپا با کشتی و راه آهن در هشت ساعت
بیشتر آمدیم خلاصه از دره تپه جنگل و غیره راندیم تا رسیدیم باسپا اگر چه رسما وارد نشدیم اما با وجود این حاکم شهر و بزرگان آنجا
و سواره نظام و جمعیت زیادی از تماشاچی و غیره آمده سر راه بودند از کالسکه آمدیم بیرون حاکم نطقی کرد جواب دادیم

مردمان

مردمان خوبی هستند اسم حاکم هانری پلزر است سوار کالسکه شده راندیم شهر کوچک قشنگی است توی دره و کوه واقع
است اطرافش کوه و جنگل است همه جا جمعیت بود رسیدیم به مهمانخانه از آنجا منزل کردیم ما در طبقهٔ زیری منزل
کرده بودیم سایر همراهان و مردم در اطاقهای بالا و پایین بعد از شام با صدراعظم و سایرین رفتیم بکوچه برای گردش
جمعیت زیادی از مرد و زن دور ما را گرفته همه جا همراه بودند کوچه را چراغان کرده بودند اسم کوچه ساعت هفت است
کوچه خوبی بود توی دکانها رفته بعضی اسبابها از قبیل جعبه و شکل و غیره خریدم اسبابهای خوب داشتند جلو دکانها
آئینه سنگی یکپارچه هست که تمام اسبابها از پشت آئینه پیداست رفتیم تا آخر کوچه حوض و فواره ساخته بودند
با الکتریسیته روشن میکردند و با بلور الوان رنگ آب فواره میدادند بالاخانهٔ از چوب ساخته چراغان کرده بودند
آنجا موزیکان میزدند و آواز و تصنیف میخواندند بسیار خوش آیند بعد کم کم برگشتیم بمنزل امین السلطنه و غلامحسین خان
آمدند بعد از ما بکشتی بخاری نشسته بشهر کلون رفته و از آنجا با کالسکهٔ بخار آمده بودند به بیبریش در آنجا یک شخص نمسه از اهل
هانوور پیدا شده که زبان فارسی میدانسته بکار آنها خورده است خلاصه در آلمان زنها خیلی مشغول کار و زحمت
هستند بخصوص در امر زراعت و باغبانی خیلی بیشتر از مردها ایشان کار میکنند گوش اسبهای کالسکه
و غیره را در آلمان با ماهوت قرمز و غیره میپوشانند که از مگس محفوظ باشد در برلن و سایر شهرها اطفال کوچک
کوله بار سربازی بدوش بسته توی کوچه‌ها میدوند و شیپور میزنند چه قدر خوبست که از طفولیت اطفال را
عادت بلشکری میدهند سنگ فرش کوچه‌ها را بسیار خوب میکنند سنگها را مربع کوچک بریده گذاشته‌اند
خیلی خوب بهم وصل میکنند آجرهای فرنگستان مثل آجرهای ایران مربع و بزرگ نیست بلکه ترکیب آجر [illegible] آن
طهران است اسپا شهر کوچکی است یک کوچه معتبر بیشتر ندارد باقی همه پس کوچه است

روز هجدهم ربیع الثانی

صبح دیر از خواب برخاسته نهار خورده سوار کالسکه شده رفتیم بگردش حاکم هم در کالسکه نشسته از جلو میرفت
و دلالت میکرد از کوچه رفتیم سربالا بجائی رسیدیم گفتند حمام پطر کبیر است وقتی پطر ناخوش بوده اینجا
با آب معدنی رفته است بعد راندیم سربالا بمسافت کمی شهر تمام شد خیابان و راه کالسکه رسیدیم ابراهیم خان هم
با جلودار و دیگر اسبهای ما را همراه می‌آوردند رسیدیم بجائی که مهمانخانه بود و در حوض آب معدنی داشت یعنی
چشمه بود از زمین میجوشید پله میخورد پایین زنی ایستاده استکانها داشت که مردم آب میداد کسانی که
ضعف معده دارند یا لاغر هستند بخصوص زنها آنجا رفته قبل از نهار از آن آب آشامیده روی سندلیها
نشسته از آن شیر مهمانخانه غذا گرفته میخورند از غربا بخصوص از انگلیس خیلی سیاح آنجا می‌آیند قدری از آن آب
خوردم بسیار بدمزه بود در بیرون چشمه اثر پای بزرگی بر روی سنگی بود حاکم آنجا میگفت این جای پای

سنت مرک است که یکی از مقدسین فرنگیهاست هر زنی که حامله نمیشود آنجا آمده پای خود را میگذارد و توی این
اثر حامله میشود خیلی عجیب است در ایران هم این اعتقادات زیاد است خلاصه از اینجا سوار شده از خیابانها
دیگر بمهمانخانه و آب معدنی دیگر رفتیم چند نفر مرد و زن فرنگی هم توی کالسکه عقب ما بودند من سوار
اسب جناب الحاج شاه قدری توی جنگل و خیابان اسب دوانیده تا رسیدیم بمهمانخانه و آب چشمه دیگر که
از آن بدمزه تر بود از دور دو نفر فرنگی دیدیم اسب دوانده پیش آنها رفته قدری بزبان فرانسه صحبت
کردم مرد نجیبی بود و نجیب از اهل انگلیس که اغلب در الهآباد هندوستان سکنی داشته و تازه بفرنگستان
آمده است زنش کتاب نقل میخواند کتاب را گرفته قدری نگاه کردم بعد سوار شده از راه باریکی رفتیم که بقدر
یک سنگ آب هم از نزدیکش جاری بود کالسکهها را از راه دیگر برده بودند باران هم می آمد بعد در مهمانخانه
دیگری بکالسکه رسیده و نشسته رفتیم منزل احوالم بهم خورد از همان حمام بادن بادکه مقداری باد گشته و سرما
خورده بودم حالا بروز کرد یکساعت لرزیدم سرم درد گرفت و یکسون آه طولوزان هم که پیش مسیو کروپ
رفته بود امشب آمد خلاصه شب را خوابیده الحمدلله احوالم خوبست

روز نوزدهم ربیع الثانی

صبح برخاستم احوالم خوب بود هوا ابر است و باران میآید آفتاب اینجا کم دیده میشود امروز روز عیدی
از فرنگیان است جمعی از دختران و زنها از کوچه مقابل هوتل ما گذشته بکلیسا میرفتند در کوچهها همه چراغ گذاشته
بودند و درختهای متعدد که توی کوزها بود آورده زمین کوچه را از علف سبز فرش کرده کشیش بزرگ را با تشریفات
میبردند بکلیسا دخترهای قشنگ بقدر دویست نفر همه با لباسهای سفید خوب بطور سفیدی بسر کشیده همه
با دسته گل باز دسته دیگر از آنها کوچکتر بقدر دویست سیصد نفر سر چوبها گل بسته در دست گرفته بودند بچههای
کوچک از دخترها و پسرهای خوشگل با لباسهای خوب دستشان چوب سر چوبها شمع علمهای زری و مخمل
صورت حضرت مریم علیها السلام را میبردند و با آهنگ خوشی میخواندند و گردش میکردند عقب سر آنها چهار
چوبی را زینت کرده صورت عیسی و مریم علیهما السلام بالای آن زیر چهار چوب خالی بود کشیش آن میانه
پیاده راه میرفت و این چهار چوب را مثل چتر چهار نفر گرفته بالای سر کشیش میبردند خلاصه شب رفتیم تماشاخانه
بسیار بعمارت ما نزدیک بود پیاده رفتیم زن و مرد زیادی بودند تماشاخانه بسیار کوچکی است از تماشاخانه
حاجی ترخان هم کوچکتر اما بسیار قشنگ و سه مرتبه چهل چراغ خوبی داشت از گاز روشن کرده بودند پرده که بالا
رفت قدری مرد و زن بزبان فرانسه گفتگو کردند بازی عشق و عاشقی درآورده بعد حقه باز غریبی آمد مردکه
بود جوان کوتاه قد زن بسیار خوشگلی هم داشت اسم حقه باز کازنو حقه بازی را در فرانسه پرستیدیژیتاسیون

میکو بید بازیهای غریب و عجیب درآورد که آدم حیرت میکرد از جمله ساعتهای مردم را از بغلشان در می‌آورد و میبرد و بدون
آنکه ابدا دستی بکوکش بزنند یا بجوابند مثلا در همه ساعتها ساعت از شب رفته بود و باز میکرد و مینمود در ساعتی چهار
از شب رفته بود و دیگری هشت و یکی در ساعت قفل بزرگی را باز کرده و قفل نموده داد به معتمد الملک که در
حجره نزدیک باو نشسته بود معتمد الملک خودش قفل کرده زور زد باز نشد قفل را توی جعبه کرد و سر آنرا
داد دست مردم بعد بمعتمد الملک گفت تا چند عدد میخواهی بشمار قفل باز شود معتمد الملک گفت
دوازده حقه باز یکی یکی شمرد سر دوازده که شد گفت قفل باز شو یکبار قفل باز شد کنجفه بازیهای
غریب میکرد معتمد الملک یک چیزی در کاغذی نوشت حقه باز کاغذ را جلو حضور مردم سوزانده بعد رفت پاکتی
لاک زده خیلی محکم آورد و داد دست معتمد الملک سر پاکت را باز کرد از توی آن پاکت بسته دیگر در آمد
همچنین الی بیست پاکت همه بسته و محکم توی پاکت آخری نوشته که معتمد الملک بخط خود نوشته بود در آورد و چهار
عدد پول بزرگ و جعبه کوچکی یکی یکی جا داده بدست یکی سپرد و بعد از دو ریسمانی گذاشته روی گلدان
خالی بود اشاره میکرد از آنجا یکی یکی این پولها از این قوطی جرنگ صدا کرده میرفت توی آن گلدان می
افتاد بعد که قوطی خالی شد رفت گلدان را از آنجا آورد و پولها همه توی گلدان بود و اول هم که گلدان را آنجا گذاشت
خالی بود همه دیدند خیلی کارها کرد که دیگر نمیتوان نوشت بعد زنش را آورد روی صندلی نشاند بسیار زن خوش شکل
خوش لباسی بود او را بیاره و دست مالید بخواب رفت پس از خوابیدن زنش غیب میگفت از جمله معتمد الملک
نوشته که امشب شب خوبی است حقه باز از زنش پرسید که چه نوشته است بعینها آنچه نوشته بود بطور بیاد
قشنگ گفت

روز سه‌شنبه ربیع الثانی

انشاءالله تعالی بسلامتی امروز به بروکسل پایتخت بلجیک باید رفت حانیکوف روس را در اسپا
دیدم بحضور آورد دوازده سال پیش از این در اردوی سلطانیه دیده بودم حالا جوان تر و چاق تر شده است
از اعضای مجلس علوم روس است در پاریس توقف دارد خلاصه امروز الحمد لله احوالم خوب بود سوار کالسکه
شده با صدر اعظم به گار کالسکه های پادشاه بلجیک را آورده بودند بسیار خوب کالسکه هائی بود سوار
شدیم جمعیت زیادی بود زن حقه باز دیشبی هم دیده شد صدر اعظم حکیم طولوزان هم در کالسکه ما نشسته
بودند کالسکه بخار بلجیک بسیار راحت و خوب است کم تکان میدهد و بسیار تند میرود بعد از ساعتی بشهر لیژ رسیدیم
که کارخانه های تفنگ سازی و کالسکه بخار سازی معتبر دارد از اسپا الی لیژ همه راه تپه و دره و جنگل است از سه
چهار سوراخ هم گذشتیم که یکی از آنها سیصد ذرع میشد تا لیژ باطراف جلگه است در لیژ ایستادیم جمعیت زیاد
از هر جا جمع شده حاکم و اعیان شهر آمده بودند از کالسکه بیرون آمدم نظام با لباسهای ماهوت ایستاده موزیکان

هم میزدند ازدحام بطوری بود که راه رفتن نبود بعد از گردش زیاد مرا بزور پس کرده نشستیم توی کالسکه راندیم شهر لیژ
بسیار بزرگ و آباد و قشنگ است همه شهر در سراشیبی و بلندی دره و تپه واقع است باغات و گلکاریهای
بسیار خوب دارد راههای کالسکه در بلژیک را تماما با سنگ فرش کرده اند تمام صحرا سبز و خرم و زراعت و آبادی
است در این راهها الی لیژ گل زرد بسیار قشنگی که بگل باقلا شبیه است بسیار بود خلاصه چهار ساعت بلکه
سه ساعت که راندیم بشهر بروکسل رسیدیم که پای تخت مملکت بلژیک است در کار اعلیحضرت پادشاه لیوپولد
دوم با برادرشان که کونت دفلاندر است و همه صاحب منصبان نظامی و ولایتی وغیره حاضر بودند تعارفات
رسمی بعمل آمد پادشاه اتباع خودشان را معرفی کردند ما هم اتباع خودمان را معرفی کردیم سوار کالسکه روبازی شده
من و پادشاه با هم صحبت کنان رفتیم جمعیت زیادی طرفین راه بودند متصل من و پادشاه با مردم تعارف میکردیم
مردم هم هورا میکشیدند و میدویدند رسیدیم بعمارت دولتی که در وسط شهر است رفتیم بالا در مرتبهٔ دوم اطاقهای
ما را پادشاه نشان داده خود رفتند بمنزلشان که اطاقهای حضرت همین عمارت بود نشان صورت خودم را برای
پادشاه فرستاده بعد رفتم بباز دید ایشان زوجهٔ پادشاه استقبال کرد نشستیم بعد از دو دقیقه برخاسته آمدم منزل
پادشاه مردیست سی و هشت ساله بلند قامت قدری لاغر ریش زرد و بلندی دارند در زمان ولیعهدی سیاحت
هندوستان و اسلامبول و مصر و شامات را کرده بود دختر لوئی فلیپ پادشاه سابق فرانسه و پسر دائی پادشاه
حالیهٔ انگلیس است سه دختر دارد و پسر ندارد و برادرش کونت دفلاندر عجالةً ولیعهد است و سنا قدری کوچکتر
از پادشاه است زوجهٔ برادر پادشاه از شاهزاده خانمهای پروس و زوجهٔ پادشاه از شاهزاده خانمهای نمسه و
اصلش از اهل مجار است مملکت بلژیک بسیار آزاد و رتق و فتق امورات با مجلس پارلمنت است که وکلا اینجا جمع
شده حکم میکنند مجلس پارلمنت عمارت عالی در شهر است حال هم باز بود و وکلا جمع بودند روزنامه نویسان این
ولایت بسیار آزاد هستند هر چه بنویسند از هیچ کس باک ندارند جمعیت بروکسل قریب صد و هفتاد و دو هزار
نفر است جمعیت کل بلژیک دو کرور و کسریست مالیات قریب سی و هفت کرور و قشون در وقت جنگ صد هزار
نفر سابقاً تمام این مملکت تابع هولاند بوده است چهل و دو سال قبل از این دولتین انگلیس و فرانسه وغیره جمع شده
این دولت موضوع کرده به لیوپولد اول که دائی پادشاه انگلیس بود داده او را پادشاه کردند خلاصه لارنس
صاحب کامبل صاحب طمسون صاحب و چند نفر انگلیسی دیگر که برای مهمانداری آمده بودند اینجا بحضور آمدند
صحبت شد لارنس دوازده سال قبل از این در طهران ایلچی بود حالا قدری پیر شده است بعد از نهار قدری راحت
شدیم باغ کوچکی از کوزهای گل توی عمارت ساخته و سرش را از شیشه پوشیده بودند چهل چراغهای گاز و فواره و حوض
کوچک بسیار قشنگی داشت آب مثل حباب از فواره میریخت انواع و اقسام گلها داشت اینجا گشتیم جلو عمارت میدانگاه

و آن طرف میدان باغ بسیار خوبی است برای گردش عامه ساخته اند من نرفتم یک باغ هم مخصوص همین عمارت است شهر
بروکسل بسیار قشنگ است کوچه‌ها راست و عریض اما شهر وسیع است و بلندی است کوچه‌ها و خانه‌ها اغلب پست و بلند
واقع شده اند دره و تپه دارد کلیسای بسیار قدیم معتبری دارد که کمتر از کلیسای کلون نیست خلاصه شب را پادشاه
و زوجه پادشاه با ما بکالسکه نشسته رفتیم بتماشاخانه رسمی خیلی راه بود مردم هم ازدحام غریبی کرده بودند رسیدیم بتماشاخانه
بالا رفته در لژ مخصوص نشستیم صدر اعظم و زوجه برادر پادشاه هم در همین لژ نشستند شاهزاده‌ها و همراهان
ما همه با لباس رسمی در لژهای دیگر با همه سفرا بودند بقدر سه هزار نفر مرد و زن بود تماشاخانه شش مرتبه بزرگی
است همه با گاز روشن بود از تماشاخانه بزرگ پطر کمتر نبود خلاصه تماشاخانه اپرا بود یعنی آواز میخواندند
موزیک خوبی هم میزدند خیلی خوش آیند میخواندند بعد از خواندن و رقصیدن باله وا دادند بعد رقصیدند خیلی
طول دادند بالاخره پرده که پایین آمد من برخاستم پادشاه با زوجه ایشان باز با من بکالسکه نشسته
رفتیم منزل وداع کرده آنها رفتند منهم خوابیدم اغلب پیشخدمتها در مهمانخانه منزل دارند این
عمارت که ما منزل داریم اینجا خیلی خوب عمارتی است با زینت پرده‌های اشکال خوب دارد اگرچه کوچک است تابلوهای بسیار خوب
کشیده اند چهل چراغهای متعدد و بزرگ خوب سایر اسباب زینت اطاق از میز و صندلی و غیره
همه خوب و مهیاست چراغ شهر با گاز و بسیار هم هست

روز بیست و یکم ربیع الثانی

در این شهر توقف شد صبح بعد از نهار سفرای خارجه بحضور آمدند همه دول ایلچی هست وزرای بلژیک
هم بحضور آمده رفتند بعد پادشاه آمدند با هم سوار کالسکه شده رفتیم بگردش کوچه‌های شهر را گشتیم بمیدانی
رسیدیم که مجسمه پدر این پادشاه را ساخته بر روی مناری بلند نصب کرده اند چشم انداز خوبی بشهر
و صحرا داشت شاهزاده‌های خودمان را اینجا دیدم پیاده میگردیدند گفتم با ما بیایند راندیم برای کلیسای بزرگ
پیاده شده توی کلیسا رفتیم بسیار بنای عالی است پانصد سال است ساخته اند کشیش آمده ما را باطراف
کلیسا برده تماشا داد مقبره زن پادشاه سابق انگلیس و همچنین قبر یکی از سلاطین قدیم بلژیک در این کلیسا
بنا و عمله مشغول تعمیر بودند خیلی بنای عالی مرتفعی است منبر و محرابهای عجیب داشت از چوب منبت کاری
بسیار خوب بعد از گردش از اینجا بیرون آمده برجی دیدم عمارت مانند که از قدیم در این شهر ساخته و بهمان
ترکیب نگاه داشته موزه کرده اند از اسباب و اسلحه مال حتی قمه و خنجر و کارد ایرانی هم خیلی در آنجا بود خیلی
بسلیقه چیده بودند پوست اسبهای معروف قدیم را که فلان پهلوان یا فلان پادشاه سوار میشده بصورت
همان اسب ساخته آنجا بپا داشته اند کلاه خود زره زره اسب اسلحه تمام از سر تا پا که پهلوانهای قدیم فرنگ

و غیره ملبوس شده اند آنجا بود قدری گشته آمدیم پائین راندیم برای قصر لاکن که عمارت ییلاق پادشاه و ملکه است
از یک خیابان طولانی بسیار خوب میرفتیم طرف دست چپ رودخانه بود و یکه دستی ساخته اند که کشتی تا بندر
انورس که از قلاع معتبرهٔ فرنگستان و متعلق بدولت بلژیک است آمد و رفت کند رودخانه که از وسط
شهر بگذرد و اینجا نیست آبی از خارج بزحمت زیاد برای خوردن بشهر آورده و بنجا نهارا راه داده اند خلاصه بعد از طی
مسافتی و در [illegible] شهر بدر باغ قصر لاکن رسیدیم بسیار باغها و خیابانها تمیز داشت این باغ مخصوص پادشاه
کسی آنجا راه ندارد جنگلهای خوب و درختهای قوی دارد و بعضی جاها آب ایستاده مثل دریاچه شده است
چمن و گل خوب دارد آهسته با کالسکه رفتیم تا رسیدیم بعمارت ملکه آنجا بود و استقبال کرد نشان آفتاب را با حمایل
آن بملکه دادیم بخود نصب کرد در تالار گنبد داری نشستیم چشم انداز خوبی بشهر و باغ داشت چنین تالار
اطاقها بود موزیکان میزدند شاهزاده ها و غیره آمدند در اطاقها گشتیم فرشهای بافته کار قدیم منقش باشکال
خیلی خوب که در خود بروکسل می بافتند بدیوارها نصب کرده بودند ولی کارخانه اش حالا کار نمیکند باغ و همین
عمارت لاکن بسیار خوب است خلاصه بشهر مراجعت کرده بباغ حیوانات رفتیم اما چون وقت نبود درست نگشتیم
میان قفسی انواع سگهای عجیب دیدم کوچک بزرگ رنگ برنگ ماهیخانه کوچکی هم داشت آنجا را هم تماشا کرده
رفتیم منزل قبل از آنکه به لاکن برویم به هوتل د ویل یعنی محل نشیمن حاکم و کارگذاران ولایتی رفتیم بسیار عمارت عالی قدیم
است بالای عمارت برج بسیار مرتفعی است تالاری دارد که سقفش نقاشی بسیار خوبی شده است صورت [illegible]
که صورت میدید نقاش طوری کشیده است که آدم هر طرف میرود چشم آن صورت با وست عمل این نقاش بسیار
عجیب و معروف دنیاست بدیوارهای عمارت فرش صورتی نصب کرده جلو هوتل میدانیست بزرگ جمعیت
زیادی آنجا بود طولومبه چیان آمده بسیار خوب مشق کردند اما طولومبه چیان اینجا اداره نیستند باید دانست اغلب
کوچها و خانهای شهر را خراب کرده از نو میسازند دیوانخانه عدلیه میساختند بسیار عالی خلاصه عصری مراجعت بمنزل [illegible]
شام را در همین موعود پادشاه هستیم همه بالباس رسمی رفتیم سفرای خارجه و غیره همه بودند شام خوبی خورده شد بعد
بمنزل فردا صبح زود باید از راه بندر اوستاند به انگلیس برویم از این جهت زود خوابیدم

روز بیست و دوم ربیع الثانی

صبح زود با کسالت بیخوابی شب از خواب برخاسته تبدیل رخت پوشیدیم بسیار سرد بود فصل [illegible] شهر هم هنوز
خواب بودند یک فوج با موزیکان آمده پای عمارت صف کشیده سواره هم بود پادشاه آمدند بکالسکه نشسته
از کوچها و خیابانها گذشته رسیدیم بگار آهن کالسکهای بر پیروزی حاضر بود فوج سرباز با موزیکان و غیره
بودند با پادشاه خداحافظ کرده بکالسکه نشسته راندیم از مملکت فلاندر عبور شد همه جا جلگه آبادی سبز و پر باغ و گل

است
٧

فرود آمدن پادشاه از جهاز در دُوور
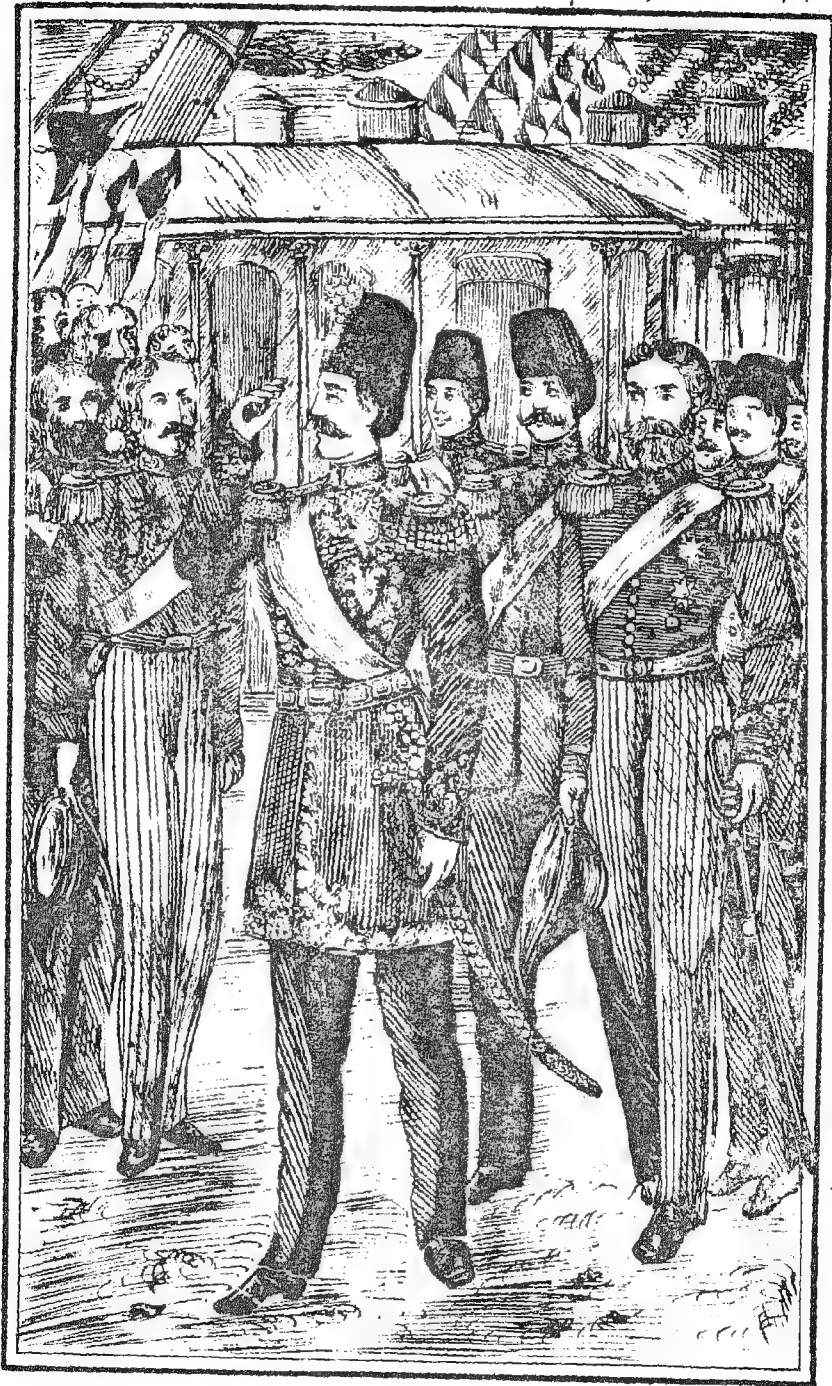
است اینجا ما زبان فلمنکی که هولاند باشد حرف میزنند خلاصه رسیدیم به بندر اوستاند اینجا بندرگاه معتبری است کشتیهای
زیاد بود شهر آبادی است از بروکسل تا اینجا سه ساعت کمتر راه بود کالسکه بخار امروز خیلی تند میرفت مامورین
بلژیک مرخص شده حاکم و کارگزاران اوستاند حضور آمده نطق زیادی کردند بعد پیاده شده از اسکله داخل کشتی
اعلیحضرت پادشاه انگلیس شدیم که موسوم به ویژیلان است لارنسون صاحب و انگلیسیهائی که همراه ما بودند
معرفی و راه نمائی میکردند امیرال معتبر کشتیهای انگلیس که موسوم به ماک کلنتوک است و بسیاحت جزایر قطب
شمالی چندین دفعه رفته و مرد معروفی است باستقبال آمده در کشتی بود صاحب منصبان دیگر بحری هم زیاد بودند
رفتیم باطاق مخصوص خودمان نشستیم کشتی بسیار تند و خوبی است صدر اعظم با عملهٔ خلوت و بعضی دیگر در کشتی ما و
شاهزادگان و سایرین در دو کشتی دیگر که مثل همین کشتی بود بودند خیلی منتظر شدیم تا بارها را آوردند و همراهان
جابجا شدند و من بواسطه کسالت باطاق پائین رفته قدری استراحت کرده بعد آمدم بالا روی میز میوه های خوب
بود هلوی بسیار اعلی انگور سفید و سیاه بسیار معطر خوب میوه موز که چیز بسیار خوبی است خربزهٔ کوچکی هم بود
بسیار شیرین این میوه ها را کلاً در گرمخانه عمل می آورند و قیمت آنها بسیار گران است مثلاً یک خوشه
انگور را بدو هزار میدهند و قس علی هذا خلاصه راندیم نهاری خوردم همراهان نهار خوبی داده اند
اوستاند الی دوور که اول خاک انگلیس است پنج ساعت راه است و این دریای مانش بطوفان و موج
زیاد معروف است اما الحمد لله تعالی دریا بسیار آرام مثل کف دست بود و احوال احدی بر هم نخورد مثل سیاحت
روی رودخانه بود و عقب سر ما سه کشتی بر ولیف می آمد دو کشتی بزرگ جنگی زره پوش هم یکی دست راست ما
دیگری دست چپ برای احترام می آمدند گاهی توپ می انداختند قدری که رفتیم کشتی دیگری آمد که دو برج و در هر
برجی دو توپ داشت برجها بهر طرف که میخواستند میگرداندند این کشتی هم آهن پوش است گفتند زور پنجهزار
اسب بخار دارد و دیوار کشتی هم چندان از دریا بلندتر نبود میگفتند گلوله توپهای این کشتی کشتیهای دیگر را
خرد میکند و سه تیر از توپهای آن انداختند بسیار صدا میکرد کشتیهای تجارتی و غیره بسیار آمد و رفت میکردند
نزدیک شدیم بسواحل انگلیس کوههای کنار دریا پیدا شد کشتی جنگی زیادی باستقبال آمد همه توپ انداختند
روی دریا از کشتی و قایق و کشتیهای بخار بزرگ که بزرگان و نجبای انگلیس در آنها نشسته بتماشا آمده بودند
پر بود کوههای ساحل چندان بلند نیست و سنگش سفید رنگ مثل معدن گچ است خلاصه کشتی رسید به بندر
دوور سکوی سنگی طولانی ساخته اند تا کشتی در بندر از موج و طوفان محفوظ باشد خیلی توی دریا آمده است بالای آن
زن و مرد و خلقها و نجبا و افواج و سوار بسیار بودند اینجا ایستادیم پسرهای اعلیحضرت پادشاه انگلستان با وزیر
دول خارجه لورد گرانویل و اعیان و اشراف لندن همه آمده بودند پسر وسطی پادشاه دوک ادینبورغ و پسر کوچکش

انگلیس

ارلور در کشتی ایستادیم پسرهای پادشاه و وزیر خارجه ایشیک آقاسی باشی پادشاه که مردی معتبر و هم پیش خدمت باشی است
آمدند توی کشتی رفتیم توی اطاق نشسته صحبت کردیم تا بارها را از کشتی بردند بیرون پسر دومی ملکه جوان بسیار
خوشروی با بنیه ایست چشمهای زاغ و قدری ریش دارد قدش چندان بلند نیست سنش باید بیست هفت
هشت سال باشد پسر سومی که از او کوچکتر است قدری رویش باریکتر و جثه اش کمتر است ایشیک آقاسی باشی
اسمش لورد سیدنی مرد پیر قوی بنیه ایست خلاصه برخاسته از اسکله بالا رفتیم ازدحام و جمعیت غریبی بود سوار کالسکه
بخار شدیم من و پسرهای پادشاه و صدر اعظم و وزیر خارجه انگلیس و پیش خدمت باشی در یک کالسکه نشستیم بسیار
کالسکه‌های خوبی بود هیچ چنین واگونها دیده نشده بود آهسته چند قدمی رفتیم بعمارتی که غذا حاضر کرده بودند پیاده
شدیم من رفتم باطاق کوچکی حکیم الممالک که چندی بود اینجا بود دیده شد بعد گفتند حاکم شهر دوور نطقی حاضر کرده است
باید بخواند رفتم بتالاری بالای پله بلندی ایستاده همه شاهزاده‌ها و اعیان انگلیس شاهزاده‌ها و سایر نوکرهای ما بودند
حاکم نطق را مفصلاً خواند بسیار تعریف و تمجید از ما بود ما هم جواب دادیم لارنسون بانگلیسی بیان کرد مردم دست میزدند
بعد برگشته رفتیم سر نهار همراهان همه بودند غذای گرم پخته و میوه وغیره آوردند خوردیم بعد برخاسته باز با همان اشخاص
در کالسکه بخار نشسته راندیم همه جا از بغل کوه و دره میرفتیم از تونلهای متعدد گذشتیم که دو تای از آنها بقدر ربع فرسخ
و بسیار تاریک و خفه بود زمین انگلیس هیچ شباهتی بسایر زمینها ندارد جنگل زیاد دارد درختهای قوی آبادی
متصل زراعت زیاد تمول انگلیسها معروف دنیاست ضرور بنوشتن نیست از نزدیک قصبه و آبادی شیلسلهورست
گذشتیم که مقر ناپلیون سیم بوده و هم آنجا فوت شده است قبرش هم آنجاست کالسکه بخار بطوری تند میرفت
که امکان نداشت کسی جائی را ببیند از بس تند میرفت از عرادها آتش در آمده یک کالسکه سوخت
کم مانده بود که همه بسوزد کالسکه‌ها را نگاه داشته آمدند پائین خاموش کردند درست کردند درست شد
دوباره براه افتادیم تا رسیدیم باول شهر لندن دیگر آبادی و جمعیت و بزرگی شهر و کثرت راه آهن که علی
الاتصال کالسکه از هر طرف عبور و مرور میکند و از دود کارخانها وغیره نمیتوان شرح داد ما از روی پشت
بامها میراندیم خلاصه رسیدیم بگار ایستادیم تماشاچی و جمعیتی زیاد از حد نظام انگلیس سواره زره پوش حاضر
نواب ولیعهد انگلیس معروف بپرنس دوکال همه وزرا و اعیان و اشراف حاضر بودند پیاده شده
من و ولیعهد و صدر اعظم و لرد موربی مهماندار بکالسکه روبازی نشسته راندیم طرفین راه و بامها و بالاخانها
مملو از زن و مرد و بچه بود و بسیار اظهار خوشحالی میکردند هورا میکشیدند دستمال تکان میدادند دست
میزدند خلاصه معرکه غریبی بود من متصل با سر و دست تعارف میکردم جمعیت تماشاچی انتها نداشت جمعیت
این شهر را متجاوز از هشت کرور نفس میگویند زنهای بسیار خوشگل دارد نجابت و بزرگی و وقار و تمکین از روی زنها

میبارد معلوم است

آمدن پادشاه در استیشن چارینگ کراس

معلوم است که ملت بزرگی است و مخصوصاً خداوند عالم قدرت و توانائی و عقل و هوش و تربیت بآنها داده است
اینست که مملکتی مثل هندوستان را مسخر کرده و در همه دنیا و سایر جاهای عالم هم متصرفات معتبره دارند سرباز
های بسیار قوی هیکل خوش لباس سوارهای زره پوش خاصه بسیار قوی و جوانهای خوب خوش لباس بودند مثل
سوارهای روس اسبهای قوی خوب اما عددش کم است چهار فوج است هر فوجی چهار صد نفر با این تفصیل
نصف راه را که آمدیم باران شدیدی آمد مرد مرا از سر تا پا تر کرد منهم خیلی تر شدم اما سر کالسکه را گفتم پوشیدند
صدر اعظم و لورد مورلی سرشان باز بود بالمره تر شدند تا رسیدیم بعمارت بوکنگام که منزل ما است پیاده شدیم
این عمارت منزل شهر پادشاه است عمارتی است بسیار عالی و بزرگ ولیعهد و سایر شاهزادگان همراهی کرده
ما را بردند بعمارت همه همراهان ما هم در این عمارت منزل دارند باغ بسیار وسیع با صفائی در جلو عمارت است
چمن بسیار خوبی دارد خیلی خوب اصلاح کرده اند اسباب درو گری دارند مثل عراده که اسب میکشد و از عقبش چمن بیک اندازه
بریده شده میریزد توی عراده دریاچه طبیعی بسیار خوبی با کشتی و قایق برای تفرج دارد چند چادر بسیار خوب زده اند در یک
گوشه باغ درختهای جنگلی بسیار قوی و گلهای بسیار خوب دارد طاوس زیادی آنجا بود یک درنا هم توی چمن راه
میرفت خلاصه بسیار کسل و خسته بودم شب را زود خوابیدم پادشاه در قصر وینزور هستند که شش فرسنگ الی شش مسافت دارد
اما با راه آهن در یکساعت میروند در روی پلها و توی عمارت سربازان پیر انگلیس با لباس چهار صد سال قبل از این از

روز بیست و سوم — عهد الیزابت ملکهٔ انگلیس ایستاده بودند لباس عجیبی است — ربیع الثانی

صبح برخاستم امروز دیدن نواب ولیعهد رفتم راهش چندان دور نبود خانه خوبی دارند هفت هشت طفل بسیار
شیرین دارند زوجه ولیعهد دختر پادشاه دانمارک و خواهر زن ولیعهد روس است ولیعهد روس و زوجه ایشان
هم آنجا بودند چند روز است بعزم دیدن آمده و یکماهی هم خواهند ماند خلاصه قدری نشستیم صحبت شد همه جای
عمارت از دیوارهای اطاق وغیره اشکال شکار و پوست ببر وغیره بود خلاصه برخاسته رفتیم دیدن پرنس الفرد
که ملقب بدوک دو ادنبورغ است خانه او هم بسیار خوب است سر مرالهاء و شکارها و سر فیلی که در دماغه افریقیه شکار کرده
با انواع مرغهای خوش خط و خال خشک کرده پشت شیشها وغیره چیده بود اسباب شکار هم بود پرنس از تور
نبود در رفته بود و بمشق افواج از آنجا بتوپخانه دوک دو کامبریج پسر عموی پادشاه رفتیم خانه خوبی داشت سپهسالار
کل قشون انگلیس است بخصوص توپخانه و جبه خانه مرد پیریست اما با بنیه و قوی هیکل سرخ و سفید بسیار خوش منظر
است مرد معتبری است قدری صحبت شد رفتیم خانه خواهر همین دوک کامبریج که زوجه دوک دو تک است که یکی از
شاهزادگان و نجبای المان و جوان بسیار خوبی است سبیل کمی دارد و خوشگل است خانه و باغ خوبی دارد که از
دولت داده اند خلاصه چون وقت آمدن سفرای خارجه و وزرای انگلیس بحضور بود زود برخاسته

آمدیم منزل رخت پوشیده رفتیم بتالار بالای عمارت همه شاهزاده‌های ما و صدراعظم وغیره بودند ایلچیها و ایشیک آقاسی
باشی پادشاه با همه سفرا آمده ایستادند یکان یکان را احوالپرسی کردیم ایلچی کبیر روس بارون برنف مرد پیر
و حال سی سال است در لندن ایلچی است سفیر روس پادشاه ایلچی کبیر عثمانی از اهل یونان و مرد معتبری است
سیبوبست ایلچی اوستریا مرد پیر عاقل بزرگی است سابقا صدراعظم نمسه بود از اهل المان است سفیر فرانسه
کنت دارکور از نجبای فرانسه سایرین هم بودند سفیر دولت ژاپون هم آنجا بود نواب راجه دولیپ سنگ پسر
رنجیت سنگ معروف هم بود بیست سال است در لندن است مواجب زیادی دولت باو میدهد جوان خوش سیمائی
و ابروئی است زبان انگلیسی حرف میزد جواب میدادیم مروارید زیاد بخود زده بود شاهزاده هند است بعد از رفتن ایلچیها
کل وزرای انگلیس که حالا از دسته ویک هستند لرد گرانویل وزیر خارجه لرد گلادستون صدراعظم دوک دارکیل وزیر
هندوستان و سایر وزرا و معتبرین همه بحضور آمدند خیلی با لرد گلادستون و وزیر خارجه انگلیس حرف زدیم بعد اینها
هم رفتند تنها ماندم عمارات بالا را همه گشتیم عجب عمارتی است اشکال و پرده‌های بسیار خوب دارد شب
شام بخانه ولیعهد دعوت شده بودیم که از آنجا هم بخانه دوک دو سوترلاند که از نجبای انگلیس و سالی یک کرور مداخل
دارد برویم که مجلس رقص است رفتیم خانه ولیعهد شام خوردیم شاهزاده‌های ما صدراعظم وغیره وزرای انگلیس
ولیعهد روس زنهای هردو ولیعهد بودند بعد از شام رفتیم خانه دوک دو سوترلند زن نجیب معقوله دارد خانه
اش خوب است جمعیت زیادی بود در تالار طولانی روی صندلی نشستیم زنها و شاهزاده‌های انگلیس و شاهزاده
هندی نواب ناظم بنگاله هم با پسرش بودند دو سال است برای امری بلندن آمده همین جا مانده‌اند نوه
تیپو صاحب معروف است خلاصه رقص تمام شد منزل آمده خوابیدیم

روز بیست و چهارم ربیع الثانی

باید برویم بقصر وینذور که مقر اعلیحضرت ویکتوریا پادشاه انگلیس است با کالسکه بخار یکساعت مسافت است حالا هم
رخت پوشیده با صدراعظم و لرد موری سوار کالسکه شده رفتیم جمعیت زیاده از حد بسر راه و طرفین راه ایستاده
بودند رفتیم در کالسکه بود که حساب نداشت از خیابانهای پارک و شهر گذشته رسیدیم بگار سوار کالسکه بخار
شدیم کالسکه‌های بسیار اعلی و طرفین کالسکه یک پارچه از بلور بود از جاهای آباد و صحرا و چمن گذشتیم تا قصر وینذور
از دور پیدا شد مثل قلعه چهار برجی بنظر می‌آمد نزدیک رسیده پیاده شده سوار کالسکه اسبی شدیم جمیع ملتزمین
ما هم بودند پای پله قصر پیاده شدیم اعلیحضرت پادشاه تا پای پله استقبال کردند پائین آمده دست ایشان را
گرفته بازو داده رفتیم بالا از اطاقها و دالانهای قشنگ که پرده‌های اشکال خوب داشت گذشته داخل اطاق
مخصوص شده روی صندلی نشستیم پادشاه اولاد و متعلقان و خدام خودشان را معرفی کردند ما هم شاهزاده‌ها

و صدراعظم

ملاقات پادشاه با ملکه انگلند در وندسر

و صدر اعظم و غیره را معرفی کردیم لرد شامبرلان که وزیر دربار پادشاهی است نشان ژارتیر مکلل بالماس را که ژارتیر معروف و از نشانهای بسیار معتبر انگلیس است برای ما آورد پادشاه برخاسته بدست خود شان نشان را بما زدند و حمایلش را انداختند جوراب بند بلند را هم دادند داستان این نشان از قراریست که در ذیل نوشته میشود

مورخین را در باب نشان موسوم بژارتیر که ادوارد سوم پادشاه انگلستان در سنه هزار و سیصد و چهل و نه عیسوی در قصر وینذزر اختراع نمود دو عقیده است یکی آنکه بیادگار فتح کرسی که فیلیپ چهارم پادشاه فرانسه را شکست داد این نشان را اختراع کرد دیگر آنکه در یکی از مجالس بال جوراب بند کنتس دوسالیسبوری معشوقه ادوارد افتاده اسباب خنده حضار شده بود پادشاه از کمال غیرت و علاقه که باو داشت جوراب بند را برداشته این عبارت را ادا کرد منفضح باد کسیکه خیال بد بکند که همین عبارت الحال در تسمه نشان ژارتیر نقش است و گفت همین جوراب بند را بقدری محترم خواهم کرد که همه برای تحصیل آن منت بکشند این شد آن را نشان اول دولت قرار داد و سوای پادشاه انگلیس که رئیس اداره این نشان است شاهزادگان انگلیس و سلاطین خارجه باحدی این نشان داده نمیشود و عدد حاملین نشان هم از داخله و خارجه زیاده از بیست و شش نفر نباید باشد خلاصه نشان را با احترام تمام گرفته نشستیم منهم نشان و حمایل آفتاب مکلل بالماس با نشان تصویر خودم بپادشاه انگلیس دادم ایشانهم با کمال احترام قبول کرده بخود زدند بعد برخواسته سر میز رفتیم نشستیم پادشاه و یک پسر کوچکی که هنوز از پیش ایشان جائی نمیرود و اسمش لیوپولد است نشسته بودند این پسر امروز اولها باستقبال آمده بود بسیار جوان و خوشگل است لباس اسکوسی پوشیده بود وضع لباس اسکوسی اینست که زانوها الی ران مکشوف است یک دختر شانزده ساله پادشاه هم که در خانه ایشان است هنوز شوهر ندارد و دو دختر دیگر شان شوهر دارند شاهزادگان و صدر اعظم و لرد گرانویل هم بودند ناهار خوبی خورده شد میوه های خوب بهم ناهار بود بعد پادشاه دست ما را گرفته باطاق راحتگاه برده خود شان رفتند قدری آنجا نشستیم سواره نظام زره پوش خاصه با یک فوج در میدان کوچک جلو قصر ایستاده بودند بسیار سواره خوب و پیاده ممتاز است قشون انگلیس اگرچه کم است اما بسیار خوش لباس و با نظم و خوش اسلحه و جوانهای بسیار قوی دارند موزیکان بسیار خوب میزدند خلاصه خیابان روبروی جلو قصر است که طولش یکفرسنگ و طرفین آن دو ردیف درخت جنگلی کهن قوی سبز بسیار بلند است زمین همه چمن است و گل و سبزه آمدیم پائین سوار کالسکه شده با صدر اعظم و لردها در آن خیابان راندیم سایرین هم با کالسکه نشسته عقب ما می آمدند زن و مرد زیاد و زنهای خوشگل و بچه و بزرگ از اهل شهر و بیرون همراه بودند در خیابانها سواره پیاده با کالسکه میگشتند خیلی تماشا داشت تا قدری که رفتیم جمعیت کم شد آهوی زیادی مثل گله گوسفند در چرا

آهو در چمنها و خیابانها ول کرده اند و دسته دسته میچریدند و از آدم چندان وحشت نداشتند کسی هم
نمیتوانند آنها را اذیت کند فی الحقیقت آهو نیست بلکه مابین مرال و آهو و شوکا حیوانیست بسیار خوب خلاصه
خیابان و درخت و چمن انتها ندارد دو فرسنگ رفتیم از خیابانی دیگر گذشتیم مثل بهشت طرفین خیابان
درختهای انبوه بلند همه گلهای بزرگ آبی رنگ و قرمز و غیره داده بود از جنس خرزهره و آنقدر باصفا بود
که فوق آن تصور نمی شد رسیدیم بدریاچه آبی بزرگ زن و دختر زیادی دور دریاچه گذشته بعمارتی کوچک بسیار باصفا
رسیدیم که مال پادشاه است آنجا پیاده شده قدری میوه خوردیم شاهزادها و غیره همه آمده رفتند سر راه آهن
ما سوار قایق شده رفتیم آنطرف آب جمعی از زن و مرد بودند قدری توی آب ایستاده رفتیم نمونه کوچکی از کشتی جنگی
ساخته بودند بیست و چهار توپ بقدر زنبورک داشت توی آنرا تماشا کرده آمدیم بیرون با قایق باز رفتیم
بعمارت سوار کالسکه شده از راه دیگر که باز همه چمن و خیابان و آهوی زیاد بود رفتیم به وینذزور و از آنجا
بکالسکه بخار نشسته راندیم برای شهر جمعیت مثل صبح ایستاده بودند تعارف زیادی بعمل آمد تا رسیدیم بمنزل عمارت وینذزور
بسیار قدیم است و از خارج چندان زینت ندارد و شبیه بابنیهٔ قدیمه است که از سنگ ساخته اند و سنگهایش همه
بقدر آجر است یک برج بزرگی دارد و چند برج کوچک بلند اما میان عمارت بسیار با زینت و قشنگ و پر اسباب
اطاقها تالارها و الانهای بسیار خوب و موزه و اسلحه دارد سن پادشاه پنجاه سال است اما بنظر چهل ساله
مینماید بسیار بشاش و خوش صورت هستند امشب را در خانهٔ لرد مر حاکم شهر قدیم لندن مهمان هستیم یعنی
و سوپه هستیم شب را سوار کالسکه شده راندیم از عمارت ما تا منزل لرد مر یک فرسنگ تمام بود همه طرفین راه
و کوچه آنقدر زن و مرد بود که حساب نداشت همه هورا میکشیدند منهم متصل با همه تعارف میکردم همه کوچها
از چراغ گاز روشن است علاوه بر آن از بامها و پنجره خانها روشنی الکتریسیته کوچه را مثل روز روشن کرده
بودند بعضی چراغهای گاز بشکلهای مختلف بالای خانها و کوچه و غیره درست کرده بودند شهر و کوچه را
آئین بسته بودند از عمارات عالی و دکاکین زیاد و مرغوب و میدانها گذشته تا داخل دروازهٔ سیته شدیم
یعنی شهر قدیم لندن که لرد مر حاکم همین سیته است و دیگر اختیار بسایر شهر و محلات ندارد یعنی سایر شهر هیچ
حاکم ندارد در هر محله مشورتخانه دارد و اگر امری اتفاق افتد به پلیس باشی که کرنسه باشی آن محله است رجوع میشود
او هم بوزیر داخله رجوع میکند پلیس این شهر هشت هزار نفر است همه جوانهای خوب و با لباس معین اهالی شهر زیاد
از پلیس حساب میبرند هر کس به پلیس بی احترامی کند قتلش واجب است خلاصه وارد در خانه لرد مر شدیم از پله
بالا رفتیم تالاری بود ولیعهد انگلیس و روس با زنهایشان و همه سفرای خارجه و شاهزادهای ما و غیره و
شاهزادگان و شاهزاده خانمها و خانمهای معتبره و بزرگان و وزرای انگلیس بودند با هر دو ولیعهد دست

تصویر پرنس آف ولس پسر بزرگ و ولیعهد ملکه لندن

ملاقات پادشاه با رانی و تهنیت گفتن رانی و اهل لندن پادشاه را
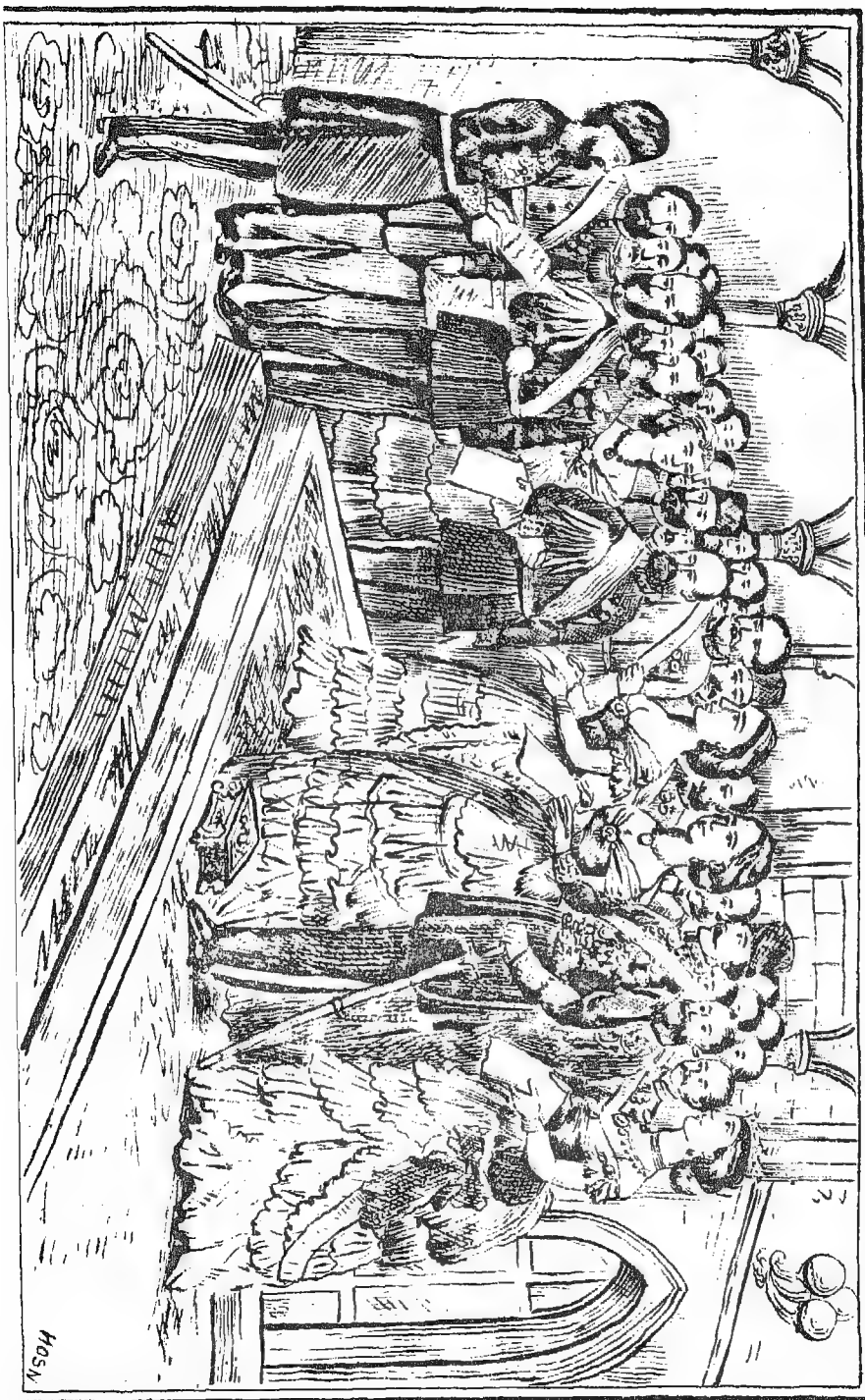
داده تعارف کردیم این عمارت دولتی است که حاکم لندن می نشیند اسم عمارت گیلدهال است سالی
یکمرتبه این حاکم بانتخاب اهل شهر باید عوض بشود اجزای حکومتی لباسهای غریب داشتند کلاههای سمور بزرگ
خرقه و کاتبیهای زیر سمور وغیره و در دست هر یک چوب باریک بلندی دست دیگری شمشیر قداره بسبک
قدیم جلو ما راه میرفتند خلاصه در همان اطاق ایستادیم لرد مر نطقی کرد جوابی دادیم بعد با این تشریفات
بتالار بسیار بزرگی که چهل چراغ و چراغهای گاز داشت رفتیم بازوجه ولیعهد انگلیس بازو داده بودم زن و مرد
زیادی بودند امشب سه هزار نفر دعوت شده بودند لورد مر جبه که دامن پشتش خیلی دراز بود و بزمین کشیده
میشد پوشیده بود رفتیم صدر مجلس چند پله میخورد بالا رفته روی صندلی نشستیم زنهای هردو ولیعهد طرفین
ما نشسته سایرین همه ایستاده بودند لورد مر بزبان انگلیسی خطبه از روی نوشته در تهنیت ورود ما و دوستی
و اتحاد دولتین انگلیس و ایران خواند همانرا بزبان فارسی چاپ زده ورقی از آنرا بدست فارسی دانها
دادند بعد از اتمام تقریر لورد مر صدراعظم همان فارسی را با فصاحت تمام خواند ما هم جوابی دادیم لارنس
صاحب بزبان انگلیسی ترجمه کرد بعد از آن مجلس سلام منقضی شد بدست هر کس قلمی از مطلا که مداد داشت
با ورقی که در آن اسم نوشته بودند دادند که هر کس با هر کس میل دارد برقصد آنجا بنویسد جعبه طلائی هم پیشکش کردند
بعد مجلس رقص شد من در همانجا نشسته تماشا میکردم هر دو ولیعهد با زنها وغیره همه میرقصیدند بعد از اتمام
رقص بازو بزوجه ولیعهد انگلیس داده رفتیم برای سوپه که شام بعد از نصف است از تالارهای بزرگ پلها
و راهروهای زیاد که همه مملو از مرد و زنهای خوشگل بود و انواع گلها و درختها که در کوزه گذاشته در پلها و اطاقها
گذاشته بودند گذشته رسیدیم بتالار بزرگی که میز سوپه را چیده بودند قریب چهارصد نفر سر سفره بودند شخصی
از اهل سیتیه که نایب لورد مر بود عقب سر من ایستاده بود هر دفعه بصدای بلند اعلام باهل مجلس میکرد که حاضر
باشند برای توس نمودن یعنی که صاحب خانه بسلامتی بزرگان شراب میخورد همه باید برخیزند و بخورند اول
لورد مر بسلامتی ما خورد بعد ولیعهد انگلیس توس کرد و بعد باز لورد مر توس کرد هر دفعه آن شخص اهل مجلس را قبل از وقت خبر میکرد
بعد از اتمام سوپه برخاسته رفتیم بمنزلهای خود خوابیدیم و در برگشتن هم که نصف شب بود باز همان طور جمعیت بود

امشب در کالسکه با من ایشیک آقاسی باشی و صدراعظم بودند

پادشاه انگلیس کتابی دارند که هر کس در قصر وینزور بدیدن ایشان رفته اسم خود را در آن ثبت
کرده است منهم امروز نوشتم

روز بیست و پنجم ربیع الثانی

امروز رفتیم بکارخانجات ولویچ که جبه خانه و توپخانه و آهنگرخانه دولت انگلیس است از عمارات ما تا آنجا

با کالسکه اسبی دو ساعت راه است که همه را از توی شهر و آبادی میرود و ولویچ هم که شهر نیست در حقیقت محله از لندن
و متصل به آبادی شهر است صبح سوار کالسکه شده رفتیم شاهزادگان و غیره هم با پیشخدمتهای کشیک بودند
از محله‌های آباد شهر و از پل رودخانه تا میز گذشته بازار کوچه‌های تنگ شهر که اغلب قصابخانه بود و کسبه و عمله
که همه از دود زغال رویشان سیاه شده بود گذشته تا رسیدیم به قصبه و شهر ولویچ که جای بسیار معتبر نیست و سرباز
خانه‌های سواره و پیاده دولت انگلیس همه در اینجاست کنار رودخانه تیمز واقع است دوک دکامبریج و پرنس الفرد
و پرنس آرتور جنرال وود امیر توپخانه و حاکم نظامی ولویچ و سایر سرکرده‌های توپخانه و پیاده و غیره همه به استقبال آمده
و جلو ما افتادند و ما با کالسکه راندیم برای تماشای کارخانجات خیلی راه از کوچه و برزن عبور شد جمعیت زیادی از طرفین
راه بود و هورا میکشیدند منهم تعارف میکردم تا رسیدیم به کارخانه‌ها پیاده شده توی کارخانجات رفتیم حالا از دست
توپها را با قالب میریزند آهن تخته را با اسبابی که دارند لوله میکنند به اندازه که توپ بخواهند بعد از آن به کارخانه دیگر
برده زیر چکش بخار گذارده فشار داده می‌کوبند و جوش میدهند توپ پیشو و گفتند این طور اعتبارش بیشتر است یکی یکی
کارخانه‌ها را دیدیم جائی توپ خان انداز میکنند جائی دیگر میبرند جائی سوراخ میکنند جائی چکش میزنند توپهای زیادی هم از
قدیم را در جلو کارخانه‌ها گذاشته و گلوله و اسباب زیادی چیده بودند جبه خانه همه انگلیس اینجاست بعد از گردشها و رفتن دیگ
کوره‌های آتش که خیلی گرم بود سوار کالسکه شده راندیم به عمارت اول که از پهلویش گذشته بودیم نهار آنجا حاضر کرده بودند
تالار بیست که صاحب منصبان بری و بحری و توپخانه آنجا نهار میخورند جای خوبی بود نهار خوردیم بعد از نهار سوار اسب
صباح الخیر شده با پسرهای پادشاه و دوک دکامبریج و سایر صاحب منصبان رفتیم به صحرائی که چمن بود برای مشق
توپخانه چند انهم وسیع بود متجاوز از بیست هزار نفر زن و مرد دور صحرا و چمن برای تماشا ایستاده بودند هفتاد و هشت عراده
توپ بزرگ و کوچک بود از قراری که گفتند این توپخانه تازه از هندوستان آمده است و باز خواهد رفت توپچیها
و صاحب منصبان خوش لباس بودند توپهای انگلیس مثل قدیم است از دهن باسمه پر میشود مثل توپ کروپ از
عقب پر نمیشود توپخانه سواره پیاده از حضور گذشته بعد دوباره یورقه آمده گذشته بعد یورتمه آمدند بعد دوان
دوان آمدند بعد مشق شلیک کردند یکی از توپهای نه پوندرا هم با پیشکش کردند بعد سوار کالسکه شده از همان راهی
که آمده بودیم برگشتیم به منزل شب را باید به تماشاخانه برویم رخت پوشیده با امیر آخور پادشاه که مرد قابلی است و لرد
شامبرلان به کالسکه نشسته راندیم جمعیت زیادی در راه بود با همه تعارف کرده رسیدیم تماشاخانه ولیعهد انگلیس و پرنس
و زوجه هردو و شاهزاده خانمها و شاهزادها و بزرگان همه بودند تماشاخانه بسیار بزرگ شش مرتبه خوبی است پرده‌ها
خوب نشان دادند جمعیت زیادی هم بود پاتی را که از خواننده‌های معروف فرنگستان است مخصوصا فرستاده
از پاریس آورده بودند بسیار خوب خواند بسیار زن خوشگلی است مبلغ گزافی گرفته به لندن آمده بود دیگری هم بود آلبانی

نشستن پادشاه در مجلسی که کل بزرگان انگریز و ایران الی آخر حضور دارند و گوش بآوازه خوانی اشخاصی میکنند که بسیار مشهور و معروف میباشند

نام از هسل کانادای ینگی دنیا بسیار خوب خواند و کارهای خوب کرد بالاخره برخاسته رفتیم منزل

روز بیست و ششم

امروز بعد از نهار رفتیم بباغ وحش حسام السلطنه و نصرة الدوله با من در کالسکه نشستند پیش خدمتها و غیره هم
همراه بودند چون روز یکشنبه بود کوچها خلوت بود همه مردم توی چمنها و غیره بگردش رفته بودند چند نفر از آنها
نفر دیده شد که توی چمنها خوابیده بودند باز کالسکه ما را که میدیدند از اطراف دویده می آمدند هورا میکشیدند خلاصه
راه دوری بود از کوچها و میدانها و غیره عبور کرده تا رسیدیم بدر باغ وحش پیاده شدیم کالسکه زیادی در باغ
و کوچه بود معلوم شد جمعیت زیادی بواسطهٔ روز یکشنبه بباغ وحش آمده اند رئیس باغ که مردی پیر و گوشش هم
سنگین بود آمد قدری فرانسه میدانست صحبت کردم زن و مرد زیادی بود ما از میان کوچه تنگ مرد و زن عبور کردیم
متصل هورا میکشیدند انصافاً غالباً بما میل دارند و زیاده از حد با حرمت و ادب حرکت میکنند خلاصه وحوش اینجا را
قفس بقفس علیحده از هم جدا ساخته اند چند حیوان عجیب اینجا بود که جای دیگر دیده نشده بود اولا هیپوپتام
است که اسب دریائی است چیز عجیبی است سه عدد بود یعنی یک جفت نر و ماده و یک بچه هم همانجا زائیده بودند
بچه هم خیلی بزرگ بود در بیرون آب ایستاده و بزرگها توی آب بودند غذا بدهنشان می انداختند دهنش مثل
یک دروازه باز میکرد و دندانهای بسیار درشت داشت بسیار عظیم الجثه بود آنچه من فهمیدم کرگدن دریائی است
ثانیاً میمونی بود بسیار بزرگ کریه المنظر بعینه انسان بخصوص دست و پایش خیلی شبیه بانسان است صاحبش [illegible]
با زمین میبرد می ایستاد حرف میزد و انگلیسی بلد بود و بعد جلو جلو ما راه میرفت اما متصل میل داشت دستهایش را گرفته
راه ببرند بعد قفس میمونها ایستادیم جست و خیز عجیبی داشتند بازی میکردند ثالثاً شیر و روباه بحری است که هر دو
توی حوض آبی بودند دور حوض معجر بود شخصی بزبان فرانسه با آنها حرف میزد بسیار تیز هوش بودند جثه شیر خیلی
بزرگ است [illegible] نازکی دارد دست و پایش ببال ماهی در پشت شبیه است اما با همانها بسیار تند راه میرفت در
در کنار و وسط حوض سکوئی بود صندلی گذاشته بودند روی صندلی میرفت می نشست روباهش هم شبیه به شیر بود اما کوچک
میرفتند زیر آب مستحفظ صوت میزد و همان آن از آب بیرون می آمدند روی سکوی حوض نشسته مستحفظ ماچ میکرد و میگفت
یک ماچ دو ماچ هرچه میخواست او را ماچ میکردند بسیار تماشا داشت رابعاً میمونهای خیلی کوچک بقدر موش سلطان دیده
شد بسیار عجیب فیل و کرگدن و شیر یالدار پلنگ سیاه ببر و غیره مرغ و طوطیهای الوان بودند غیر از این هم بسیار جاها بود خسته بودم

روز بیست و هفتم

نتوانستم بگردم جمعیت هم زیاد بود معاودت بمنزل شد

امروز برای سان کشتیهای جنگی باید برویم بندر پورتسموت که یکی از بنادر معتبره جنگی انگلیس است صبح زود برخاستم
کسالت بیخوابی داشتم رخت پوشیده سوار کالسکه شده با صدر اعظم و شاهزادها و غیره رفتیم سر راه آهن پورتسموت

جمعیت زیادی بود رفتیم توی کالسکه قدری معطل شدیم تا ولیعهد انگلیس و ولیعهد روس با زنهایشان وغیره آمدند
آنها هم در کالسکه یعنی در ردیف کالسکه ما نشسته راندیم همه راه آباد و سبز و خرم و جنگل کاج بود سه ساعت کمتر راه
طی شد تا رسیدیم به پورتسموت شهری معتبر و بندر جنگی عظیمی است قلاع و باستیانهای سخت دارد وارد اسکله پیاده شدیم
حاکم شهر با اجزای خودش آمده نطقی کردند تعارف رسمی بعمل آمده توپ زیادی از خشکی و دریا انداختند داخل کشتی ویکتوریا
البرت که کشتی مخصوص پادشاه و تندرو و بزرگ و خوب است شدیم با هردو ولیعهد و شاهزادها و سرداران مجری وغیره
کپیتان این کشتی اسمش پرنس لینیژ است نهاری حاضر کرده بودند ما و سایرین رفته در اطاق کشتی سر نهار نشستیم بعد ولیعهد
انگلیس گفت برخیزید برویم بالای کشتی باید کشتیها سلام بدهند برخاسته رفتیم بالا همه آمدند دو پسر کوچک ولیعهد
انگلیس هم با لباس ملاحی آمده بودند ایستادیم کشتیهای جنگی قریب پنجاه فروند مثل کوچه در دریا از دو طرف ایستاده
لنگر انداخته بودند شلیک کردند ملاحان رفته بودند روی دکلها و اوبیز دغدغه هورا میکشیدند سایر تماشاچیها هم که از
لندن و بنادر وغیره آمده بودند در کشتیهای بخار و قایقهای بزرگ و کوچک زیاد و از حد بودند روی دریا از
تماشاچی سیاه شده بود همه هورا میکشیدند بیرقهای نشان ایران را در همه کشتیها زده بودند یک هنگامه بود رفتیم
تا نزدیک جزیره وایت که در همین دریای واقع است و جزیره بسیار قشنگی است شهری در همین جزیره بغل کوه نمودار شد سوم
براید که خانههای بسیار قشنگ مرتبه بمرتبه داشت در این جزیره پادشاه قصری دارند که با شوهرشان ساختهاند موسوم
به اسبورن اند درست دیده بود علی الظاهر خوب عمارتی می نمود روی تپه واقع و دورش جنگل و چمن بود از آنجا گذشته
از میان کوچه کشتیهای جنگی عبور شد همه توپ انداختند سلام دادند بعد از اتمام گردش ما سوار قایق شده بجهت ملاحظه
دو کشتی اول بکشتی اژینکور رفتیم که بزرگترین کشتیهای جنگی دولت انگلیس است کپیتان این کشتی موسوم به [illegible]
با صاحب منصب زیاد آنجا بود طول کشتی صد و پنجاه قدم بیشتر بود و در پانزده هزار اسب بخار داشت توپهای [illegible]
بزرگ داشت بعضی توپها در طبقه بالا و اکثر در مرتبه پایین بود رفتیم همه جا حتی آشپزخانه و جای خوراک ملاحان
وغیره را دیدیم شیپور کشیدند که حاضر جنگ شوند در یک دقیقه کل ملاحان از طبقه بالا پایین آمده به چابکی تمام مشق جنگ
کردند توپهای بان عظمت را با اسبابی که داشت میگرداندند بسیار تعجب داشت بقدری عراده توپهای بسیار بزرگ بود کشتی هم زره پوش
از این کشتی با قایق رفتیم بکشتی دیگر موسوم به سلطان این کشتی هم بسیار بزرگ و از هر دو زره پوشست اسم ناخدا [illegible]
این کشتی کمتر اما بسیار بزرگتر بود بعد از ملاحظه پایین آمده توی قایق نشسته رفتیم بکشتی خودمان در قایق با ولیعهد
روس و انگلیس و زنهایشان و معتمد الملک و دوک دو کامبریج وغیره بودند یک کشتی بخار کوچکی قایق ما را میکشید
رسیدیم که بپای پله کشتی ما رسید از آنجا گذشته رفته [illegible] چرخ بخار کشتی ما [illegible] چرخ [illegible] هم بحرکت آمد کم مانده
بود زیر چرخ بخورد و قایق ما اگر خدا نکرده یک پره میخورد همه غرق میشدیم الحمدلله تعالی چرخ ایستاده ما بخیر گذشتیم

۶۶. رفتن پادشاه با ملکه انگلند بتماشای کودی

آمدیم بالای کشتی برگشتیم به بندر پورتسموت نهار را در اطاق بار نهار حاضر کرده بودند خوردیم بعد سوار کالسکه شده رفتیم کارخانه
جاتی را که اسباب کشتی بخار و بحری از هر قبیل میساختند گشتیم بسیار تماشا داشت از آنجا پله را گرفته بالا رفتیم کشتی
بسیار بزرگ جنگی میساختند توی کشتی رفتیم عمله جات کار میکردند اسم کشتی را ناصرالدین شاه گذاشته بودند
پائین آمده سوار کالسکه بخار شده دراندیم برای شهر غروبی رسیدیم شب را به مجلس کنسر یعنی ساز و آواز که در عمارت
البرت هال است باید برویم شب را بعد از شام سوار کالسکه شده با صدر اعظم وغیره رفتیم از هایت پارک گذشته
داخل در عمارت شدیم ولیعهد انگلیس و روس با همه صاحب منصبان انگلیس وغیره بودند اول داخل دالانی شدیم
که عرضش متجاوز از شش هفت ذرع و سرش با شیشه پوشیده بود گویا آهن هم بود طرفین دالان همه اسباب کار
خانجات بود یعنی ماشینهای کوچک مثل نمونه اما بسیار تمیز و قشنگ که با زور چرخ بخار کار میکردند انواع کارخانجات
دیده شد شیرینی سازی سیگار و توتون سازی رشته اردبری که فرنگیان ماکارونی میگویند شربت آبلیمو
سازی اودسلس سازی که بطریها را در آن واحد پر نموده سرشرا محکم میکردند قوطی حلبی سازی ابریشم کشی پارچه
بافی چاپ روزنامه و هکذا انواع و اقسام کارخانجات صنایع که بنوشتن نمی آید در کمال آسانی این اسبابها و کارها را
درست میکردند خیلی مفصل بود در ریاست این اکسپوزیسیون با بزرگان انگلیس مثال لورد گرانویل وزیر دول خارجه وغیره
است اینها هم پیشاپیش ما راه میرفتند ولیعهد انگلیس و روس وغیره همه بودند خیلی تماشا کرده از پله زیادی
بالا رفته رسیدیم بتالارهای متعدد که همه با پرده‌های اشکال دورنما وغیره بود پرده‌های روغنی اشکال بسیار ممتاز
که در هیچ جا پرده باین خوبی ندیده بودم رئیس این پرده‌ها پرنس الفرد پسر پادشاه انگلیس است که رئیس بحری
است و این پرده‌ها را صاحب منصبان و اجزای بحریه هر یک بخیال خود نقاشی کرده باینجا فرستاده اند خلاصه
از این تالارها گذشته باز بدالانها افتادیم که هرچه که در کارخانهای زیر میسازند اینجا آورده برای فروش
می‌چینند زنها و دخترهای خوب چه در کارخانه‌های پائین مشغول کار چه در بالا مشغول فروش امتعه بودند
از آنجا گذشته رسیدیم بجائی مثل بهشت همه این دالانها و عمارات و کارخانها از چراغ گاز بطورهای مختلف
عجیب روشن بود اصل کنسرت در محوطه ایست بسیار بزرگ که سقفش بطور گنبد بسیار وسیع بلند است
دور این گنبد هفت مرتبه دارد که همه جای نشستن مردم است همه مملو از زنهای خوشگل با زینت جمعیت زیاد همه از نجبا
و بزرگان سطح زمین هم از زن و مرد پر بود چراغهای زیاد از گاز روشن بود ما هم رفتیم پائین توی آنهمه جمعیت صندلیها
چیده بودند با ولیعهد انگلیس و روس و بزرگان ایران و وزرا و اعیان انگلیس هم بترتیب روی صندلیها نشستیم
جلو ما ارغنون بسیار بزرگی که بقدر یک عمارت است و ستونهای آهنی و لولها دارد که صدای ساز از آنها
در می‌آید بقدر چنار متصل بیک ضلع دیوار عمارت بود در چپ و راست ارغنون هشت صد نفر دختر و زن با

خوشگل چهارصد نفر اینطرف چهارصد نفر آنطرف بمراتب نشسته بودند همه سفید پوش چهارصد نفر حمایل آبی
داشتند چهارصد نفر حمایل قرمز بالای سر این زنها پسرها با لباسهای خوب آنها هم هشتصد نفر میشدند همه تغنی
باآهنگ بسیار خوش بنوای موزیکان و ارغنون میخواندند ارغنون را یکنفر میزد صدایش خیلی دور میرفت بسیار خوب بود
اما بادش را با بخار میدهند والا یکنفر چطور میتواند با پا یا با دست باد بدهد موزیکانچی زیادی هم در مراتب
پائین بود همچه مجلس از اول دنیا الی حال کسی ندیده است دوازده هزار نفر بودند از احدی صدا در نمی آمد همه ساکت بوده
گوش میدادند و تماشا میکردند خلاصه یکساعت بیشتر طول کشید بعد از اتمام رفتیم منزل خوابیدیم

روز بیست و هشتم ۲۸

امروز باید دو ساعت بعد از ظهر برویم بقصر ویندزور برای قشونیکه پادشاه میخواهند سان بدهند صبح از خواب
برخواستیم وزیر هند و وزیر دول خارجه و صدر اعظم انگلیس بحضور آمدند خیلی صحبت شد یکساعت و نیم طول
کشید صدر اعظم هم بود مجلس خوبی گذشت بعد رفتیم سر نهار صدر اعظم آمده عرض کرد که وزیر هند معطل است میخواهد
اجزای خود را معرفی کند و اهالی شهرهای انگلیس ادرس یعنی عریضه تهنیت ورود آورده میخواهند بخوانند رفتیم
توی تالار از شهرهای بزرگ انگلیس وکلا آمده بودند تهنیت ورود عرض کردند اجزای سفارت ایران معرفی شدند
یهودیهای لندن مجوسها ارامنه منچستر وغیره همه ادرس و نطق داشتند عرض کردند بعد وزیر هند اجزای خود را
معرفی کرد زیاد بودند از جمله کلد اسمیت که بسرحد سیستان و بلوچستان رفته بود و اسمیت تلگرافچیهای طهران وغیره
بودند بعد سوار کالسکه شده رفتیم براه آهن ولیعهد انگلیس و روس با زنهایشان وغیره ملتزمین ما کثیری بودند
سوار شده رفتیم به ویندزور قصر ویندزور در حقیقت قلعه محکمی است از قدیم با سنگ ساخته اند روی تپه واقع است
دم پله قصر پیاده شدیم پادشاه باز تا پای پله بپذیرائی آمده بودند با ایشان دست داده رفتیم بالا همه آمدند کمی
ایستادیم بعد من با هر دو ولیعهد و سایرین پائین آمده سوار اسب شدیم من سوار اسب یمین الدوله شدم [illegible]
و صاحب منصبان انگلیس با یک دسته سواره نظام همه جلو ما افتادند از خیابان طویل عالی جلو راندیم براحتی آخر خیابان
که آنجا وسعتگاه میدان مشق است یک فرسنگ درست راه بود طرفین راه زن و مرد بطوری ایستاده بودند که مجال
عبور نمیدادند و متصل هورا میکشیدند بطوریکه از صدای آنها اسبهای همراهان رم میکردند و دیوانگی مینمودند
اما اسب من بواسطه طول سفر و صدمه که در دریا و راه آهن دیده بود هیچ رم نمیکرد و آرام بود خلاصه بهمان طور را
رفتیم الی آخر خیابان نزدیک میدان مشق آنجا ایستادیم تا پادشاه و زنهای هر دو ولیعهد که با ایشان در یک
کالسکه نشسته بودند برسند آنها که نزدیک شدند ما هم راندیم باز پادشاه عقب ما بودند رفتیم میدان مشق چمن
وسیعی بود دورش درخت و جنگل در یکطرف بطور نیم دایره زن و مرد تماشاچی آنقدر ایستاده بودند که حساب

نداشت

شمشیر دادن پادشاه برسم انعام بیکی از سردارهای بزرگ انگریز که اسمش دوک اف کمبریج بود
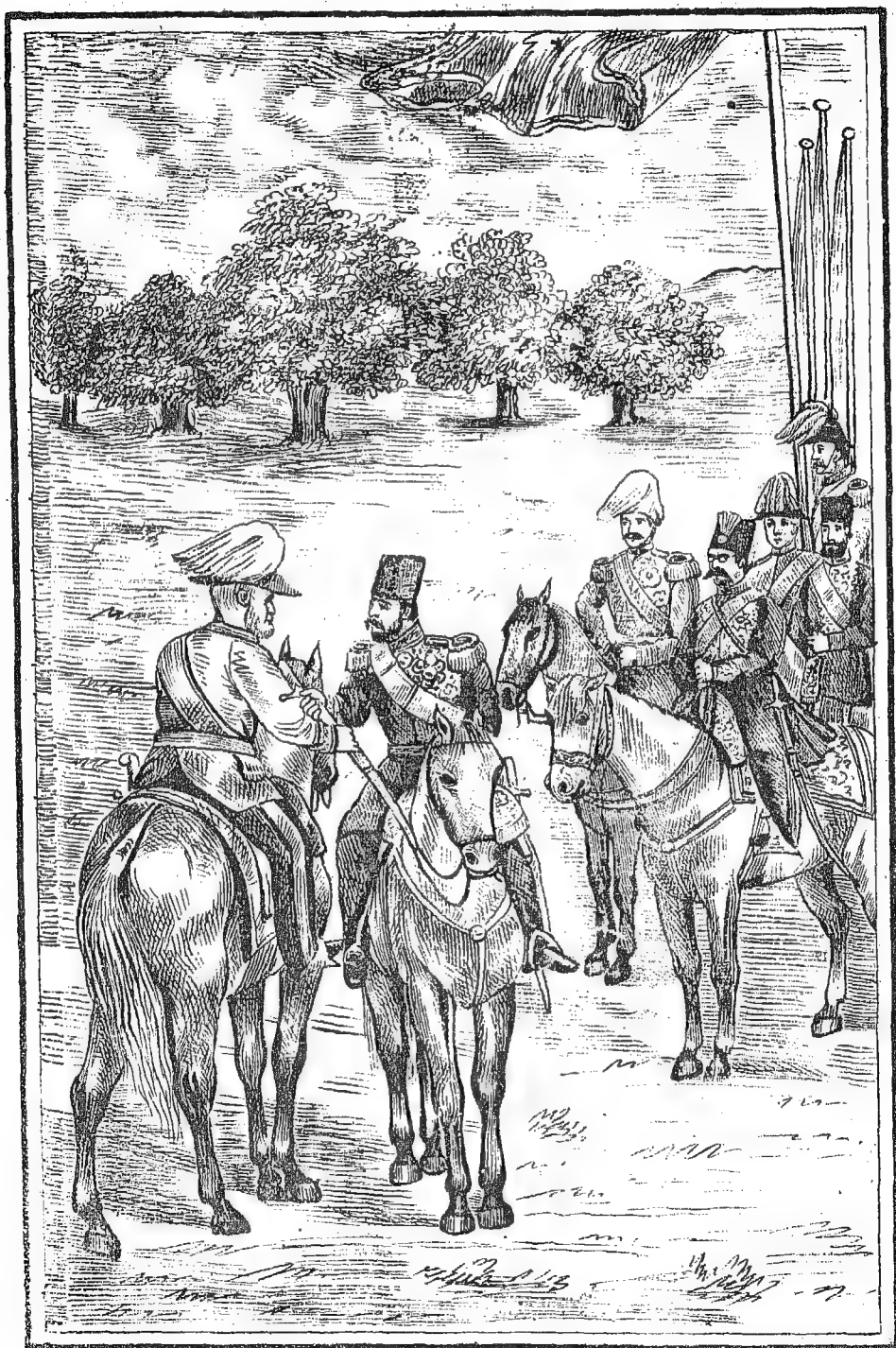
نداشت و ده پانزده اطاق چوبی وغیره خوب مثل چادر بقطار ساخته بودند که مردها و زنهای اعاظم و اشراف بزرگ نجبا
طبقه بطبقه نشسته بودند بیرقهای شیر و خورشید و بیرق انگلیس را همه جا جلو این نصف دایره زده بودند دو بیرق
بزرگ هم یکی علامت ایران دیگری انگلیس در مرکز دایره بپا کرده بودند که ما آنجا بایستیم خلاصه رسیدیم بزیر
بیرق ایستادیم پادشاه آمده ایستاد و نشستند توی کالسکه تعارف بعمل آمد بعد من و ولیعهدها و دوک دکامبریج وغیره
رفتیم از جلو صف قشون گذشته باز آمدیم دم کالسکه پادشاه ایستادیم امروز هوا ابر و مستعد باران بود خدا را شکر کردیم
که باران نیامد هفت هشت فوج بود سه چهار فوج خاصه بالباسهای بسیار خوب و کلاههای پوستی
بسیار بزرگ از پوست خرس وغیره داشتند بسیار کلاه جلیلی بود این افواج بسیار خوب بودند و فوج با لباس اکوس
بودند یک فوج دیگر هم باسم ولیعهد انگلیس است که فوج تیرانداز میگویند توپخانه سواره زره پوش خاصه سواره هم
همه بسیار خوب بودند روی هم رفته قریب بهفت هشت هزار نفر میشدند بسیار خوب مشق کردند چند دفعه میدان را
دور گردیدند بعد دور رفته مشق شلیک کردند شمشیر مرصعی بدست خودم بدوک دکامبریج سپهسالار انگلیس دادم پادشاه
بسیار صحبت شد خلاصه بعد از اتمام مشق که نزدیک بغروب آفتاب بود من با همه ولیعهد و دوک دکامبریج وغیره
تا قصر وینذور که یک فرسنگ راه بود همه را از توی جمعیت دوانده تا رسیدیم بقصر پیاده شده رفتیم بالا در اطاق
خلوتی راحت شدیم بعد از نیم ساعت باز رفتیم پیش پادشاه وداع کرده رفتیم براه آهن امشب در خانه لرد گرانویل
وزیر دول خارجه بشام و بال موعود بودیم چون ولیعهد انگلیس و زنهایشان خسته بودند از وینذور تلگراف کرده بودند
که امشب مهمانی موقوف باشد بواسطه این تلگراف شام را منزل خوردم اما چون وعده داده بودم برای شب نشینی
و بال رفتم خانه وزیر خارجه اما بال در خود فرن افیس یعنی در وزارتخانه خارجه دولتی بود ولیعهدها وغیره بودند رفتیم
آنجا عمارت عالی بسیار خوبی است زن وزیر خارجه آمد جلو دست باو داده از پلها بالا رفتیم گل و درخت زیادی در
پلها و راهروها چیده بودند همه نجبای انگلیس از زن و مرد و سفرای خارجه همه با زنهایشان موعود بودند رفتیم در اطاق
نشستیم میزی بود دورش صندلی بعد برخاسته دست زوجه وزیر خارجه را گرفته باز دور اطاقها و پلها راه
رفتیم بعد با همه تعارف کرده بمنزل رفته خوابیدیم

روز بیست و نهم

امروز بگرینویچ باید برویم نه متصل بشهر است نه خارج کنار رودخانه تامیز واقع است و در حقیقت از محلات دور دست
شهر حساب میشود صبح زود از خواب برخاستم صدر اعظم نبود با معتمد الملک و لرد مهماندار در کالسکه نشسته راندیم از
کوچهای شهر گذشته داخل سیتی یعنی شهر قدیم لندن شدیم از کوچه معروف به ژزان استریت که همه دکاکین مرغوب بود
گذشتیم همه خرید و فروش اینجا میشود کوچه بسیار مشهوریست انقدر جمعیت و ازدحام و کالسکه بود که آدم حیران و مبهوت

میشد باز از کوچها عبور نموده داخل قلعهٔ قدیم لندن شدیم حاکم قلعه که جنرال الیت با همهٔ صاحبان و اشراف پیش آمدند
دیوار و برج قلعه همه از سنگ و جواهر و اسلحه و غیره سلاطین قدیم در انجا ضبط است میخواستیم امروز تماشا کنیم فرصت
نشد رسیدیم بلب رودخانهٔ تامیز یکطرف سرباز موزیکان و غیره ایستاده بودند جمعیت هم بطوری بود که آدم حیرت
میکرد همه لب رودخانه را فرش کرده بیرق زده بودند صاحب منصبان و بزرگان انگلیس همه بودند کشتی بخار بزرگ
خوبی برای ما حاضر کرده بودند ولیعهد انگلیس و ولیعهد روس با زنهای ایشان وغیره همه قبل از ما آمده در کشتی دیگر
نشسته بودند ما که رسیدیم همه همراهان و شاهزادگان ما هم سوای عمادالدوله حاضر شدند رفتیم بکشتی هوا بسیار
سرد بود و باد بدی می آمد دود کشتیها و کارخانها را توی کشتی می آورد این رودخانه جزر و مد دارد صبح الی ظهر آب
زیاد است از عصر آب کم میشود بطوریکه یک ذرع دو ذرع تفاوت میکند از انگلیسها و کیسون طامسون لارینسون
وغیره بودند کشتی ما جلو و کشتی ولیعهدها عقب افتاده راندیم آنقدر تماشاچی روی کشتیهای بخاری و شراعی
بودند که حساب نداشت قایق کوچک و بزرگ بسیار بود و همه همراه ما می آمدند از وسط لندن گذشتیم طرفین
رودخانه همه عمارت و کارخانه و بناهای عالیست داخل دوک شدیم دوک یعنی حوضهائیست که برای کشتیهای
تجارتی وغیره را و در آنجاها تعمیر میکنند و لنگر انداخته بارگیری متاع تجارتی مینمایند یا از متاع خالی میکنند انبارهای
مال التجاره هم در آب دوک ساخته شده است اسباب جر ثقالی دارند بسیار بزرگ که بارهای تجارتی را
از کشتی بخشکی یا از خشکی بکشتی باسانی حمل میکنند و برای این دوکها درهای از آهن ساخته اند برودخانه که وقت عبور
و مرور کشتی باسانی باز و بسته میشود و عرضش کم است کشتی بزرگ بصعوبت داخل میشود اینقدر کشتی و تماشاچی
دیده شد که انسان تعجب میکرد که اینهمه مخلوق کجا بوده اند و همه تمیز و زنهای خوشگل زیاد بودند خلاصه باز از
دوک خارج شده برودخانهٔ تامیز افتاده راندیم همین طور جمعیت توی کشتیها چه همراه ما می آمدند چه در طرفین
را ایستاده تماشا میکردند همه جا توپ می انداختند راه زیادی راندیم وارد گرینویچ شدیم اینجا مدرسهٔ بحری
انگلیس است و عمارات عالیه دارد از کشتی در آمده رفتیم بعمارت وزیر بحری که بسیار عمارت بزرگ کهنه است
دویست سال است ساخته شده است ولیعهدها با زنهای ایشان وغیره بودند در این تالار اشکال سرداران
قدیم و بعضی جنگهای بحریست شاه نشینی داشت پله میخورد رفتیم بالا میز نهاری که برای ما چیده بودند با شاهزادگان
وغیره نشستیم میز نهار سایرین خیلی طولانی بود و جمعیت زیادی از مرد و زن نهار خوردند بعد از نهار رختهای
خونی لورد نلسن را که در جبه بود بما نشان دادند گلوله بابولیت او خورده بشانه اش فرو رفته بود جلیقهٔ
سفید او که خونی بود دیده شد این جنگ معروف به ترافالگار است که کشتیهای انگلیس با فرانسه و اسپانیول
جنگ کردند و با وجودیکه لورد نلسن کشته شد باز فتح را انگلیسها کردند خلاصه بعد رفتیم پائین ولیعهدها و زنها

رفتن پادشاه در لندن بالای جهاز و تماشای دریا کردن

ایشان وداع کرده رفتند من خواستم برصدخانه بروم رفتیم بمیدان مدرسهٔ بحریه کشتی جنگی بزرگی با تمام اسباب
وسط میدان بود برای تعلیم اطفال بحری که در آنجا مشق عمل بدی کنند بقدر پانصد شاگرد بحری هم صف کشیده
بودند ایستادیم قدری مشق کردند بعد سوار کالسکه شده رفتیم برای برج رصدخانه روی تپهٔ بلندی ساخته اند بنای
سنگی دارد دوربینهای بزرگ توی برج مانندی قرار داده اند که آن برج را با اسباب میگردانند و بهر طرف
که بخواهند دوربین حرکت میکند منجم باشی معروفی دارد که چندین دفعه با بالون بهوا رفته است چشم انداز
بسیار خوبی بشهر لندن و اطراف رودخانه تامیز داشت بعد آمدیم پایین سوار شده رفتیم با سکله سوار کشتی
شده راندیم آب رودخانه طرف عصر بواسطهٔ جزر و مد کم میشود این دفعه چون از دو کنار برگشته از راه دست
رودخانه رفتیم از زیر چندین پل معظم آهنی و سنگی گذشتیم جمعیتی زیاده از حد ایستاده بودند تا رسیدیم بجلوی
پارلمنت عجب بنای عالی است بروج بلند دارد گفتند دوازده کرور خرج بنائی اینجا شده است پارلمنت
طرف راست رودخانه است و مقابل آن طرف چپ مریضخانهٔ سنت توماس که بسیار عالیست از کشتی
در آمده سوار کالسکه شده راندیم برای منزل شب در مرتبهٔ بالای همین عمارت ما مجلس بال است شب رفتیم
بالا همه بودند دست زوجهٔ ولیعهد را گرفته رفتیم نشستیم همه رقصیدند رقص متعارف بال بعد مرد اکوسی
با لباس اکوس آمده فی‌النیان زدند مثل سورناهای ایران صدا میداد پرنس الفرد پرنس ارتور و دیگران رقص
اکوسی کردند خلاصه بعد از این رقص مجلس مجلس برهم خورده رفتیم اطاق دیگر برای سوپه قضا و میوه
وغیره سر میز چیده بودند همه خوردند شاهزادهٔ هندی هم بود بعد پایین آمده خوابیدیم فردا باید برویم
بشهر لیورپول و منچستر و قصر ترنتام که مال دوک دو سوترلاند است

روز پنجشنبه سلخ ربیع الثانی

صبح زود از خواب برخاستم سوار کالسکه شده راندیم معتمدالملک و لورد مولی آدی کالسکه نشسته بودند صدر
اعظم و شاهزاده‌ها اغلب در لندن ماندند خلاصه از کوچه دران استریت گذشتیم که دکاکین بسیار خوب بسیار آباد
دارد و از همه چیز دنیا مهمانخانهٔ بسیار عالی هست که اغلب ینگی دنیائیها آنجا منزل میکنند در همین کوچه دیده شد
اسمش مهمانخانهٔ امریکالیست رفتیم تا بگار رسیدیم سوار کالسکه بخار شده راندیم از لندن تا لیورپول پنج ساعت راه است
و پنجاه فرسنگ مسافت امروز کالسکه بخار خیلی از سوراخهای کوه گذشت زمین پست و بلند داشت همه جا جنگل
و سبزه و زراعت و آبادیست از شهرهای بزرگ و کوچک که سر راه بود گذشتیم شهر استوک که کارخانهٔ چینی
سازی بسیار معروفی دارد سر راه بود چینی انگلیسی را آنجا میسازند نزدیک شهر لیورپول از سوراخ بسیار طولانی
عبور شد که پنج دقیقه طول کشید بعد از گذشتن بلافاصله بگار لیورپول پیدا شد جمعیت زیاده از حد حاضر بودند

امروز وسط راه از پل بسیار بزرگ بلندی عبور شد که بر روی رودخانه مرسی ساخته اند که همین رودخانه از وسط شهر
لیورپول گذشته و داخل دریا میشود و طول رودخانه زیاد نیست اما عریض و عظیم است خلاصه از کار در آمده سوار
کالسکه شدیم حاکم و سایر صاحب منصبان و بزرگان شهر دم کار حاضر بودند حاکم سوار کالسکه شده جلو افتاد و
ما هم از عقب معتمد الملک ولرد وینش [?] با ما بودند شهر لیورپول تجارتگاه بزرگ انگلیس است که اغلب با ینگی دنیا
مراوده وارد از ینگی دنیا تجارت گندم و پنبه زیاد میکنند گندم انگلیس کفایت خوراک خودشانرا نمی کند مهاجرین
زیاد از انگلیس و المان و غیره از این بندر به ینگی دنیا میروند از قراریکه معلوم شد سالی زیاده از دویست هزار
نفر از مهاجر از این بندر به ینگی دنیا میروند که هیچیک از آنها دیگر بر نمیگردند خاک فرنگستان یک کمپانی معتبری برای
فرستادن مهاجرین دارد دو کشتی بزرگ هم از مهاجرین در رودخانه جلو شهر لنگر انداخته بود امروز صبح بنا بوده
است بروند محض تماشای ما مانده بودند امشب خواهند رفت اسم یکی از آن دو کشتی اوسیانی و خیلی بزرگ و هزار نفر
مهاجر در آن بود خلاصه انقدر جمعیت در طرفین راه بود که حساب نداشت و راه را تنگ کرده بودند کالسکه نمیتوانست
عبور کند از بالای پنجرها با دهها کوچه ها انقدر هورا میکشیدند که گوش آدم کر میشد یکنفر پیره زن با طفل در شهر نبود که
تماشا نیامده باشد شهر تجارت و صنعت است مردمان کارگر بسیار دارد و بالنسبه با اهالی لندن اینجا فقیر بسیار دیده
شد که از صورتشان معلوم بود که بصعوبت امر معاش خود را میگذرانند بمیدانگاهی رسیده پیاده شده داخل عمارت
سن ژرژ شدیم تالار و ایوان بزرگی بود تختی بالای سکوی تالار گذاشته بودند آنجا نشستیم زن و مرد زیادی در تالار بودند
حاکم خطبه خواند نطقی از دوستی و اتحاد دولتین ایران و انگلیس کرد ما هم جوابی دادیم لارد ینون [?] ترجمه کرد طامسون و دیکسون
هم بودند بعد برخاسته باز سوار شده راندیم برای عمارت حاکم نشین عمارت خوبی بود در اطاقی قدری معطل شدیم بارن [?]
هم کمی آمد بعد از آنجا رفتیم در تالار بزرگی میز نهار گذاشته بودند نشستیم میوه و غیره خوردیم حاکم بسلامتی ما طوس
کرد بعد نهار تمام شد جمعیت زیادی در میدان و محوطه عمارت جمع شده بودند رفتیم جلو پنجره قدری با آنها تعارف کرده
بعد رفتیم باز باطاق خلوت قدری ایستاده رفتیم پائین سوار کالسکه شده راندیم برای لب رودخانه نشستیم بکشتی سایرین
هم همه آمدند الی دهنه دریا رفته مراجعت کردیم رودخانه بسیار عریض و از دو طرف شهر است هوای شهر سرد بود
بعد برگشته بکالسکه نشسته از میان جمعیت گذشته رفتیم سوار کالسکه شده از راهی که آمده بودیم برگشته بفاصله سه ساعت
بقصر ترنتام که ملک دوک دو سوترلاند است رفتیم کالسکه بخار دم در باغ ایستاد دوک و اتباعش حاضر بودند
سوار کالسکه شده راندیم چمن خیابان گل و شکارهائی که در وینذزور دیده شد اینجا هم بود و توی چمن پنجره بند خانهای
تک تک دوک برای باغبانها و سرایدارها و غیره ساخته است مهمانخانه هم ساخته معبد کوچکی دارند
رسیدیم در قصر پیاده شده وارد اطاقها شدیم رفتیم بگرمخانه مخصوص که توی عمارت بود اقسام گلها و چمنهای

آمدن پادشاه در لیورپول بتماشای گودی و گودی جائی را میگویند که در انجا جهاز ساخته میشود

THE SHAH ON THE MERSEY AT LIVERPOOL.
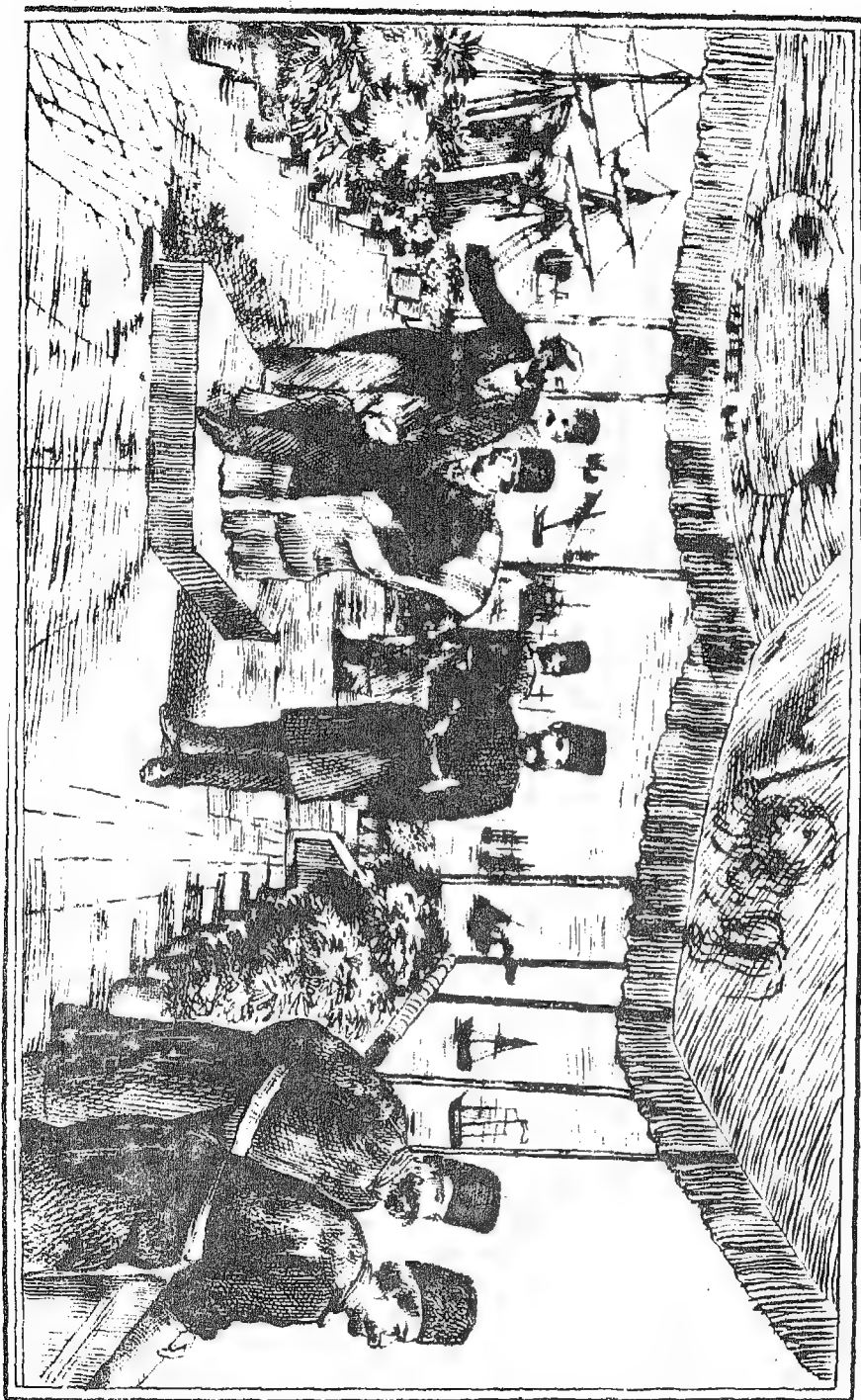
خرما وغیره و بدانجا دیده شد که گنبد جائی بود ... در وسط بود و کوچک مدور زن لخت نشسته از مرمر در کنار
فواره ساخته بودند و از زیر آن آبی جاری بود بسیار صاف عطر گلها در آنجا پیچیده بود بخصوص عطر یکنوع زنبق سفید
بزرگ و ابلق بختنسم ژاپونی که زیاده از حد خوش شکل و معطر بود و آنجا قدری نشسته غلیانی کشیدیم بعد رفتیم بگلخان
عمارت که باغ بزرگیست اما درختهای کوچک سرو و کاج و درختها شبیه بنارنج که توی جلیک کاشته در باغچها گذاشته
و سرشیر اگرد کرده بودند باغچهای بسیار وسیع قشنگ پر گل بانواع اقسام باقی زمین و خیابان چمن مثل مخمل فوارها
زیاد در حرکت جلو این باغ و باغچه دریاچه طبیعی است طولانی و پیچ و معوج که توی آن چند جزیره کوچک است همه
با جنگل و گل کاری و خیابان که با قایق آنجا میرفتند دور این دریاچه تپه است همه جنگل سبز و خرم و اطراف این
باغ و باغچها همه خیابانهای سرپوشیده از درخت و گل و تاک که جفتهای مو را با آهن ساخته‌اند طرف جفتها
و خیابانها گلخانهای دوکیست که بسیار تمیز و انواع گلها و برگهای رنگارنگ فرنگی دنیا وغیره دارد و میوه
باین که چیزهای کول خوبی است مثل که وی کوچک تازه دراز دارد رنگ پوستش که مندو شد آنوقت میرسد ثمره خربزه
سفید بدنرم است همین طور با انگشت میتوان خورد و قدری ثقیل است بزبان فارسی بلوچستانی موز میگویند
و در بلوچستان متصرفی ایران و مکران بسیار هست شلیل و انگور سفید سیاه انجیر آلوچه الک خیار وغیره
دارد و جمیع این میوها از نارس و نیم‌رس و رسیده بمراتب در گرمخانه یافت میشود با اسباب و پیچی که تعبیه کرده
اند باغبان میخواهند پنجرها باز و سقفهای شیشه بلند شد و باز بسته میشود خلاصه آمدیم باطاق عمارت اطاقهای
عالی پر اسباب با روح و پردهای اشکال خوب دارد و قونسول جنرال انگلیس که در مصر بود تازه اینجا آمده است
لرد شترلی استانهن کر آنجا است و در همین نزدیکی عمارت و باغی بطرح سویسی دارد و هم بود شخص انگلیسی
که قبل از جنگ انگلیس و فرانسه بدست چینیها اسیر شده بود و اسمش لک ریش بلند بزرگی دارد آنجا بود و از
احوالات اسیری او پرسیدم میگفت چینیها در اسیری ما را بسیار اذیت کردند بعضی از نجبای انگلیس آنجا بودند
که سالها از رفقا و مصاحبهای دوک بوده‌اند برادر و پسر برادر و پسر دوک هم بودند اسم پسر دوک
مرکی دوستافورت اسم برادر بزرگ دوک لرد البرکا و برادر کوچک لرد رنلند خلاصه شب غذای خوبی خورده
شد چراغان خوبی هم کرده بودند گردش کردیم یک جائی برای گلوله بازی ساخته‌اند در وسط تخته دراز بسیار
صیقلی فرش خالی دو مرتبه گلوله چوبی بزرگ و کوچک زیادی توی آنها گذاشته‌اند طرفین این خط در زمین از تخته
مفروش است بطور پشت ماهی در هر دو طرف آن نفر بسته گلوله را باید بقوت انداخت که برود به نشانهائی
که در آخر ... چیده اند بخورد هر گلوله که بنشانه خورد میبرند و هر کدام نخورد با آن نفر میباختند اشخاص بازی کن دو
قسمت میشوند قسمی این طرف خط چوبی قسمی آنطرف بازی میکنند چند نفر هم در آخر ایستاده‌اند گلولها را بتوی خط

انداخته خودش می آید و یک اشخاص بازی کن و تماشائی هم که خورده و افتاده است دو باره بلند
میکنند رفتیم آنجا در این بین دوک و سایرین آمدند بدوک گفتم خودتان بازی کنید بیکار دوک و سایر انگلیسیها
لخت شده کلاه از سر برداشته بازی کردند خیلی بازی با تماشای خوبی بود ناظر خانه دوک که چند سال قبل در صحرا
تیر تفنگی از دست آدمش رها شده بپایش خورده بود و میلنگید همراهیت بود

روز جمعه غره جمادی الاولی

نهار را منزل خورده سوار کالسکه بخار شده رفتیم برای شهر منچستر کالسکه بخار بسیار تند حرکت کرد اغلب پیش خدمتها
وغیره در منزل ماندند امروز هم از بعضی سوراخهای تاریک کالسکه عبور نمود از شهرها و جاهای آباد گذشته
اول بکارخانه کرو رفتیم از راه آهن بزرگ پیاده شده سوار کالسکه بخار بسیار کوچکی شدیم که از توی کارخانه
میرفت بسیار خیلی قشنگ تازه بود اما زود پیاده شده پیاده بتماشای کارخانها رفتیم در آنجا اسباب چرخ و آلات
لوکوموتیو و کالسکه بخار میسازند و بطوری آسان آهنهای بسیار بزرگ ضخیم را گرم کرده که سرخ بود اره و قیچی میزدند زیر
سنگینه بوده و نرم و تخته میکردند که مایه تعجب بود و همچنین آهنهائی که برای زنجیر ساختن دراز و باریک میکردند
مثل مسرخی بود که روی زمین راه میبرد و برای ترکیب آمدن تکهای آهن و کوبیدن و جمع کردن آنها اسبابی
داشتند مثل دو قوچ که با هم کله بزنند آهنها را وسط آنها میگذاشتند و آنها میکوبیدند خلاصه بعد از تماشا بیرون
آمده بکارخانهای دیگر که نازک کاری اسباب میکردند رفته تماشا کردیم از آنجا سوار کالسکه بخار شده منچستر
رفتیم دو ساعت و نیم از قصر تشخانم تا منچستر راه است رسیدیم بگار جمعیت اینجا و تماشاچی بیشتر از لیورپول بود
شهر منچستر بواسطه کارخانجات زیاد دود و دیوارش مثل زغال سیاه است حتی رنگ در و ولباس آدمها هم همه
سیاه است و جمیع خانهای آنجا اغلب اوقات رخت سیاه میپوشند بجهة آنکه تا رخت سفید یا رنگ دیگر پوشیده
اند فوراً سیاه میشود حاکم و بزرگان و نجبای شهر و حکام اطراف در گار حاضر بودند سوار کالسکه شده راندیم
تا بدار الحکومه رسیدیم تالار بزرگی بود و در روی پله سندلی گذاشته بودند نشستیم حاکم نطقی کرد منهم جواب مفصلی
دادم در اظهار دوستی با دولت انگلیس و خوشوقتی و رضایت از اینکه از اول ورود بخاک انگلستان از دولت
و ملت کمال احترام شده است لارد تینسون صاحب بزبان انگلیسی ترجمه کرد همه تحسین کردند بعد رفتیم باطاق
دیگر که نهار چیده بودند قدری خوردم بعد سوار کالسکه شده رفتیم برای تماشای کارخانه پنبه ریسی کوچه بسیار
طولانی طی شد طرفین راه بطوری ازدحام بود و هورا میکشیدند که گوشها نزدیک بود کر شود و بسیار اظهار میل
بملاقات ما میکردند رسیدیم بکارخانه پنج مرتبه داشت در هر مرتبه کاری میکردند اغلب زنها مشغول کار بودند
ریسمان وغیره درست میکردند در مرتبه پائین پارچه پنبه می‌بافتند که این پارچه را بجاهای دیگر برده نقش چیت

زده

رفتن پادشاه در شهر منچستر در کارخانه که تعریف شاه را در روی پارچه بافته و به پادشاه نمودند که تماشا کند
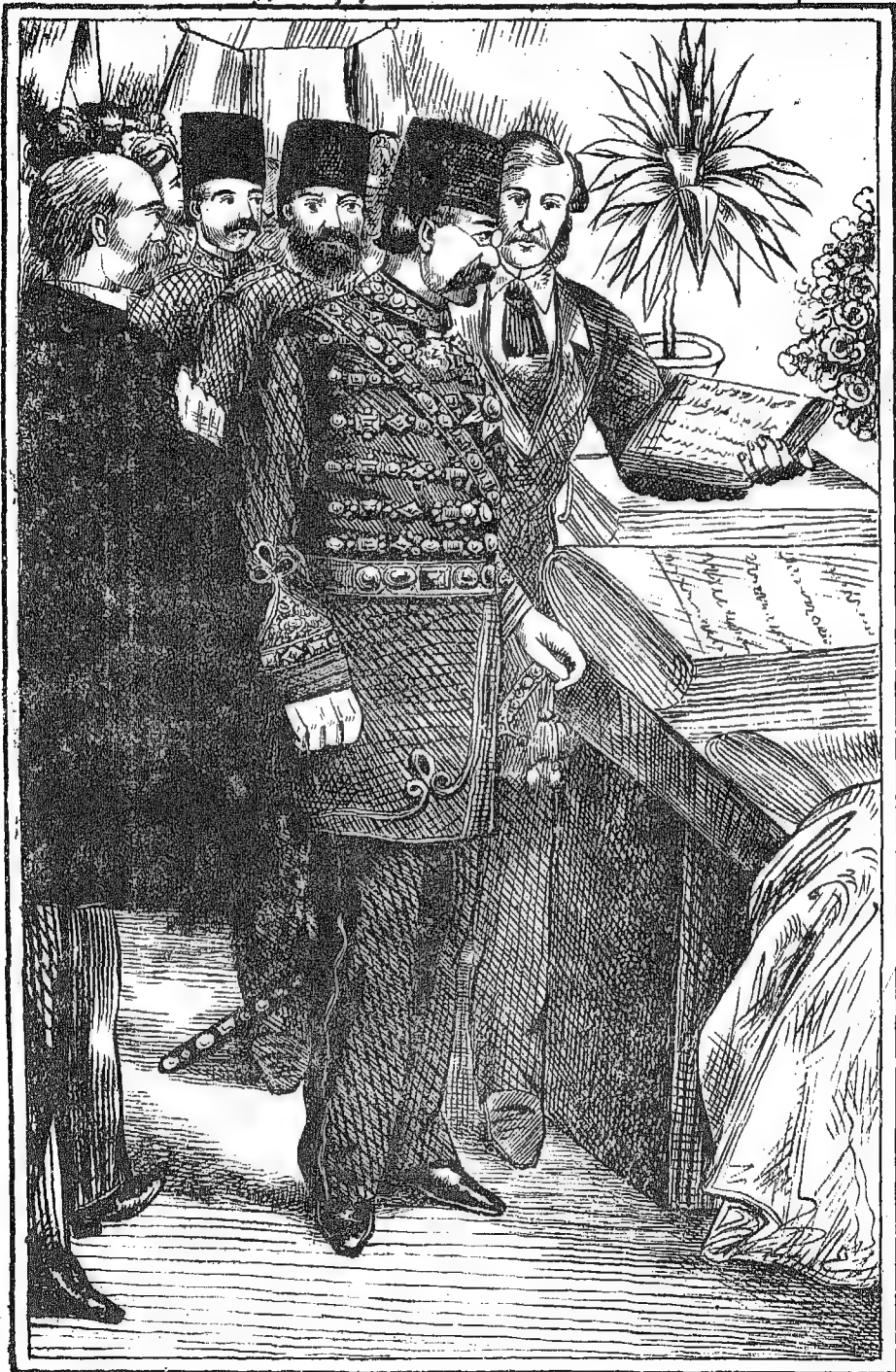
رفتن پادشاه در شهر منجستر در کارخانه که پنبه را از چرخ میکذرانند و صاف میکنند

رفتن پادشاه در منچستر در کارخانهٔ که پارچه میبافند
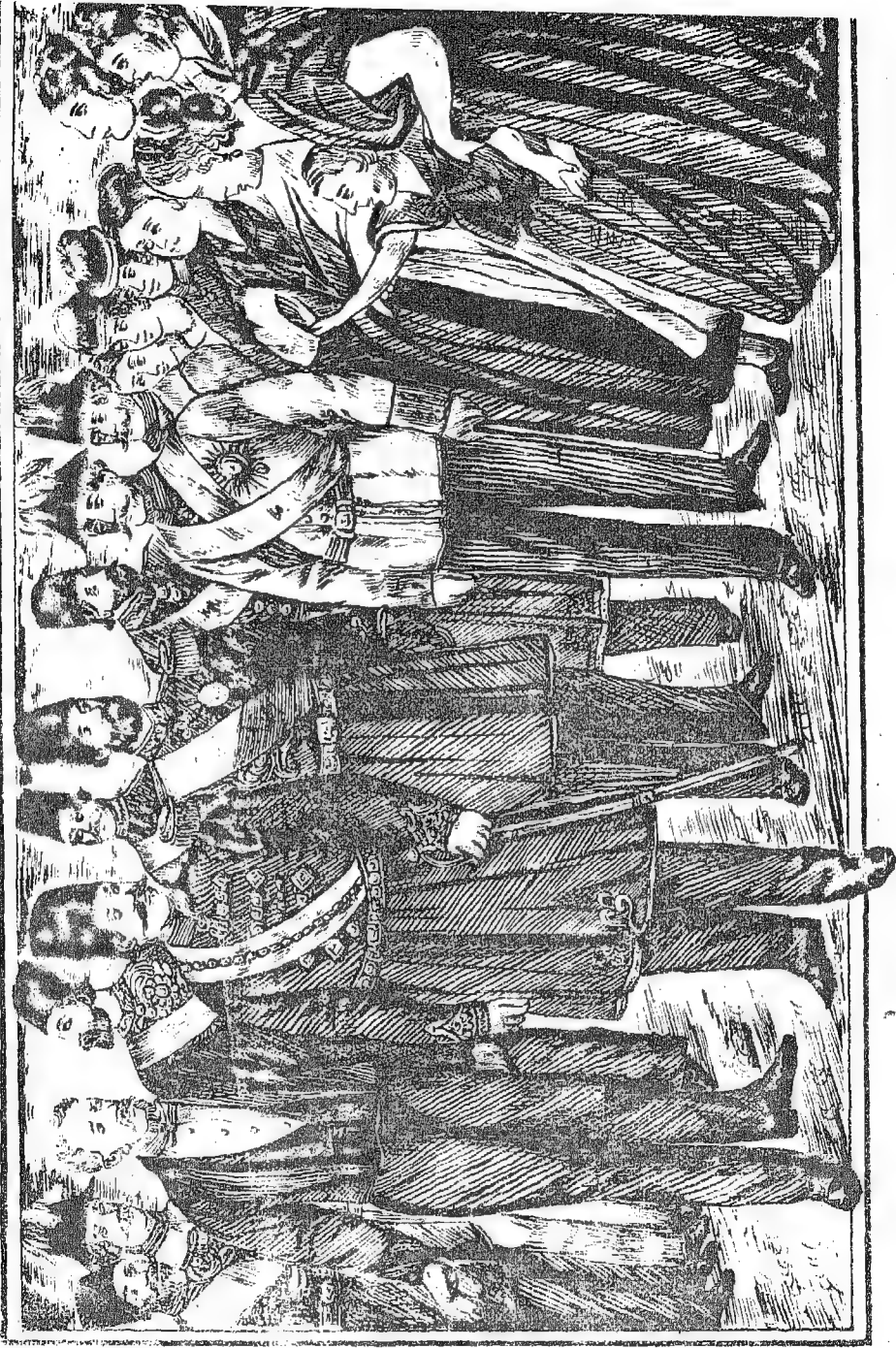
زود بتمام و بنا حمل میکنند کارخانه پائین بسیار تماشا داشت بقدر یک میدان بزرگ بود البته بقدر دو هزار
دستگاه بافندگی داشت در هر دستگاه چهارصد نفر زن کار میکردند همه را گشتیم یکبار کارخانه از صدا
افتاد دخترها و زنها و مردها آواز خوبی خواندند بعد از اتمام خواندن بیرون آمده سوار کالسکه شده
رفتیم سر راه آهن سوار کالسکه بخار شده راندیم برای قصر ترنتام یکساعت و نیم بغروب مانده رسیدیم دوک
وغیره همه بودند پیاده رفتیم شکارهای باغ را تماشا کرده بعد رفتیم توی قایق نشستیم خود دوک زحمت
کشیده پارو میزد رفتیم در جزایر گشتیم بسیار خوش گذشت شب را بعد از شام باز گلوله بازی کردند همه بودند
پسر دوک از همه بهتر بازی میکرد

روز شنبه دوم

باید برویم در لندن و عصر را در شیزیک برای گردش و صحبت و عصرانه مهمان ولیعهد انگلیس هستیم صبح برخاسته
سوار کالسکه شده با دوک وداع کرده راندیم سه ساعت بیشتر راه بود از بعضی شهرها و تونلهای متعدد
و سوراخهای خیلی راه بود که هر کدام پنج دقیقه طول کشید از دو دره تنگ و طولانی هم عبور شد ارتفاع
دره هم زیاد نبود اما مثل دیوار بود یکی از دره‌ها همه سنگ بود دیگری سنگ و خاک بهم آمیخته
معلوم میشود که چه زحمت و چه قدر مخارج این راههای آهن را ساخته‌اند خلاصه وارد کار شهر لندن شدیم
جمعیت زیادی بود رسیدیم بمنزل بعد از یکساعت رفتیم به چیزیک این عمارت و باغ مال دوک دوونشیر
است که از متمولین انگلیس و با دوک دوسوترلاند خویش است و او امانت بولیعهد انگلیس داده است
که ییلاق او باشد جمعیت زیاده از حدی در کوچه‌ها و پنجره‌ها و بامها بودند صدر اعظم و لرد مورلی با ما در کالسکه
بودند بقدر یکساعت راه بود کالسکه زیادی هم که حامل موعودین بود بچیزیک میرفت داخل خیابان
باغ شده راندیم تا رسیدیم در باغ مخصوص پیاده شده داخل باغ شدیم شاهزادگان وغیره بودند چند چادر
توی چمن و باغ زده بودند عمارت مختصری داشت رفتیم بچادر ولیعهد روس و انگلیس زنهایشان با
خانمهای زیاد و سفرای خارجه و وزرای انگلیس وغیره بودند قدری ایستادیم پادشاه هم آمدند رفتیم پیش
ایشان در چادر قدری نشسته صحبت کردیم بعد من با ولیعهد انگلیس رفتیم بگردش باغ گلکاری خوبی بود
گرمخانه هم داشت همه مردها و زنها میگشتند در چادر بزرگ خوراکی زیاد چیده بودند مردم سرپا ایستاده
هر کسی چیزی میخورد بعد در باغچه درخت کاجی با بیل حاضر کردند که من بیادگار خودم بکارم کاشتم این عمل در
فرنگستان یکنوع احترام بزرگی نسبت باشخاص بزرگ است بعد بچادر پادشاه رفته وداع کرده ایشان رفتند
به وینذور ما هم قدری معطل شده بعد از همان راهی که آمده بودیم رفتیم بمنزل شب را فراغت بود خوابیدیم

برادر زنهای ولیعهد روس و انگلیس که پسر پادشاه دانمارک باشد امروز تازه وارد شده بود جوانی است بیست
و چهار و پنج سال دارد در بحریه منصب دارد اسمش والدمیر با او هم تعارف کردیم بدیدن خواهرهایش آمده در روز دیگر [illegible] بود

روز یکشنبه سوم

امروز هوا ابر شدید بود و مه است و باران شدیدی هم می آید بعد از نهار با معتمدالملک و مرلی بکالسکه نشسته
قدری در راهها گشتیم با اینکه روز یکشنبه بود و کسی در راهها نبود باران هم بشدت می آمد باز مرد
و زن خیلی دیده میشد بعد افتادیم براه چزیک که دیروز رفتیم از چزیک گذشته براه ریشمون افتاده از پهلوی
باغ نباتات گذشتیم مردم زیادی آنجا سیر میکردند باغ بسیار بزرگیست اما میانش نرفتیم برج یا بر یک بلندی
ترکیب چینی میان باغ ساخته اند چندین مرتبه دارد بسیار جای قشنگی است از دور دیدیم خلاصه رفتیم بریشمون
در بالای تپه واقع است ریشمون جای علیحده نیست در حقیقت یکی از محلات شهر لندن است خیابانها و چشم
انداز بسیار خوبی باطراف دارد خصوصا برودخانه تمیز که انواع شکارهای دیده میشود از چمنهای اینجا بسیار بود
چون باران می آمد نشد گردش بکنیم گفتند خانه لرد روسل که از وزرای قدیم معروف انگلیس است با اینجا نزدیک است
میل کردیم بدیدنش برویم رفتیم پیاده شده داخل شدیم خود با زوجه اش استقبال کردند مرد پیریست قریب هشتاد سال
دارد قدش کوتاه است با وجود پیری با هوش و عقل خوبی دارد از فرقه ویک است لازم شد تفصیل ویک نوشته شود
کل وزرای دولت انگلیس دو فرقه هستند فرقه که حالا وزارت دارند ویک هستند که رئیس آنها لرد گلادستون
صدراعظم حالیه و لرد گرانویل وزیر دول خارجه و سایر وزرا هستند فرقه دیگر را که برخلاف خیالات این دسته هستند
توری میگویند که رئیس آنها دیسرائیلی و لرد دربی وغیره است هر وقت فرقه اولی عزل شوند کل وزرا وغیره باید تغییر
کرده از فرقه ثانی نصب شوند خلاصه قدری نشستیم دو بیست سفیر استریا و سایر مردمان پولتیک آنجا بودند بعد از
چند دقیقه سوار شده رفتیم بمهمانخانه ریشمون که بسیار مهمانخانه خوبی است چند سال قبل آتش گرفته بود تازه
ساخته اند چشم انداز بسیار خوبی بود اما مه هوا مانع از دیدن بود و باران متصل می بارید قدری آنجا نشسته
چای و میوه خوردیم رفتیم منزل.

روز دوشنبه چهارم

صبح برخاستیم امروز بعد از نهار کل وزرای توری بحضور آمدند ناظم [illegible] هم بود لرد [illegible]
که دیروز خانه اش رفتیم آمده بود و سیمور که در عهد نیکلا امپراطور سابق بروس و قبل از آنکه جنگ سواستاپول قطع
[illegible] دولت روس [illegible] مختار [illegible] بود [illegible] لرد دربی [illegible] که هر یک سابقا
وزیر امور خارجه بوده اند از معارف وزرای توری همه بحضور آمدند خلاصه [illegible]

ترکیب و لباس عجیب داشتند رؤسای ارامنه و یهود و نصاری و بعد بعضی مردم دیگر از اهل پنجاب هند و غیره
آمدند در میان آنها اسکندر احمد پسر مرحوم سلطان احمد خان افغان را دیدیم که مدتی با پدرش در طهران بود جوان زرنگ
و سوار خوبی است میگفت چند سال در روسیه بوده است مدتی هم در انگلیس است لباس و عمامه‌اش نیز امتداد آنها
انگلیسی کرده و بی کلاه آمده بود رنگ در رویش زرد و پریده بود خلاصه بعد لرد ردکلیف معروف بحضور آمده است
زیاد صحبت کردیم این شخص از دیپلوماتهای بزرگ فرنگستان است بیست سال بیشتر در اسلامبول وزیر مختار انگلیس بوده
و بسیار با اقتدار و از آنجا حرکت میکرده است در جنگ سواستپول محرک خیالات انگلیسها و بر ضد روسها بوده است
و از ایام ناپلیون اول که عسکر خان ایلچی فرانسه از ایران بیرون رفته و انگلیسها را خاقان مغفور فتحعلی شاه قبول
کرده بعد داخل خدمت بوده است آمده در ایران و بخاطر داشت آن ایام را تقریبا هشتاد و پنج سال دارد حالا هم
با کمال عقل و دانائی صحبت میکرد ناخوشی نقرس دارد اگر این ناخوشی را نداشت باعتقاد من حالا هم آن عقل و هوش
و بینه را دارد که دولت انگلیس امورات بزرگ باو بدهد بعد او هم رفت برخاسته نماز کردم امشب را
باید بعمارت بلور که خارج شهر لندن است برویم آنجا آتشبازی و مهمانی است امروز قبل از دیدن وزرا و غیره تلمبه
چیان انگلیس آمده در باغ جلو عمارت مشق کردند نردبانها گذاشته بخیال اینکه عمارت مرتبه بالا آتش گرفته است
بچابکی و چلدی تمام از نردبان بالا رفته مردم سوخته و نیم سوخته و سالم و بعضی را بدوش کشیده پائین آوردند بعضی
دیگر را طناب بکمرشان بسته بزمین فرود آوردند برای استخلاص مردم اختراع خوبی کرده اند اما تعجب در این است
که از یک طرف این نوع اختراعات و اهتمامات برای استخلاص انسان از مرگ میکنند از طرف دیگر در قورخانه‌ها
و جبه‌خانه‌ها و کارخانه‌های ولیچ انگلیس و کروپ المان اختراعات تازه از توپ و تفنگ و گلوله و غیره برای
زودتر و بیشتر کشتن جنس انسان میکنند و هر کس اختراعش بهتر و زودتر انسان را تلف میکند افتخارها میبرد
و نشانها میگیرد خلاصه در این بین چند نفر پهلوان انگلیسی آمده بوکس کردند بوکس مشت زدن بهمدیگر است
که خیلی استادی و چابکی میخواهد اما دستکش بزرگی که میانش ابریشم و پنبه بود در دست داشتند اگر این دستکش
نبود همدیگر را میکشتند بسیار مضحک و با تماشا بود عصری سوار کالسکه شده راندیم برای عمارت بلور که اول اکسپوزیسیون
فرنگستان است هجده نوزده سال قبل در این عمارت واقع شد هنوز هم این عمارت برپاست یکساعت طول کشید تا رسیدیم
تا در عمارت باران شدیدی می آمد که بسیار اوقات مردم را تلخ کرده بود با وجود این باز جمعیت زیادی از زن و مرد
سر راهها ایستاده تهنیت میگفتند رسیدیم در عمارت پیاده شدیم صدر اعظم و شاهزاده‌های ما و سایر نوکرها
بودند در عمارت چادری زده پرنس الفرد و شاهزاده خانمها و نجبا آنجا منتظر بودند و بستنی و غیره حاضر کرده بودند
چند دقیقه آنجا مکث شد تا ولیعهد انگلیس و ولیعهد روس و زنهای ایشان و غیره رسیدند دست زن ولیعهد انگلیس را

...م عجب مجلسی بنظر آمد طرفین را همه سندلی گذاشته بودند جاهای خوشگل با زینت و مردها
...توجه برای رفتن ما داده بودند که باید از میان آنها بگذریم عمارت از آهن و بلور است و بطوری مرتفع و
وسیع که بسهولت چهل هزار نفر با بلیت باین عمارت آمده بودند خلاصه رفتیم بوسط عمارت که گنبد بزرگ مرتفعی دارد وسط
گنبد حوضی است که بطور سنگ طبیعی و کوه ساخته‌اند فواره بسیار خوبی داشت آب زیادی میریخت طرف دست
چپ ایوانی بود پله داشت در بالا شاه نشینی داشت سندلی زیادی گذاشته بودند من و ولیعهد و زنهای ایشان
و شاهزاده خانمها و شاهزاده‌ها همه آنجا نشستیم دوک دکامبریج هم بود گفتند ناخوشی نقرس گرفته است و در بروی
ما ارگ بزرگی بود مثل ارگ البرت هال موزیکانچی زیاد با خوانندها بودند میزدند میخواندند و انقدر جمعیت در آنجا
از بالا و پائین و جوانب و اطراف روی سندلیها نشسته بودند که چشم انسان خیره میشد دو مدیرین وحشی
آمده بودند تماشا کردیم از پشت شیشه‌های پشت سر ما فوارهای آب بسیار خوب بود جمعیت زوجه دوک و سوترلند با دختر اش
عقب سر ما نشسته بودند دختر دوک بسیار خوشگل است در جلو ما انگلیسها بازی ژیمناستیک کردند بسیار کارهای
عجیب از جست و خیز و معلق شدن روی طناب وغیره نمودند که کار کمتر کسی است بعد سیلهای پهلوانی ایرانرا
آورده میل بازی کردند بعد دسته از اهالی مملکت ژاپون آمدند از طفل کوچک الی مرد و زن بزرگ بلباس ژاپونی
کارها و بازیهای عجیب کردند که عقل متحیر میشد اغلب کارها را با پایشان میکردند میخوابیدند یک صندوق بزرگ
چوبی را مثل یک پر کاه هر طور میخواستند میچرخاندند و بهوا می انداختند باز بروی پا می افتاد شخصی با چشم بسته
میخوابید نردبان بسیار بلندی را روی پای خود راست نگاه میداشت بچه ده ساله میرفت روی نردبان بازیها
درمی‌آورد کلوطهای عجیب بهوا می انداخت جعبه سوراخ داری هم در دست داشت که کلوطها هر دفعه توی
سوراخ جعبه می افتاد یک لنگه در را هم همین طور خوابیده روی پایش میچرخاند بطوری که نمیتوان نوشت طنابها
قطور بلندی از سقف گنبد که تا زمین چهل ذرع میشد آویخته بودند و سه نفر انگلیسی که کارشان بندبازیست بمیل
خودشان بازی میکردند طناب را گرفته بچابکی تا نزدیک گنبد رفته بعد آنجا بیک پا ایستاده میچرخیدند
یکی از آنها از بالا سرازیر با کله پائین آمد خیلی غریب بود بعد از اطراف طاق طنابها آویخته بتوی زیر آنها بسته
شخص انگلیسی بند بازی کرد که الی امروز نه دیده و نه شنیده بودیم همین قدر مینویسم که بند بازی نمود چه
میکرد و پرواز مینمود مثلا ده ذرع بیشتر از این بند به بند دیگر که در هوا معلق بود میجست در آخر از بالای بند
خودش را پرت کرده توی تور افتاد بازی تمام شد مجلس بهم خورد رفتیم بالای عمارت شام در همین جائی که
همه مهمان و اشراف بودند خوردیم باغ عمارت بلور که بهترین باغهای انگلیس است از بالا پیدا بود فوارهای
متعدد که هر یک متجاوز از بیست ذرع میجست توی باغ بود منبع این فوارها برج بلندیست که دو طرف عمارت بلور

ساخته ۶

ساخته‌اند خلاصه مردم زیادی چتر بسر گرفته با وجود باران شدید توی باغ پای عمارت ایستاده هورا میکشیدند
بعد از شام در باغ آتشبازی شد آتشبازیهای قشنگ و خمپاره‌هائیکه ستاره‌های رنگارنگ از میان آنها بیرون می‌آمد
زیاد در کردند بعد از اتمام آتشبازی آمدیم پائین از الکتریسیته سیم تلگراف مانند ساخته بودند همینکه مس دست
بآن زدم فشنگهای آتشبازی زیاد از توی باغ بهوا رفت تماشا داشت باز در مراجعت دست زوجه ولیعهد را

گرفته رفتیم بمنزل

گداهای فرنگستان عوض گدائی ساز میزنند کما اینکه میکشند هیچ سؤال نمیکنند اگر کسی پول داد میگیرند والا متصل
ساز میزنند در باغ جلو عمارت ما قرقاول نر و ماده زیاد توی درختها دیده شد کبوتر در فرنگستان زیاد است مثل
ایران کبوتربازها هوا میکنند خصوصاً در خاک بلژیک خیلی دیدم اطفال کوچک شیرخواره وغیره در کالسکه‌های کوچک
میگذارند و روزها در خیابانها و چمنها با دست میگردانند بوضع بسیار قشنگ و اطفال در کالسکه بخواب میروند
چهار عدد از شکارهائی که در چمن میچریدند از جنس ارقالی بودند اما شبیه بمرال از دوک دوسیلاند گرفته با براهیم
خان سپردیم که انشاء الله بطهران ببرد زاد و ولد کرده زیاد شوند

روز سه‌شنبه پنجم

امروز تماشای بانک و برج سیته لندن و کلیسای سنت پول و وست منستر و پارلمنت باید برویم صبح نهار
خورده سوار کالسکه شده رفتیم بسیته داخل سیته و برج شدیم رؤسای آنجا بحضور آمدند رفتیم بالای
برجی بسیار کهنه و قدیم میان آن جعبه بزرگی از آئینه بود و دورش مجر آهن داشت چند تاج از سلاطین قدیم
انگلیس در آن بود جواهر نفیسه داشت بخصوص در یک تاجی یاقوت سرخ بزرگی بود بسیار ممتاز عصاها
دیده شد از طلا و ظروف طلا هم قدری بود و شبیه الماس کوه نور را از بلور درست کرده بودند در آنجا بود اما اصل
الماس را در لندن تراشیده برلیان کرده پادشاه سنجاق کرده بسینه میزنند روزی که برای وداع به وینذور رفته
بودم بسینه زده بودند بسیار الماس خوبی است خلاصه چون وقت تنگ بود با سلحه خانه که در همین قلعه است
نرفتیم رفتیم بکلیسای سنت پول کشیش اول آنجا ناخوش بود حضور نداشت نایب او بود توی کلیسا
گردش کردم بسیار بنای مرتفع قدیمی است زن و مرد زیادی بود کسانیکه از معارف در این کلیسا مدفون هستند از این

قرار است

لرد نلسون دوک دو ولنگتون از آنجا آمده ببانک دولتی رفتیم از بورس که تجارتخانه است گذشتیم تجار معروف
لندن با جمعیت زیاد آنجا بودند بدر عمارت بانک رسیدیم رئیس بانک و همه نویسندگان و اجزای این کار
حاضر بودند از پله‌ها بالا رفتیم عمارت عالیست دفترخانه و اطاقهای نشیمن همه را دیدم برای چاپ زدن کاغذهای

بانک از قبوض و اسکناس و برای سنجیدن وزن طلا و نقره و قیچی کردن پولهای سبک اسباب و آلات خوب و کا
نهای بسیار دارند همه دیده شد بعد اسم خود ما را در کتاب آنها ثبت کرده از آنجا پائین آمده رفتیم زیر زمین شمش طلا
و نقره زیاد دیده شد که هر شمشی دو هزار تومان ایران بود و بقدر سه چهار کرور پول در آنجا موجود بود خلاصه بعد
رفتیم بمنزل سه چیز بسیار عجیب در آنجا دیده شد اولا در ماشینی که کاغذ بانک را چاپ میکردند قطب نما که هر یک
مثل ساعت عقربک داشت نصب کرده بودند که هر عدد دیگر چاپ میشد قطب نما از گردش عقربک حساب نگاه
میداشت یک حرکتی که ماشین میداد و یک کاغذ از چاپ در می آمد و عقربک از خطی بخطی میرفت و این برای آنست
که از عدد کاغذهای بانک کسی نتواند دزدی کند ثانیاً اسبابی بود جهت میزان کردن و سنجیدن وزن پولها که پول
زیادی از طلا از جائی مثل ناودان بپایین سرازیر میشد و طرفین آن جعبه مانند جائی بود که هر پولی که وزنش سبک بود
اسباب بیک جعبه می افتاد و پولی که سنگینی تمام بود بجعبه دیگر ثالثاً اسبابی بود که پولهای سبک را قیچی میکرد و از
اعتبار می انداخت که دوباره سکه بزنند خلاصه رفتیم منزل ساعتی استراحت کرده سوار کالسکه شده رفتیم خانه
گلادستون صدراعظم زن مسنی داشت هر دو استقبال کردند دست بزوجه اش داده از پله بالا رفتیم اطاقهای خوب داشت
یک حوض بسیار کوچکی در بالاخانه با فواره های آب بسیار خوب بود چشم انداز خوبی داشت به پارلمنت و شهر ایلچی
کبیر روسیه و عثمانی و المان و از اعاظم انگلیس گرانویل وزیر امور خارجه و زوجه دوک سوترلاند وغیره بودند قدری
نشستیم بعد رفتیم به پارلمنت از تعریف این عمارت و تعدد اطاقها و بالاخانها و دالانها شخص عاجز است میگویند
مبلغ گزافی بمرور ایام خرج این عمارت شده است و بنای آن از هشتصد سال قبل از این است اما در سال
قبل از این خیلی بر بنای آن افزوده اند لارد مجلس لردها که مرد پیری بود اسمش کلیفورد جلو افتاده اطاقها را با ما
گردش کردیم بسیار بنای عالی و محکم و مهیب داشت واقعاً پارلمنت انگلیس را چنین عمارت عظیمی شایسته و لایق است
از تالار بزرگی گذشتیم که تالار واترلو می نامند دو پرده بزرگی که بسیار خوب کشیده اند در چنین تالار نصب است
یکی جنگ معروف ترافالگار است که تفصیل آن در سابق نوشته شد دیگر پرده ملاقات ولینگتون با مارشال بلوکر
سردار سپاه پروس که شریک جنگ واترلو بود بعد از شکست ناپلیون در صحرای واترلو روی اسب بهمدیگر دست
داده تهنیت میگویند خلاصه رفتیم باطاق لردها همه بودند عدد لردهای این مجلس از صد نفر متجاوز است در یک جا
نشستیم بعد خواستیم از اطاقها و دالانها گذشته داخل تالار وکلای ملت شدیم عدد اینها ششصد و پنجاه و نه نفر میشود لرد
گلادستون و دیسرائیلی و سایر وزرای ویگ و توری بودند یکطرف ویگ بودند طرف دیگر توریها ما در بالا
خانه باریکی بودیم مشرف به مجلس روی صندلی نشسته بودیم مسئله طرح کردند اختلاف آرا شد رئیس مجلس حکم
بطرف اغلب کرد که ماژوریته میگویند طرف اقل را مینوریته کل وکلا رفتند بیرون که وقت برگشتن بشمارند مجلس

رفتن پادشاه از استیشن چارینگ کراس بکینگ هام پالس

VICTOIRE

خالی شد بجز رئیس کسی نماند بعد از دقیقه آمدند طرف غالب و یکها بودند که حال وزارت وارند بعد لورد کلادستون
صدر اعظم آمد پیش ما قدری صحبت شد برخاسته رفتیم بکلیسای وسط منستر که نزدیک پارلمنت است بسیار
کلیسای عالی خوش طرح خوبیست بنایش قدیم و همه از سنگ است سقف مرتفع طولانی دارد هانری هفتم
پادشاه انگلیس معبدی ساخته است بسیار عالی متصل بکلیسای بزرگ است مثل شاه نشین واقع شده حجاری
بسیار در سقف و دیوارها شده مقبره خود هانری هم در آنجاست در وسط مجر آهنی بزرگی دارد از پادشاهان دیگر
و سرداران معروف و شعراء هم در این کلیسا بسیار مدفون هستند طول این معبد پانصد و سی پای انگلیس ارتفاع
دویست و بیست و پنج پا اسم سلاطین دیگر که آنجا مدفون هستند ادوارد کون فسور هانری سیم هانری
پنجم هانری هفتم الیزابت ستوار تمام خانواده سلاطین ستوار و خانواده هانوور

امروز رابیت فکس روبرت پیل لورد پالمرستون از سرداران اوترام لورد کلید تخت بسیار
کهنه آنجا بود که سلاطین انگلیس باید در این کلیسا روی این تخت تاج گذاری کنند سنگ حضرت یعقوب علیه السلام
هم در این تخت نصب است سنگی است بزرگ که حضرت یعقوب روی آن میخوابیده است از مصر بفرنگستان
افتاده یعنی دست بدست گشته بسلاطین انگلیس رسیده است خلاصه برگشته رفتیم منزل در عمارت پارلمنت
کتابخانه بسیار معتبریست که گفتگوهای قدیم و جدید پارلمنت و قوانین انگلیس وغیره در آنجا نوشته شده است
با نسخهای دیگر

روز چهارشنبه ششم

باید بوینذزور رفته وداع با پادشاه برویم نهار را منزل خوردیم ولیعهد روس آمد با ایشان صحبت شد چون
ما میرویم و خود ایشان هم فردا میخواهند به بندری از بنادر انگلیس بروند یعنی فرمایش کشتی سواری
بچه خود داده حال تمام شده میخواهند باب بیندازند بعد از رفتن ایشان روانه وینذزور شدیم همه شاهزادها
و صدر اعظم وغیره در رکاب بودند رسیدیم به وینذزور پادشاه تا دم پله استقبال کردند دست هم را
گرفته رفتیم بالا ما را بردند و جمیع اطاقهای عمارت گرداندند اطاقها و تالارهای بسیار عالی و چشم انداز بسیار خوب
بطرف شهر لندن و صحرا دارد باغ گلکاری خوبی دارد پای عمارت طرف صحرا بود کتابخانه معتبری داشت بعضی
کتابها بخط و زبان فارسی دیده شد از جمله تاریخ هند بود مثل روزنامه نوشته بودند مصور بنقاشی هند بسیار خوب
کتابی بود اسلحه خانه خوبی هم بود همه سلاحهای قدیم که از هندوستان وغیره بدست آورده آنجا پشت آینه ها
چیده اند بعضی اسباب جواهر و طلا از جمله تخت سلطنتی و زین اسب مرصع تیپو صاحب هندی بود که جواهر زیاد داشت

وهمچنین از اسلحه طرز قدیم اروپ و از هدایای سلاطین و چیزهای دیگر در اطاقها زیاد بود گلدان بسیار بزرگی
از سنگ ملخیت بود که نیکلا امپراطور روس فرستاده بود گلوله تفنگی که در جنگ ترافالکار لرد نلسون را کشته
بود از بدن او در آورده در قوطی نگاه داشته اند دکل همان کشتی که نلسون در آن بوده که گلوله توپ سوراخش کرده است
با چند عدد از گلولهای آن توپها در اطاق بود دورش مجری بود بعضی گلولهای توپهای روس هم که در جنگ
سباستپول گرفته اند با دو قبضه تفنگ دنگی سربازی ارسالدات روسیه برای نمونه آنجا گذاشته بودند مجسمه
نصف تنه نلسون را هم از سنگ تراشیده روی نصفه دکل کشتی گلوله خورده نصب کرده بودند دو توپ هم
که ریخته سنگ بهدیه فرستاده آنجا بود در تالارها اشکال پادشاهان و وزرای معروف عهد ناپلیون اول را
که سنت الیالس سکلفته کشیده بودند خیلی گشته بعد رفتیم در اطاقی سر میز نشستیم من بودم و پادشاه و دختر کوچک
ایشان و پرنس لیوپولد که امروز هم تا دم کالسکه باستقبال آمده بود با لباس اسکاتلاندی پوشیده بود شاهزاده بسیار خوبی است
بعد از آنکه قدری میوه خوردیم برخاستیم پادشاه تا دم اطاقی که برای من معین کرده بودند آمده رفتند من عکس خود را
بپادشاه بیادگار دادم ایشان هم عکس خود و پرنس لیوپولد را بمن دادند الحق کمال مهربانی و دوستی را
پادشاه از اول ورود بخاک انگلیس الی امروز نسبت بما بعمل آورده اند بعد آمدیم پائین دست پادشاه را گرفته
رفتیم تا دم کالسکه وداع کرده توی کالسکه نشستیم پادشاه خواهش کردند که عکاس مخصوص ایشان توی کالسکه
عکس ما را بیندازد عکاس چند شیشه پرنسس هلنا دختر پادشاه زوجه پرنس کریستیان که از شاهزادگان هولستین
المان است که دولت پروس حالا ولایتش را متصرف است و شاهزاده هنوز ادعای این ولایت را دارد
که یکوقتی بلکه صاحب شود خلاصه وارد خانه شاهزاده شده قدری نشستیم خانه و باغچه گلکاری خوبی داشت
بعد از صرف میوه برخاسته با کالسکه رفتیم بمقبره پرنس البرت شوهر پادشاه خیلی راه بود از پهلوی مقبره دوشس دو کنت
مادر پادشاه گذشته تا رسیدیم بمقبره البرت پیاده شده رفتیم سر مقبره بسیار عالی و با روح است از سنگهای رنگین
ساخته اند صندوق مقبره از سنگ است مجسمه خود البرت را خوابیده با حالت موت از مرمر بسیار خوب روی صندوق
ساخته اند دسته گلی که در دست داشتم بالای قبر گذاشتم بسیار افسرده و محموم شدم بیرون آمده سوار کالسکه
شده رفتیم همه جا پرنس لیوپولد همراه بود اینجاها گرمخانهای گل و میوه جات و سبزی کاری و باغات و جای
گاوها و گرفتن شیر و کره برای پادشاه است پیاده شده درخت سرو کوهی بیادگار کاشتم سوار شده رفتیم
سر راه آهن با شاهزاده لیوپولد وداع کرده رفتیم بشهر وارد منزل شده قدری نشستیم بعد سوار شده
بتماشاخانه مدام توسه رفتیم مدام توسه زنی بوده و حال بیست سال است مرده است پسر و نبیره دارد حالا
ساخته است که مجسمه سلاطین و مردمان معروف و شعرای بزرگ قدیم و جدید را از موم ساخته درخت همان شخص

درخت نشانیدن پادشاه بدست خود در ملک لندن
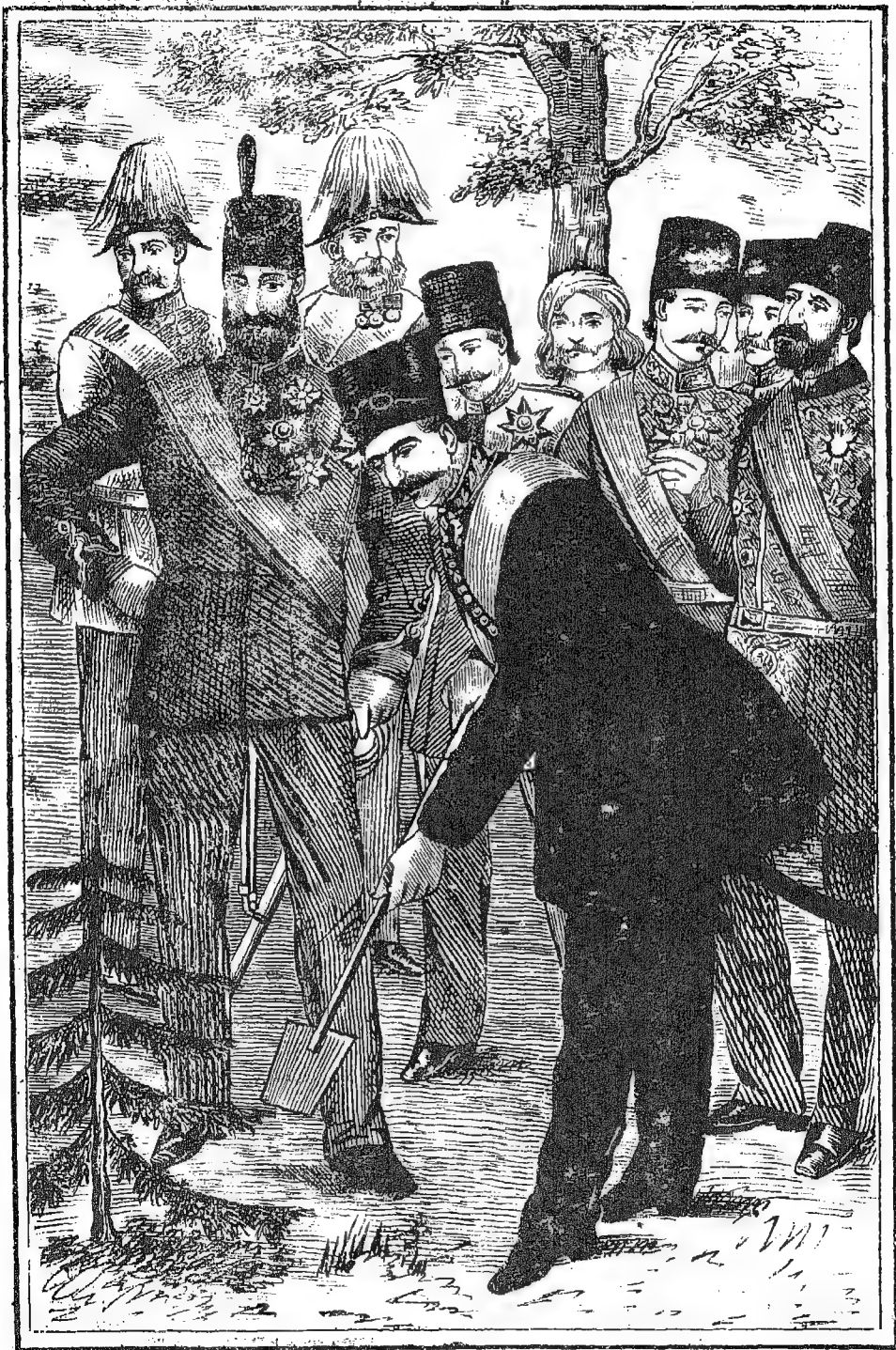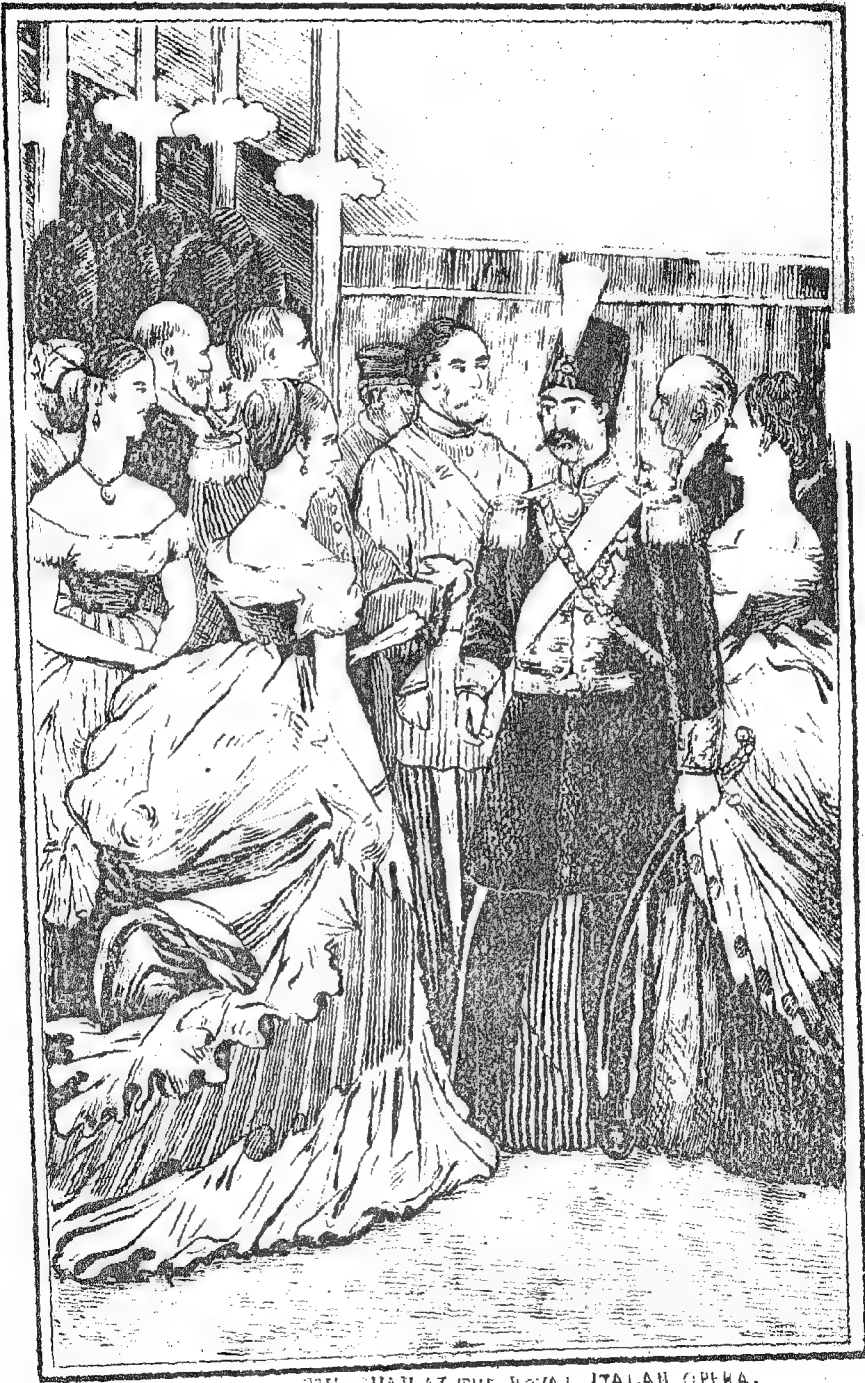
THE SHAH AT THE ROYAL ITALIAN OPERA.

و همان عهد را بعینه چه مرد چه زن حتی از جواهرات مصنوعی مثل تاج گردن بند انگشتر وغیره با آنها پوشانده و نصب
کرده و همه آنها را در اطاقها و تالارها ایستاده و نشسته قرار داده اند بطوری که امکان ندارد شخص بتواند تشخیص بدهد
که این آدم است یا موم خلاصه پسر مدم توسو ناخوش بود نوه اش معرفی میکرد صورت ناپلیون سیم را با همان
لباس توی رخت خواب با حالت نزع ساخته اند بعینه آدم جاندار است که مشرف بموت باشد بعضی زنهای
جاندار میان آنها نشسته بودند هر قدر خواستم فرق بدهم که آدم حقیقی کدام و آدم مومی کدام است نتوانستم تا اینکه
زنها برخاسته راه رفتند و خنده کردند آنوقت معلوم شد که آدم جاندار هستند اشکال پادشاه حالیه انگلیس
و اولادشان و وزرا همه بود و همچنین شکل لوی فلیپ و ولیعهد فرانسه و مادرش از زنی خیلی صورت بود علاوه
بر اشکال پادشاهان و بزرگان بعضی اشخاص قاتل و بدنفس را که در شیطنت و شقاوت از معارف دنیا
بوده اند کشیده اند خیلی شبیه مثل ارسینی که میخواست ناپلیون سوم را بکشد و مزینی ایطالیائی یک داری که آدمها
را بآن آویخته بقتل میرسانند از فرانسه‌ها خریده بودند آنجا بود که طرز آدم کشتن را نشان میداد میگفتند با این چوبه
دار قریب بیست هزار نفر را کشته اند علاوه بر اینها از یادگارهای قدیم در اطاقی بسیار بود اغلب اسباب
ناپلیون اول در آنجا بود مثل کالسکه‌ای که در جنگ واترلو بدست انگلیسها افتاده بود همان کالسکه که خود
ناپلیون سوار میشده دیده شد نقشه که ناپلیون خودش طرح جنگ کشیده بود قیچی کالسکه‌چی روز واترلو
شنل و بعضی رخت ناپلیون دیده شد و همچنین از بعضی پادشاهان و بزرگان قدیم و جدید انگلیس وغیره
بعضی اسبابها بود بعد آمدیم بیرون زیر اینجا بازار وسیعی است که از هر قبیل اسباب که تصور بشود میفروشند
قدری گشته بعضی بلورآلات وغیره خریدیم از آنجا بمنزل برگشته خوابیدیم

روز پنجشنبه هفتم شهر جمادی الاولی

امروز نهار را منزل خورده بعمارت بلور رفتیم سوار شده رفتیم به گار و یکتوریا سوار کالسکه بخار شده راندیم
راه آهن مشرف ببام خانه‌ها بود و نزدیک جانه دوجا متصل کالسکه یا از بالای خانه‌ها یا از سوراخ کوه میگذشت
بیست دقیقه کشید که رسیدیم بگار عمارت بلور پیاده شده از پله‌ها بالا رفتیم زن و مرد زیاده از حد بودند
قدری صورت عکس وغیره خریدیم فروشنده‌گان این بازار همه زن هستند از هر جور اسباب بود تفصیل
این عمارت از اینقرار است بیست سال قبل از این که دولت انگلیس بازار اکسپوزیسیون را در هاید پارک
که توی شهر لندن واقع است ساخت بعد از اتمام آن بعضی از اجزای آن را آورده در اینجا که بیرون شهر است
بهمان ترکیب عمارت ساخته و اکسپوزیسیون دائمی قرار داده مهمانخانه‌ها ساختند جای تعیش برای اهالی لندن بنا
کردند فوارها حوضها باغها باغچه‌ها و هر جور چیزی که آدم را مشغول کند ایجاد کرده اند الحال بهترین تماشاگاههای

لندن است همه روزه بر سبیل استمرار هفت هشت هزار نفر برای گردش و تماشا آنجا میروند و آن اشخاصی که اینجا را
ساخته مبالغی منفعت میبرند خلاصه بعد از حرزین بعضی اسبابها از میان زن و مرد گذشته چند زن سیاه
دیدم از اهل جزایر زانانیک که بسیار خوشکل بودند شوهر هم داشتند با وجود چهره های سیاه که در میان زنهای
سرخ و سفید انگلیسی نشسته بودند باز از آن ملاحتی که داشتند بسیار با جلوه بودند رنگشان برنگ قهوه
پخته بود زلفهای خوب داشتند خلاصه عبور کرده بجائی رسیدیم که یک شیر یال دار افریق را با یک ببر هندوستان
که باهم جنگ میکردند و مرال مرده زیر آنها افتاده بود هر سه این حیوانرا که اصل بدن همان جانورها بود بطوری
ساخته و برپا داشته بودند که هیچ از شیر و ببر زنده و مرال مرده نمیشد فرق داد و جاهائی که بجسم زده
و خونی که جاری شده بود مثل این بود که حالا گوشت بدن پاره شده و خون میریزد انقدر خوب درست
کرده اند که ده روز تمام شخص از تماشای آنها سیر نمیشود بعد رفتم عمارتی را که از روی قصر الحمرا که اعراب ایام
تسلط خودشان در اندلس و تولد در اسپانیول بنا کردند ساخته اند تماشا کردم بسیار قشنگ و خوب است گچ
بری و کاشی کاری خوب کرده اند این عمارات چند سال قبل آتش گرفته سوخته بود دوباره بوضع اول
ساخته اند هنوز هم تمام نشده است گچ بری و غیره میکردند اما گچ بری اینجا مثل ایران نیست در ایران
همه گچ بریها بزحمت تمام با دست میشود اینجا قالبها از سریشم ساخته اند که انواع نقشها دارد بهر نقشی که
میخواهند همان قالب را بر روی تخته گچ گذارده فورا منقش میشود فوراً هم خشک میشود آنوقت آجر
بدیوارها کار میگذارند حوض و فواره خوب بوضع اعراب داشت بعد از آنجا رفتیم به ماهیخانه چند پله میخورد
زیر زمین و دالان طولانی مسقفی بود و هوای خنک خوبی داشت اقسام حیوانات و نباتات بحری در آنجا بود
مثل برلن اما در برلن نوع ماهیها و بعضی چیزهای دیگر بیشتر از اینجا بود بعد آمدیم بالا از میان مردم گذشته از پلهائی
که شب آتشبازی بالا رفته بودیم رفتیم بالای باغ و فواره ها را تماشا کرده بعد پائین رفتیم از توی باغ برای تماشای
دو بالونی که میخواست با آدم بهوا برود خیلی راه پیاده رفتیم زن و مرد و عمله احتساب زیادی هم بود تا رسیدیم
بآخر باغ دو بالون بسیار بزرگ از بخار پر کرده مستعد بالا رفتن بودند بطوری که هیچ مجال نمیدادند پارچه
ابریشمی مخصوصی دارد که روی آنرا مثل مشمع چیزی میگیرند که مستحکم تر شود و چند طناب برهم بافته
مثل تور ماهی گیری بر روی بالون است در زیر بالون سبدی ساخته شده است که آدم در آن مینشیند سبد
بقدر جای دو سه نفر بود بالون اول که بهوا رفت اسمیت نام با یکنفر دیگر او نام در بالون نشسته بهوا رفتند
و بالون از چشم گم شد بالون دیگر را هم با بخار پر کرده پسر اسمیت که جوانی بود و میگفت تا بحال صد و هفتاد
مرتبه با پدرم به بالون نشسته ایم او هم رفت بهوا فردا که خبر آمد بالون اولی در ده فرسنگی لندن و دومی در یک

فرسنگی

مهمانی کردن پادشاه را شاهزادهٔ ویلز و حرم او در عمارت چیس ویک
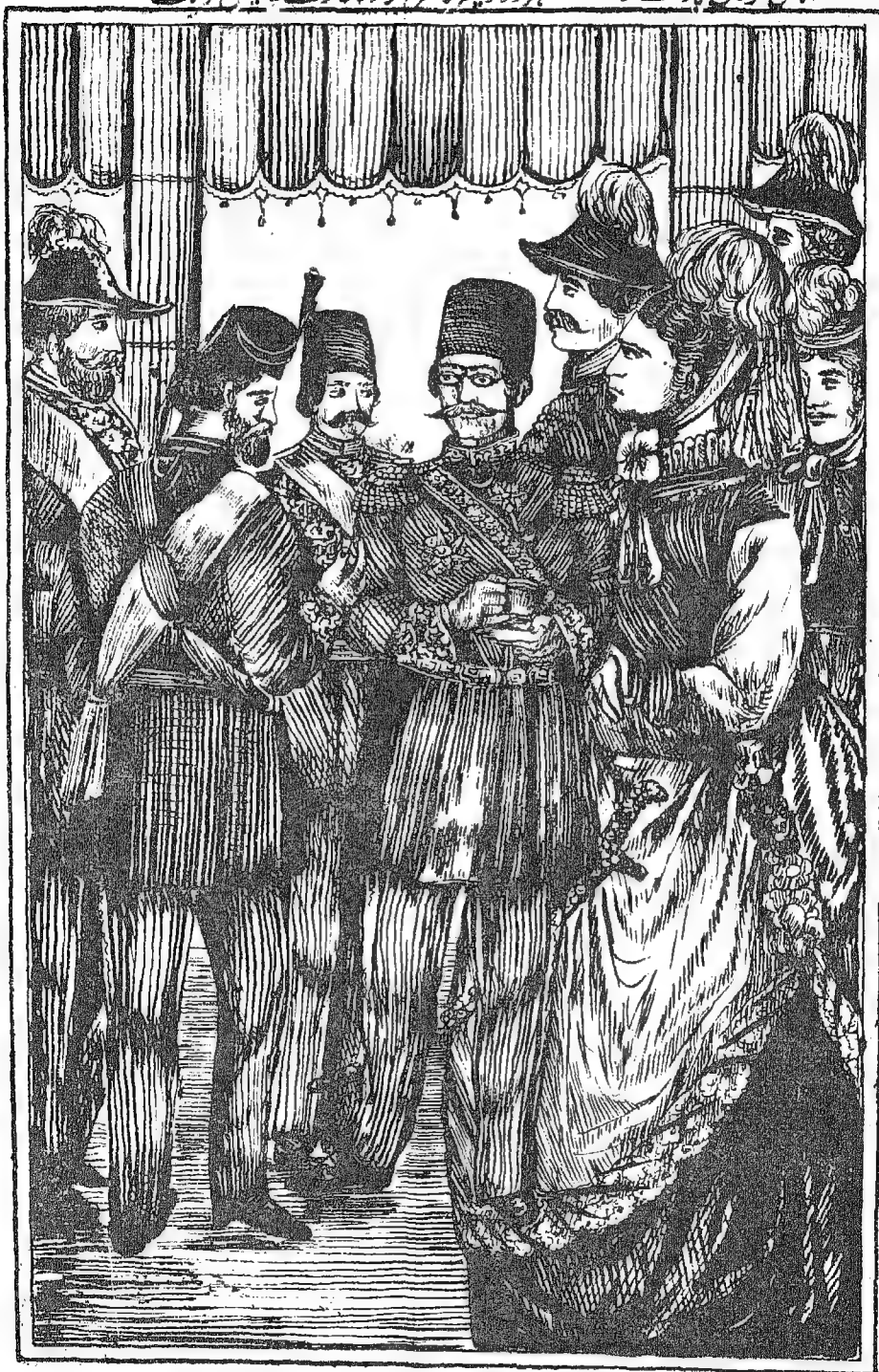
فرنگی هم آمده بود بعد باز پیاده آمدیم سر حوضها و فوارها مردم بطوری ازدحام کرده بودند که مانع از تماشا
بودند اما باز هم هر طور بود همه حوضها را تماشا کردیم در مراجعت کالسکه حاضر کرده بودند بکالسکه نشستیم
با اینکه راه سربالا بود و خیلی تند هم میرفتیم باز خانمها و دخترها و پسرها همه جا با کالسکه همراهی کرده هیچ عقب
نمیماندند باز رفتیم بالای عمارت قدری میوه خورده یک عکس هم از ما انداختند بعد رفتیم پائین سوار کالسکه
بخار شده رفتیم منزل قدری در منزل مانده البرت هال رفتیم کارخانهٔ انجا کار میکرد بعد رفتیم بتالارهائی
که اقسام چپوقها و انواع غلیانها و ظروف آبخوری هر ملتی را با اقسام پارچهای حریر چینی و ژاپونی و
فرنگی وغیره از قدیم و جدید همه را انجا چیده اند تماشا کرده از انجا رفتیم بالا بتماشای پردهای صورتی
که مردم در سه ماهی که اکسپوزیسیون باز است بعضی را برای فروش و بعضی را محض تماشا انجا آورده و جمی
اویزند همه را تماشا کردیم اما خیلی از پردهای بسیار خوب را یا از پیش فروخته یا مطلقا نمیفروختند بقدر ده
پانزده پرده خوب منتخب کردیم اسمیث صاحب برای ما ترجمه میکرد صورت خری دیده شد
پرسیدم قیمتش چنداست رئیس اکسپوزیسیون که مرد فربه ریش سفیدی بود قیمتها را میخواند گفت صد لیره
انگلیسی که معادل دویست و پنجاه تومان ایران است گفتم قیمت خر زنده منتها پنج لیره است اینکه شکل خر
است چرا باید باین گرانی باشد رئیس گفت چون خرجی ندارد جو و کاه نمیخورد گفتم اگر خرج ندارد بار هم نمیکشد
وسواری نمیدهد بسیار خندیدیم بعد وقت تنگ شده بسیار هم خسته بودیم رفتیم منزل البرت هال باغ
مخصوص بسیار خوبی هم دارد

روز جمعه هشتم

امروز بعد از نهار دیدن ولیعهد انگلیس رفتم زنهای ولیعهد روس و انگلیس و پرنس الفرد هم بودند قدری
نشسته بعد برخاسته آمدیم منزل قدری مکث کرده رفتیم بمریض خانه سنت توماس که در مقابل پارلمنت
واقع است این مریضخانه را ملت ساخته است از زمان ادوارد چهارم بنا شده و حال دو سه سال است
تمام کرده اند موقوفات دارد و از ان زمان تا حال هم مردم همه ساله بمیل خود پول جمع کرده بجهة مصارف
مریضخانه میدهند که دوا و غذای همه مرضی مفت است بنای بسیار خوبی است همیشه بقدر چهار صد یا پانصد
مریض از مرد و زن و بچه و بزرگ در انجا هستند حکیم طولوزان هم حضور داشت رئیس حفظ الصحه لندن
که اسمش سیمین است با سایر اطبا و جراحان معروف لندن انجا بودند اطفال کوچک هر یک تخت خواب
و رخت خواب علحده و رخت تمیز داشتند همه را بجهة مشغول داشتن اسباب بازی و چیزهای قشنگ
فراهم آورده بودند خدمتکاران زن بسیار بودند رفتیم باطاقهای دیگر که مردها بودند با وجود ناخوشی هوای

بلندی کشیده‌اند و مراتب زیر اسبابی دارند که تا خوشتر از روی تخت کذاشته بر تشته بالا میکشند. بدون اینکه
خود مریض حرکت کند اول سنک بنای مریضخانه را پادشاه کذاشته اند بعد رفتیم خانه فرو دارکیل وزیر هند
خانه‌اش وسیع بود از هایت پارک و غیره کذشته رسیدیم زوجه وزیر هند که خواهر سوترلاند و زن مسنه ایست با
دختر پادشاه که زن پسر وزیر هند است جلو آمدند دست داده قدری در باغ کردش کرده رفتیم باطاق سر میز
نشسته قدری میوه خوردیم دوک سوترلاند هم بود بعد رفتیم پایین توی باغچه چادری زده بودند نشستیم
شخص اکوسی با لباس اکوس آمده قدری نی و سرناز د شخص دیکر با لباس اکوس رقص اکوسی کرد روی تخته
مدوری چهار شمشیر کذاشته قدری رقص دور شمشیرها کرد شخص معروفی که اسمش ویتستن است اختراع
تلکرافی کرده است که مثلا از لندن بطهران که بواسطه این تلکراف مکالمه میکنند همان عبارت روی کاغذ
چاپ شده بکمال آسانی خوانده میشود توی باغ کذاشته بودند رفتیم تماشا کردیم بعد برکشتیم در هایت پارک
پیاده شده به بنائی که پادشاه بیادکار البرت شوهرشان ساخته اند رفته تماشا کردیم همه از سنکست
و حجاریهای بسیار خوب دارد که صورت معارف و شعرا و نقاشان عالم و غیره را از سنک درآورده اند
بمناسبت اینکه خود البرت از اهل علم و صنعت بوده است اما ازدحام مانع از تماشا بود برکشتیم بکالسکه
نشسته رفتیم منزل شب را بتماشاخانه دروری‌لان رفتیم جمعیت زیادی توی کوچه بود رسیدیم بتماشاخانه ولیعهد
انکلیس هم آنجا بود استقبال کرد دست داده رفتیم بالا در حجره نزدیک سن نشستیم پرنس الفرد هم آمد
اوپرا و باله هر دو بود خوب خواندند و رقصیدند رقاصهای خوشکل خوش لباس بودند تماشاخانه پنج مرتبه
است قدری کوچک اما خوب زن جوان خواننده معروفی است نلسن نام از اهل سوئد ولیعهد آوردش
بالا قدری صحبت کرد بسیار حراف و زرنک است همه ساله بتماشاخانهای پطر و بیکی و نیا و غیره رفته مداخل
زیاد میکند حالا بشخص فرانسوی کوسو نام شوهر کرده است بعد از اتمام در مراجعت از عمارت سن ژم
کذشتیم این عمارت از قدیم ساخته شده است حالا هم باولیای دولت انکلیس اولیای سن ژام مینویسند
پادشاه سابقا آنجا سلام می‌نشسته بعد از مردن شوهرشان دیکر بآن عمارت نرفته اند حالا کو یا ما در دوک
دکامبریج آنجا می‌نشیند آمدیم منزل صنیع الدوله دیروز برای تعیین منازل و غیره بپاریس رفته است خلاصه
اکر احوالات شهر لندن با کلیه انکلیس را میخواستیم کما هو حقه بنویسیم باید یک تاریخ بزرکی از انکلیس بنویسیم
در مدت توقف هیجده روزه لندن فی الحقیقه بیش از این نمیشد نوشت انصافاً وضع انکلیس همه چیزش خیلی
بقاعده و منظم و خوب است از آبادی و تمول مردم و تجارت و صنعت و کارکردن و پی کار رفتن مردم
سرآمد ملل است

روز شنبه

روز شنبه نهم

امروز باید برویم به بندر شربورغ فرانسه صبح زود از خواب برخواستم درین هیجده روز توقف لندن
همه روزه ابر بود خرید زیادی هم در لندن شد خلاصه ولیعهد انگلیس لرد گرانویل وزیر خارجه لرد سدنی
پرنس الفرد پرنس ارتور وغیره همه آمدند سوار کالسکه شده راندیم برای گار جمعیت زیادی با کمال تاسف
حاضر بودند معلوم بود که اهالی انگلیس همه از رفتن ما قلباً ملول و متاسف بودند رسیدیم بگار ویکتوریا
ولیعهد وداع کرده رفتند اما پرنس الفرد و ارتور با صدر اعظم در کالسکه ما نشستند پسر حکیم الممالک در لندن ماند
که درس بخواند راندیم برای بندر پورتسموت سه ساعت کمتر راه بود اما وقت آمدن از این راه نیامده بودیم
در نزدیکی بندر طرف براه اولی میشود از آبادیها و شهرهای معتبری که گذشتیم متشام ایسوم دورکنگ هورشام
اروندل شیشستر بود وارد بندر شدیم جمعیت زیادی بود از قلعجات و کشتیها توپ انداختند امیرال
بزرگ مقیم انجا روشام سیمور پذیرائی کرد بعد داخل کشتی فرانسه شدیم این کشتی اسمش اگل واز ناپلیون سیم
بوده است که برای سواری خودش ساخته بوده است حال که جمهوری شده اسمش را عوض کرده راپید
گذاشته اند کشتی بسیار خوبی است نهار خوردیم مسیو نیکلای مترجم فرانسه با میرستن مترجم و مسیو مانیه
وزیر مختار فرانسه که تازه مامور باقامت در طهران است مسیو بل سارژ در سابق فرانسه که در طهران بود
با مسیو بلی کپیتان کشتی و سایر صاحب منصبان بحری بحضور آمدند بعد از چند دقیقه کشتی براه افتاد دریا راست
خوب نزدیک است بندر دوور انگلیس است بکاله بندر فرانسه که از دریا یک ساعت و نیم راه است اما
از این راه پورتسموت بشربورغ هشت ساعت راه دریاست خلاصه کشتی دیگری هم عقب ما بود که سایر
نوکرهای ما وغیره انجا بودند چهار کشتی بزرگ جنگی انگلیس هم طرفین کشتی ما بجهت احترام می آمدند داخل دریا
که شدیم امواج بحرکت آمد هوا هم ابر و مه بود بطوری احوال همه را منقلب کرد که هیچیک را قدرت راه
رفتن و نشستن نبود همه افتادند منهم بسیار بداحوال شده رفتم خوابیدم تا نزدیک بندر شربورغ رسیدیم
تا نیم راه هشت فروند کشتی جنگی فرانسه باستقبال آمد توپ زیادی انداختند کشتیهای انگلیس هم
توپ انداختند ما را بفرانسها سپرده مراجعت کردند وقت غروب آفتاب ببندر رسیدیم کشتی لنگر انداخت
آسوده شده شام خوردیم صاحب منصبان فرانسه از این قرار بکشتی آمدند وایس امیرال پهتوا حاکم بحری شربورغ
وایس امیرال رنیو سردار کشتیهای جنگی ژنرال دومولن سردار قشون فرانسه در شربورغ مسیو دستیه حاکم
کل ایالت مانش مسیو لارناک حاکم شهر شربورغ با سایر صاحب منصبان و اجزای بری و بحری بحضور
آمده رفتند در کشتیهای جنگی آتشبازی و چراغان خوبی کردند

روز یکشنبه دهم

امروز باید برویم بپاریس صبح زود از خواب برخاسته سوار قایق شده راندیم برای ساحل بسیار هوا
سرد بود رسیدیم باسکله بله بسیار خوب وطاق نصرت خیلی قشنگ ممتاز از گل و بوته و دستهای گل و چهل چراغ
وغیره وانواع نقشها با اسلحه از قبیل طپانچه و تفنگ و سرنیزه ساخته بودند الحق صنعت کرده بودند رفتیم
بالا جمعیت زیادی از صاحب منصبان نظامی بری و بحری و حکومتی وارباب قلم وغیره صف کشیده بودند
حاکم مانش همه را معرفی مینمود و منهم احوال پرسی میکردم تا رسیدیم بکالسکهای راه آهن سوار شده قدری
ایستادیم اکثری از زن و مرد فرانسه کم جثه ولاغر اندام هستند مثل اهالی روس والمان وانگلیس نیستند شباهتشان
با اهالی مشرق زمین بیشتر است قلعه شربورغ خیلی مستحکم است از طرف دریا بروج و باستیانهای محکم و از سمت
خشکی هم قلعه و خندق عریض دارد که همیشه پر آب است گرفتن این شهر بغلبه بسیار مشکل است شهرش
چندان بزرگ نیست متجاوز از سی و هفت هزار نفر جمعیت دارد و بندرگاه خوبی است ابتدای این قلعه
از عهد ناپلیون اول است و در زمان ناپلیون سوم تمام شده است و حالا هم کار میکنند خلاصه کالسکها
براه افتاد امروز از مملکت نورماندی عبور شد بسیار مملکت خوب پر حاصلی است چمنهای بسیار وسیع
و درخت و گل و گیاه زیاد دارد گاوهای خوب مادیان گوسفند زیاد نگاه میدارند بواسطه مرتع زیادی که دارند
بوته و درخت گز زیادی دیده شد مثل ایران است اغلب گلها و درختهای ایران را امروز در اینجا دیدم مثل درخت
بید و تبریزی و گز وغیره زمینهای اینجا همه پست و بلند است و تپه زیاد دارد و سیب این مملکت بخوبی مشهور است
درخت سیب زیاد دیده شد خلاصه بشهر کان رسیدیم پای تخت نورماندی است نیم ساعت آنجا ماندیم
نهار خورده شد شهر بسیار خوبی است بعد از این شهر از چند سوراخ کوه گذشتیم که یکی از آنها بقدر یک فرسنگ
میشد قلب آدم در وقت عبور خیلی خفه میشود از شربورغ تا پاریس با راه آهن هشت ساعت راه و دو فرسنگ
مسافت است یکساعت بغروب مانده بحوالی پاریس رسیدیم از پل رودخانه سن که در خارج شهر واقع است
گذشته داخل شهر پاریس شدیم از خط راه آهن که از کنار قلعه در داخل شهر بدور شهر میگردد رفته بمحلی
رسیدیم موسوم به پاسی که همه رجال و اعیان حالیه دولت فرانسه و سایر مردم تماشاچی در آنجا حاضر
بودند صنیع الدوله و مرشال ماکماهون که رئیس دولت است با دوک دوبروگلی که تازه وزیر خارجه شده
و صاحب منصبان دیگر و وزرا وغیره دم کار حاضر بودند آمدیم بیرون با مرشال و وزیر خارجه تعارف
شد خیابانی بود که فرش کرده و زینت زیادی داده بودند مسافتی را پیاده رفتیم مرشال امراء و صاحب
منصبان عسکریه وغیره را معرفی میکرد تا رسیدیم بکالسکه اسبی من و صدر اعظم و مارشال و وزیر خارجه

درکالسکه

در کالسکه نشسته سایر همراهان هم در کالسکه‌های دیگر سوار شده براه افتادیم شلیک توپ شد و از همین محل
در طرفین راه سرباز پیاده و سواره نظام و ژاندارم با لباسهای خوب ایستاده بودند الی گرکره سیلاتیت که منزل
ما است هایین کرده بودند خلاصه عقب سر صفوف نظامی تماشاچی زیادی ایستاده بودند از بوا دو بولن
عبور نموده که خارج قلعه است دوباره داخل قلعه شهر شده از خیابان وسیعی که موسوم است باونو دولا
گراند ارمه عبور کرده به ارک دو تریومف رسیدیم که از بناهای بزرگ ناپلیون اول است از سنگ ساخته‌اند
صورت جنگهای ناپلیون را در داخل و خارج و اطراف آن حجاری کرده‌اند بسیار بنای عالیست اما در این جنگ
آخر بعضی جاهایش از گلوله توپ زیاد خرابی در آن بهم رسیده است و میان آن را هم فرش کرده
سنگهای چیده خیلی زینت داده بودند از کالسکه پیاده شده آنجا قدری نشستیم حاکم شهر که مرد فربه
و تنومند و اسمش مسیو دوال است با کلانتر آمد نطقی کردند ما هم جوابی دادیم از جانب وکلای شهر پاریس هم مأمور چند
آمده نطقی کردند جواب دادیم بعد برخاسته سوار کالسکه شده داخل خیابان شانزالیزه شدیم بسیار باصفا و وسیع است
از همه این خیابانها که عبور شد طرفین درختهای خوب کاشته‌اند و خانهای قشنگ باشکوه ساخته‌اند رسیدیم به پلاس دولا
کونکرد که میل بلندی از مصر آورده آنجا نصب کرده‌اند میدان باروحی است دو حوض با فواره داشت با فواره‌ها همیشه هر وقت
که بخواهند جاری میکنند از پل رود خانه سن گذشته داخل عمارتی که بجهت ما معین کرده بودند شدیم دم پله
عمارت مسیو بوفه که حالا رئیس دارالشورای ملتی است با بعضی وکلا نطقی مبنی بر تهنیت ورود ما کرد جوابی
دادیم بعد رفتیم بالا اطاقها و تالارهای وسیع بسیار خوب دارد تخت خوابی که بجهت ما زده بودند تخت خواب
ناپلیون اول بوده است در زمانی که ماری لوئیز دختر پادشاه اطریش را عروسی کرده بود امروز حالت
غریبی از فرانسه‌ها دیدم اولاً آن حالت عزای بعد از جنگ آلمانها هنوز دارند و عموماً از کوچک و بزرگ مهموم
و غمناک هستند رخوت زنها و خانمها و مردم همه رخت عزاست کم زینت بسیار ساده و گاهی بعضی از مردم
آواز زنده باد مارشال پادشاه ایران میکردند از یکی دیگر هم شنیدیم در گردش شب با آواز بلند میگفت
سلطنت و قواعد او محکم و باقی باد از اینجا همه معلوم میشود که فرق زیادی حالا در فرانسه میباشند که طالب
سلطنت هستند یعنی آنها هم سه فرقه هستند فرقه اولاد ناپلیون را میخواهند فرقه اولاد لوئی فیلیپ را فرقه
هانری پنجم را میخواهند که از خانواده بوربون و با اولاد لوئی فیلیپ اگرچه یک طایفه هستند اما جدائی
دارند جمهوری طلبان هم قوت زیادی دارند اما آنها هم بیک عقیده نیستند بعضی جمهوری روژ
یعنی جمهوری سرخ را طالب هستند که اصل جمهوریست بعضی جمهوری وسط را طالبند که همه قواعد سلطنت
در آن باشد هم پادشاه نباشد بعضی دیگر طورهای دیگر طالبند در میان این فرق مختلفه حالا حکمرانی کردن

بسیار کار مشکل است و عواقب این امور البته بسیار اشکال پیدا خواهد کرد مگر اینکه همه متفق الرای شده یا پادشاه
مستقل یا جمهوری مستقل برقرار شود در آنوقت دولت فرانسه قوی ترین دول است و همه کس باید
از او حساب ببرد اما با این اختلاف آرا بسیار مشکل است که منظم شود خلاصه قشونی که امروز ایستاده
بودند قریب بیست هزار نفر میشد نه این عمارتی که منزل ماست سابقاً دار الشوری یعنی مجلس اجتماع
وکلای ملتی بوده است بعد از خلع ناپلیون سیم از پادشاهی و جمهوری شدن دولت فرانسه وکلا
و اولیای دولت همه بورسایل رفته شهر پاریس را بالمره از ادارات دولتی خالی گذاشتند شهر پاریس
فی الحقیقه حالا مخصوص رعیت و عامه مردم است هر طور بخواهند حرکت کنند دولت چندان
قدرت ممانعت ندارد و عمارت تویلری که بهترین عمارات دنیا بوده است حالا بالمره خراب شده است
که کمونها آتش زده اند از عمارت همان دیوارها باقی مانده ما خیلی تاسف خوردیم اما بحمدالله عمارت
لوور که متصل بعمارت تویلری است محفوظ مانده و خراب نشده است هوتل دو ویل را که از عمارات خوب دنیا
بوده است و عمارت نشان لژیون دونور را بالمره آتش زده اند مناره وندوم که ناپلیون اول از مصالح
توپهای دشمن ریخته و شکل خودش را هم بالای آن نصب نموده و جمیع جنگهائی که کرده بود دور آن نقشها
بوده کمونها شکسته و برده اند حالا هیچ باقی نمانده مگر همان سکوی پایه مناره پاریس شهریست
بسیار قشنگ و خوشگل و خوش هوا و غالباً آفتاب بسیار شبیه است بهوای ایران شب را سوار کالسکه
شده با معتمد الملک و جنرال ارنور در شهر گردش کردیم از کوچه ریولی و از خیابان سباستپول که از کوچهای
معروفهاست و از میدان واندوم و عمارت تویلری عبور کرده از بعضی بازارها و غیره گذشتیم چراغ شهر
همه گاز است بسیار روشن و خوب شهر باصفائی است مردم زیادی در کالسکه نشسته میگشتند و در قهوه
خانها و غیره مشغول عیش بودند رودخانه سن مثل رودخانه تمیز نیست کم عرض و کم آب است کشتی بزرگ
هیچ نمیتواند سیر کند توی عمارت ما باغ کوچک خوبی است حوضی دارد با فواره سنگ سماق سه مرتبه
چادری هم زده اند از اینجا میرویم بعمارت وزارت خارجه که شاهزادگان را منزل داده اند عمارت بسیار
عالی خوبی است سابقاً اینجا وزارتخانه خارجه بوده است باغ گلکاری خوبی هم دارد و فواره کوچکی میجهد
مرتبه فوقانی عمارت حمام خوبی دارد بسیار پسندیدم آب گرم و سرد هر دو دارد و هر طور شخص بخواهد ممکن است

روز دوشنبه یازدهم

بعد از نهار سوار کالسکه شده بتماشای شهر رفتیم از کوچه پارک مونسو که بسیار خوب کوچه ایست و از باغ
گلکاری خیلی خوبی گذشته بارک تریومف رسیده رفتیم رو به بوا دو بولون اول رفتیم به ژاردن دکلیماتاسیون

تصویر نا پلیون
NAPOLEON

پیاده شده داخل باغ شدیم بعضی گلها داشت و جائی از سنگ ساخته بودند که بعینه کوه طبیعی بود و از انجا در آمده رفتیم بتماشا
وحوش و طیور دور اطاقها را با سیم شبکه کرده و توی آنها آب و درخت برای طیور و حیوانات قرار داده بودند اقسام
و طوطیهای ینکی دنیا و افریق و هند و استرالی دیده شد میمون وغیره هم بود حیوانی است مسمّی به کانکورو که در استرالیا پیدا
میشود و خیلی شبیه است بموش دو پا چیز عجیبی است تند میجهد راه نمیتواند برود دستهایش کوتاه است پاها بلند متصل
باید بجهد بقدر شغال بزرگ است ماده اش هم در زیر شکم کیسه دارد که بعد از زائیدن بچهایش را توی آن کیسه میگذارد
میجهد و میدود و بسیار پر رو میشود قرقاولهای بسیار عجیب خوشرنگ بانواع اقسام دیده شد دو فیل هم
بود که تخت بر روی آنها گذاشته زنها و بچها سوار شده راه میرفتند یک درشکه را هم که آدم در آن نشسته بود
بیک شترمرغ بزرگی بسته بودند در کمال سهولت میکشید بقدر یک اسب کوچک قوت داشت بعد از گردش
زیاد رفتیم باهیچانه مثل باهیچانهای سایر ممالک بود اما بسیار مختصر و محقر رئیس این باغات و نباتات درووان
دولویس است که سابقا در عهد ناپلیون وزیر دولت خارجه بوده خودش حاضر نبود نایبش که اسمش ژفرو
اسنتیلر است حاضر بود معرفی نباتات وغیره را میکرد بعد سوار کالسکه شده رفتیم بگردش بوا دو بولون
جزیره میان آب بود سوار قایق شده آنجا رفتیم یکی از صاحب منصبان قشون در انجا پیدا شد از حالات
جنگ تعریف میکرد گلولهای توپ و تفنگی که بدرختها خورده بود نشان میداد اغلب درختها داغ و نشان
گلوله داشت معلوم شد که در انجا جنگهای سخت شده است هم با پروس و هم با کمونها در آخر جزیره کلاه
فرنگی چوبی کوچکی بود موسوم به پاویلون دلمپراطریس یعنی کلاه فرنگی زن ناپلیون از چوب ساخته اند بسیار
قشنگ و کوچک قدری تماشا کرده مراجعت باین طرف آب نموده سوار کالسکه شده گردش کنان رفتیم
بمنزل شب را هم رفتیم بگردش بازار سرپوشیده دیده شد مثل دالان قدری اسباب خریده آمدیم منزل روز
نامه پاریس را روز بروز بتفصیل نوشتن بسیار مشکل است تماشای گردشگاههای خوب در شب و روز

مجال روزنامه نوشتن نمیدهد ولی آنچه لازم است نوشته میشود بطور اختصار

سفرای خارجه یک روز همه بحضور آمدند از هر دولتی اینجا ایلچی کبیر و وزیر مختار وشارژدفر هست حتی از ژاپون
و جمهور جزیره هائیتی ایلچیان کبیر شیشی نونس پاپ یعنی فرستاده پاپ لرد لیون ایلچی کبیر انگلیس الوزاگا
ایلچی کبیر اسپانیول پرنس ارلوف ایلچی کبیر روس که چشمش در جنگ کریمه در محاصره قلعه سلیستری
گلوله خورده معیوب شده است بعضی زخمهای دیگر هم از شمشیر وغیره خورده است دستمال سیاهی محکم
بر روی چشم معیوب بسته بود اپونی ایلچی کبیر اطریش سرور پاشا ایلچی کبیر عثمانی مسیو نیگرا وزیر مختار ایطالیا
مسیو واشبرن وزیر مختار دولت ینکی دنیا ناو نبن سام شیما وزیر مختار ژاپون پرنس منچیکوف جهاندار

روس و میرزا عبدالرحیم خان ساعدالملک وزیر مختار مقیم پطرهم اینجا دیده شدند مسیو بیشون مسیو سینیاک مسیو
سرتیژ وزرای مختار سابق فرانسه در طهران و موسیو مولی شارژدفر فرانسه که مقیم طهران بود همه دیده شدند

همه فربه تر و جوان تر بودند

یکروز بعد از نهار رفتیم بعمارت و باغ ورسایل هوا بسیار گرم بود رستمار رفتیم جمعیت زیادی در طرفین راه
بودند از شانزالیزه وارک تریومف و بواد بولون و رود خانه سن گذشتیم حاکم و مامورین سن واواز که اغلب
رودخانه وایالتی است علیحده همه بحضور آمده نطقی کردند جوابی دادیم از قصبه سور که معروف است بکارخانه
چینی سازی و ده شاویل و ده ویلداوری گذشته داخل ورسایل شدیم از دو طرف قشون سواره و پیاده
صف کشیده ایستاده بودند جمعیت زیادی بود رفتیم بعمارتی که منزل مسیو بوفه رئیس وکلای ملت و از
عمارات لوی چهاردهم است یعنی کل ورسایل را از عمارت و باغ او ساخته است پرده و اشکال خوب داشت این
چند اطاق دیدیم همه عمارت از سنگ و بسیار محکم است و در حجاری و نقاشی و علم معماری اول بنای فرنگ
است مسیو بوفه دم کالسکه استقبال کرد وکلای دیگر دولت هم بودند رفتیم بالا در اطاق روی صندلی نشستیم
زن مسیو بوفه آمد حضور بعد برخاسته از همان راهی که آمده بودیم رفته تا نیمه راه بعمارتی که مارشال ماکماهون
منزل دارند رسیدیم پیاده شده مارشال و سرداران دیگر استقبال کردند رفتیم بالا در عمارتی نشستیم آنجا
هم عمارت عالی خوب بسیار با زینتی است جزء عمارات ورسایل است زوجه مارشال بحضور آمده بسیار زن
نجیبی است مارشال یک پسر بزرگ که بنظر هفده هیجده ساله آمد و دو دختر دارند آمدند توی اطاق وزیر
خارجه دوک دبروی هم آنجا بود بعد رفتیم پائین ما و مارشال بکالسکه نشسته رفتیم بباغ ورسایل گردش
کردیم حوضها و فوارهای آبادوار که منبعش مثل فوارهای عمارت بلور لندن از چرخ بخار است منبعها را باز
کرده و آب بفوارها انداخته بودند دریاچه طولانی پائین حوض و فوارها داشت خیابانهای وسیع بسیار خوب با
درختهای جنگلی همه سرهای درختها را بهم بسته مثل سقف کرده اند و گاه گاه یک میدان مدوری از درخت
و سبزه پیدا میشود که درمیان آن حوض عظیم و فواره مرتفعی میجهد بسیار باصفا جائی است محلی را مثل کوه ساخته
اند آبشار از کوه میریزد و چند مجسمه مرمر در زیر آبشار گذاشته اند که یکی از آن مجسمها موسوم باپولون که رب
النوع حسن مردانه و روشنی و شعر است آرایش میکند سایرین دور او آئینه و گل و اسباب آرایش نگاه داشته
انقدر خوب حجاری شده است که بتصور در نمی آید خواستم بروم بالا نزدیک آن مجسمها زیر آبشار مارشال و
جنرال ارلتون گفتند رفتن بآنجا بسیار اشکال دارد بجهت آنکه راهش همه پرتگاه و سنگ و سربالا است
نگذاشتند بروم و از کالسکه پائین آمده رفتم بالا اگرچه راهش بد بود اما برای ما که خیلی بدتر از این راهها را در کوهها

کاههای ایران رفته و دیده بودیم هیچ اشکال نداشت تا رسیدیم نزدیک مجسمه‌ها جنرال ارلون آمد
اما زمین خورده و همه رختهایش گلی و شمشیرش کج شد بلکه شکست مرشال هم امدا تا خیلی بزحمت و با امداد چند
نفر دیگر لکن این طور آمدن مرشال و جنرال فرانسه با اینجا منافاتی با رشادت و شجاعت آنها ندارد و خلاصه
این مجسمه‌ها بسیار خوب بود قدری چرک شده و تار عنکبوت همه آنها را گرفته بود و آمدیم پائین جای دیگر بود
که مدور ساخته بودند میانش حوض و فواره دورتا دور همه ستون سنگ دو قطار ما بین ستونها
حوض بلند سنگی با پایه‌داری ساخته اند که از میان آن فواره بلندی میجهد قریب هشتاد و نود حوض داشت
که از میان هریک فواره میجست این ستونها و فواره‌ها و سطح زمین وغیره همه از سنگ است و همچنین در
سایر جاهای باغ فواره و مجسمه مرمر وغیره بسیار است خیابان زیاد و وسیع باصفا تعریف آنها
کما هو حقّه بنوشتن ممکن نمیشود مگر اینکه خود شخص همه را ببیند زن و مرد تماشاچی ازدحام غریبی کرده
فریاد میزدند و هورا میکشیدند برگشته رفتیم بالای عمارت قدری در اطاقها گردش کردیم مارشال کان
روبر و پالیکاهو که سردار قشون مامور چین بوده است بحضور آمد صحبت شد پالیکاهو حالا بیکار است
میگفت از بیکاری مشغول نوشتن روزنامه چین هستم کانروبر هم حالا شغلی ندارد اما بسیار سرکرده قابلی
است باهوش و رشید در جنگ سواستاپول سردار بوده و در محاصره قلعه متز در تحت حکم مارشال بازن
که در تسلیم شدن قلعه بالمانها او هم جزء اسرا اسیر شده است و کمال افسوس را داشت که چرا در تحت
حکم بازن بوده است خلاصه بعد پسرهای لوی فلیپ را دیدم در عهد ناپلیون از مملکت فرانسه اخراج
و در انگلیس بوده و بعد از جمهوری بخاک فرانسه آمده اند دو نفر شاهزاده که یکی دوک دومال و دیگری پرنس
ژوانویل باشد امروز دیدم شاهزاده دومال بسیار آدم قابلی است ژوانویل هم شاهزاده خوبی است قدری گوشش
سنگین است کونت دپاری که نوه لوی فلیپ است و حالا سلطنت طایفه اورلیان باو میرسد آنجا نبود یعنی رفته بود
بخانه که در ییلاق حوالی پاریس دارد با شاهزاده‌ها صحبت شد رفتند اینها از جانب ملت در دارالشوری وکالت دارند چون
در عهد پدرشان در نظام هم منصب داشته حالا هم در روزهای رسمی رخت نظامی میپوشند داعیه سلطنت فرانسه
دارند تا خدا چه خواهد اسامی و ترتیب شاهزاده‌ها از این قرار است پسر بزرگ لوی فلیپ دوک دنمور است
بعد از آن ژوانویل بعد از آن دوک دومون بعد از آن دوک دومال پانسیه که حالا در اسپانیول است
ادعای سلطنت اسپانیول را دارد کونت دپاری نوه لوی فلیپ است و پسر دوک دورلئان که پسر لوی
فلیپ و ولیعهد بود و بعد از آنکه از کالسکه افتاده مرده بود این ولیعهد شده خلاصه بعد از ساعتی مارشال
ماکماهون آمد رفتیم باطاقی که تخت خواب لوی چهاردهم با اسباب خوابش آنجا بود تماشا کرده بعد آمده

سر میز شام نشستیم میز بسیار طولانی و شام خوبی بود اغلبی از سرکردگان و صاحب منصبان نظامی و وکلا و غیره
بودند دست راست ما مسیو بوفه رئیس دار الشوری نشسته بود و دست چپ وزیر دول خارجه دوبرو و مارشال
دست راست ایشان صدر اعظم همین طور شاهزادهای ایران و غیره هم در دو طرف نشسته بودند صنیع
الدوله عقب صندلی ایستاده ترجمه میکرد بسیار خوش گذشت این تالار تالار طولانی بسیار خوب مزینی است
چهل چراغهای متعدد دارد بعد از شام پایین آمده من و مرشال در کالسکه نشسته چراغان عمارت و باغ را
تماشا کردیم سواره زره پوش که در دست هر یک مشعلی بود جلو بودند جمعیت زیادی بود بالاخره رفتیم بطرف
دیگری از باغ که دریاچه بود در آنطرف دریاچه چند مرتبه داشت که از مراتب آب میریخت مثل آبشار و از حوض
فوارها میجست اغلب بزرگان و سرداران و سفرای خارجه و نجبا و اعیان و وکلای ملت و غیره حضور داشتند
صندلی گذاشته بودند نشستیم همه نشستند آتشبازی بسیار خوبی شد مهتاب بود و هوا هم خیلی خوب و خوش بود
بعد از اتمام آتشبازی سوار کالسکه شده از راه سنت کلو که عمارت عالی دولتی بوده و در جنگ المان همه
آتش گرفته و سوخته اما خیابان و باغش برجا مانده است رفتیم به بوا دبولون و از آنجا بشهر و منزل رفتیم

در بین راه با جنرال ارتون همه جا تا منزل صحبت کردیم

روزی رفتیم بانوالید که مقبرهٔ ناپلیون اول و سایر سرداران و برادران ناپلیون و سرداران قدیم
ایام لوی چهاردهم و غیره در آنجاست بمنزل ما که دار الشورای قدیم است یعنی بعمارت پاله بوربن در جلو
انوالید میدان وسیعی است خیابانهای پر درخت هم دارد وارد شدیم سربازان پیر قدیم که زخمی و بعضی
بی پا و بعضی بیدست و بعضی کور بودند همه صف کشیده احترامات نظامی بعمل آوردند ما هم تعارف کردیم
در حیاط انوالید بعضی از توپهای بزرگ قدیم و خمپاره و غیره گذاشته اند حاکم انوالید که شخص بسیار پیر
و فلیج هم بود اسمش مارتن پره با وجود اینها او و سایر صاحب منصبان استقبال کردند این حاکم سابقا در
الجزایر حکومت داشت در جنگ کریمه و ایطالیا رئیس اتاماژور بوده است رفتیم توی کلیسا محراب آن
بسیار خوبی از سنگ و مطلاکاری دارد لوی فیلیپ پادشاه سابق فرانسه ساخته است بسیار بنای عالی است
آنطرف محراب توی گنبد مقبرهٔ ناپلیون اول است که جسد او را از جزیرهٔ سنت هلن لوی فیلیپ آورده
اینجا دفن کرده است سنگ روی قبر را که رنگ ماشی دارد از جزیرهٔ کرس آورده اند بالای آن که سنگ بسیار
خوب سبز است و رنگ مایل بسرخی دارد امپراطور نیکلای روس فرستاده است بنای این کلیسای انوالید
کلیةً از لوی چهاردهم است محراب و بعضی چیزهای دیگر را لوی فیلیپ ساخته توی گنبد را هم او گود کرده است
که سنگ مقبره را آنجا گذاشته اند دورش از بالا راهرو دارد که مردم آمده تماشا میکنند عمارت انوالید بسیار

عالیست گنبدش را هم ناپلیون مطلا کرده است چند نفر از سربازهای قدیم که در جنگهای واترلو و فریدلند
و اینا بوده انجا دیده شدند باز هم با کمال بنیه بودند از جنگهای آنوقت تعریف میکردند اسامی آنها از این
قرار است کاپیتان دوشمان شاسی برانش آنطرف مقبره جائی بود در پشت آئینه کلاه ناپلیون اول که
در جنگها بر سر میگذاشته انجا بود کلاه را برداشته بسیار نگاه کردم کلاه پادشاه و سردار بسیار بزرگی را بدست
گرفته بودم از کلاه معلوم بود که ناپلیون همیشه این کلاه در سرش بوده است کلاه ساده بود شمشیر ناپلیون
که در جنگ استرلیتس کمرش بوده انجا بود برداشته دیدم شمشیری بود کوچک و راست قبضه اش طلا بود
اما شمشیر را زنگ زده بود از غلاف کشیده نمی شد با احترام تمام هر دو را بجای خود گذاشته بیرون آمده
رفتیم بموزه که نمونه توپهای قدیم و جدید و اختراعات آنها را گذاشته و اسلحهٔ قدیم سرداران و پهلوانان سابق
و زره ها و از آدم و اسب همه را بلره و اسم صاحب آنها مرتباً چیده بودند بعضی جاهای دیگر هم محل اسلحه وغیره
بود چون قدری خسته بودیم تماشای آنها را بروز دیگر گذاشته آمدیم منزل آنچه الان در انوالید از صاحب
منصب و سرباز موجود است پانصد و نود نفر است سی و پنج نفر از عهد ناپلیون اول مانده اند مابقی از
عهد بعد بنای عمارت را در سنه ۱۶۷۰ مسیحی بر حسب حکم لوئی چهاردهم لووا وزیر جنگ کرده است
سی و دو عراده توپ در انوالید است هر وقت کار بزرگی مثل فتوحات عظیمه وغیره رو بدهد توپهای انوالید
را شلیک میکنند در ورود ما هم بپاریس از انوالید شلیک توپ کردند بیرقهائی که در عهد ناپلیون اول و بعد
از آن از دولتهای دیگر در جنگها گرفته همه را در انوالید ضبط کرده اند و همچنین بیرقهائی که از زمان لوئی چهار
دهم گرفته اند انجا موجود است در دور مقبرهٔ ناپلیون چهل و شش بیرق است که خودش در جنگها
گرفته است در کلیسا دویست و چهل و پنج بیرق است که از عهود قدیمه و جدیده گرفته اند مقبرهٔ اغلب
سرداران فرانسه از قدیم و جدید در این کلیسا است از آن جمله تورن و وبان و لانس و کلبر که از سرداران
و وزرای لوئی چهاردهم بوده اند مرتیه و ژوردان از سرداران ناپلیون اول هستند و در دور مقبرهٔ ناپلیون
قبر ژرم برادر ناپلیون و مرشل دورک و مرشل برتران است سه روز قبل از ورود ما بفرانسه در راه آهن
شهر بوربغ دو ترن بکار بهم خورده جمعی کثیر تلف و زخمی شده بودند مسیو کرمیو که یکی از وکلای
ملت فرانسه و یهودیست و همیشه بر ضد ناپلیون سیم بوده و ناطق غریبی است بحضور آمد مردیست
پیر بسیار کوتاه بالا هم در مجلس پارلمنت فرانسه حرف میزند و باز بر ضد رؤساست روچیلد معروف یهودی هم که بسیار
با دولت است بحضور آمد صحبت شد حمایت یهود بسیار زیاد میکرد و از یهودیهای ایران حرف میزد و استدعای
آسایش آنها را می نمود باو گفتم شنیده ام شما برادرها هزار کرور پول دارید من بهتر آن میدانم که پنجاه کرور

بیک دولت بزرگی یا کوچکی داده مملکتی را خریده و یهودیهای تمام دنیا را در آنجا جمع کنید و خودتان
رئیس آنها بشوید و همه را آسوده راه ببرید که این طور متفرق و پریشان نباشید بسیار خندیدم و هیچ
جوابی نداده و با و حالی کردم که من از جمیع ملل خارجه که در ایران هستند حمایت میکنم مسیو لسپس معروف
که دریای سفید را با بحر احمر بیکدیگر وصل کرده است یعنی کمپانی زیادی جمع شده باهتمام این شخص راهرا
باز کردند و باین واسطه راه تجارت هند و ایران و چین وغیره بفرنگستان تقریبا دو هزار فرسنگ نزدیک
تر شد با پسرش که جوانی است بحضور آمد خیال تازه حالا در سر دارد که راه آهنی از شهر اورانبورغ روسیه
بسازد الی شهر سمرقند تا پیشاور خاک هندوستان انگلیس اما این خیالیست بسیار دور و دراز نادار که عکاس
قابل پاریس است بحضور آمده عکس ما را انداخت سابقا با بالون زیاد بهوا رفته است اما حالا از این خیال
افتاده مشغول عکاسی است شخص بامزه با بنیه ایست مسیو تاردیو که رئیس مجلس حفظ الصحه پاریس است بحضور
آمد بارن لاری که جراح معروف و پسر جراح باشی ناپلیون اول است و دکتر دول کلوکه عموی کلوکه حکیم باشی شاه
مرحوم و حکیم ما بود و خودش در طهران شب نفهمیده عوض شراب ذراری خورده مرد مسیو بوره که سابقا
در طهران وزیر مختار بود و بعد در اسلامبول و جاهای دیگر در ایام سلطنت ناپلیون وزارت مختاری
داشته است بحضور آمد بسیار صحبت کردیم آدم قابلی است خلاصه کلوله زیادی از پروسها بهمین

عمارت پاله بوربون خورده که جای کلوله هنوز باقیست

روزی رفتیم به لنشان برای سان قشون نهار خورده سوار کالسکه شدیم همه همراه بودند از ارک تریومف
و شانزالیزه و بوا د بولون گذشتیم وسط بوا د بولون مرشال ماکماهون با جنرالها و صاحب منصبان غیره
سواره ایستاده بودند جمعیت زیادی از زن و مرد بود دوک دومنور پسر بزرگ لوی فلیپ را هم که ندیده
بودم سواره آنجا بود با او صحبت شد منهم از کالسکه در آمده سوار اسب صباح الخیر شدم ژنرال
لادمیرو که سردار کل قشون پاریس است با اتاماژور یعنی اجودانش بودند خلاصه همین طور رفتیم بصفوف
سوارهای زره پوش کویراسیه و سوارهای سبک هوسار رسیدیم از دو طرف ایستاده و هزار نفر
سواره بودند بعد از اتمام صفوف سواره رفتیم بصحرا و چمن لنشان که چمن وسیعی است طرف دست
چپ کوه مصنوعی ساخته اند آب زیادی آبشار مانند میریزد جزء بوا د بولون است پیاده نظام هم
قریب صد و بیست فوج بودند اما هر فوجی چهار صد یا پانصد نفر بیشتر نبودند باقی مرخص خانه هستند از جلو پیاده
و توپخانه گذشتیم این قشون اطراف بعیده پاریس است مثلا بعضی از این افواج از سی فرسنگ راه برای
سان دادن آمده بودند سیصد عراده توپ هم بود که با اسبها بسته بودند همه افواج سلام نظامی داده

بیرقها را

۷۴ آمدن امراو بزرگان
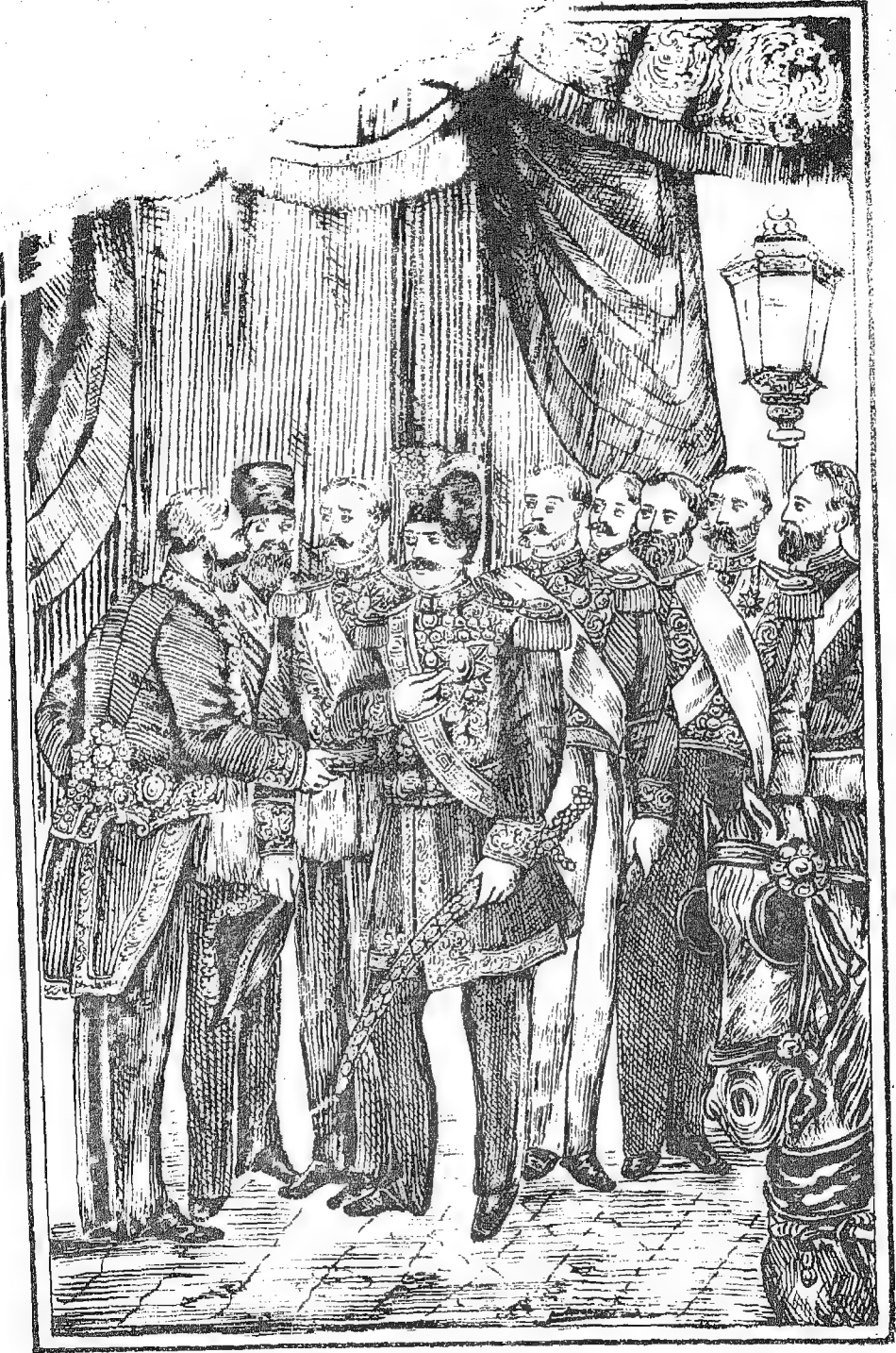
بیرقها را برای تعظیم و احترام میخوابانند ما هم جواب میدادیم و در چمنها توی جنگل بالای درختها کلاً آدم بود
بعد از تماشای صفوف رفتیم با طاقهای چوبی که از قدیم در همین میدان مخصوص همینطور سانها و اسب
دوانیها ساخته اند بالا رفته نشستیم مارشال رفتند توی سبزه و چمن سرداران فرانسه هم با بعضی و ایلچیان
نظامی عثمانی و اطریش و روس و پروس پیش مرشال ایستاده بودند در بالاخانه که ما بودیم وزیر خارجهٔ فرانسه
مسیو بوفه رئیس دار الشوری مرشال کانروبر و غیره بودند کانروبر چون حالا داخل قشون نیست
و ابواب جمعی ندارد و سوار نشده بود خلاصه افواج و توپخانه آمده گذشتند بعد سوارها گذشتند کل وکلای
ملت فرانسه که پانصد نفر بودند آمده نشسته بودند در عمارت طرف دست چپ سفرای خارجه و غیره نشسته
بودند زوجهٔ مارشال ماکماهون هم بود جمعی از زنها و خانمهای خوشگل هم در اطراف ما نشسته بودند
هر فوجی که از جلو ما میگذشت وکلای ملت دست میزدند هورا میکشیدند مارشال ماکماهون هم برای هر فوج
کلاه بر میداشت قریب سه ساعت طول کشید تا همهٔ افواج سواره و پیاده و توپخانه گذشتند بر سر هم
متجاوز از هشتاد هزار نفر بودند قشون خوبی سان دادند بعد از آن همه شکست و خرابی فرانسه امید این طور اجتماع
و نظم قشون نبود لباسهای خوب داشتند تفنگ افواج همان شاسپو قدیم است توپها هم همان
توپهائیست که در جنگ المان و پیش از آن داشتند بعد از اتمام سان که نزدیک بغروب بود

برگشتیم بمنزل

روزی هم به لونشان برای اسب دوانی رفتیم خود مرشال بعمارت آمده سوار کالسکه شده رفتیم سایرین
هم بودند از همان راه که آن روز بمشق قشون رفته بودیم الا بوا دبولون رفته از آنجا از دم آبشار گذشته
رفتیم بهمان بالاخانه که روز سان قشون نشسته بودیم وزیر خارجه مسیو بوفه مرشال و سرداران و غیره
و ایلچی عثمانی و ایلچی اطریش بودند زن و مرد زیادی هم دور اسب دوانی بودند چهار دفعه اسب دواندند
اسم هر دوری را یکی از ولایات ایران گذاشته بودند مثل اصفهان شیراز و غیره دور اول نصف دایره
که یک میدان اسب باشد دواندند چابک سواری که لباسش سبز بود و برنگ حمایل ایران اسب او پیش آمد بعد
دو دور دیگر یکدور تمام دواندند اما چون مسافت زیاد نیست اسبها اغلب با هم می آمدند اسبی که پیش
می آمد مثلاً یک سر و گردن از سایر اسبها پیشتر بود در ایران قاعدهٔ اسب دوانی بهتر است و بیشتر تماشا
دارد هر دور دایرهٔ اسب دوانی ایران نیم فرسنگ است شش دور که سه فرسنگ باشد گاهی هفت دور
بیک نفس میدوانند هر اسبی که پیش بیاید هنر کرده است اینجا منتهای اسب دوانی یک دور است که
نیم فرسنگ باشد هنر اسب خوب معلوم نمیشود دور آخر چند سد از تخته بارتفاع یک ذرع که روی آنها خاک

وکون صحرائی گذاشته بودند اسبها از روی آنها چندین دفعه سرتاخت می جستند این طور بسیار تماشا
داشت اسب دوانی یکساعت بیشتر طول کشید بعد رفتیم منزل مرشال رفتند که شب برای آتشبازی
و چراغان حاضر شوند ما آمده دم ارک تریومف پیاده شدیم جمعی از انگلیسها بودند رفتیم بالای ارک تریومف
دویست و هشتاد و پنج پله میخورد بسیار مرتفع است پلهای تنگ پیچ پیچی دارد بسیار مشکل است بالا رفتن ما
بیک نفس رفتیم اما سایرین آهسته آمدند از بالا کل شهر پاریس و اطراف و قلعجات همه پیداست مردمی که از
اونشان و اسب دوانی بر میگشتند همه پیدا بودند از بوا دبولون الی آخر شانزلیزه هفت قطار کالسکه بود و همچنین
در سایر کوچها کالسکه زیاد بنظر آمد خیلی تماشا داشت قدری آنجا ایستاده آمدیم پائین سوار کالسکه شده
رفتیم از بس کالسکه و جمعیت بود امکان عبور نداشت بزحمت بمنزل رسیدیم شب را مرشال آمدند با هم سوار
شده رفتیم از شانزلیزه وغیره گذشتیم از دم عمارت ما الی محل آتشبازی از دو طرف آدم بود امشب البته یک
کرور جمعیت از زن و مرد دیدم همه فریاد میزدند که شاه ایران زنده باد مرشال را هم توصیف میکردند
و میگفتند فرانسه زنده باد چراغان بسیار خوبی کرده بودند در جمیع کوچها لامپهای بلور مثل کوی کره آویخته
بود باد قدری چراغها را اذیت کرد خیلی راه رفته تا رسیدیم بجائی که رودخانه سن در میان بود آنطرف رودخانه
آتشبازی حاضر کرده بودند آنسمت رودخانه مقابل ما میدان مشق و مدرسه نظامی است که همه چراغان
بود جائی که ما نشسته بودیم اسمش تروکادرو بود اینطرف رودخانه هم همه چراغان بود برای ما از چوب
اطاقهای عالی ساخته چهل چراغ زیادی آویخته بودند پردهای زیاد که تازه از حریر و مخمل بافته بودند
آویزان بود ولی باد و باران قدری اوضاع را مغشوش کرد اما باز چراغها چون از گاز بود کمتر خاموش شد
آتشبازی بسیار خوبی کردند همه سرکردگان فرانسه و سفرای خارجه وغیره حاضر بودند الحمدلله بسیار
خوش گذشت آمدیم منزل مرشال الی منزل باز در کالسکه همراه بودند در بین آتشبازی سوار نظام زره پوش که برای اسکورت
که سه هزار نفر بیشتر بودند از لب رودخانه مشعل بدست موزیکان زنان میگذشتند شکوهی داشت
شبی رفتیم سیرک که نزدیک عمارت ماست مثل تماشاخانه جائی است اما بهتر عمارت مدوری ساخته اند
دورش از چوب مراتب دارد بجهت نشستن مردم سقف هم دارد چهل چراغ زیادی آویخته اند میان این
عمارت را مثل گود زورخانه خاک ریخته اند وسعتی دارد سه هزار نفر آدم میگیرد خصوصاً شبی که ما آنجا
رفتیم خیلی آدم بود صندلی سی تومان و پنجاه تومان اجاره کرده بودند زنهای بسیار خوشگل بودند صدر
اعظم و شاهزادها وغیره همه حضور داشتند الخ اسب در دارد یکی در طویله اسبهای سیرک است که
نزدیک محل بازی است که از همان در آمد و شد میکنند بقدر پنجاه شصت اسب بسیار خوب دارند

رنگهای غریب هیچ جا چنین اسبها ندیده بودم اسبهای خال دار عجبی بودند البته هر یک هزار
تومان و پانصد تومان قیمت داشتند و طوری این اسبها را تعلیم و عادت داده بودند که بیک
اشاره هر حرکتی که بخواهند میکنند همه اسبها زبان میدانستند معلم میگفت بایستید همه
می ایستادند میگفت تند بروید میدویدند میگفت سر پا بلند شوید فورا بلند میشدند میگفت
کج بدوید میدویدند خلاصه هرچه میگفت همان میکردند خیلی محل عبرت بود شلاق بزرگی دست میر آخور
اسبها بود متصل حرکت میداد مثل تفنگ صدا میکرد زنهای خوشگل خوش لباس سوار اسبها
شده دور میدان میدواندند روی اسب میجستند معلق میزدند پشتک میزدند باز روی زمین می افتادند
بدون آنکه صدمه بخورند چند نفر دور اطراف دایره قطیفهها نگاه داشته بودند و همه دستها را بلند
داشتند زن خوشگلی سوار اسبی شده بنا کرد دور میدان دواندن در حالتی که اسب سر تاخت بود
بهر قطیفه که میرسید از روی اسب بلند شده در روی هوا معلق وارونه زده آنطرف قطیفه دوباره پا بر روی
اسب پائین می آمد دو دفعه معلق زده درست روی اسب پائین آمد دفعه سیم زمین خورد اما عیب نکرد دوباره
جست روی اسب نشسته معلق دیگر زد حلقههای بزرگ چوبی نگاه میداشتند جوانی سوار اسب بود در سر تاخت
اسب نزدیک حلقه که میرسید بهوا جسته از توی حلقه در رفته آنطرف حلقه دوباره پا بر روی اسب می آمد بعضی
حلقهها را مثل دایره پوست کشیده بودند اسبها در سر تاخت بقوت پوست را پاره کرده از توی حلقه رد میشدند
و آدمی هم که سوار بود از بالای حلقه جسته آنطرف روی اسب می افتاد زنها و پسرهای سواره کارها میکردند
که بتعریف و نوشتن نمی آید مثلا در یک نفس و یک دفعه بالای اسب پانصد معلق وارونه میزدند که از قوه بشر
خارج است اطفال کوچک خوشگل طوری معلقها میزدند که بتصور نمی آید بند بازی بسیار خوبی کردند که بجز
میمون و عنکبوت کار هیچ حیوان و آدم دیگر نیست خلاصه کارهای غریب کردند خیلی تماشا داشت بعد
رفتیم بعمارت لوور جمیع حکما و دانشمندان پاریس آنجا بودند وزیر علوم که مردی بسیار فربه و بلند و اسمش
بانتی است آنجا بود رفتیم بمرتبه پائین عمارت که مجسمههای مرمر قدیم و جدید آنجا بود سوار زره پوش مشعلها
بدست جلو ما میرفتند حکما و علما از دو طرف و وزیر علوم نزدیک ما راه میرفت بعد از گردش زیاد آمدیم
منزل مجسمههای بسیار خوب دیده شد یک مجسمه بزرگی بود از مرمر بسیار عظیم الجثه و قوی هیکل تکیه کرده و داده
نشسته پاهایش دراز و ظرفی در دستش بود که آب از آن میریخت این آب همان رود خانه تیبر است که در شهر
رم پای تخت ایطالیا است و مجسمههای مرمر ونوس که رب النوع حسن است بیکر بسیار خوب حجاری کرده اند اما
هر دو دستش از بازو شکسته بود صورتهای دیگر هم بسیار بود که در جاهای دیگر مثل اینها کم دیده شد

روزی رفتیم بجائی که پانوراما میگویند یعنی دورنما این یک علم و صنعتی بسیار عجیب است و مخترع آن ینگی
دنیائی است نزدیک بعمارت ما بود صدر اعظم و دیگران همه بودند رسیدیم بجائی که عمارت
مدوری بنظر آمد در کوچکی داشت داخل شده اوّل رسیدیم بدورنمائی که کوچه از کوچهای پاریس را
می نماید در هنگامی که پروسها شهر را محاصره کرده گلوله و نارنجک مثل تگرگ از هوا میبارد فصل
زمستان هم هست مردم از خانها بیرون آمده دست زن و بچه خود را گرفته فرار میکنند هر قدر شخص
بنظر دقت بیشتر نگاه میکرد این حالات مجسمتر میشد بطوری که هیچ نمیشد تشخیص داد که این پرده صورت
و نقاشی است یا حالت حقیقی و همان زمان گیرودار است شخصی زمین خورده سرش شکسته خون میریخت
هیچ معلوم نبود که خون حقیقی است یا مصنوعی و همچنین سایر حالتها بعد از آنجا بپله میخوردیم و بالا
اینجا یک محوطه گردیست که شخص از هر طرف نگاه میکند شهر پاریس و قلعه جات اطراف شهر و توپ
و گلوله و هنگامه جنگ و محاصره و بهوا رفتن و ترکیدن گلوله توپ و نارنجک بنظر می آید مثل اینست
که الان شخص در شهر پاریس است و جمیع حالات جنگ با پروس و شورش را ملاحظه میکند خلاصه شخص
تا بچشم خود نه بیند نمیداند چگونه است که پرده مصنوعی و امر معدوم را با حالت حقیقی و شیئی موجود نمیتوان
فرق گذاشت همین محل همیشه محل بروز همین صنعت بوده که هر وقت هر کس خواسته پول داده و رفته تماشا کرده
است موکلین اینجا خیلی مداخل میکنند تعجب در اینست که مدّت زمانی دورنمای فتح سواستاپول را
که انگلیس و فرانسه کرده و روس را شکست داده بودند اینجا ساخته بعد آنرا برچیده مدّتی فتح قشون فرانسه
که قشون دولت استریه را در سولفرینو ماژانتا وغیره شکست داده بودند بمیان آورده نشان میدادند حال شکست
و بدبختی فرانسه را کشیده نشان میدهند اما در اینجا چون هوا بسیار حبس است بیشتر از ده دقیقه هر کس بماند
سرش گیج خورده احوالش بهم میخورد زود برگشتیم ——— روزی رفتیم بکلیسای نتردام
وسط شهر که در جزیره رودخانه سن توی شهر واقع است از پهلوی هوتل دولاموند و انستی تو دو
فرانس و کنسیل دتا که عمارت بزرگ وزارتخانه و از عهد ناپلیون اول بنا شده و کمونها بالمره آتش زده
اند گذشته بکلیسا رسیده کشیشها جلو آمدند بنای این کلیسا بسیار عالی و همه از سنگ است و پانصد و شصت
سال است که ساخته اند داخل شده همه جا را بدقت گردش کردیم منبرها و حجرها از چوبهای منبت کاری
قدیم بسیار اعلی دارد پنجرها همه شیشهای الوان بسیار خوبست خزانه کلیسا را دیدیم بعضی اسبابها مثل
تنگ و ظروف طلا و مطلا و نقره وغیره بود در آنجا با کشیش بزرگ صحبت کردم پرسیدم اعتقاد شما در حق
حضرت عیسی علیه السّلام چیست شراب میخورده است یا نه یکبار همه کشیشها مثل اینکه من سؤال عجیبی کرده

باشم

باشم باجتماع گفتند البته میخورده سهل است خودش هم شراب می انداخته است بعد گفتم کم میخورده است یا زیاد
همه گفتند زیاد هم میخورده است بعد برگشته رفتیم بمدرسهٔ معادن که اکل دمین میگویند اسم رئیس اینجا مسیو دو
بره است بسیار جای عجیبی است از جمیع سنگهای معادن دنیا نمونه در آنجا هست از معدن طلا گرفته الی زغال و
غیره همه را بالمره و تفصیل توی جعبهای شیشه گذاشته اند معدن سنگ زمرد که در مملکت نو ول گرنا دینگی
دنیاست حالا سنگ زمرد را از انجا می آورند قطعهای زمرد خوشرنگ بی عیب توی سنگها دیده شد نمونهٔ معدن
زمرد سبیر و غیره را هم دیدم اما همه بزرگ و پست بود خلاصه آنقدر از نمونهٔ معادن بود که حساب نداشت و
محالی میخواست که شخص مدتها یکی یکی را بدقت دیده با معلمین سؤال و جوابها بکند تا چیزی بفهمد
نه ما که در پنج دقیقه میخواستیم جمیع سنگها را دیده و بدانیم که هر یک را از کدام معدن آورده و خواص و طبیعتش
چیست البته محال بود رفتیم مرتبهٔ بالا که فسیلها را آنجا چیده بودند یعنی استخوانهای حیوانات از قبل و از طوفان
نوح و بعد از آن و حیواناتی که تحجر یافته اند بسیار چیزهای عجیب و غریب بود که دانستن تفصیل آنها علمی مخصوص

است و در اینجا نوشتن مناسب نیست بعد ازین گردش بهارفتیم بمنزل

روزی رفتیم بگردش عمارت لوکسامبورغ باغ و عمارتی است بسیار بزرگ و عالی که از عهد لوی سیزدهم بنا شده است
باغش حالا عامه است که مردم هر روز آنجا بگردش میروند گلکاریهای بسیار خوب دارد چون هوتل دویل
دار الحکومه حالا خراب است و آتش زده اند این عمارت را دار الحکومهٔ شهر پاریس قرار داده اند رسیدیم بباغ مسیو
دوال حاکم پاریس و مسیو الفاند مهندس شهر پاریس و غیره اینجا بودند که چهای پاریس که باین طور راست و
وسیع و مسطح شده و خیابانها را باین نظم و سلیقه درخت کاشته اند همه از روی دستور العمل و اهتمام مسیو هوسمان
حاکم سابق پاریس که در عهد ناپلیون بوده و این مهندس درست شده است قدری در توی باغ نشستیم
از آنجا برای تماشای اشکال و غیره بعمارت رفتیم مسیو و ترن که رئیس مجلس شهری پاریس است بحضور آمد
عمارت لوکسامبورغ از عمارات عالیهٔ پاریس است لوی فلیپ مجلس سنای دولت را آنجا قرار داده بود عمارتی
بسیار عالی لوی فلیپ ساخته است متصل باین عمارت است که اجزای سنا آنجا می نشینند تا آخر عهد ناپلیون
هم اهل سنا آنجا بودند بعد از جمهوری موقوف شد حالا در همان اطاق سنا دیدم یک نفر معلم شاگردان
مدارس را امتحان میکردند هر شاگردی که ازین امتحان بیرون برود میتواند مفت داخل بشود در مدارس
عمده شد سنا عبارت بوده است از صد نفر کما بیش از بزرگان و اعیان و سرداران مسن دولت که بیکار
نباشند بهر یک سه هزار تومان مواجب میدادند و داخل این مجلس میکردند که آنچه مصلحت که از مجالس دار الشوری
وکلای ملت بیرون می آمد تا بامضای اهل این مجلس نمیرسید مجری نمیشد حالا بالمره متروک است خلاصه تا لارها

واطاقهای بسیار عالی داشت اما صد حیف که همهٔ اطاقها را از میان بریده تخته بندی کرده‌اند در هر مکان یک
و این هم مجلسی است از اجزاء حکومت شهری که در هر یک جمعیت زیاد و دفترها و کتابها و اسباب تحریر بسیار از کاغذ
و مرکب و قلم و غیره ریخته است خلاصه عمارت را از شکوه انداخته‌اند اما هر وقت بخواهند تختها را برداشته مثل
اول میکنند پرده‌های اشکال بسیار خوب داشت از کارهای قدیم و جدید خیلی تماشا کردم کلیسای بسیار بزرگ
بلندی در پاریس است که از بالای ارک تریومف دیدم اسمش پلنتئون لوی پانزدهم ساخته است اول کلیسا
بود بعد محل قبور اشخاص معتبره شده در این اواخر باز کلیسا و عبادتگاه است منجنیق زیادی دورش بود و تعمیر
میکردند کمونها هنگام شورش خراب کرده بودند کلیسای دیگر هم بعد از کلیسای نتردام در پاریس است
که سنولپیس میگویند بسیار بنای عالی است کلیسای مادلن هم که ناپلیون اول ساخته است خیلی عالی است
کلیسای زیاد دیده شد که دیگر نوشتنش لازم نیست

شبی را رفتیم بپاله روایال جائی است بسیار وسیع میان حیاط باغچه و حوض است و دورش ستون و راهرو
سقف و جلو و عقب این راهرو دکاکین است چهارصد پانصد دکان دارد از هر جور چیز اینجا فروخته میشود
جواهرات اصل بسیار خوب و بدل اسباب خرازی و بلور و چینی و غیره کل دکاکین را گشتیم مبالغی خرید شد
جمعیت زیادی تماشاچی بودند

روزی رفتیم بتماشای ضرابخانه که هوتل دولامنه میگویند رئیس آنجا که اسمش مسیو مارکت بود آمد جمعی دیگر
هم بودند اول رفتیم مرتبه بالا از سکه‌های قدیم و جدید دولتها زیاد آنجا پشت آئینه‌ها چیده‌اند از سلاطین
قدیم ایران و ترکستان و چین و هند و سایر ممالک فرنگ هر جور سکه بود و هر قسم مدال دیده شد
از آنجا باطاق که اسمش اطاق ناپلیون اول است رفتیم که همه چیزهای متعلق بناپلیون اول آنجا بود
مثل مهر سکه و ته سکه و مدالهائی که در عهد ناپلیون زده بودند برای یادگارهای جنگها و ولایات مفتوحه
و نشانهای قشون و غیره کلا آنجا بود نمونه ستون واندم هم که کمونها بالمره خراب کرده‌اند آنجا بود بقدر
دو ذرع ارتفاعش میشد از چوب ساخته‌اند بعینه همان ستون است اما ارتفاع ستون اصلی چهل و شش
و قطرش دو ذرع بوده است این ارتفاعش دو ذرع و قطرش یک وجب است بعینه صورتهای ناپلیون
آنجا بود گلوله از کمانها آمده شیشه روی سر سکها را سوراخ کرده بدیوار رفته بود و همانطور نگاه داشته شیشه را عوض نکرده بودند گفتند برای
یادگار نگاه داشته‌ایم گفتیم بد یادگاری است خلاصه پائین آمده اسباب سکه را تماشا کردیم با بخار حرکت میکند آنچه پول میزدند
نقره بود و هر یک پنج فرانک پول خیلی بزرگی بود گفتند طلا حالا بواسطه پولی که بپروس داده‌اند بسیار
کم است اما نقره زیاد و تمام پول حالا نقره است سه عدد مدال بزرگ یکی طلا دیگری نقره دیگری مس را

بیادگار

بسیار کار خوبی است بعضی اینجا نه روبروی ما سکه زدند بخط فارسی نوشته بودند پیشکش کردند بعد آمده سوار کشتی
بخار کوچکی شده برخلاف جریان آب رفتیم بالا از قلعهٔ شهر بیرون رفته بجائی رسیدیم که رودخانه مارن داخل سن
میشد از آنجا باز برگشتیم کنار رودخانه صفائی نداشت آب رودخانهٔ سن کم و عمقش دو ذرع بود قدری که از
شهر بگذرد طرفین رودخانه خانهای پست رعیتی است اغلب رخت‌شورخانه و حمامهائی که همه را توی رود
خانه از چوب ساخته‌اند دیده میشود و حمامش این طور است که اطاق چوبی مسقف بزرگی در توی رودخانه ساخته
اند که آب از میان آن جاریست هر کس میخواهد حمام برود باید برود توی آن اطاق خودش را بشوید رخت‌شور
خانها هم همین طور است آن میان می‌نشینند رخت میشورند رخت‌شورها همه زن هستند این حمامها را با بخار گرم
هم میکنند که آدم خوب سر و تن را پاک و تمیز کند خلاصه برگشتیم بمنزل روزی رفتیم بکارخانهٔ گوبلن بسیار دور بود
کارخانه‌ایست بسیار قدیم که فرش و قالی و چیزهای دیگر میبافند و بقیمتهای گزاف خرید و فروش میشود کارخانه
متعلق بدولت است و رؤسای کارخانه و کارگرها مواجب‌خوار و اجیر دولت هستند این قالیها را بافتها بطوری
خوب و نفیس است که در اطاقها و تالارهای سلاطین محض زینت عوض پردهٔ نقاشی نصب میکنند و در پروس
و بلجیک و انگلیس و در خود فرانسه دیدیم که با کمال احترام در عمارات نگاه میدارند قالی در دستشان بود میبافتند
برای تالار عمارت فونتن بلو که شهریست از شهرهای فرانسه اما میگفتند در هر قالی که باین بزرگی باشد هشت
سال باید کار بکنند بسیار دیر تمام میکنند اما عیب عیبی که دارد آفتاب رنگ بافته را میبرد اما رنگ قالی ایران را
بسیار مشکل است آفتاب ببرد از هر شکل و پردهٔ معروفی که بخواهند میبافند نمونهٔ آن نقش را روبرو گذاشته
اگر نمونه کوچک است بزرگتر و اگر زیاد بزرگ است کوچکتر نقش قالی را میبافند خلاصه بهر طریق بخواهند
ممکن است و این کمال صنعت است که بیک ملاحظه نمونه بعینها می بافند چند پردهٔ خوب برای تماشاخانه
بزرگ که نیمه تمام که ناپلیون سوم فرمایش داده بود هنوز در دست داشتند اما نمیدانم تماشاخانه و این پرده‌ها کی
تمام خواهد شد بسیار کارخانه وسیعی است و کارگر زیاد دارد و اسم رئیس اینجا مسیو دارسل است از اینجا رفتیم چاپخانهٔ دولتی
که کتب و غیره چاپ میکنند بعضی را با دست بعضی را با بخار هر چه بخواهند بسیار زود میتوان چاپ زد و از آنجا برگشته
بتماشای عمارت لوور رفتیم در بین راه بعضی جاها که کمونها آتش زده خراب کرده بودند دیده شد از جمله یک انبار
بزرگ غله دیوانی بود که بسیار عمارت عالی بزرگی بود بالمره ویران شده بود چند پل را هم خراب کرده بودند از
میدان باستیل که مناره دارد معروف بمنارهٔ ژوییه که از بناهای لوی فلیپ و بسیار بلند است مجسمه ملکی را
از برنج مطلا ساخته‌اند در آن بالا است اصل مناره هم از چدن است خلاصه وارد لوور شدیم بسیار عمارت
عالی است و از حیثیت حجاری و پرده‌های نقاشی و غیره نظیر ندارد تالار طولانی بود بسیار خوش وضع که اسمش

کالری داپولن میگویند یعنی دالان رب النوع حسن و شعر و آواز اسباب زیادی از ظروف یشم مرصع و بلورهای
معدنی و غیره از مصنوعات زرگرهای قدیم از طلا و نقره و بعضی اسباب طلا و غیره که از زیر خاک در آورده
اند و از بدایع و نفایس و بناها همه را در جعبها و پشت آئینها گذاشته اند استخوان بازوی شارلومان که پادشاه
کل فرنکستان بوده در جعبه ضبط کرده اند جعبهٔ طلائی از قدیم که بسیار خوب زرگری کرده اند مال آن دتریش
مادر لوی چهاردهم است این تالار هم از بناهای لوی چهاردهم است شبیه تاج لوی پانزدهم را از سنگهای بدل ساخته
آنجا گذاشته اند شمشیر و عصای شارلومان هم بود خلاصه اطاقهائی که پردهای اشکال بود همه را دیدم کار نقاشان
معروف است و پای هر پردهٔ باید شخص یکروز تمام بنشیند تا نکات نقاشی آن را بفهمد با این تعجیل
که من داشتم البته درک نکات نقاشی ممکن نمیشد از کارهای رفائیل نقاش معروف هم بود اما من
پردهای کار آلبانی را بر سایرین ترجیح میدادم بسیار باسلیقه نقاشی بوده است کارهای مورلو
هم بسیار خوب بود پردهای زیاد از کار اوستادان دیگر هم بود مثلا پردهٔ بود که سی هزار تومان بیشتر
قیمت داشت بعد از تماشا از آنجا رفتیم بباغ طویلری عمارت سوختهٔ آنرا درست تماشا کردم این عمارتی
بوده که در عالم مثل نداشته حال بالمره خراب شده است و دیگر مثل آن را هم ساختن بسیار مشکل است چرا
که مخارج زیاد دارد عمارات با تمام اسباب سوزانده و خراب کرده اند بهمه جهت البته صد کرور
تومان متجاوز ضرر وارد آمده است زیاده از حد افسوس خوردم باغ طویلری هم بواسطهٔ خرابی
عمارت و عدم مواظبت از صفا افتاده است عصرها در باغ موزیک میزدند خلاصه پیاده رفتیم تا آخر باغ
خیلی خسته بودم آنجا سوار کالسکه شده رفتیم منزل ناپلیون سوم یک تماشاخانهٔ ساخته است
که از همه تماشاخانهای فرنگ بهتر و با زینت تر است پنج کرور خرج کرده هنوز هم ناتمام است
دو کرور دیگر خرج دارد که تمام شود و حالا همین طور مانده است اگرچه من تماشای آنجا نرفتم

اما خیلی تعریف میکردند

روزی رفتیم بورسایل اول بکارخانهٔ چینی سازی سور رفتیم کارخانه ایست بسیار مشهور و قدیم
در بلندی واقع شده است چینیهای زیادی که از قدیم و جدید ساخته اند همه را در طاقچها چیده
بودند چیزهای بسیار خوب بود تماشا کردیم چینیهائی را که از روی کارهای نقاشان قدیم مثل رفائیل
و غیره نقاشی کرده بودند و درجهٔ هر یک مثل پردهای نقاشی بسیار نفیس اعلا بود اگر هر یک را بهر قیمه میفروختند میخریدم اما
این نمونه ها را از کارخانه بیرون نمیبرند و بهیچ کس نمیفروشند کارخانه مال دولت است هر فرمایشی بدهند تمام میکنند مثل کارخانهٔ
قالی بافی عمله مزد میگیرند رؤسا مواجب کارخانهٔ تازه گفتند ساخته اند که این کارخانه را متروک کنند

جدید برا دایر خواهند کرد بسیار گردش کردند تا جائی که چینی را میساختند و نقاشی میکردند و بکوره
میبردند رفته دیدم بعد برگشته از همان راهی که آمده بودیم مراجعت کردیم دو گلدان بزرگ بسیار اعلی
و دو هزار بیشه جای اسباب چای خوری چینی بسیار ممتاز برسم یادگاری بما هدیه دادند از
آنجا سوار شده رفتیم بورسایل منزل مسیو بوفه رئیس استقبال کردند رفتیم بدار الشوری وکلا از یک
گالری مجسمهای بسیار خوب مرمر کار استادان قدیم که همه صورت پادشاهان قدیم و وزرا و
مردمان بزرگ و سرداران وغیره بود گذشته تا رسیدیم بدار الشوری در اطاق نشستیم هفتصد نفر
وکلا در ان مجلس حاضر بودند و در مراتب بالا زن و مرد زیادی هم محض تماشا نشسته بودند این مجلس که
حال وکلا مینشینند تماشا خانهٔ قدیم ورسایل است که لوی چهاردهم ساخته است مسیو بوفه رئیس چون
برای پذیرائی ما در عمارت خود بود نایبش در جای رئیس نشسته بود و پسران لوی فلیپ دومال و ژوا
نویل هم بودند وکلای دست چپی و دست راستی همه بودند دست چپیها برضد دولت حالیه هستند
چند نفر از ژنرالها وغیره حرف زدند از انجمله ژنرال لوازل بود صدایش بسیار باریک و کم بود کسی
نمی شنید که چه میگوید متصل وکلای دست چپ داد میزدند که بلند تر حرف بزن قال و مقال غریبی بود تا
رئیس متصل زنگ میزد که ساکت باشند بسیار مشکل است که در این مجلس کسی بتواند حرف بزند بسیار تماشا
داشت یکساعت آنجا نشستیم بعد برخاسته از همان راهی که آمده بودیم برگشتیم مرشال ماکماهون
هم آمده بودند با مرشال و مسیو بوفه وغیره جمیع اطاقها و تالارهای ورسایل را گردش کردیم طاقها و تالار
های بسیار بزرگ خوب دارد انقدر پرده نقاشی و مجسمهای مرمر وغیره دارد که حساب ندارد پردهای
بسیار اعلی از کارهای نقاش هوراس ورنه که بسیار خوب کشیده است پردهای جنگهائی که با اعراب الجزایر
در زمان لوی فلیپ وغیره شده و جنگهای ناپلیون سوم در ایطالیا با دولت نمسه وغیره و پردهای جنگهای
ناپلیون اول وغیره از کارهای استادان قدیم بسیار بود بطوری که اگر شخص یکسال تمام بخواهد بدقت پردهها
تماشا کند تمام نمیشود اغلب این اطاقها را هم دفترخانهٔ وکلا و وزرا قرار داده اند از آمد و رفت زیاد و تحریر
کاغذ و دفتر و گذاشتن میز و صندلی وزرا و محررین و دفاتر تالارها را از شکوه انداخته اند بسیار خسته شدیم آمدیم
پائین قدری هم در باغ با کالسکه گشتیم منبع فواره یکطرف باغ را باز کرده بودند آب از فواره میجست خیلی
صفا داشت برگشته رفتیم منزل از ده داوره گذشته به سن کلو رسیدیم از آنجا به ده بولن و از آنجا به بوا
د بولن تا رسیدیم بمنزل در سن کلو چند فوجی از دور دیده بودند در ده بولونی بازار خوبی بود که اسباب
زیادی چیده بودند امروز در ورسایل میان اشکال مجسمه مجسمهٔ ژاندارک را که پرنس ماری دختر

لوی فلیپ که شوهر نکرده جوان مرد خودش تجاری کرده بود و دیدم بسیار خوب ساخته بود
روزی رفتیم بباغ وحش و نباتات از منزل ما تا اینجا راه طولانی بود رئیس آنجا که اسمش مسیو بلانشار و هفتاد و
پنج سال از عمرش رفته بود استقبال کرد با نمایش وغیره جمعیت زیادی بود از محلات آخر شهر پاریس که
اغلب رعیت و کارگر بودند باز نمایشان همه بتماشا آمده بودند باغ حیوانات و نباتات بسیار وسیع است
و در باغ نباتات گلهای بسیار خوب باسلیقه کاشته شده است از همه گلها و نباتات در اینجا نمره و حدود گذاشته
اند و گیاهها و دواهائی که مربوط بعلم طب است همه را کاشته بعمل آورده اند معلمین علم نباتات و حیوانات
برای فهمیدن و فهماندن خاصیت هر گیاه همیشه در اینجا کار میکنند اول گرمخانه‌ها را که نباتات ولایات
گرمسیر را در آنجا بعمل آورده اند گردش کرده بعد بباغ حیوانات رفتیم هر نوع حیوانی را از پرنده و درنده
و چرنده در قفس مخصوص کرده اند مرغهای بزرگ و کوچک الوان خوشگل حیوانات وسیع وغیره از همه جور دیده
شد از باغ وحش سایر ممالک وسیع تر است ولی هر حیوانی که در اینجا دیدم در آنجا هم دیده بودم مگر چند حیوانی
که در جای دیگر نبود از آن جمله مرغ لیست بزرگ قوی هیکل که اسمش را کانزوار میگویند از استرالیا آورده اند بسیار
حیوان عجیبی است بقدر شتر مرغ و اندک شباهتی هم بشتر مرغ دارد اما دمش دیگر است دیگر حیوانی است تاپیر
میگویند از ینگی دنیای جنوبی آورده اند بسیار شبیه است بکرگدن اما کوچکتر میانه کرگدن و خوک و گوساله
حیوانی است ببرهای درنده وحشی و پلنگهای عجیب داشت یک نوع حیوانی بود میانه پلنگ و ببر اسمش را ژاگوار
میگویند اما به پلنگ بیشتر شباهت دارد و بسیار حیوان درنده وحشی است پلنگها و بچه کوچک زائیده بودند
بسیار خوشگل شیر یالدار افریق و شیرهای دیگر هم بودند یک فیل هم بود و یک قفس بزرگ هم بقدر پنجاه میمون
دیده شد حیوانات دیگر از اقسام شبکاره وغیره بود چیزی که زیاد تماشا داشت حیوان مرده بود که در موزه عجایبات
نگاه داشته بودند که در جای دیگر ندیده بودم از هر قسم حیوان و ماهیهای تمام دریاها و حیوانات دیگر از
مار و قورباغه و نهنگ و لاک پشت و انواع طیور دیده شد تماشا و عالم غریبی داشت مثلا از ماهی
کوچک تا نهنگ را همانطور که مرده نگاه داشته اند بدون اینکه کسی بفهمد زنده است یا مرده هر مرغی
از کوچک و بزرگ که در دنیا هست از مرغ کوچک مگس ینگی دنیا الی شتر مرغ همه در اینجا هست مرغ مگس مرغی است
بسیار خوش رنگ و کوچک بقدر زنبورهای بزرگ اما همه چیزش مثل مرغ است دیگر از این قشنگتر مرغی در
عالم نیست و جز ینگی دنیا هیچ جا نیست همه مرغهای مرده را از نر و ماده با تخم خودشان و با همان
لانه که بجهت خود درست کرده اند تحصیل نموده در پشت اینها چیده و حالتی که در روی لانه و تخم میخوابند چنان
مجسم کرده اند که هیچ با زنده فرق ندارد از تخم مرغ مگس که کوچکتر از آن تخمی نیست و بقدر یک پسته میشود

گرفته تا تخم مرغ رخ و شترمرغ که از جمیع تخمها بزرگتر است در یک اطاق گذاشته اند اما در آنجا چهار عدد
تخم مرغ دیدم که هر یک بقدر یک خربزه بزرگ بود و گفتند از این نوع مرغ حالا در دنیا وجود ندارد و این چهار
تخم را بزحمتهای زیاد و سیاحت بسیار در جمیع بلاد عالم عاقبت گویا از افریق و ینگی دنیا بدست آورده اند
تخم را بلند کردند بسیار وزین بود و بقاعده باید جوجه که اول از میان این بیضه بیرون می آید بقدر یک خروس
خیلی بزرگ باشد مرغ سیمرغ و رخ که در کتب ملاحظه شده است باید از همین تخمها باشد و الآن این تخمها را یکی
هزار تومان نمیفروشند ماهیهای عجیب و غریب دیده شد که از بزرگی و غرابت بنوشتن نمی آید میمونهای عجیب
و غریب بود باقسام مختلفه که یک نوع از بزرگی بقدر اسب و دیگری از کوچکی بقدر موش بود بمراتب جثه جمیع
آنها را بهمان طور مثل زنده نگاه داشته اند از جمله میمونی است که اسمش گوریل است در مملکت افریق بهم
میرسد که از بزرگی و هیئت و قوت و بازو و پنجه و پا و دندان از ببر بزرگتر و بالاتر و قدش دو قد انسان بلکه
بلندتر است یک جفت نر و ماده بودند ماده اش کم جثه تر است دیگر میمونی است که در جزایر برنیو و سوماطرا
و جزایر تیمور بهم میرسد اسمش اورانگ اوتانگ است اگر چه از میمون گوریل کوچکتر است اما اینهم خیلی نقل دارد
بسیار درنده و بزرگ است یک لاک پشت روی میزی گذاشته بودند بقدر یک خر بسیار بزرگ آنقدر چیز عجیبی که جز بدیدن
نمیتوان تصور آنرا نمود مارهای بسیار بزرگ که در حقیقت همان اژدهای معروف است دیده شد درختی مصنوعی ساخته و جثه
عظیم را بر دور آن پیچانیده بودند که هیچ با مار زنده فرق نداشت تماشای عجیبی داشت نه اینکه سر موئی این جنس اینها را
برای فریب مردم از روی صنعت کم و زیاد کرده باشند بلکه از بزرگ و کوچک هر چه در این موزه است همان حیوان
اصلی است که خداوند عالم خلق کرده است و فرنگیها در حقیقت بزحمت زیاد و مخارج بسیار و مبالغ گزاف اینها را
از اقصی البلاد عالم جمع کرده برای ترقی علم و زیادی بصیرت و نمودن قدرت خداوند در خلق اقسام مخلوقات عجیبه بمردم
فراهم آورده و متصل مواظبت نگاهداری آنها هستند الحق زحمت بسیاری کشیده اند این حیوانات
مرده و استخوانها و مرغها را باید حقیقة انسان پنجاه بنشینند تماشا کنند تا چیزی بفهمد من در این ربع ساعت
چه میتوانم بفهمم آمدیم پائین و با اینکه دیگر هیچ وقت بجهت تماشا نداشتم قفس حیوانات زنده رفته
همه را دیده و از آنجا رفتم منزل اتاریش که سنش هفتاد و پنج یا هشتاد سال بود همه جا با من همراهی کرد
بقدر یک فرسنگ راه رفت هر چه میگفتم برگردید باز هم می آمد و میگفت مدة العمر مسکرات نخورده و همیشه
دیگران را هم منع میکنم در فرنگستان مجلس مخصوصی است و اجزای زیاد دارد که همیشه در تدبیر متروک کردن شرب
هستند اما بسیار خیال مشکلی است بخصوص در فرنگستان مکاتریوم حیوانی در دنیا بوده است قبل از طوفان نوح که
از جنس فیل و خیلی بزرگتر است خرطوم هم ندارد استخوان آنرا پیدا کرده در باغ وحش گذاشته اند پاریس تماشاخانه های

متعدد دارد و یک شب هم بتماشاخانهٔ بزرگ رفتیم همه سفرای خارجه با زنهایشان و مرشال ماکماهون و مسیو بوفه
و همه صاحب منصبان وغیره و همراهان ما بودند تماشاخانهٔ بسیار بزرگ معتبری پنج مرتبه با چهل چراغهای زیاد جمعیت
زیادی هم بود رقاصها و خوانندها خوب خواندند و رقصیدند بخصوص در پرده زیر دریا که دخترهای دریائی

سیر رقصیدند

شبی رفتیم بعمارت الیزه برای شب نشینی همه خانمهای معروف شهر و سفرا و زنهای آنها و صاحب منصبان
فرانسه و ایرانیها موعود بودند آتشبازی و چراغان خوبی در باغ الیزه کردند باغ بسیار خوبی است با حوض و فواره
و چمن و اشجار توی باغ از روشنی الکتریسیته که از پشت بام بزمین افتاده بود مثل مهتاب روشن بود مرد و زن
که در این روشنی مصنوعی راه میرفتند جلوه و تماشای مخصوصی داشتند رفتیم مرتبه بالا را گشتیم عمارت بسیار
خوبی است گوبلن های خوب دارد این عمارت را کنت دورو ساخته است صد و پنجاه سال قبل ازین بعد از فوتش
معشوقهٔ لوئی پانزدهم که اسمش پومپادور بود خرید و خیلی وسعت داد و بعد از مردنش بپادشاه رسید بعد مورا داماد
ناپلیون اول خرید خلاصه بعد از گردش و صحبت آمدیم منزل شبی را هم دوبروگلی وزیر خارجه در عمارت وزارت
خارجه که نزدیک کوراژیسلاتیو منزل ماست سواره و بوفه داد و شب را با وجود اینکه از راه منزل تا آنجا بسیار
نزدیک بود اما با کالسکه و تشریفات و سواره نظام وغیره از در عمارت گذشته بوزارتخارجه رفتیم همیشه
در این عمارت مهمانیها و بالها بوده است اما بعد از جنگ با پروس و رفتن وزرا بورسایل تا امشب در این
عمارت بسته بود مرشال ماکماهون و مسیو بوفه و همه صاحب منصبان و جنرالها و سفرای خارجه و سایر
نجبا و بزرگان از زن و مرد بودند عروس وزیر دولت خارجه چون صاحب خانه بود دست باو داده در باغ و طالارها
میگشتیم توی باغ چراغان و آتشبازی خوبی کردند خوش گذشت بعد از ساعتی مراجعت بمنزل شد

روزی رفتیم بگردش ونسن که سمت جنوب پاریس خارج از شهر است صحرائی بوده است چمن و جنگل ناپلیون سوم
در آنجا خیابانها و دریاچها و جاهای باصفا ساخته است از بولوار دو پرنس اوژن و از پلاس دو شاتو و از پلاس باستی
گذشته رفتیم از دروازهٔ شهر بیرون دروازهای ایران نیست که در داشته باشد درش از میخ آهنی است خلاصه
از کالسکه پیاده شده رفتیم قلعه و خندق پاریس را تماشا کردیم دیوار قلعه که در حقیقت دیوارهٔ خندق شهر است
نه ذرع ارتفاع دارد و یک ذرع هم خاک ریز بالای دیوار است که ده ذرع ارتفاع میشود نه ذرع دیواره هم از
سنگ تراش است بقدر آجر یک اندازه و بالای آن لبه از سنگ بزرگ تراش ساخته و در زوایای دیوار
هم سنگ بزرگ تراشش گذاشته اند اما دیوار خندق از طرف صحرا ارتفاع زیادی ندارد و مالیده ساخته اند
که میتوان پیاده توی خندق رفت عرض خندق هم ده ذرع میشود همه اطراف شهر پاریس بهمین طور است

و این

واین قلعه را در عهد سلطنت لوی فلیپ که سی سال میشود ساخته اند برگشته سوار کالسکه شده رفتیم بدریاچهٔ
رسیده بکنار نهری که آب خوبی می آمد رفتیم بسیار جای باصفائی بود گل وگیاه زیادی داشت خلاصه از
پلی رفتیم بجزیرهٔ که توی دریاچه بود کلاه فرنگی کوچکی از ستونهای سنگی وغیره روی تخته سنگی ساخته بودند وزیر آنرا
مغارهٔ درست کرده بودند که سنگها مثل غار برقی آویزان شده بود واز بالا سوراخی کرده لولهٔ نازکی گذاشته بودند
آب باریکی بسنگها میخورد وقطره قطره مثل حالت طبیعی آب میریخت پائین بسیار باصفا بود قدری آنجا نشستیم
چند نفری از فرنگیان وزنها آنجا بودند صحبت شد بعد پیاده رفتیم توی همین جزیره مهمانخانهٔ بود کلاه فرنگی
خوبی برای سوزیک زدن ساخته بودند دو قایق آوردند سوار شده قدری گشته رفتیم بمحلّی که کالسکها بود بیرون
آمده سوار شده از دروازهٔ دیگر از بولووار دو وسنیل رفتیم بمنزل در کوچه نزدیک عمارتی جمعیت زیادی دیدم
ایستاده منتظر ما هستند معلوم شد جنرال پاژول مدرسه خواهران ترحم دینی را خبر کرده بود پیاده شده وارد مدرسه
شدیم یکی از کشیشان فارسی خوب حرف میزد چندی در مدرسهٔ خسرو آباد ارومیه آذربایجان معلم اطفال کاتولیک
آنجا بوده است زنهای از دنیا گذشته که سیاه پوش هستند وکلاههای سفید عجیبی دارند مثل گوش فیل
خیلی بودند ودر کمال خوبی مراقب تربیت شاگردها هستند این شاگردها شش درجه هستند ومدرسه هم شش مرتبه
دارد که در هر مرتبه یکدرجه از شاگردان هستند از اطفال ۳ ساله وچهار ساله الی دخترها وپسرهای بیست ساله
آنجا تحصیل میکنند هزار نفر شاگرد آنجا نگاه میدارند اغلب اطفال یتیم را آورده پرستاری میکنند واز هر علمی درس
میدهند از هندسه جغرافیا زبان خیاطی گلسازی وغیره دخترها گلهای خیلی خوب میسازند یکدسته گل بسیار خوب
بیادگار بما دادند یکصد و بیست نفر بچهٔ چهار ساله را در کمال ادب وخوبی در مراتب پلهای تختهٔ اطاق تعلیم خانه نشانده
بودند زن پیرزاهده که معلمه آنجا بود با آواز تصنیفی برای مدح ورود ما بشعر فرانسه یاد داده بود که اطفال بنظم
تمام میخواندند دخترهای بزرگ هم در مراتب بالا آواز واشعار خوب میخواندند خیلی از وضع وحالت پرستاری اطفال
آنجا وشاگردان خوشم آمد سیاحت کردیم شب را رفتیم در سیرک آنقدر بازیهای عجیب از اسب بازی وغیره در
آنجا دیده شد که عقل حیران ماند مثلاً یک اسب جلو میزی نشسته غذا میخورد واسب دیگر میرفت دستمال یا سبد شراب
وغیره بدهن گرفته می آورد خدمت میکرد واسب دیگر با دستش خمره میچرخاند معلّم میگفت لنگ شو فوراً لنگ میشد
میگفت بمیر می مرد و عجیب بنایی است احوال حجاری که مجسمه از مرمر میسازد همه روزه در منزل از گل شکل ما را میساخت
حوصلهٔ غریبی داشت از صبح الی غروب آفتاب کار میکرد وصورت ما را بسیار خوب از گل ساخت بعد از مرمر
خواهد ساخت اول از گلی است مخصوص این کار که صورت را از روی هر کس که بخواهند شبیه درست کرده بعد از
گچ میسازند بعد از آن از مرمر حجاری میکنند صورت ما را از قراریکه میگفت انشاءالله بعد از چهار ماه بطهران خواهد

فرشتاد و در پاریس قهوه خانهای متعدد دارد اما از قراریکه میگویند دو قهوه خانه که در آنجا ساز و رقص و آواز است
بسیار معتبر است که کافه شانتان میگویند مثل تماشاخانه جائی است میان شهر نزدیک بهم هستند درخت زیاد
خیابانهای خوب دارد و هر شب چراغ زیاد روشن میشود و از اول غروب شروع میکنند بموزیک زدن صندلی زیادی
چیده اند مقابل نشیمن مردم عمارت قهوه خانه است مقلد خوانند و رقاص هستند بازآدم باز و غیره جلو مردم توی
عمارت میرقصند و میخوانند آدم باز چیز غریبی است شخصی است جوان پهلوان لباسی می پوشد برنگ بدن تنگ
و چسبان مثل اینکه لخت باشد یک بچه چهار پنج ساله را که بدذات ترین اطفال است با یک پسر بزرگتر که سنش
دوازده سیزده سال است اینها را بطوری روی دست و پا بازی و بهوا می اندازد که شخص هوش کوچکترا بازی
بازی میدهد هر طور هم اینها را بهوا می اندازد باز بروی دو پا زمین می آیند و در آن واحد پسر یا طفل را بمغز سر یا
روی انگشتها برده چرخ میدهد و بهوا می اندازد و میگیرد و آنها هم روی سر و دست و پای این مرد طوری
معلقها میزنند که بنوشتن نمی آید البته بچه را که بهوا پرت میکرد بقدر پنج شش ذرع بالا میرفت و در روی هوا
معلق زده باد و پا زمین می افتاد اگرچه من خودم قهوه خانه نرفتم شنیدم و در سیرک دیدم این سیرک تابستانی
است یک سیرک زمستانی هم هست که بمسافت زیادی دورتر از اینجا است مهمانخانهای متعدد و بسیار خوب در
پاریس است گراند هوتل که از همه بزرگتر و بهتر و مثل عمارات خوب سلاطین است از اسباب زینت هرچه شخص
بخواهد در این مهمانخانه موجود و از ماکولات و مشروبات همه چیز حاضر است باغی در پاریس است که اسمش را
باغ بلی میگویند باغ بسیار خوبی است هر شب باز است دری دارد محکم از آهن از هر کس که داخل میشود پنج هزار
میگیرند البته هر شب قریب دو هزار نفر آمد و شد میکنند چراغ زیاد در باغ روشن میشود و خیابانهای خوب
حوضها جاها که مثل کوه و آبشار طبیعی ساخته اند دارد وسط باغ کلاه فرنگی جائی است که موزیک میزنند
قهوه خانه و اطاقهای خوب پرچراغ دارد زنهای خوشگل از هر قبیل زیاد اینجا میروند جای غریبی است مثل این
باغ هم یکی در لندن است اما هیچیک بنظر ما نرسید جمعیت پاریس را قریب چهار کرور میگویند

در پاریس خبر رسید

از طهران که نواب والده حضرت ما که دختر نایب السلطنه و زنی بسیار محترم بود رحلت کرده با نهایت غم زده شدیم

در پاریس اسبهای انگلیسی و آلمان

اسبهای غریب قوی هیکل که دست و پا و سم آنها مثل فیل است و بار زیاد میکشند خیلی دیدم که بعرادهای بار
کش بسته بودند در فرنگستان رسم است که هر خانواده همه یکرنگ لباس میپوشند مثلا چهار خواهر همه باید
لباسشان مثل هم باشد خوب رسمی است

روز شنبه بیست و سوم شهر جمادی الاولی

از پاریس حرکت شد بشهر دیژون که یکی از شهرهای فرانسه است صبح زود از خواب برخاستیم با مارشال
ماکماهون وزیر دولت خارجه سفر کبیر اسطریه مسیو بوفه رئیس دار الشوری و سایر بزرگان و جنرالهای
فرانسه و اهل قلم همه بودند سوار کالسکه شده راندیم مارشال ماکماهون وزیر دولت خارجه صدر اعظم در
کالسکه ما بودند از بولوار دایطالیا و مون مارتر و بولوار دشاتو و عبور شد از میدان باستیل و غیره گذشتیم
جمعیت زیادی بود هوا هم گرم بود بگار جنوب رسیدیم پیاده شده قدری در اطاق گار نشستیم زن و مرد
زیادی از نجبا و غیره آمده بودند مسیو ویتری را که در عهد ناپلیون سوم جزو وزراء و رئیس مجلس کبیر تا بوده
و حالا رئیس راه آهن جنوب لیون و دیژون است مارشال معرفی کردند الی دیژون همراه ما است خلاصه
بعد از یک ربع ساعت نشستن بکالسکه بخار داخل شدیم گویا همان کالسکهائی بود که از شربورغ سوار شدیم
راندیم و پاریس از نظر غایب شد رفتیم رو به دیژون حالت و هیئت اراضی مثل سایر جاها همه جا حاصلخیز
چمن درخت آبادی پیوسته بود رودخانه های کوچک و بزرگ و دره و تپه هم بعضی جاها دیده شد و تفصیل
اسامی شهرها و استاسیونها از پاریس الی دیژون از اینقرار است مونترو و لارش تونر ارسی دیژون
خلاصه شش ساعت و نیم بلکه هفت ساعت طی مسافت شد کالسکه هم در نهایت سرعت میرفت ساعتی ده
فرسنگ غروبی رسیدیم به دیژن حاکم شهر که حاکم کت دراست اسمش لیون دوناسان با نایبش و بزرگان
شهر و غیره در گار حاضر بودند این حاکم از جانب مرشال بجاه است مامور شده است این مملکت را کلیة
بورگن میگویند یک قسمت از بورگن کوت دوراست که پای تختش دیژن است حاصل انگور درین مملکت
زیاده از حد است شراب اینجا مشهور است و بهمه دنیا میبرند هر کس آن صحرا و تپهای تاکستانرا ملاحظه میکند
حیرت میکند که اینهمه انگور کجا صرف میشود وارد شهر شده از کوچهای تنگ گذشتیم این شهر را در جنگ آخر دو مرتبه
قشون پروس گرفته و داخل شده و انواع اذیت باهالی اینجا کرده جریمه زیاد و سیورسات و آذوقه بسیار گرفته
از جمله چهار زن دیده شد که زخمی کرده بودند و بیچاره ها معیوب شده بودند عمارت بزرگی دیده شد که از قدیم
ساخته اند یعنی امیر بورگن ساخته است برج بلندی هم داشت مثل برجهای عمارت ایران چون در قدیم اینجا
مملکتی علیحده بوده و رئیس مستقلی داشته است لهذا بنیاد شهر را مستحکم کرده بودند بعد فرانسه بمملکت خود
منضم کرده که هنوز جزء آن دولت است چند کلیسای بسیار قدیم دیده شد بناهای کهنه عالی است یکی خراب
شده بود و تعمیر میکردند یک تماشاخانه داشت که حالا البته بود رفتیم بخانه حاکم خانه خوبی بود تازه ساخته و تعمیر
کرده بودند باغ کوچکی در جلو داشت خلاصه شب را زود خوابیدیم خردل خوبی در این شهر عمل می آورند

روز یکشنبه بیست و چهارم ۲۴

امروز باید از ویژن به ژنو رفتیم صبح بزرگان شهر بحضور آمدند بعد رفتیم بکالسکه آلی کار صدراعظم و حاکم پیش ما نشسته
بودند جمعیت زیادی بود جمعیت این شهر چهل هزار نفر است راه امروز تا ژنو هفت ساعت و شهرهای عرض راه
باین تفصیل است شانی ماکن بورغ آمبریو کولوز بلگارد که آخر خاک فرانسه است تا آمبریو همه راه
صحرا و دره و تپه کوچک بود از این استاسیون ببعد بکوهها و دره‌های بزرگ افتادیم که رودخانه رون
از دست راست از توی دره جاری بود که از دریاچه ژنو خارج میشود و بشهر لیون وغیره رفته در مرسیلیا
بدریای سفید میریزد منبعش از کوه سن گوتار الپ است همانقدر آبی که داخل دریاچه میشود همان قدر هم
خارج شده موسوم به رود رون میشود خلاصه نهار را توی کالسکه خوردیم کالسکه بسیار تند میرفت از
استاسیون آمبریو که گذشتیم همه جا دره و تپه و کوههای عظیم در طرفین راه و دهات و آبهای خوب بسیار
باصفا بود کم کم که پیش رفتیم از چند سوراخ کوه پیاپی گذشتیم یکی از سوراخها بسیار طولانی بود پنج دقیقه طول
کشید از دره‌ها و کوهها که گذشتیم قدری جلگه دیده شد اما باز بیشتر کوهستان است کوههای برف دار الپ
و مون بلان و قلعه‌های بزرگ کوههای ساوا و ایطالیا پیدا شد غروبی به ژنو رسیدیم رئیس جمهوری ژنو
که پریزیدان است اسمش مسیو سرزل است و رئیس مجلس شورای ژنو که اسمش اوژن بویل است با ایلچی
سوئیس که در پاریس بود و سایر بزرگان شهر و ژنرال دوفور که مرد نود ساله ایست و در قشون ناپلیون اول
هم خدمت کرده و در سوئیس معتبر و در علم نقشه کشی بسیار معروف است آنجا بود مهمانداران فرانسه که
اسامی آنها از قرار تفصیل است ژنرال بازول و ژنرال ارتور کلونل شورن و مسیو بی برستن از اینجا
که آخر خاک فرانسه است مرخص شده رفتند در اطاق کار ایستادیم پریزیدان نطقی کرد جوابی دادیم بعد
من و صدراعظم و هر دو رئیس جمهوری بکالسکه روباز نشسته راندیم منزل ما مهمانخانه برگ
است تا مهمانخانه مسافتی نبود از کثرت جمعیت امکان عبور از کوچه‌ها نداشت با اینکه چند نفر عمله احتساب
هم بودند باز دفع و منع مردم ممکن نبود زن و مرد پیر و جوان بچه همه توی هم ریخته بودند و اسبها بطوری زور می
آوردند که کم مانده بود کالسکه را خطری برسد اسب و مردم طوری بهم فشار میدادند که نزدیک بود مردم زیر
عراده کالسکه بروند اطفال گریه میکردند دخترها و پسرها از فشار بهم داد میزدند بالاخره با هزار زحمت
رفتیم بمنزل مهمانخانه بسیار عالی است بالا و پائین اطاقهای بسیار دارد مثل عمارت سلطنتی است با
آنچه بنای عالی در فرنگستان بخصوص در این شهر دیده میشود همه مهمانخانه است از جلو مهمانخانه رودخانه
رون میگذرد بسیار آب گوارای خوبی دارد آبش از صفا بکبودی میزند جزیره مشجر کوچکی در توی رود

خانه مقابل مهمانخانه است دو رش سیحر است پلهای متعدد قشنگی دارد ولی دو پل طولانی از چوب با پلهای سنگی
محکم دارد که بسیار معتبر و متصل بمهمانخانه است شهر در دو طرف رودخانه واقع شده عمارات بسیار عالی
دارد خیابانهای خوب و کوچهای سنگ فرش و بسیار تمیز دارد تمام عمارات پنج شش مرتبه است اما با وجود این اتفاق
شهر خیلی دلباز و قشنگ است مردم مهمان نوازی دارد کارخانهای ساعت سازی و موزیک سازی
اینجا مشهور است جمیع سازهای جعبه و بلبلها و مرغهای مصنوعی که میخوانند همه را اینجا ساخته بسیار
مواکب میبرند همراهان همه در همین مهمانخانه منزل دارند چون وضع حکمرانی دولت سویس طوری دیگر است
و قواعد دیگر دارند و خانه و مکان معین دولتی نداشتند لهذا در مهمانخانه منزل شد سایر سلاطین و معتبرین
هم که اینجا بیایند سوای مهمانخانه جائی نیست که بتوانند منزل کنند کوههای الب و مون بلان از منظر
مهمانخانه پیداست بسیار پر برف است اما کوه دماوند ایران ازاین کوهها خیلی بلندتر و قشنگتر است
حکیم طولوزان که بشهر سنت اتین فرانسه رفته بود هنوز نیامده است

روز پنجشنبه بیست و پنجم

در ژنو توقف شد امروز صبح سوار کشتی بخار سویس شده رفتیم برای سیر دور دریاچه ژنو همه همراهان
با دو نفر از رؤسای سویس و ایلچی سویس و ایلچی ایطالیا مقیم پاریس و مسیو دولبسکی ایلچی اطریش مقیم طهران
که تازه از اطریش آمده است و سایر فرنگیان بودند طرف راست دریاچه ابتدا قدری خاک سویس است
بعد از آن خاک مملکت ساووا متعلق بدولت فرانسه است که این مملکت را بعد از جنگی که ناپلیون سوم با نمسها
کرده آنها را شکست داد و مملکت لومباردی را که از ایطالیا بود و نمسها چندین سال بود گرفته بودند باز
بدولت ایطالیا داد و دولت ایطالیا هم در عوض زحمتهای فرانسه ایالت نیس و ساووا را بدولت فرانسه
واگذار کرد که خاک ساووا تا لب دریاچه حالا مال فرانسه است و چند قدمی که از آنطرف رودخانه شهر ژنو
میگذرد داخل خاک فرانسه میشود خلاصه اول که از بندر ژنو حرکت میشود عرض دریاچه کم است بعد کم کم
عریض میشود که منتهای عرض این دریاچه متجاوز از دو فرسنگ است عمقش را از اینجا الی صد ذرع میگفتند
همه جا کشتی بخار بزرگ میرود سنگ بزرگ و جزیره هیچ چه در میان و اطراف دریاچه نیست گاهی که طوفان
بشود امواج بزرگ هم بر میخیزد طول دریاچه دوازده فرسنگ است در شش ساعت با کشتی بخار سیر کردیم کشتی
ساعتی سه فرسنگ میرفت اما دور دریاچه از خشکی باید سی فرسنگ باشد از دولت کمپانی سویس سه چهار کشتی
بخار هست که همه روزه سیر و عبور میکنند و سیاح وغیره حمل مینمایند از دولت فرانسه هم دو سه کشتی بخار هست
کشتی بادی هم زیاد هست سواحل خاک فرانسه آبادیش کمتر از سواحل سویس است اطراف دریاچه همه کوههای

بلند است کوههای الپ هم از دور پیداست خیلی پر برف و باصفا نهار مختصری در کشتی خورده راندیم
از آخر خاک فرانسه رد شده از دره که رود رون بدریاچه میریزد گذشته بشهر ووی رسیدیم شهریست
بسیار قشنگ در کنار دریاچه رو بطرف مغرب واقع است کنار دریاچه و دامنه کوه تک تک خانه داشت
حاصل اینجا هم همه انگور است هرچه نگاه میکردیم از پای دامنه تا سر قله کوهها هرجا که ممکن شده و زمینش نرم
بوده درخت تاک کاشته بودند توی شهر فوارهای زیاد داشت که منبع آنها را از بالای کوهها قرار
داده بودند که بواسطه ارتفاع منبع خیلی بلند می جستند زیاد تماشا داشت مهمانخانهای بسیار
عالی دارد مسیو سرزل پرزیدان که وطنش شهر ووی است ما را بنهار مهمان کرده بود در مهمانخانه
تروا کورن یعنی سه تاج نهار حاضر کرده بودند از کشتی بساحل آمده سوار کالسکه شدیم زنهای بسیار خوشگل
دیده شد از اهل ینگی دنیا و انگلیس وغیره اینجاها زیاد بسیاحت می آیند اهل بلد و غربا خیلی بودند داخل مهمانخانه
شدیم بسیار عمارت عالی است پادشاه هولاند کیوم و ملکه که چندیست در اینجا سیاحت میکنند و در بالای
مهمانخانه ایستاده منتظر ما بودند وارد شده دست بایشان داده صحبت شد بعد رفتیم سر میز نشستیم
نهار مفصلی خورده شد موزیکان میزدند همه همراهان در سر میز بودند پادشاه هولاند هم جلو ما نشسته
بودند زیاد صحبت شد بعد از نهار برخاسته در باغ کنار دریا جلو مهمانخانه گردش کردیم زنها و دخترهای
زیاد و مردها از هر جور بودند در بین گردش پادشاه هولاند آمده گفتند میخواهیم مرخص بشویم دست بایشان
دادم بعد در دکانی رفته چند عکس بسیار خوب از دورنماهای کوههای الپ وغیره خریدیم سوار کالسکه
شده از راهی که آمده بودیم رفتیم بکشتی راندیم بطرف ساحل سویس از چند قصبه و شهر معروف اطراف دریاچه
که بدین تفصیل است لوزان نیون رول مورژ لولی گذشته شب وارد ژنو شدیم آتشبازی و چراغان
خوبی کنار دریا و توی کشتی کرده بودند بعد رفتیم منزل از کنار دریاچه در خاک سویس دو خط راه
آهن کشیده اند قادره [illegible] و شهر سیون میرود دست راست دریاچه رشته کوههای الپ و دست چپ
سلسله کوههای ژورا است

روز سه شنبه بیست و ششم

صبح بعد از نهار سوار کالسکه شده از رودخانه گذشته طرف کوههای ساوا که خاک فرانسه است
بگردش رفتیم در بین راه صنیع الدوله مرخص شد برود شهر تورن برای تعیین مکان همراهان امروز اعتضاد
السلطنه عماد الدوله علاء الدوله میرزا ملکم خان حکیم الممالک مسیو ریشار هم رفتند بشهر و برج [illegible]
رانده از حول و حوش ژنو گذشتیم راه کالسکه سر بالا و پیچ و خم بود هوا هم بشدت گرم بود از شهر ژنو

کم میکند

که میگذرد و خاک ساوو او فرانسه است خاک فرانسه و سویس مخلوط بهم است و ماست کوچک با صفا سر راه روی تپه‌ها و دامنهٔ کوهها بود از دو خانهٔ عظیمی هم گذشتیم که از کوهها و درهای ساوو او می آید و چشمهٔ معدنی هم در روی میشود در راه سربالا را با کالسکه رفتیم آخر راه مهمانخانهٔ خوبی است نرسیده به مهمانخانه من سوار اسب شدم یمین الدوله و ابراهیم خان سوار اسب حسام السلطنه شده چند اسب دیگر هم از فرنگیها آورده بودند سایر همراهان سوار شدند معتمد الملک با کالسکه‌ها رفت بمهمانخانه ما راندیم ببالای کوهی که مشرف به مهمانخانه بود سایرین هم عقب ما بودند فرنگی صاحب اسبها هم که مرد معتبری بود و اسبهای خوب داشت همراه بود اما نمیتوانست سواره با ما بالای کوه بیاید همه جا از عقب ما پیاده می آمد راه بدی بود جنگل کوچک و بهی هم داشت که هیچ راه آن معلوم نبود اما من هر طور بود از توی جنگلها و درختها رفتم بالای کوه دریاچه ژنو و همه کوههای پر برف اپ سلوا و مون بلان وغیره از بالا پیدا بود و قدری تماشا کرده بعد از شدت گرما رفتیم بسایهٔ جنگلی قدری نشستیم بعد سوار شده از راه بدی پایین آمده رفتیم به مهمانخانه زن و مرد زیادی از سیاح وغیره و بیرون را و مهمانخانه دیده شد در مهمانخانه هم بجز آب یخ چیز دیگر نبود و قدری در باغ کوچک مهمانخانه نشسته دست و روئی شستیم در این بین با خستگی و هوای گرم معتمد الملک گفت کشیش و نایب الحکومه این محل که متعلق بفرانسه است میخواهند بحضور بیایند اذن دادیم آمدند نایب الحکومه نطقی کرد مثل اینکه من وارد شهر پاریس شده باشم ما هم جوابی دادیم بعد از راهی که آمده بودیم رفتیم منزل چون کالسکه در سرازیری آرام میرفت دیر بمنزل رسیدیم یعنی شب وارد شدیم

روز چهارشنبه بیست و هفتم

امروز در مهمانخانه هوتل دولا پیه بنهار موعود دولت سویس هستیم پرزیدان آنجا آمدند سوار کالسکه شده رفتیم راه بسیار نزدیک بود پیاده شده رفتیم بالا قدری در اطاق ایستادیم ایلچی ایطالیا مقیم سویس و ایلچی سویس مقیم پاریس که اسمش دکتر کرک است و ایلچی پروس مقیم سویس که پسر پرنس کرچکوف وزیر اعظم روس است و از برن اینجا آمده حضور داشتند با سایرین بعد از چند دقیقه رفتیم سر میز نشستیم شاهزادگان و صدر اعظم وغیره همه بودند قوطی طلای مینائی خوبی که ساعت هم دارد و مرغی در آن میخواند با یک تفنگی که از اسلحه قشون سویس بود و هزار گلوله تفنگ اهل شهر ژنو پیشکش کردند نهار بسیار طول کشید موزیکان هم میزدند زن و مرد زیادی هم در راهها و پلها و اطاقها بودند بعد از نهار برگشتیم بمنزل دو ساعت که گذشت باز پرزیدان وغیره آمدند سوار کالسکه شده رفتیم تماشای بعضی جاها همه اهل سر نهار بودند مگر شاهزاده‌های ما اول رفتیم بعمارتی که اسباب فزیک و بعضی چیزهای دیگر مثل موزه و حیوانات مرده و استخوانهای آنها بود چنانکه در پاریس هم دیده شد اما اینجا نسبت بپاریس وغیره بسیار کم و مختصر است

معلّم فزیک اطاقی را تاریک کرده بعضی تجربیات و تماشاها در شیشه‌های الوان از قوه الکتریسیته بما نمودند در وقت تماشا چون پرده‌ها را انداخته و پنجره‌ها را می‌بستند اطاق بسیار تاریک و گرم میشد بعد در سایر اطاقها قدری گشته رفتیم بعمارت دیگر پرده‌های کار نقاشان سویس وغیره آنجا بود شش هفت پرده خوب خریدم نقشه کل مملکت سویس که ژنرال دوفور چندین سال زحمت کشیده ساخته است در اطاق بود الحق نقشه باین خوبی تا بحال دیده نشده است ده بده دره بدره کوهها و رودخانه‌ها را مجسم کرده است قدری آن نقشه را تماشا کرده رفتیم پائین سوار کالسکه شده رفتیم بگردش برای عصرانه هم در باغ و ییلاق مسیو فاور که یکی از متمولین و نجبای سویس است موعود بودیم باغ مذبور بود خارج شهر کنار دریاچه ژنو سمت خاک سویس است خیلی راه بود از نزدیک عمارت ییلاق روچیلد معروف گذشته رسیدیم بخانه مسیو فاور خانه قشنگی بود خانمهای ذیشکل زیادی آنجا وغیره آنجا بودند قدری نشستیم قدری گشتیم صحبت شد چمن و چشم انداز خوبی بدریاچه وغیره داشت غروبی برگشتیم پرزیدان وغیره آنجا ماندند آمدیم منزل شب را از صدای کالسکه و رعد و باران و صدای زنگ ساعتها و زنگ تماشاخانه‌ها بسیار بدخواب شدم دولت سویس جمهوریست بسیار قواعد عجیبه در حکمرانی دارند کل سویس پنج کرور جمعیت دارد و منقسم به بیست و دو ایالت است هر ایالتی رئیس و حکمران و دیوان خانهٔ علیحده دارد و هفت نفر هم رئیس دارند که یکی از ایشان هم بر سایرین ریاست دارد اما یکی نمیتوانند حکمی در کارهای عمده مملکتی وغیره بکنند آن بیست و دو نفر اطلاع باین هفت نفر میدهند هفت نفر هم باطلاع و امضاء همدیگر آن کار را میگذرانند در حقیقت رئیس کل و حکمران مستقل از هیچ ایالت و ولایتی ندارند هر وقت همگی در کاری اتفاق کردند مجری میشود و الا فلا و صنعی است که نوشتن بیانش اشکال کلی دارد و این روزنامه گنجایش شرح قانون حکمرانی و جزئیات قواعد دولت سویس را ندارد و بیش از این هم لازم نیست قشون حاضر رکاب هم هیچ ندارند هر وقت جنگ باشد رعیت را مسلح و منظم کرده بجنگ میبرند در وقت جنگ صد هزار قشون میتوانند حاضر کنند این هفت نفر وکیل دولت در شهر برن اقامت دارند چهار رودخانه است که سرچشمه آنها از کوه سنگوتار الپ است متعلق بسویس که دو رودخانه معتبر از آنها یکی رن است که بدریاچه کنستانس میریزد و دیگری رون که بدریاچه ژنو داخل شده و هر دو خارج میشوند

روز پنجشنبه بیست و ششم

از ژنو رفتیم بشهر تورن پای تخت قدیم مملکت ساردن و پیه مون که حالا بعد از جنگهائی با اطریش دیگر قطعات ممالک رلومباردی و وینیسی و چهار قلعه محکمه کوادری لاتر و ضمیمه شدن مملکت ناپل و جزیره سیسیل و اضافه کردن شهر روما دولت ایطالیا دولت واحد معتبری شده است و پای تخت حالیه شهر

شهر روم است که قدیماً در عهد قیاصره پای تخت بوده است بعد در دست پاپها که بزرگان مذهب کاتولیک
هستند قیاصره پای تخت بوده است و بعد در دست پاپها که بزرگان مذهب کاتولیک هستند و سلطنت میکردند
و در عهد این پادشاه پاپ بالمره مسلوب الاختیار شده شهر روما پای تخت همه ایطالیا شده خلاصه صبح زود برخاسته
بکالسکه نشستیم پرنس یزیدان و صدراعظم در کالسکه بودند رفتیم بکالسکه بخار نشستیم تا بالکارد که اول خاک فرانسه
است چنانکه آمده بودیم رفتیم از آنجا براه تورن و ایطالیا افتاده از دره ها و خاک ساوو گذشتیم همه جا دره تو بیچ
بود پر آب و درخت بسیار با صفا طرفین راه همه کوههای بلند پر برف که آبشار های زیاد از کوهها میریخت راه
آهن را در اینجاها بسیار خوب با زحمت و خرج زیاد ساخته اند همه جا سنگ و کوه و پست و بلند است روی
رود و خانهای عظیم پلها از آهن ساخته اند ولایت آباد قشنگی است تا رسیدیم بشهر شامبری به شامبری نرسیده
از محال اکس لبن گذشتیم جزو ساوو است دریاچه صاف بسیار قشنگی داشت کم عرض بسیار طولانی و عمیق خلاصه
در شامبری که پای تخت مملکت ساوو است کالسکه ایستاد جمیع صاحب منصبان نظامی و ژنرال قشون
ساخلو و حکام و اهل قلم با یک فوج سواره نظام و یک فوج پیاده با موزیکان حاضر بودند از کالسکه پائین آمده
از جلو صف پیاده عبور کرده باز داخل کالسکه شده براه افتادیم همه جا کوهستان سخت پر جنگل و پر آب و برف
است آبشار متصل از طرفین کوهها میریخت تا رسیدیم بمودان که آخر استاسیون فرانسه است در مودان مهمانداران
و جنرالهای ایطالیا که باستقبال آمده بودند بحضور رسیدند اما سرحد فرانسه و ایطالیا وسط سوراخ مون
سنی است که نصف آن از ایطالیا و نصف دیگر از فرانسه است از مودان راه افتاده رسیدیم بسوراخ بیست
و هشت دقیقه گذشت تا از سوراخ گذشتیم دو فرسنگ و نیم تقریبا طول این سوراخ است مثل اینست که از منظریه
کوه البرز ایران سوراخ کرده از شهرستانک سر در بیاورند بسیار کار عجیبی است اول همه شیشهای کالسکه را بجهة اینکه دود
بکالسکه نیاید بستیم چند دقیقه که گذشت نفس تنگی کرد چند شیشه انداختیم نسیمی آمد گاهی صداهای عجیب می آمد مثل
اینکه اژدهائی بسرعت بگذرد و صدا کند گاهی در این تاریکی کالسکه بخار دیگری می آمد میگذشت صداهای غریبی میکرد
طرفین را گاهی چراغ و مستحفظ راه دیده میشد نمیدانم این آدمها چه طور اینجا گذران میکنند آخر تونل که
کم کم قطر و ارتفاع کوه کم میشود بعضی پنجرها ساخته روشنی بسوراخ داده اند پنجرهای دست چپ بزرگتر دست راست
کوچک است نرسیده به پنجرها برای هوا دادن باین سوراخ از طرف دست چپ یک سوراخ طولانی دیگر از
تونل بصحرا باز کرده اند که روشنی و هوا از آنجا داخل میشود اما همه این تونل که دو فرسنگ و نیم است
بسیار تاریک و مهیب است قریب بیست سال مهندسین قابل فرنگستان با مخارج کلی در این راه کار
کرده اند قبل از مفتوح شدن این سوراخ مسافرت از خاک فرانسه با ایطالیا با کالسکه یا اسب یا قاطر

از روی کوه بوده است خلاصه از سوراخ بدر آمده داخل مملکت پیه مون شدیم که شهر تورن پای تخت
آنست باز کوههای بلند پر برف با جنگل و آبشارهای زیاد در طرفین راه دیده میشد کالسکه بخار
باز از دو سوراخ بسیار طولانی و بعد از چندین سوراخ دیگر عبور کرد در وهم امروز البته از بیست سوراخ
گذشتیم راه کالسکه در مملکت ایطالیا از جاهای غریب و خوفناک مثل بغلهای کوه و پرتگاهها و درهای
عمیق و رودخانهای عظیم و سیلابها که پل بر روی آنها ساخته بودند میگذشت بسیار کارهای عجیب در ساختن
این راهها کرده اند که بعقل راست نمی آید بطوری هم راهها و پلها را محکم ساخته اند که تا هزار سال دیگر عیب نخواهد
کرد رودخانه که از این کوهها بسمت ایطالیا میریزد رودخانه پو است رودی عظیم اما آبش سیاه و رنگ بد دارد
این رودخانه از پهلوی شهر تورن گذشته پائین تر از شهر و نیز بدریای ادریاتیک میریزد هرقدر پیشتر میرفتیم دره وسیع
تر میشد تا آخر جلگه وسیعی شد صحرای پر درخت بود اما تا بکنار شهر تورن رسیدیم آفتاب غروب کرده هوا تاریک
شد از کالسکه پائین آمدیم اعلیحضرت ویکتور امانوئل ثانی پادشاه ایطالیا و نواب پرنس هومبر ولیعهد پرنس
آمده پسر دوم پادشاه که دو سال در اسپانیول سلطنت نموده بعد استعفا کرده بود و مسیو مین گی صدر
اعظم مسیو ویسکونتی ونوستا وزیر دول خارجه پرنس کارینیان پسر عموی پادشاه که مرد بسیار معتبر نجیبی است
سپهسالار ایطالیاست و در قشون بحری منصب دارد و هر وقت هم که پادشاه در جنگ و ولیعهد هم غایب
باشد او را نایب السلطنه قرار میدهند و صنیع الدوله که جلو آمده بود و با سایر صاحب منصبان و حاکم و
معتبرین شهری و هم کالسکه حاضر بودند با پادشاه و شاهزادها دست داده تعارف کردیم بعد ما و پادشاه در
کالسکه روبازی نشسته راندیم شب بود چراغان بسیار خوبی کرده بودند جمعیت زیادی از زن و مرد در کوچه‌ها
و پنجرها بودند کوچهای وسیع و عمارات بسیار عالی پنج شش مرتبه دارد و از آن کوچه که عبور میکردیم اسمش
کوچه رم است اول بمیدان کوچکی رسیدیم که اسمش سن شارل است مجسمه چودنی روی اسب وسط میدان بود که
از اجداد پادشاه است بعد بمیدان عمارت رسیدیم میدان وسیعی است مجسمه سربازی از مرمر با بیرق در وسط
این میدان بود که اهالی لومباردی بعد از آزادی خودشان از دست استریه بشهر تورن داده اند رسیدیم بعمارت
پیاده شده با پادشاه رفتیم بالا پلها و دیوارها هر دو تا همه از مرمر بود سقفها بسیار مرتفع و با زینت و اشکال عجیب
و مطلاکاری گلدانهای مرمر روی دست اندازها گذاشته بودند که از سر هر گلدان چند شعبه چراغ گاز بیرون
آمده بود بسیار قشنگ از اطاقهای متعدد تو در تو گذشتیم که همه مطلاکاری قدیم و بعضی آئینه کاری و بسیار
زینت و اسباب از پردهای نقاشی بسیار اعلی و تخت و میز و صندلی وغیره بود بعد از آنکه پادشاه همه اطاقهای منزل
ما را نشان داده وداع کرده رفتند ما هم بعد از چند دقیقه بمنزل پادشاه که در همین عمارت است بازدید رفتیم

چند دقیقه مانده برگشتیم لباس در آورده راحت شدیم هوای این شهر بسیار گرم است پادشاه در شکارگاهها و کوههای مرتفع در چادر بوده محض آمدن ما بشهر آمده اند والا هرگز میل بماندن شهر ندارد نه زمستان و نه تابستان همیشه در شکارگاهها هستند من میگفتند از شهر و عمارت بدم می آید همیشه میخواهم در شکارگاه و کوه باشم سن پادشاه قریب بشصت سال میشود اما بسیار با بنیه و قوی و معلوم نیست که مسن هستند ولیعهد سی سال دارد و پرنس آمده بیست و هشت سال دو دختر دارد یکی زن پادشاه پورتگال است و اسمش ماریه و دیگری زن پرنس ناپلیون است اسمش پرنسس کلوتیلد زن دوک دااوست که همین آمده باشد چند روز است بسیار ناخوش است منزلش هم در اطاق زیر عمارت ماست سه پسر کوچک دارد یکی شیرخواره دو تای دیگر بین سه و چهار سال و اینها شان هر روز در باغی که جلو عمارت ماست آورده گردش میکردانند و یکی از سیدانهای شهر فواره بسیار بزرگ بلندی بود آبش خیلی صحبت رودخانه پو از انتهای دست راست شهر می آید آنطرف رودخانه کوه و جنگل است و نارنگ خانهای بسیار خوب توی درها ساخته اند این رودخانه و کوه متصل بشهر است در سر یکی از تپهها که از همه بلندتر است کلیسای خوبی ساخته اند که اسمش سوپرگا و مدفن اجداد این پادشاه است طرف دست چپ شهر تا کوههای آلپ جلگه است معبد یهودیها در این شهر میسازند بسیار بنای عالی است یعنی یهودیهای متمول ایطالیا جمع شده بشراکت میسازند هنوز هم ناتمام است

روز جمعه بیست نهم

در منزل بودیم بعد از نهار پادشاه آمدند همراه ایشان رفتیم باسلحه خانه که در همین عمارت است اسلحهٔ قدیم و جدید خیلی بود از شمشیرهای ایران که بخط فارسی هم اشعار از آب طلا نوشته بودند چند عدد دیده شد زره کلاه خود ایرانی هم بود و بعضی اسبهای مرده را مثل زنده وا داده وا داشته و آدمی که اسلحهٔ قدیم فرنگ پوشیده روی اسب سوار کرده بودند بعضی سلاحها از اجداد و پدران همین پادشاه مثل شمشیر وغیره در آنجا بود و شمشیری از ناپلیون اول که در دواع شهر تورین بلو بیکی از سرتیپان ایطالیا که در خدمت او بوده بخشیده بود دیده شد دراز تیز بطور نیزه خیلی گشتیم جمیع اسلحه را تماشا کرده مراجعت بمنزل خودمان کردیم عصر در همین عمارت مجلس ضیافت شام بود پادشاه آمدند رفتیم در تالار بسیار خوبی میز بزرگی گذاشته بودند صد نفر در سر میز بودند نشستیم شام بسیار خوبی آوردند موزیک هم میزدند خود پادشاه غذا نمیخوردند سبب را پرسیدم گفتند عادت من اینست که نصف شب شام خورده بلا فاصله میخوابم و همچنین پسر عموی پادشاه که او هم بواسطهٔ همین عادت شام نخورد و میگفت هرگز شراب نخورده ام آب یخ را بیشتر دوست دارم پسر عموی پادشاه ریشش بلند و سفید است و رویش سرخ و سفید سنش گویا شصت و پنج سال باشد اما بسیار با بنیه است همراهان ما سوای آنها که بدین رفته همه

بودند امروز پادشاه بعضی اسباب بسیار خوب گران بها برسم یادگاری برای ما فرستاده بودند از قبیل تصویر خود
خاتم سازی کار ایطالیا که هر یک مبالغ گزاف قیمت دارد و این صنعت منحصر است بایطالیا این خاتم سازی
دخلی بخاتم ایران ندارد خاتم ایران از استخوان است اینجا از سنگهای معدنی الوان بسیار خوب میسازند و خیلی
نادر است میز بسیار بزرگ خاتم تفنگهای شکاری بسیار اعلی پرده تصویر خود پادشاه که بسیار شبیه و خوب ساخته
بودند بعضی اشکال عمارات از سنگ مرمر و بعضی اشکال از چوب جعبه خاتم خلاصه بسیار اسباب بهای خوب بود
بصدر اعظم و شاهزادها و سایرین هم نشان داده بودند شب را باتفاق پادشاه بتماشاخانه رفتیم در همین عمارت
با خیلی راه است از اطاقها و همان اسلحه خانه گذشتیم داخل یک دالان تنگ طولانی که چراغان کرده بودند
شده رسیدیم بتماشاخانه در لژ اول نشستیم بسیار تماشاخانهٔ قشنگی است نه بزرگ نه کوچک پنج مرتبه چراغ گاز زیاد
جمعیت زیادی هم بود خواندند و رقصیدند پرده ها بالا رفت چون هوا گرم بود بیشتر از دو ساعت یعنی دو پرده نشستیم
خواننده بود اسمش دوربن بسیار خوشگل و جوان و خوش آواز از اهل ینگی دنیاست گفتند شوهر دارد و دو روز
دیگر بجهت خوانندگی بپتر میرود برخاسته آمدیم منزل شهر تورن دویست هزار نفر جمعیت دارد لباس صاحب
منصبان و اسبهای سواره نظامشان خوب بود

روز شنبه سلخ جمادی الاولی

صبح برخاستیم هوا بسیار گرم بود نهار خورده بعد رفتیم اطاقهای عمارت را گشته پرده های بسیار خوبرا
تماشا کرده بعد رفتیم کتابخانه پادشاه را که در مرتبه پائین عمارت است دیدیم کتاب زیادی بود وضع
کتابخانه مثل دالان طولانی بود بعد برگشته رفتیم بالا باغ عمارت را گشتیم بعد رفتیم حیوانات مخصوص پادشاه
را که در همین باغ توی قفسهاست تماشا کردیم شیر زیادی بود یک پلنگ سیاه گرگ روباه شغال کفتار
یک جفت فیل یک جفت زرافه ببر پلنگ خرس سیاه تبت که حیوان عجیبی است در قفسی میمون زیادی بود انواع
شکارها گوراسب و غیره بودند و حیوان عجیب اینجا دیدم که در سایر باغهای وحوش هنوز ندیده بودم یوز شیر بود یوز
پلنگ دیده بودم اما یوز شیر نشنیده بودم شبیه به شیر است اما یوز مانند بسیار مقبول دیگر میمونی بود بسیار کج
خلق درنده که تنها نگاه میداشتند آدم هم نمی توانست پیشش برود دندانهایش مثل ببر سر بسیار بزرگ ریش
زرد و بینی همه سرخ گونه ها آبی خط خط اسمش ماندریل است که از افریقا آورده اند آمدیم بعمارت یعنی چون از پله
زیادی بزحمت باید بالا رفت اسباب عجیبی تعبیه کرده بودند مثل کالسکه صندلی داشت در ان نشستیم پیچاندند
کم کم باکمال راحت رفتیم بالای عمارت منزل خودمان بعد از دو دقیقه گفتند پادشاه آمده در اطاق معطل ایستاده‌اند
باتفاق رفتیم سوار کالسکه شده همه شهر را گردش کردیم چراغان بسیار خوبی کرده بودند زن و مرد زیادی بود در کوچه‌ها

بسیار

نشستن پادشاه در مجلس پادشاه ایتالین

نشستن پادشاه در ولایت ایطالیا در مجلسی که زنها آوازه خوانی میکنند

بسیار خوشگل دارد بعد رفتیم میدان مشق را که دور آن همه درختهای بزرگ بلوط و خیابان خوبی است گردش
کرده از کوچها گذشتیم یک کوچه طولانی بود بسیار خوب چراغان کرده بودند آخر کوچه برود خانه بود میرسید
برود خانه روی کوه و تپه آتشبازی خوبی کردند بسیار تماشا داشت بعد از آتشبازی برگشتیم بمنزل من
در کالسکه بودم و پادشاه و صدر اعظم و میرشکار و رفیق و اجودان پادشاه که اسمش مسیو برتولینیان است
رسیدیم بمنزل پادشاه زن معتبری که داشته مدتی است فوت شده است و بعد از آن دیگر زن معتبر
عقدی نگرفته اما یک زن صیغه من غیر رسم گرفته اند زنشان آنجا نبود کنار دریا رفته بود که بآب دریا استحمام
کند جواهری باو تعارف کرده بودم عکس خود را برای من فرستاده بتوسط مسیو اکمونتی خاصهٔ پادشاه
که پسر عموی همین زن است و پادشاه میگفتند این زن در همه جنگها با من بوده است و در شکارگاه هم
با من است و شکار هم میگفتند زخم زده است از این زن یک پسر دارند که در سواره صاحب منصب است
و یک دختر که به سرهنگی شوهر کرده و شوهرش مرده حالا بیوه است

روز یکشنبه غرّهٔ جمادی الآخر

باید از طورن بشهر میلان برویم با راه آهن چهار ساعت مسافت است صبح از خواب برخاسته رخت
پوشیدیم پادشاه آمده نشسته صحبت کردیم پرنس آمده پسر دوم پادشاه هم آمد زنش همان طور ناخوش است
ولیعهد دیروز رفته است به ییلاق برای پذیرائی ما پادشاه گفتند شکاری زده اند توی تالار است به بینید از
این جنس در ایران هست یا نه برخاسته رفتیم شکار مرده را در تالار گذاشته بودند دیدم از نوع همان شکارها
است که در باغهای انگلیس دیدم نوعی از مرال است کوچک است رفتیم پایین سوار کالسکه شده پادشاه هم
بودند رفتیم بگار از آنجا بکالسکه نشسته نشستیم ترن بسیار خوبی بود همه را با پارها و غیره و همین یک ترن بسته اند
همه کالسکهها هم بهم یکدیگر راه دارد مثل کالسکههای بخار مملکت روس است پادشاه و همه ارکان و اعیان
دولت لب گار ایستاده بودند تا ترن راه افتاد و تعارف کرده گذشتیم طرف دست راست شهر همه
کوه است تک تک عمارات ییلاقی بسیار قشنگ در روی کوهها و درهها که همه جنگل است ساخته اند کالسکه
بخار که مسافتی طی کرد کوههای طرف راست دور افتاده و همه جا صحرا و جلگه شد بسیار آباد بود اغلب حاصل
زرت بود زرتها هم تازه رسیده بود تفاوت زرت اینجا با ایران این است که اولاً شاخهٔ زرت اینجا بسیار بلند
است ثانیاً وسط ساقهای این زرت مثل زرت ایران است که میجوزند اما سر شاخه طور دیگر است مثل گندم
خوشه بسته آویزان است آن را هم آرد کرده میخورند و دو نوع زرت در یک ساقه بود گندم و جو را چیده
بودند درخت توت ابریشم زیادی در حوالی شهر میلان دیده شد ابریشم ایطالیا بخوبی معروف است اینجا

سالست خوب پلیشو و همه صحرا درخت و حاصل بود آنچند رودخانه بزرگ و کوچک عبور شد اسم یکی از رودخانهای
بزرگ دونا و یکی سئورا و سینیا و زیسیلو بود خلاصه راندیم در شهر سانتیا قدری ایستادیم شهر کوچکی است
در هر شهر که کالسکه می ایستاد اهل شهر از سرباز و صاحب منصبان نظامی و قلمی و حاکم وغیره استقبال میکردند
بعد بشهر نوار رسیدیم در دامنه کوه افتاده است اغلب خانهها را روی کوه و توی دره ساخته اند بسیار خوش وضع
و قشنگ است از تورن تا این شهر همه جا جلگه بود اینجا باز کوه پیدا شد یعنی طرف دست چپ که شهر واقع است
کوه بود و طرف دست راست جلگه و در این کوهها سبزه و جنگل کمی است همه جا تا تنگ عمارات و خانههای
ییلاقی وغیره ساخته اند بسیار باسلیقه از این شهر که چند فرسنگی گذشتیم بده ماژنتا رسیدیم که از زمان
جنگ ناپلیون سوم با دولت استریه که در این ده و صحرا واقع شد مشهور شده است و قشون استریه
از دولت فرانسه و ایطالیا در این صحرا شکست فاحش خورده فرار کردند یک میل بلندی ناپلیون برای
یادگاری و مقبره کشتگان این جنگ که فرانسوی بوده اند ساخته است دیده شد دو ساعت و نیم
بغروب مانده بشهر میلان وارد شدیم گار بسیار خوب بزرگی داشت که دولت استریا در وقتی که این
شهر را داشته ساخته است باین وسعت و خوبی کمتر گار دیده بودم از کالسکه بخار پیاده شده ولیعهد
ایطالیا که دیروز اینجا آمده و مخصوصاً هم خود حاکم و همیشه متوقف اینجاست با حکام و صاحب منصبان نظامی و قلمی حاضر بودند با
ولیعهد تعارف کرده سوار کالسکه شدیم جمعیت زیادی در کوچه و پنجرهها بودند هوا بشدت گرم و از طهران گرمتر بود از کوچهای خوب
عبور شد بسیار شهر قشنگی است خانههای بسیار خوش شکل دارد خیلی راه رفتیم تا رسیدیم بمیدان عمارت دولتی و کلیسای معروف
مشهور دنیا که اینجا ساخته شده است چنین کلیسا و بنائی در هیچ جای عالم نیست خلاصه وارد عمارت شدیم عمارت
بسیار عالی پر اسباب از میز و سندلی و تخت خواب و آئینه وغیره همه اطاقها و تالارها و درها مطلا کاری و نقاشی
و همه را پارچهای خوب و پردههای نقاشی اعلی چسبانده و چهل چراغ زیاد آویخته اند این عمارت را
از قدیم ساخته اند ناپلیون اول که فتح ایطالیا و این شهر را کرد این عمارات را
تعمیر کلی و زینت زیاد داد و مدتها در تصرف ناپلیون بود که پرنس اوژن از جانب ناپلیون هشت سال در این
مملکت سلطنت میکرد بعد این مملکت و عمارات بدست دولت استریه افتاد سالها هم او سلطنت
داشت و شاهزاده ماکزیمیلین برادر امپراطور حالیه استریا که بالآخره امپراطور مملکت مکزیک ینگی دنیا شد و آنجا
او را کشتند در این شهر و مملکت از جانب امپراطور نمسه نایب السلطنه بود و بعد شکست نمسه بالاخره دولت
ایطالیا شده است خلاصه بعد از قدری راحت میل کردم بروم بالای کلیسا که جلو عمارت است [illegible]
اول رفتیم توی کلیسا روز یکشنبه بود جمعیت زیادی از مرد و زن آنجا بودند قدری گشتیم از توی کلیسا

راه است پله میخورد و میرود بالا با ولیعهد رفتیم بالا تا بالا پانصد و هفتاد پله میخورد کم کم رفتیم بالا تا دویست پله تنگ
و باریک و پیچ پیچ است بعد از آن جهتا پهنا و پشت بامهای وسیع دارد و از آنجا باز پله‌های خوب بالا دارد
از آن بالا کوههای الپ و سنت برنارد که ناپلیون اول قشون فرانسه را با ایطالیا داخل کرده بود پیدا بود
کالسکه‌های بخار که دود میکردند و از اطراف داخل شهر شده بیرون میرفتند از آن بالا بسیار صفا داشت
دوارک تریومف که ناپلیون اول در فتح ایطالیا بیرون شهر بنا کرده و قصری که ناپلیون ساخته و آن شهر
پا وی برده است و بسیار قصر عظیمی است همه پیدا بود و از بس ارتفاع داشت مردم از پائین بقدر مورچه پیدا
بودند تمام این کلیسا از مرمر سفید است چهار هزار مجسمه مرمر ترکیبهای مختلف دارد که آنچه استادی در صنعت
حجاری است در آنها بکار رفته است اغلب اشکال مجسمه را خارج از بنا ایستاده و نشسته از پشت و رو ساخته
بعضی را برجسته از دیوار و بنا و بعضی را چسبیده بدیوار درست کرده‌اند از بالا و پائین و خارج و داخل کلیسا
جز سنگ مرمر چیزی دیگر نیست این کلیسا را بمرور ایام ساخته‌اند چنانکه الآن هم مشغول کار بودند حجاری
میکردند از پانصد سال قبل الی حال همه روزه مشغول تعمیر و نوسازی هستند و میگفتند صد سال دیگر تمام
میشود توی کلیسا ستونهای بزرگ عجیب از مرمر دارد و سقف کلیسا را از مرمر چنان منبت کاری کرده‌اند
که عقل حیران است و آنقدر سقف بلند است که شخص ایستاده نمیتواند درست نگاه کند منبر و محرابها
اشکال خوب همه چیز دارد اگر یکنفر حجار قابل مدت العمر جمیع اوقات و صنعت خود را صرف ساختن یک
جثه کوچکی از مرمر بکند باز نمیتواند از عهده صنایعی که در حجاری این کلیسا این قدر بنای قابلی است
که اگر شخصی مثلاً از ینکی دنیا آمده مخصوصاً همین کلیسا را دیده مراجعت کند دیگر مستغنی از دیدن هر صنعتی میشود
در پشت بامها و راهروها و پله‌ها ده هزار نفر بیشتر میتوانند راه بروند بنشینند بدون آنکه جا بر کسی تنگ شود
پشت بامها همه تخته سنگهای مرمر بزرگ است میلهای مرمر منبت کاری بسیار دارد و در سر هر میل هم
مجسمه یکنفر آدم است و یک میل بزرگ میان که از همه بلندتر است مجسمه از برنج دارد که در دستش بیرقی است
و از سر آن مجسمه تا زمین کلیسا صد و چهارده ذرع است که تا پیش آن مجسمه همه جا پله دارد و بعد پائین آمده
از توی کلیسا گذشته رفتیم ببازاری چهارسو مانند که سقفش از شیشه است تازه ساخته‌اند طول و عرض زیادی
ندارد اما بسیار خوب بازاریست قدری گشتیم جمعیت زیادی بود برگشتیم بمنزل شب در تالار بسیار
عالی سر میز بزرگی شام خورده شد مهمان ولیعهد بودیم همه بزرگان ایرانی و فرنگی بودند شام بسیار
خوبی آوردند خیلی طول کشید حاکم شهر میلان هم که مرد بسیار فرنگی است بود بعد از شام رفتیم دم پنجره که کلیسا
و میدان نگاه میکنند در میدان البته بیست هزار نفر بودند همه کلیسا را با چراغ بنگال که روشنیهای

الوان وارد و روشن کرده بودند یکبار همه کلیسا از بالا تا پائین سرخ یکبار سبز زرد و رنگ دیگر صد کبوترهای
سفید که در بالای منارها اشیانه داشتند از ترس پرواز میکردند در تاریکی شب و روشنائی چراغها در
هوا برق میزدند بسیار تماشا داشت

روز دوشنبه دوم

باید رفت بسالسبورغ که جزو مملکت اطریش است صبح زود سوار کالسکه شدیم ولیعهد و صاحب منصبان
واجزای حکومت شهر بودند از راهی که دیروز آمده بودیم رفتیم بکار سوار کالسکه بخار شده راندیم از شهرهای
متعدد گذشتیم باین تفصیل اول از ترویکایو دویم برکام سوم برسیا چهارم وسنزانو پنجم ورون
که قلعه نظامی معتبریست الی شهر برکام جلگه بود و همه حاصل زرت و توت ابریشم از چندرودخانه هم
گذشتیم از همه بزرگتر رودخانه ادیژ است که از شهر ورون میگذرد آب گل آلودی داشت بشهر برکام که رسیدیم
دست چپ کوه پیدا شد و شهر هم در دامنه کوه افتاده است و بعضی خانهای تک تک روی کوه ساخته اند که بسیار
قشنگ است کوه هم سبزه و کمی جنگل دارد و در هر شهر که کالسکه بخار می ایستاد جمیع اهل شهر با سرباز و سوار و حاکم
و صاحب منصبان باستقبال می آمدند طرف چپ همین طور کوه و طرف راست تا چشم کار میکرد جلگه بود پر درخت
و پر حاصل کوههای دست چپ کم کم بلند میشد و در اغلب کوهها حتی قلهها مردم عمارات ییلاقی خوب ساخته
بودند همین طور رفتیم تا بدریاچه بسیار بزرگ قشنگی رسیدیم که سه طرفش را کوههای بلند احاطه کرده و آب صاف
بسیار خوبی داشت از دریاچه ژنو کوچکتر اما خیلی بزرگ است جزیره بسیار قشنگی میان دریاچه بود و عمارات آبادی
در جزیره ساخته بودند یک راهی مثل پل بخشکی داشت اسم دریاچه کارد است دور دریاچه همه خاک ایطالیاست
مگر در آخر دریاچه جزئی خاکی متعلق باطریش است قلعه پشیرا که یکی از قلاع محکمه ایطالیاست در کنار این دریاچه
واقع است که از آب دریاچه همیشه خندق قلعه پر از آب است ساخلو و توپ از طرف دولت همیشه اینجا هست
از قلعه شلیک توپ کردند از آنجا گذشته بشهر و قلعه ورون رسیدیم شهر ورون میانه جلگه و کوه واقع شده است
و اطراف شهر قلعه و خندق و باستیانهای محکم دارد توپ زیادی اینجاست دور کوه را هم برج و باستیان ساخته
اند رودخانه عظیم ادیژ هم که از پهلوی قلعه میگذرد بر استحکامش افزوده است شلیک زیادی کردند قدری از قلعه
بالاتر بکار رسیده اینجا ایستادیم حاکم شهر و حاکم نظامی قلعه و سرباز و سواره و اهل شهر همه اینجا بودند بعد
کالسکها از همان راهی که آمده بودیم برگشته از قلعه و شهر ورون گذشته افتادیم براه سالسبورغ و انسبورغ
و داخل دره تنگی شدیم که رودخانه عظیمی از دره میگذشت طرفین کوههای بلند و جنگل کم اسم رودخانه ادیژ
است همه جا از کنار رودخانه و دره و کوههای بلند رفتیم دره گاهی وسیع گاهی تنگ و کوهها رفته رفته

بلند

بلند تر و سخت تر و پر جنگل میشد و گاهی رود خانهٔ اولی ناپدید و رود خانهٔ دیگر پیدا میگشت که از درهٔ دیگری آمد
پلهای متعدد و روی رود خانهها ساخته اند اوایل دره آبادی کمتر بود هرچه پیشتر میرفتیم زیادتر میشد درخت
انگور بسیار کاشته بودند مسافت زیادی که ازین دره رفتیم بجائی رسیدیم اسمش الاکه سرحد دولتین ایطالیا
و استریه است در استاسیون آنجا کالسکهها ایستاد و مامورین و مهمانداران اطریش بحضور آمدند رئیس مهمانداران
شخصی معتبر و پیش خدمت باشی امپراطور است منصب نظامی هم دارد اسمش کنت ودکرینول و سوبارب
مستشار دربار که فارسی را خوب حرف میزد قدری با آنها صحبت شد بعد مامورین ایطالیا که رئیس آنها کنت
پیانلی بود آمده مرخص شدند نصف این استاسیون مال ایطالیا و نصف دیگر مال استریه سرباز هر دو
دولت در آنجا ساخلو است خلاصه بعد از ده دقیقه راه افتاده بسرعت رفتیم همه جا با کوههای بلند
و دره و رود خانهای عظیم بود و از دره هرچه درخت انگور با چفته بود و زیر چفتهها سایهٔ بسیار خوبی داشت
آبادی و دهات خوب قشنگ در دامنهٔ کوهها بود و قلعهٔ محکم دولت استریه در دهنهٔ این دره ساخته
است که قشون دشمن محال است بتوانند ازین دره عبور کنند توپ زیادی بالای قلعه و باستیانها گذاشته اند
همیشه صاحب منصبان معتبر و ساخلوی در این دو قلعه هستند اسم قلعه فرانزا نوست است خلاصه اینجا معلوم شد
که الی شهر سالسبورغ که منزل ماست خیلی راه است که اگر متصل برویم فردا عصر بآنجا میرسیم غروبی باستاسیون لی
رسیدیم کالسکه یکساعت آنجا ایستاد و شامی برای همراهان در اطاق حاضر کرده بودند شخصم پائین آمده گفتیم
که ایستاده بود دیدم ژنرالها و صاحب منصبانی را که آنجا بودند معرفی کردند مسیو کرشبش معلم علم توپخانه را که سابق
معلم مدرسهٔ دارالفنون طهران بود که محمد حسن خان سرتیپ سپهدار و محمد صادق خان قاجار از شاگردهای خوب او هستند
اینجا دیدم قدری ریشش سفید شده است بنیه‌اش بسیار خوب است بعد آمدم تو کالسکه حالا شام نخوردم
همراهان بعد از شام آمدند راه افتادیم اگرچه تاریک بود اما معلوم میشد که رود خانه زیاد است و از پلها میگذشتیم
طرفین راه کوههای بلند پر جنگل و دره تنگ و راه هم سربالا بود در این بین رعد و برق شدیدی شد باران شدید
آمد شام خورده خوابیدیم یکبار از خواب بیدار شده صدا و همهمهٔ زیادی شنیدیم معلوم شد که کالسکه بشهر الفنبرغ
رسیده و ایستاده است اهل شهر از زن و مرد و حکام و صاحب منصبان همه حاضر شده بودند هنگامهٔ غریبی بود و بعد از
خلوت شدن خوابیده صبح که بیدار شدم باز قال و مقال زیاد بود کالسکهها راه افتادند باز خوابم برد دو ساعت بعد برخواستم
رخت پوشیدم در این وقت در خاک المان دولت باویر بودیم بصحرا نگاه کردم مثل بهشت بود کوههای بزرگ پر جنگل درختان
سرو و کاج جنگلی زیاد زمینها همه سبز و چمن گلهای زیاد از هر رنگ و با اینکه وسط تابستان بود صحرا و کوه مثل اول بهار بود
رود خانههای زیاد که از شعبات اونه است بدانوب ملحق میشود و همه جا پر حاصل اینجا در نشده هوایش سرد و ییلاقی است

تا رسیدیم بشهر روزنهیم که از شهرهای باویر است و از اینجا تا پای تخت باویر که مونیک است با شهر سالسبورغ که منزل ماست راه مساویست که تا هر یک از این دو شهر یکساعت و نیم راه است قدری کالسکه ایستاده رو به سالسبورغ روانه شدیم همه جا از جاهای با صفا و جنگلهای کاج گذشته از دریاچه با صفای کوچکی هم عبور شد تا رسیدیم با یستگاه شهر تراونشتین جمعیت زیادی بود با یکی از اهالی المان که فرانسه میدانست صحبت زیاد کردیم یکی از اهالی این شهر چوبی از ساقه درخت ساخته صنعتی کرده بود بما داد که یادگار این شهر باشد قبول کردیم جمعیت این شهر چهار پنجهزار نفر است خلاصه وارد رودخانه سالتز شدیم که سرحد دولت استریه و باویر و متصل بشهر سالسبورغ است از پل گذشته وارد کار شدیم اهل شهر و سرباز نظام حاضر بودند شهر خوب خوش هوائی است در کنار کوه جنگلی واقعست چهارده هزار نفر جمعیت دارد ناپلیون سوم با امپراطور حالیه نمسه در این شهر ملاقات کرده بودند معدن نمک معروفی دارد سواره کالسکه شده وارد عمارت شدیم عمارت خوبی است بسیار قدیم میدان کوچکی در جلو دارد حوض سنگی با فواره بزرگی دارد از دهن دو اسب و آدم سنگی آب میریزد کلیسا و مهمانخانه دو میانست اغلب راه امروز و دیروز از خاک تیرول نمسه بود کوههای آنرا الپ تیرولین میگویند از میلان تا سالسبورغ دویست و پنجاه فرسنگ بیشتر بود که دویست و سه ساعت طی شد این شهر و مملکت سابقا در دست کشیشها بوده و اینجا سلطنت میکردند و همین عمارت که منزل داریم از بناهای آنهاست کوهی پر جنگل و سبز توی شهر واقع شده که سر آن کوه عمارت و قلعه سختی همان کشیشها در ایام سلطنت خود برای حفظ شهر ساخته اند دیوار محکمی در وسط کوه کشیده اند یعنی یک رگ سنگ بزرگی است که این دیوار را روی آن سنگ ساخته مهمانخانه های خوب در این شهر است بخصوص یک مهمانخانه که هوتل دوروپ میگویند امروز در سرحد باویر و اطریش قلعه دیده شد که توپ انداختند اسمش هوفستن بعضی محبوسین پولوتیک را هم باین قلعه میفرستند

روز سه شنبه سوم

انشاء الله تعالی باید رفت بشهر وین پای تخت استریا صبح برخاستم در نزدیکی شهر جائی است معروف به شونبرون که نیمساعت راه است در ایام سلطنت کشیشها ساخته شده لفظ شونبرون بزبان المان یعنی چشمه صاف سوار کالسکه اسبی شده راندیم شاهزاده ها و غیره هم عقب ما آمدند هوا قدری گرم بود از شهر گذشته خیابانی بود سایه داشت همه جا تا کالسکه از خیابان رفت تا بباغ و عمارت رسیدیم در اینجا و بعضی جاهای دیگر درخت چنار زیاد دیدیم چنار اینجا با ایران قدری تفاوت دارد یعنی رنگ ساقه و شاخهای چنار زیاد اینجا سیاه تر از چنار ایران است اما در برگ تفاوتی ندارد خلاصه وارد باغی شدیم گلکاری و چمن بود زن و مرد بسیار و تماشاچی زیاد بود این باغ با بعضی عمارات دیگر و حوضها و فواره های قدیمی ساز در دامنه کوهی واقع است پر جنگل و سبز چشمه های آب

صاف متعدد از دامنهٔ کوهها بیرون می آمد در سر هر چشمه یک جائی مثل حوض و آبشار و پاویون یعنی کلاه فرنگی ساخته اند که آب چشمه داخل آنجا شده بعد بنهرهای عریض میریزد و آب سرد گوارائی است ماهی قزل آلای ایران آنجا زیاد و توی آب بود از کنار نهر پائین رفته گردش کنان بجاهای بسیار خوب رسیدیم که باز چشمها و حوضهای متعدد دیده شد و بعضی جاها را حوضخانه مانند از سنگ بنا کرده و بعضی جاها را مثل حجره ساخته سرش را بلند کرده بودند و شش هفت شیر که بزبان فرنگی روبینه میگویند پیدا میشد هر شیر را که میکردند از یک فواره یا از زمین و سقف اطاق آب میجست مثلا یک حوضخانه دیده شد که در وسط آن حوض و فواره کوچکی و تاجی از برنج روی فواره بود شیر را که باز می بازمیکردند آب زیر تاج پر شده و تاج را کم کم بلند میکرد تا بقدریکه سر تاج بسقف حوضخانه میرسید باز کم کم پائین می آورد و باختیار خود شخص است اگر بخواهد بیست ذرع هم تاج بالا رفته پائین می آید تماشا و تازگی دران بود که مردم تماشاچی بی خبر در خیابانهای ریگ ریخته و اطراف ولانها مشغول تماشا و راه رفتن بودند غافل از اینکه تمام زمین خیابان توی ریگ همه فواره و سوراخهای کوچک است که هیچ معلوم نیست یکبار شیر منبع فوارها باز میکردند از اطراف زمین و خیابانها و بالا و پائین آب بلند شده مردم را تر کرده فرار میدادند خیلی تماشا داشت انصافا خوب صنعتی کرده و از عهد قدیم الی حال هم خوب نگاه داشته اند هوای اینجا سرد و ییلاق است دیگر یک شهری با انواع و اقسام چیزها از مقوی یا چوب ساخته دران طرف نهر و بروی چشمه گذاشته اند مردم شهر هر یک بکاری مشغول هستند یکی میرقصد یکی خرس بازی میدهد یکی سوار کالسکه است میرود یکی از زیر چشمه و درختی آب میخورد بهمه وضعی زیاد ساخته اند این دستگاه هم با زور آب چشمها بحرکت می آید هیچی و شیری با اسباب کوکی دارد که تا دست نزد و اند مردم این شهر بحرکت آمده کارها عجیب و غریب میکنند بسیار تماشا داشت دیگر نهری بود که طرفین نهر دو لاک پشت ساخته بودند و چنان هم دهن این دو لاک پشت را محاذی یکدیگر قرار داده بودند که از دهن یکی آب بی تندی و زور تمام در آمده بدهن لاک پشت دیگر میریخت که هیچ معلوم نبود این آب است یا میلی است از بلور که بدهن این دو لاک پشت گذاشته اند تا وقتی که دست زده از هم بریده و معلوم میشد که آب است باز که دست بر میداشتند مثل میل بلور میشد خیلی چیز عجیبی بود دیگر در بغل نهرها برای نمونه و تماشا و بازی کارخانه چینی سازی و حلاجی و چرخ چاقو تیزکنی و غیره ساخته بودند همه آدمهای کوچک و چرخ و اسباب بازیچه اما بطوریکه هیچ با کارخانه و کارگر حقیقی فرق نداشت همه اینها را از صد و بیست سال قبل از این محض نمودن صنعت ساخته اند خلاصه بسیار گردش کردیم و چون باید در ساعت معین سوار کالسکه بخار شده برویم بودن زیاده از آن نتوانستیم تماشا کنیم مراجعت بشهر کرده بخانه رفتیم بیکار قدری در اطاق منتظر شده بعد رفتیم توی کالسکه بخار تا وین با راه آهن هفت ساعت راه است

صدراعظم پیغام فرستاد که حاکم سالسبورغ میخواهد مرخص شده برود برخاسته دم کالسکه آمده با حاکم تعارف
کردم او رفت ما هم بعد راندیم این راه کوه بزرگ ندارد اما طرفین راه همه تپه‌های قشنگ سبز و خرم و جنگل
پر سرو و کاج است بعضی جاها که زراعت بود تازه چیده بودند زرع حاصل توی چمنهای سبز و جنگل عالی
داشت اما طرف دست راست بمسافت زیادی بکوههای بزرگ میرسید و طرفین راه همه جا تپه
و دره‌های کوچک آباد پر حاصل پر جنگل بسیار خوب داشت خیلی راه با صفائی بود هوا هم معتدل
و گاهی ابر بود باد خنکی هم می‌آمد در استاسیونها کالسکه می‌ایستاد و همه جا مستقبلین و سرباز نظام با
موزیکان بودند در شهر لنز که کالسکه ایستاد دم استاسیون زن و مرد زیادی جمع بودند پائین آمده
قشون را دیده بعد رفتم توی اطاقی که برای من معین نموده و نهار حاضر کرده بودند اینجا زنهای بسیار
خوشگل داشت مملکت نمسه در حسن و مقبولی سر آمد هر مملکت است خلاصه همراهان که نهار خوردند بکالسکه
نشسته راندیم حالت صحرا همه جا همانطور بود که نوشته شد بلکه بهتر بشهر کوچکی رسیدیم که اسمش ملباش
است قدری از آنجا گذشتیم رودخانه عظیم دانوب سمت دست چپ دیده شد قدری از کنار رودخانه
رفته بعد دور شدیم بعد از این شهر بشهر سن پولتن رسیدیم در روی کوهی که وسط شهر است عمارت کلیسا
و مدرسه بسیار عالی دیده شد که مال کشیشهاست بسیار جای خوش منظری باید باشد هر چه نزدیک
شهر وینه میشدیم شهرها و آبادیهای بسیار خوب و عمارات ییلاقی عالی در دره‌ها و دامنه کوههای جنگلی
و جاهای بسیار با صفا دیده میشد وضع خانها بسیار خوب بود رودخانهای خوبی در راه بود
نزدیک غروبی رسیدیم باستاسیون بانزنک آنجا کالسکه ایستاد اعلیحضرت امپراطور نمسه دم در
کالسکه ایستاده منتظر بودند با نواب ولیعهد و شاهزادگان که تا دو فرسنگی شهر باستقبال آمده بودند
پائین آمده دست دادم اسم امپراطور فرانسوا ژوزف است که از خانواده هابسبورغ هستند و حال هم
پدر امپراطور زنده است اسمش فرانسوا شارل سنش شصت و پنج سال اشخاصی که همراه امپراطور
اشخاصی که همراه امپراطور هستند کنت دو بلکارد و بارن شلختا مترجم فارسی که بسیار خوب حرف میزد از صاحب منصبان
بزرگ و کوچک و غیره هم بسیار بودند بعد از تعارفات آمدیم بکالسکه نجار من بودم و امپراطور و صدراعظم
و میرزا ملکم خان و بارون شلختا و کونت دوبسکی وزیر مختار نمسه مقیم طهران و کونت کرنویل مهماندار را راندیم
منزل ما در قصر لاکسان بورغ است که ماری ترز ملکه سابق اطریش ساخته است بشهر وین پنج فرسنگ مسافت
دارد منزل امپراطور قصر شونبرون است که بشهر نزدیک تر است چون هوای شهر گرم بود از آنجهت شهر منزل
نکردیم خلاصه رسیدیم بقصر لاکسامبورغ چند خانواری قصبه مانند در اطراف قصر بود خود قصر عمارتی است

مربع دو طبقه میان عمارت حیاط و میدانی کوچک دارد همه اطاقهای عمارت بهم راه دارد و شاهزادگان
و علاء الدوله و حسنعلی خان وزیر فواید قدری دور از اینجا در عمارتی منزل دارند باغ بسیار بزرگی با خیابانها
و دریاچه و دو دو خانه کوچک در جلو همین عمارت ماست خلاصه با امپراطور و غیره وارد عمارت شدیم
امپراطور ارکان دولت خود و شاهزادگان و غیره معرفی کردند اول ولیعهد دولت که سن چهارده ساله
است و همین یک پسر را هم دارند بسیار پسر مؤدب با تربیت شیرین خوبی است اسمش رودلف شارل لوئی
که از شاهزادگان است و لوئی و یکتور ایضاً از شاهزادگان و کنت اندراسی صدر اعظم اوستریا و سایر وزرا
از نظامی و قشلی بعد ما هم صدر اعظم و شاهزادگان و غیره را معرفی کردیم بعد امپراطور رفتند شاهزادگان
و غیره که پیش بوین آمده بودند همه را دیدم شب شام خورده خوابیدیم

روز چهارشنبه چهارم

امروز رفتیم بعمارت شونبرون بازدید امپراطور با راه آهن نیم ساعت راه است بعد از قدری نشستن
و صحبت داشتن مراجعت بعمارت خودمان کردیم

روز پنجشنبه پنجم

صبح برخاسته ناهار خوردیم هوا بطوری گرم بود که بیرون رفتن ممکن نبود حکیم پولاک که قدیماً در طهران معلم
طب و چند سال هم حکیم باشی مخصوص ما بود بحضور آمد بسیار از دیدن حکیم خوشحال شدم آدم خوبی است
قدری پیر شده زن گرفته چندی بمصر رفته بود حالا در وین است عصری سوار کالسکه شده در باغ عمارت گردش
کردیم نهر بزرگی دیده شد مثل رودخانه از باغ میگذرد پلهای خوب دارد دو دریاچه بود ماهی زیاد داشت قدری
نان ریختند ماهیهای خیلی بزرگ دیده شد گفتند دویست سال است این ماهیها در این دریاچه هستند
باغ و خیابانها خیلی وسیع است دریاچه بزرگی هم بود اطرافش درخت و چمن داشت میان دریاچه جزیرهای
خوب بود قاز وحشی در جزیره زیاد دیده شد لب دریاچه زن و مرد زیادی بتماشا آمده بودند آنجا از
کالسکه پیاده شده بقایق نشسته در دریاچه گردش کردیم عمارت کهنه لب دریاچه است که از قدیم
ساخته اند قلعه محکم عجیبی دارد اسمش عمارت پهلوانان است مبلها دارد که سر آنها آدمهای مفرغی و چرمی
و غیره است درهای آهنی محکم دارد بعینها این عمارت و قلعه بعمارت دیوها و جادوگرها و اجنه شبیه است
که در کتب افسانه و نقالی خوانده شده است از چند در داخل شده باطاقها و دالانهای غریب رسیدیم
هر اطاق و راهروی باز یک در آهنی داشت یک جای تاریکی بود بسیار عجیب گرگ مرده را مثل
زنده با پوست و پشم روی سکوئی گذاشته بودند شخص عجیبی از مقوی ساخته نشانده و مثل محبوسین بزنجیر کرده

بودند وزیر این اطاق اسبابی مخفی بود که چون تکان میدادند دست و پای این محبوس حرکت میکرد اگر شخصی
تنها و بی خبر در آنجای تاریک این حرکت محبوس را ببیند یقیناً واهمه میکند جائی دیگر دیده شد تذرو مسقف
که مجسمه‌های مرمر بزرگ اجداد این امپراطور و پادشاهان مملکت استریه را ایستاده گذاشته بودند خوب حجاری
کرده بودند بعد دیگر هرچه اطاق از کوچک و بزرگ بالا و پائین دیده شد همه بسیار مهیب و دل تنگ خفه
بود و یعنی قصر پهلوانان همین گونه‌ها باید باشد اطاق دیگری بود که اسلحهٔ پهلوانان را که همه از آهن است با آدمهای
مقوائی پوشانده و سایر سلاحهای قدیمه را بسقف و دیوارها آویخته بودند اطاقهای تو در توی مهیب زیاد
داشت مثل طلسم زنگوله بود و در نامه و شمامه جادوگر و در افسانه‌ها میگویند آنجا دیده میشد خلاصه بعد از
گردش مراجعت بعمارت کردیم صدراعظم وغیره که با کمیسیون تنبیون شهر رفته بودند از گرمی و بدی هوای شهر
صحبت میداشتند امروز منزل ولیعهد هم رفته قدری نشستیم صحبت شد ولیعهد با وجود صغر سن بسیار
با تربیت و دلچسب جوانیست در دولت اطریش از امپراطور خوب یادگاریست

روز جمعه ششم

امروز بعد از نهار بعضی از شاهزادگان نمسه بدیدن ما آمدند که اسامی آنها از این قرار است پسر پادشاه
سابق هانوور که حالا با پدرش در مملکت نمسه اقامت دارند و مملکت آنها را دولت پروس ضبط کرده
است اسمش ارنست اوگوست یکی از شاهزاده‌های باویر اسمش ارنولف دیگر از شاهزادگان ورتمبرغ
اسمش ماکزیمیلین دیگر از شاهزاده‌های ساکس وبیمار اسمش هرمان بعد از آنها صدراعظم دولت استریه
کنت اندراسی بحضور آمد خیلی صحبت کردیم بعد از او ایلچی کبیر دولت انگلیس که اسمش بوکانان است و بعد
ایلچی کبیر دولت عثمانی خلیل پاشا بحضور آمد بعد از آن سوار کالسکه بخار شده راندیم برای قصر شونبرون
که شام مهمان رسمی در سر میز امپراطور هستیم رسیدیم بگار آنجا از پله زیادی بالا رفته کالسکه اسبی
حاضر بود سوار شدیم شونبرون قصبه ایست و خانه‌های آن وصل بخانه‌های بیرون شهر وین است چندان
از شهر دور نیست قصبهٔ شونبرون عدد نفوس و خانوارش کمتر از ورسایل و پوستدام برلن است جلو عمارت
امپراطور میدانی بود کالسکه تا دم پله توی دالان عمارت رفت امپراطور پائین پله منتظر ما بودند پیاده شده
دست داده بالا رفته داخل اطاق شدیم شاهزاده‌های نمسه و المان و برادر امپراطور وغیره بودند مدتی
ایستادیم امپراطور عذرخواهی کردند که چون پسر دوم پادشاه هولاند که اینجاست او را هم بشام وعده
خواسته ام نرسیده است از این جهت سر سفره رفتن دیر شد قدری که گذشت پسر پادشاه هولاند هم رسید
اسمش الکساندر است رفتیم سر میز همه بودند این تالار سفید کاریست قدری هم گچ بری و مطلا

کرده اند سقفش هم نقاشی است که گویا روی گچ نقاشی کرده اند همه اطاقها و تالارها ساده است چندان اسباب
تجمل از پرده ها و اشکال وغیره ندارد وبعضی پرده ها از سرگذشت ایام سلطنت خود این امپراطور و ماری ترز
وغیره دیده شد جلو این تالار باغ است گلکاری وچمن وخیابانهای خوب دارد همه برگ درختان طرفین
خیابان را با قیچی چیده مثل دیوار سبز ساخته اند آخر باغ تپه سبز بلندیست روی تپه عمارت مختصری که ستون
زیاد دارد ساخته اند که مشرف بباغ است پائین تپه توی باغ حوض است فواره های بلند مجددا مانند همیشه
بلکه هر وقت بخواهند منبعها را باز میکنند شام خوردیم موزیک میزدند بسیار طول کشید بعد از شام رفتیم
باطاق دیگر اشخاصی که سر شام بودند همه ایستاده هر کس با کسی صحبتی میکرد پرنس هوهن لوهه که از اکابر
در خانه امپراطور و وزیر دربار و شخص اول و جوان خوبی است آنجا بود نشان صورت خودم را که مکلل بالماس
بود بولیعهد دادم بعد سوار شده رفتیم سر راه آهن بمنزل رفته خوابیدیم شب باد و باران شدیدی آمد هوا
را سرد و زمینها را تر کرد

روز شنبه هفتم

امروز باید برویم بشهر وین و تماشای اکسپوزیسیون صبح برخاستیم هوا بواسطه باران دیشب وابر امروز
که از تفضلات غیبی خداوند تعالی بود بسیار سرد و خوش بود والا با آن گرمای شدید وگرد وخاک راه
بشهر رفتن بسیار مشکل بود شکر خدا را کرده رخت پوشیده سوار شده رفتیم همه همراهان در رکاب بودند
با راه آهن تا شهر از یکساعت کمتر است صحرا بسیار باصفا بود هوای خوب چمن سبز گلهای مختلف دیده شد
خرگوش زیادی توی حاصلها بود نزدیک شهر رسیدیم چون شهر وین در گودی واقعست تا نزدیک اثری از شهر
پیدا نیست یکطرف شهر تپه وکوههای شونبرون است شهر ودریای آن تپه ها در محل بسیار گودی واقع است
بهمین جهت هوایش در فصل تابستان گرم وبد است قلعه وحصار وخندق هم ندارد بواسطه گودی وسط
شهر از اطراف شهر که داخل میشوند گویا همه سرازیر است رودخانه دانوب از کنار شهر میگذرد و یک شعبه از
رودخانه را نهر دستی ساخته داخل شهر کرده اند از رود سن پاریس بسیار کوچکتر است کشتی تجارتی با
کوچک دران حرکت میکند آب این رودخانه هم خوردنی نیست اهل شهر بیشتر آب خوردن نداشته و از خوردن
آب دانوب که بکثافت از شهر میگذرد اغلبی ناخوش میشده اند حالا امپراطور از مخارج خود واهل شهر از آب رودخانها
برفی کوهها وچشمها نهر عظیمی کشیده بشهر می آورند مخارج زیادی کرده هنوز هم تمام نشده گفتند یکسال
دیگر تمام میشود جمعیت شهر وین ششصد هزار نفر است خلاصه امپراطور با همه صاحب منصبان وغیره دم گار
حاضر بودند پیاده شده دست با امپراطور داده سوار کالسکه اسبی شدیم همه جا از توی شهر و بلواردی که تازه

ساخته اند و از بناهای عمارت بلودر که عمارتی قدیم است و حالا پرده های نقاشی آنجا گذاشته اند گذشتیم و از
نزدیک ارسنال یعنی جائی که اسباب قورخانه میگذارند که دیوار بزرگ و بروج داشت عبور کرده و از پل شعبه
رودخانه دانوب گذشته وارد خیابان طولانی که طرفین آن اشجار قوی داشت شدیم که راست میرود بعمارت
اکسپوزیسیون طرفین خیابان همه باغ وسیع و چمن است قهوه خانهای قشنگ از چوب ساخته اند سندلی و
چراغهای فانوس گاز زیادی بود تا رسیدیم به نزدیک اکسپوزیسیون از اول شهر تا آنجا همه جا جمعیت بود
اما بواسطه شهرت ناخوشی وبا و گرمی هوای شهر از معتبرین شهر همه ییلاقات رفته اند وارد پاویون که عمارت
مخصوص امپراطور و در خارج اکسپوزیسیون است شدیم میز نهار حاضر بود سر میز رفته نهار خوردیم بعد از نهار
با امپراطور رفتیم باکسپوزیسیون محوطه بزرگی است چارسو مانند ساخته اند وسط بازار گنبد مدور بسیار
بلند وسیعی است خیلی بنای عالی با تماشائی است پله و راه هم دارد که مردم برای تماشا بالای آن میروند
همه این طاق مدور و بازارها و غیره از آهن و شیشه و آئینه است از این گنبد بزرگ سایر بازارها منشعب
میشود و بهر طرف اطراف این بازار هم مدور است دور راه آمد و شد دارد و باقی بسته است در زیر گنبد بزرگ
حوض و فواره بسیار خوبی ساخته اند که آب میریخت جمعیت زیادی توی اکسپوزیسیون بودند برای هر دولتی که
اسباب و متاع خود را آورده مکانها و جاهای مخصوص داده اند مثلا دولت فرانسه یک بازار طولانی و
دو بازار دیگر در جنبین آن دارد که متاع دولت خود را از هر جور حتی ساقه فلان درخت جنگلی فلان ولایت فرا
را فرستاده است با برگ خشک آن یا فلان حیوان و شکار یا مرغ در فلان محال و شهر فرانسه چه ترکیب
است صورت آن بعینه آنجاست از این جزئیات باید قیاس کرد بمتاعهای کلی نفیس مثل پارچهای
پشمی ابریشمی آئینه بلور اسباب حرب و غیره همه را با سلیقه تمام فرستاده اند سایر دول هم بهمین طور یعنی
بعضی دول بزرگ مثل روس و انگلیس و المان و خود دولت اطریش جلو اسباب زیاد دارند دولت عثمانی
و مصر و یونان و ژاپون و چین و غیره هم بقدر کفایت از هر قسم متاع فرستاده اند بهمین طور بازارها را با امپراطور
گردش کردیم تا رسیدیم بجائی که متاع دولت ایران را گذاشته بودند با وجودیکه سه ماه قبل از این حکم شد
که تجار و غیره اسباب جمع کرده بفرستند و بسیار دیر بود و اغلب متاعها نرسیده بود باز هم اسباب و متاع
نفیس خیلی دیده شد قدری آنجا ایستادیم چون امپراطریس ناخوش و در ییلاق است امپراطور میخواستند
بروند ییلاق وداع کردیم ایشان رفتند و ما دوباره همه بازار را گشته گراندوک قسطنطین برادر امپراطور
روس را در بازار دیدم بسیار شاهزاده خوبی است ایستاده با او تعارف و صحبت زیاد کردیم
قدری بد حال و رنگ رو پریده بود علت را پرسیدم گفت بعد از مراجعت از نیکولایف بپطربورغ تا

رفته انجا کشتی بکشتی دیگر میخواستم داخل شوم زمین خورده پایم زیاد درد آمده است معلوم بود خیلی صدمه
خورده بود خلاصه بعد از اکسپوزیسیون بیرون رفته عماراتی که نمونه از عمارات ممالک ساخته اند تماشا
کردیم یک عمارت خوب و مسجد عالی با مناره بلند از مصر و یک عمارت و قهوه خانه از دولت عثمانی
و یک عمارت بسیار خوب از دولت ایران ساخته بودند بجز اینها دیگر عمارتی از سایر دول ندیدیم
رفتیم بعمارت ایران چند پله میخورد یکنفر بنا استاد اسمعیل و یک نفر نجار با آنکه سه ماه بود که مامور بساختن
این عمارت شده بودند بسیار خوب از عهده برآمده باین زودی همچه عمارتی ساخته اند خیلی جای
تحسین بود نجار و بنا حاضر بودند بنا زبان المان را هم در این سه ماهه خوب یاد گرفته است این بیشتر
مایه تعجب باشد انجا نشستیم رئیس اکسپوزیسیون در حضور ما بود و بعد رفتیم بناهای دولت عثمانی
و مصر را تماشا کرده سوار کالسکه شده از سایر محلات شهر و عمارات و بازارها گذشته آخر بعمارت نشیمن
امپراطور رسیدیم از آنجا هم گذشته وارد گار شدیم سوار شده بمنزل آمدیم الحمد لله تعالی بسیار خوش
گذشت خرج این اکسپوزیسیون از دولت است هفت کرور خرج کرده اند بعد از سه ماه دیگر که برچیده
میشود از قیمت مصالح و از منافع واردین که پول داده داخل میشوند سه کرور و نیم عاید دولت خواهد
شد نصف خرج ضرر دولت است اما میگویند از آمد و رفت از راههای دیگر هم مبالغی منفعت برعیت
و دولت میرسد این امپراطور متجاوز از بیست و سه سال است سلطنت میکند فردیناند اول که عموی
این پادشاه است امپراطور بود از سلطنت استعفا کرد حالا هم زنده است هشتاد سال دارد و در شهر
پراک که یکی از شهرهای بزرگ اطریش است زندگی میکند سلطنت به برادر او که پدر امپراطور حالیه است
میرسید او هم نخواست سلطنت را داد به پسرش و پدره هم هنوز زنده است زمستانها در وین است
تابستان با یشل که ییلاق است میرود حالا هم آنجاست

روز یکشنبه هشتم

امروز کاری نداشتم عصری با کالسکه در باغ و در دریاچه با قایق خیلی گردش کردیم صدر اعظم و میرزا
ملکم خان هم توی قایق نشسته آمدند عزوبلی بمنزل رفتیم صنیع الدوله و محقق رفته اند بشهر بادکه یک فرسنگی
این قصر است در آنجا آبهای گرم و سرد معدنی دارد که برای بعضی مرضها خیلی نافع است بخصوص برای
ناخوشی فلج وغیره در این فصل ناخوشها برای معالجه انجا میروند

روز دوشنبه نهم جمادی الثانیه

امروز عصر امپراطور ما را دعوت بشکار کرده اند و بعد از شکار بقصر شونبرون برای شام خوردن طرف عصر

سوار کالسکه بخار شده رفتیم بعمارت و قصبهٔ شونبرون از کالسکه بخار پیاده شده بکالسکه اسبی سوار شدیم
امپراطور رفته بودند بشکارگاه ما هم راندیم از دهات ییلاقی شهر وین گذشتیم این چند ده که شمرده میشود ییلاق
اهل شهر است بعد از شونبرون ده هتزن دورف بعد هیت زنگ بعد لنزکه شکارگاه امپراطور است راه
طولانی بود و عمارت و مهمانخانه درین دهات زیاد است راندیم تا از آبادیها گذشته بجائی رسیدیم طولانی عریض
جنگل سختی بود بعد رسیدیم بجائی که دور جنگل را تجیر کشیده بودند تجیر کتان سخت سفید رنگ بلند آمد ولی تجیر
چوب نداشت هر تخته عوض طناب چهارچوبی داشت که تجیر تکیه داده بودند بسیار خوب چیزیست برای باد خلاصه
دور جنگلها را بقدر دو فرسنگ تجیر کشیده راه حیوانات را بسته بودند رسیدیم دیدیم امپراطور پیاده با شکارچیها ایستاده
لباس شکاری پوشیده پر هم بکلاه زده اند و قره بقره که از تخته مثل صندوق مربع ساخته و دور صندوق را با برگ
درخت کاج پوشانده اند بقدر دو پله هم از زمین ارتفاع داشت بقدر صد نشیمن باین طور ساخته در هر یک سه
چهار تفنگ گلوله زنی ته پر با گلوله زیادی گذاشته و در هر یک هم دو سه نفر از اعظم نشسته اند که تیر بیندازند خواستیم
از کالسکه پیاده شویم امپراطور مانع شدند ما با کالسکه و امپراطور و دیگران پیاده میرفتیم تا رسیدیم دم کمه که از همه
بالاتر و بیشتر بود که برای ما معین کرده بودند پائین آمده رفتیم بالای تخته ایستادیم امپراطور به کمه پائین تر رفتند ما هم
تفنگهای امپراطور را که در کمه ما بود پر کرده مستعد شدیم میر شکار امپراطور که از اهل چک و اسمش کونت پوتین
است مردیست هفتاد ساله و از پیری گوشش سنگین و چشمش کم نور شده آنجا بود قدری صحبت از شکارهای
ایران و امپراطور کردیم وضع شکار آنها از این قرار است اول گفتیم که تجیر زیادی کشیده بودند آن تجیر همین
طور رانده از مقابل ما کشیده شد تا پشت سر ما هم تجیر بود و از آنجا که ما نشسته بودیم تا تجیر روبرو سی قدم بود دری
از تجیر بالاتر از جای من قرار داده بودند برای دخول و خروج شکار دیگر هیچ راه آمد و رفت نبود بقدر چهل
پنجاه نفر از جنگل شکارها را رانده دسته دسته که هر دسته بقدر بیست سی شکار میشوند از در این تجیر داخل
میکنند یک دسته که داخل شد آمد از ده قدمی تفنگچیها میگذرند و بنای شلیک میگذارند و متصل آنها را
با گلوله میزنند اگر در این کمه نزدند در کمه دیگر یا دیگر همین طور تا آخر که راه زیاد نیست این حیوانات صید بودند
که مفری پیدا کنند و هیچ مفری ندارند همه کشته میشوند همین که متنفسی از اینها نماند دسته دیگر را داخل تجیر میکنند
این دسته را هم همین طور قتل میکنند چند تیری هم من انداختم این شکارها از جنس مرال هستند و چندان وحشی
نیستند دو سه دسته که داخل شد کشته شدند خلاصه شکار خوبی شد و بسیار خوش گذشت و بعد امپراطور
آمدند با هم سوار کالسکه شده از راهی که آمده بودیم رفتیم بقصر شونبرون بعد از چند دقیقه با کالسکه در باغ
شونبرون گردش کردیم خیابانهای خوب دارد درختهای بلند مجسمهای مرمر در خیابانها گذاشته اند تپه

در آخر باغ و عمارتی بالای آن است راه پیچ و خمی دارد از تپه که بالا رفتیم باغ وحشی دیده شد مختصر تماشا کردیم فیل کرگدن طوطیهای خوب حیوانات دیگر بود مثل این باغها و باغ وحش عامه است همیشه مردم برای گردش در این باغ هستند خلاصه برگشتیم بعمارت رفتیم سر میز شام شام خوبی خورده شد بعد از شام با کالسکه بخار رفتیم منزل امروز صبح کور دیپلوماتیک وین حضور آمدند اسم چند نفری نوشته میشود نوویکوف وزیر مختار روسیه ویکونت دوژونک وزیر مختار بلجیک مسیو جی وزیر مختار آتازونی کنت دوده بیلان وزیر مختار ایطالیا

روز سه شنبه دهم

امروز عکاسی آمد چند شیشه عکس ما را انداخت قدری در باغ گشتیم شخصی تلمبه آورده بود و اسبابی که الی ده ذرع زمین را در ده دقیقه سوراخ کرده آب در می آورد قدری تلمبه بیرون میریخت این اسباب از فولاد و آهن است هر طور زمین سخت یا سنگ باشد سوراخ میکند و هر اسبابی هم پانزده تومان قیمت داشت گفتیم چند دستگاه خریده بایران بیاورند عصری سوار کالسکه بخار شده رفتیم بشهر همه شاهزاده ها و اکثری از پیشخدمتها بودند عزوبی بکار بشهر رسیده پیاده شدیم امپراطور بتماشاخانه رفته بودند ما هم رفتیم بتماشاخانه که اوپرای بزرگ وین بلکه از همه جا بهتر است دم در تماشاخانه پیاده شدیم امپراطور پای پله ایستاده بود دست داده باتفاق بالا رفتیم امپراطور چند نفر از شاهزاده خانمها را از این قرار معرفی کردند ارشید وشس الیزابت که زن سارل فردینان است ماری رینر پرنس ژروانویل که زن پسر لوی فلیب و دختر پادشاه برزیل است پرنس کبورغ که دختر لوی فلیب و زن شاهزاده کبورغ است رفتیم در لژ وسط نشستیم این شاهزاده خانمها در دست راست و چپ بودند و صدر اعظم عقب ما و شاهزاده های اطریش و المان همه بودند انصافاً تماشاخانه بسیار عالی است امپراطور حالیه خیلی در این تماشاخانه کرده اند پنج مرتبه است سقف بلند وسیع خوبی دارد با چراغهای گاز بسیار خوب از چهل چراغ وغیره جمعیت زیاد بود پرده بالا رفت آنقدر خوب بازی در آوردند و رقصیدند و موزیک زدند که در هیچ جا دیده نشده بود لباس اهل تماشاخانه هم هر دقیقه طرح و رنگ دیگر میشد همه پارچهای خوب خوش رنگ امشب باله بود دو دفعه باله عوض میشد در رقص تغییر میکرد اسباب جادوگری و دیو و اجنه و پری بطوری نشان دادند که عقل حیران میشد دخترهای پری شب در جنگل بسیار سبز خرم که ماه هم تازه میخواست غروب کند عکس ماه بر رودخانه افتاده بود ماه و موج آب و جنگل همه مثل حالت طبیعی یک درخت قوی شکسته مثل پل روی رودخانه افتاده بود پریها روی آن میرقصیدند که یکبار دیوها پیدا شده پریها غیب میشدند دیوها میرقصیدند اجنه آمده دیوها میرفتند باز پریها می آمدند بعد یکبار این جنگل سبز و حالت بهار

میرفت قطب شمال با کوههای یخ پیدا میشد و برف می آمد و قطعهای یخ را مثل کوه آب دریا می آورد
و سیبرو خرسهای سفید شمال بروی یخها نشسته فکها یعنی فیل دریائی آمده میگذشتند روی
یخ شاهزاده در این سرما گیر کرده میخواست بمیرد یکبار دخترهای قطب و پریهای اقلیم سرما با لباسها
و موهای سفید بر برف حاضر شده از زمین آتش در آورده شاهزاده را گرم کرده با هم رقصیدند با
لباسهای قشنگ و آهنگ موزیک را در هر مقامی بطوری میزدند که آدم حیرت میکرد شاهزاده با وزیرش
در خانه جادوگرها گیر کرده بودند آنقدر اسباب جادوگری نشان دادند که نوشتن آن ممکن نیست در آخر برده
زیر دریا ایشان را دادند ماهیها انواع صدفها گلهای مرجان علفها و گلهای دریائی جوشش آب ته
دریا دخترهای دریائی هر یک بچه طنازی زیر گلها و برگها خوابیده بودند یکدفعه از میان صدفها و گلها
یک دختر دریائی بیرون می آمد بسیار معقول گاهی از آسمان ملکه ابرها پائین آمده میرقصید گاهی بزمین فرو میرفتند
گاهی با باران بهوا میرفتند گاهی بر پشت عفریت بهوا صعود و نزول میکردند حقیقة نمیشود نوشت با اینکه
شام هم نخورده بودم نمیخواستم تمام شود بالاخره تمام شد برخاسته آمدیم امپراطور تا دم کالسکه آمده
رفتند آمدیم براه آهن نشسته بمنزل آمده شام خورده دیر خوابیدیم

روز چهارشنبه یازدهم

صبح گراندوک قسطنطین برادر امپراطور روس آمد قدری صحبت شد بواسطه درد پا عصا در دست داشت
امروز عصری برای سان قشون باید برویم لشونبرون عصر سوار کالسکه بخار شده رسیدیم بگار شونبرون سوار
اسبی شده راندیم از کوچها گذشته رسیدیم بصحرای چمنی که علف کمی داشت و زرد شده بود امپراطور سواره
با اجودانهای خودشان ایستاده بودند منهم سوار اسب شده صدراعظم و حسام السلطنه سرتیپهای ما هم
سواره بودند اعتضاد السلطنه و نصرة الدوله وغیره هم پیاده دم اطاق کوچکی که برای ما ساخته و صندلی
گذاشته بودند ایستاده بودند ما و امپراطور و صاحب منصبان اطریش و ایرانی وغیره راندیم افواج و سواره
و توپخانه پشت سر هم در پنج خط طولانی بطور ستون ایستاده بودند جمیع این پنج خط را با امپراطور سواره گشتیم
قشون بسیار خوب خوش لباسی بودند بخصوص افواج سواره هولکری که مجارستان میگویند سواره هوسار در
اتون اسبهای سواره و توپخانه هم قوی و خوب بود اسبها را از مجارستان می آورند اسب آنجا خوب میشود
لباس سرباز اطریش از قدیم الی حال ماهوت و پارچه سفید است از قراریکه میگفتند امپراطور میخواهند
این رنگ سفید را مبدل برنگ آبی کنند خلاصه بعد از گردش زیاد آمده دم همان اطاق چوبی ایستادیم
افواج و توپخانه و سواره آمده از حضور گذشتند تمام قشون پانزده هزار نفر میشد تماشاچی زیادی هم بود

چند نفر از معتبرین اعراب مملکت الجزیر که جزو فرانسه است باکسپوزیسیون آمده اند همه سواره با همان
لباسهای عربی سفید و عمامه آنجا بودند امپراطور رفته با آنها تعارف کرده آمدند اسم این اعراب
از این قرار است علی الشریف قرمان محمد حنفی عبد الدین معسکر حسن بن اقدین احمد الحرا ابری
محمد ابن محمد الصیفی همه زبان فرانسه را خوب حرف میزدند غروب آفتاب که سلام تمام شد مراجعت
بمنزل کردیم امپراطور و همه صاحب منصبان معتبر رومی کلاهشان پرهای سبز رنگ بود

روز پنجشنبه دوازدهم

امروز عصری باید برویم بشونبرون برای اینکه امپراطریس از ییلاق آمده و در آنجا مهمانیست بعد از
نهار برادر امپراطور که تازه از ییلاق آمده بود اسمش شارل لوی ملاقات شد دست داده
تعارف کردیم شاهزاده بسیار خوشروی خوش صحبتی بود قریب پانزده روز است عروسی کرده
با اینمعنی که دو زن سابق گرفته و هر دو مرده اند تازه زنی از شاهزاده خانمهای مملکت پورتغال
گرفته است این شاهزاده خانم در مملکت باویر نشو و نما یافته است برادر امپراطور را در همان مملکت
باویر عروسی کرده است بعد از صحبت زیاد مراجعت کرد وقت غروب آفتاب با کالسکه بخار به شونبرون
رفتیم رسیدیم بپله عمارت امپراطور آمده دست دادیم بالای پله امپراطریس ایستاده بود با و رسیده تعارف
کرده دست داده رفتیم باطاق اول جمعی از شاهزاده خانمها و شاهزاده های اطریش والمان که تازه از ییلاق
آمده بودند مردها را امپراطور و زنها را امپراطریس معرفی کردند امپراطریس بسیار خوش رو و خوش ترکیب و مهربان
و برازنده است مزاجا قدری علیل و از اینجهت اکثر اوقات خود را در فصول اربعه خارج از پای تخت میگذراند سی
و شش سال دارد خلاصه دست امپراطریس را گرفته وارد تالار بزرگ شدیم سفرای خارجه با زنهایشان
و وزرا و سرداران و بزرگان و اهل قلم مملکت اطریش با زنهایشان شاهزادهای نمسه والمان برادرهای
امپراطور همه بودند در تالار میزهای کوچک برای سوپه گذاشته بودند اعراب الجزیر هم امشب همه اینجا بودند بعد
از صحبت زیاد هر چند نفری دور میزی برای سوپه نشستند سر میز ما امپراطریس صدراعظم قبولی پاشا ایلچی کبیر
عثمانی لبست اندراسی صدراعظم اطریش و یکی از محترمه ها مشه دیگر هم بود خیلی نشسته صحبت زیادی با امپراطریس
کردم بسیار افسوس میخورد که چرا چند روز بیشتر نیامده و امشب برای وداع آمده است منهم از اظهار محبتهائی
که میکرد بسیار اظهار دوستی کردم بعد از اتمام سوپه همه برخاسته امپراطور آمدند منهم برخاستم امپراطور هم با چند
نفر دیگر در همین مجلس سر میز علیحده سوپه خورده بودند خلاصه رفتیم بمهتابی کوچکی طولانی جلو عمارت که رو
بباغ بود برای تماشای آتشبازی صندلی زیادی گذاشته بودند نشستیم امپراطریس دست راست ما و زن

برادر امپراطور رو بست چپ نشستند سایر شاهزاده خانمها و زنها هم در راست و چپ قرار گرفتند خود امپراطور
ایستاده بودند سایرین هم بعضی نشسته و بعضی ایستاده بودند توی باغ بقدر پانصد نفر موزیکانچی ایستاده
موزیکان میزدند جمعیت زیادی از تماشاچی بود بودند آب فوارهای حوضها میجست عمارت زردی تپه جلو
عمارتی که ما نشسته بودیم چراغان و آتشبازی بود هوا هم صاف و مهتاب بسیار خوبی بود آتشبازی های
خوبی کردند نشان شیر و خورشید را با آتشبازی بسیار خوب ساخته بودند بعد از آن آتشبازی دیگر شد
قلعه از آتش پیدا شد در کنار رود یا دریا را هم بعینه از آتش ساخته و کشتیهای جنگی محاصره این قلعه را
کرده بودند از قلعه و کشتی توپ میزدند و از بام عمارت شونبرون هم روشنی الکتریسیته بروی تپه
و حوضها انداخته بودند بسیار خوش شکل مثل آفتاب و مهتاب بعد از اتمام آتشبازی برخاسته بازو بازو
بیازوی امپراطریس داده امپراطور هم بازو بیازوی زن محترمه مسنه داده و عقب سر ما می آمدند تا رسیدیم
بپای عمارت امپراطریس و امپراطور را وداع کرده بمنزل رفتیم الحمد لله خوش گذشت

روز جمعه سیزدهم

امروز باید رفت به سالزبورغ صبح زود برخاستم بعد از نیم ساعت امپراطور و همه شاهزادهای نمسه و وزرا و صاحب
منصبان حاضر شده بودند اول امپراطور با برادرهایشان و شاهزادها داخل اطاق شدند جلو رفته دست دادیم
روی صندلی نشستیم خیلی صحبت شد و از اقامت چند روزه خودم در لاکسنبورغ بسیار اظهار رضامندی
کردم گرنویل مهماندار وارد شده گفت وقت حرکت است برخاستم در اطاق دیگر کنت اندراسی وزیر اعظم
و سایر وزرا بودند تعارف کردم اما وداع آخرین را با شاهزادها و اندراسی وغیره نکرده خیال کردم که تا
دم کالسکه بخار خواهند آمد با امپراطور بکالسکه نشسته رانده در کار پیاده شدیم شاهزادها و اندراسی
عقب مانده نرسیدند بسیار افسوس خوردم که چرا با آنها وداع نکردم با امپراطور مجددا وداع کرده رفتیم
توی کالسکه امپراطور دم کالسکه تا آخر ایستاده بودند در حرکت ترن هم وداع کرده رفتیم هوا امروز در وین و صحرا
بسیار گرم بود باز در شهر لنز کالسکها یکساعت ایستاد در همان استاسیونی که وقت آمدن نهار حاضر کرده
بودند امروز باز حاضر بود پایین رفته نهار خوردیم بعد از یکساعت سوار کالسکه شده راندیم در استاسیون
لامباش کالسکها ایستاد پادشاه نوور با زن و دختر و نوکرهای معتبرشان دم کالسکه ایستاده بودند رفتیم
پایین با ایشان دست داده خیلی صحبت شد و بسیار اظهار مهربانی به پادشاه کردم زن پادشاه بسیار
عاقله و سنش متوسط است دخترشان بسیار خوشگل و خوش اندام و محبوب است منزل ییلاق پادشاه
نزدیک این مکان است شنیده بودند ما از اینجا عبور میکنیم آمده بودند اما از دیدن پادشاه بسیار افسوس خوردم

این

این پادشاهی بوده عنبر صاحب خزانه و قشون وافر امپراطور المان که خواستند کل ممالک المان را ملکی خود
قرار دهند لازم بود که مملکت این پادشاه را هم از دستش بگیرند لهذا جنگ کرده بزودی قشون پادشاه را شکست
داده و مملکت را جزو پروس کردند پادشاه هم با عیال و بعضی جواهرات نفیسه خود فراراً باینجا که دولت آستریه
آمده الی حال در خاک امپراطور نمسه روز میگذرانند علاوه بر این بدبختی هر دو چشم پادشاه هم نابیناست زوجه
اش دستش را گرفته راه میبرد پادشاه بسیار جوان بلند بالای قوی بنیه ایست اما حیف که چشمش نابیناست
واز قراریکه گفتند در طفولیت یک چشمش عاجز بوده بعد از آن با کیسه پول یا چیز دیگر بازی میکرده کیسه بچشمش خورده
چشم سالم را هم معیوب کرده است سنش شصت و چهار سال اسمش ژورژ پنجم است اسم زوجه اش لارن
ماری از شاهزاده خانمهای مملکت ساکس اسم دخترش پرنس فروریک خلاصه با پادشاه وداع کرده رفتیم
بکالسکه راندیم غروبی رسیدیم بشهر سالسبورغ در همان عمارتی که وقت آمدن منزل بود منزل کردیم همان تشریفات
بعینها بعمل آمد قبولی پاشا وزیر مختار عثمانی مقیم استریه ماموریت از دولت خود دارد که تا برندیزی همراه باشد

روز شنبه چهاردهم

باید برویم بشهر انسپروک با راه آهن هشت ساعت راه است صبح سوار کالسکه بخار شده راندیم از خاک باویر
واز رودخانه آن که رود عظیمی است و ملحق برود دانوب میشود عبور شد تا رسیدیم بقلعه کوفستن که در سرحد
استریه و باویر ساخته شده است رودخانه که از زیر این قلعه میگذرد طرف دست چپش خاک باویر است و
طرف دست راست خاک تیرول که جزو مملکت استریه است قلعه سخت کوهی است توی دره در روی
سنگ بسیار بزرگی واقع است توپ و ساخلو در قلعه بود شلیک کردند عراده یکی از واگونها عیب کرده بود
یک ربع ساعت معطل شدیم تا بار آن کالسکه را بجای دیگر حمل کردند یک فوج با موزیک و صاحب منصب
زیادی حاضر بودند حاکم سالسبورغ از اینجا مرخص شد در رفت براه افتادیم وقت آمدن ازین راه شب بود
چیزی ندیدیم امروز که دیده میشود عجب جائی است دره بسیار وسیع رودخانه آن از وسط دره میگذرد دو طرف
همه کوههای بلند پر جنگل سرو و کاج سر کوهها و دامنه و بغلها همه حاصل دیمی است دهات همه در دامنه
کوه واقع است بسیار با روح و صفا همین طور راندیم الی شهر انسپروک نزدیک شهر هوا ابر و باد و طوفان
شدیدی شد باران زیادی آمد هوا خوب شد سه ساعت بغروب مانده وارد شهر شدیم شهریست کوچک
قریب ده هزار نفر جمعیت دارد ییلاق قشنگ خوبی است در میان دره واقع و دورش کوههای بلند برف
دار است با وجود باران تماشاچی زیادی بود موزیکانچی و افواج زیاد از پیاده و سواره شلیک توپ کردند وارد
عمارت دولتی شدیم اگرچه ساده است اما عمارتی است بسیار تمیز قشنگ با میزها و صندلیهای خوب تالار

بسیار بزرگ طولانی دارد اکثر اطاقها سفید است با چوبهای مطلا زینت داده و بعضی اطاقها را پارچهای
ابریشمی نفیس چسبانده اند پردهای اشکال خانواده سلطنت امپراطور استریا از قدیم و جدید در اطاقها
نصب است اشکال دیگر هم در سقف اطاقها و غیره بود امروز کالسکه بخار نزدیک شهر از پلی که روی رودخانه
بود گذشت این پل متصل است به پلی که الی کار شهر روی چمن و باطلاق ساخته اند بسیار پل طولانی است
البته دو هزار زرع بیشتر طول دارد زحمت و خرج راه آهن از این بناهاست که در کمال استحکام باید بسازند

روز یکشنبه پانزدهم

باید بشهر بولون ایطالیا برویم صبح در تالار بزرگ قدری گشته پردهای اشکال را تماشا کردیم دیشب
الی صبح باریده بود صبح هم خیلی باریده هوا مه و ابر بود اما کم کم باز میشد روبروی این عمارت تماشاخانه کوچکی
بود گفتند حالا بسته است زمستان باز میشود وقت حرکت شد آمدیم سوار کالسکه شده راندیم برای راه آهن نظر آقا
مرخص شد بپاریس رفت بکالسکه بخار نشسته راندیم چون راه سربالا بود کالسکه خیلی آرام میرفت ساعتی دو
فرسنگ و نیم طی میکرد کوههای بلند درهای خوب چشمهها رودخانهها آبشارها دهات خانهای کوچک
قشنگ گلهای رنگ برنگ چمن سبزه در طرفین راه بسیار بود هوا هم از باریدن باران مثل بهشت بود از آنجا
از این راه از بعد استاسیون فرانزانسفست که از قلاع محکمه استریه است الی شهر انسپروک شب بود و ندیده
بودم اینست که حالا بتفصیل نمینویسم خلاصه همه جا سربالا میرفتیم و کالسکه از ده سوراخ کوه گذشت
اما چندان طولانی نبودند تا رسیدیم باصل قله و بلندی که اسمش برنر است که چهار هزار و سیصد و هفتاد و سه
پا از سطح دریا بلندتر است بسیار ییلاق و جای خوبی است کوههای بلند پر برف در اطراف این مکان
هست و از انسپروک الی اینجا همه جا جنگل انبوه است که اکثر درخت کاج است کالسکهها ایستاده آنچه آبی
که از این قله بطرف انسپروک و شمال میریزد داخل رودخانه دانوب شده بدریای سیاه میرود و آنچه بطرف
جنوب و سمت ایطالیا میریزد داخل رودخانهای پو و ادیژ شده بدریای ادریاتیک میرود خلاصه راندیم
چند فرسنگی که رفتیم بجائی رسیدیم که اسمش شلبرغ است کالسکهها ایستاد و از اینجا دیگر راه آهن سرازیر میشود
دیدم صدراعظم و دیگران همه از کالسکهها پیاده شده رو بپائین میروند پرسیدم گفتند کالسکه بخار
که از این کوه سرازیر میشود تماشا دارد منهم پیاده شده رفتیم سرپائین را دزیادی رفته تا رسیدیم بده کوچکی
از توی ده پیاده میرفتیم هیچکس در ده نبود عماد الدوله و اعتضاد السلطنه را دیدم تنها راه میروند پرسیدم
چه میکنید گفتند رفته بودیم بتماشای کلیسای ده چون روز یکشنبه است همه اهل ده در کلیسا بودند کشیش روی
منبر موعظه میکرد و چون چشمش بما افتاد از تعجب روی منبر خشک شده متحیر بود که اینها کیستند که با این کلاهها

و ترکیب وارد کلیسای اینجا هم که در یکی از گوشه‌های فرنگستان است شده اند بیاد و بسیار رفتیم و آمدن
کالسکه بخار را هم ندیدیم کالسکه‌ها پیش از ما پائین آمده ایستاده بودند و آنها که طالب تماشا بودند همه
مایوس و خسته شدند رفتیم توی کالسکه راندند هرچه پیش میرفتیم کوهها کوچکتر و کم جنگل‌تر و هوا گرم‌تر و کوههای سنگی
سخت دیده میشد راندیم تالنفران زانسفست رسیدیم آنجا پیاده شده نهار خوردند یکساعت طول کشید
در همه این استاسیونها فوج سرباز با موزیکان و صاحب منصبان وغیره برای احترام حاضر بودند بعد از نهار
راندیم تا برالا که سرحد ایطالیا و اطریش است رسیدیم شب بود آنجا ایستادند گرنویل مهماندار با همه مهمانداران
دیگر آمده مرخص شدند کمال التفات را بآنها کرده از محبتهای امپراطور خیلی اظهار رضامندی نمودم قستیقر خان
مهندس هم از اینجا رفت به ولایتش که باز بطهران بیاید خلاصه الی قلعه ورون را که در آمدن روز بود دیده
بودم از ورون تا شهر پولون را ندیده بودم اگرچه شب شد اما هوا صاف و مهتاب بسیار خوبی بود و کوهها
تمام شده بجلگه افتادیم شام را در کالسکه خوردیم و بعد از شام نخوابیدم بخیال اینکه منزل بخوابم همه همراهان خوابیده
من متصل بصحرا نگاه میکردم کالسکه بخار هم ساعتی ده فرسنگ میرفت باز ملاحظه کردم که صحرا همه حاصل زرت
و شلتوک و درخت توت ابریشم است بعضی تپه‌ها و کوههای کوچک هم دیده شد آبادی طرفین راه بسیار
بود و عمارات در مهتاب سفیدی میزد با صفا بود از یک سوراخ گذشتیم زیاد طولانی نبود از دو رودخانه عظیم
هم که پل خوبی داشت عبور شد چهار ساعت از نصف شب گذشته که سفیده صبح زده بود وارد گار پولون
شدیم بسیار کسالت بی خوابی داشتم حاکم شهر و حاکم نظامی آنجا که اسمش منزاکاپو است با سایر بزرگان
حاضر بودند اهل شهر هم همه خواب آلود و کسل بودند نه آنها درست ملتفت ما و نه ما ملتفت حالت آنها
شده سوار کالسکه شدیم تلگرافی از پادشاه ایطالیا که در شکارگاه کوه الب بوده اند رسید بسیار اظهار
خوشوقتی از ورود ما مجدداً اینجا کرده بودند خلاصه راه زیادی طی کرده رسیدیم بمنزل مهمانخانه که
زبان خان مشخص کرده بود رفتیم بالا اطاق من مقابل معبر عام بود صدای کالسکه و عراده و حمال و متعال
و موزیکان بطوری بود که امکان نداشت دقیقه شخص بخوابد بهر طور بود چهار پنج ساعت خوابیده

خوابیده باز خیلی غنیمت شمردم

در وین و ایطالیا وغیره هندوانه‌های خوب بهم میرسد زرت شیری خوب هم زیاد است دیگر میوه

خوبی بهم نمیرسد

امشب از دو رودخانه گذشتیم اول رودخانه ادیژ که از شهر کوچک رویکو میگذرد و این همان رودخانه
ایست که همه جا از دره‌های سرون اطریش بعد از تیرول زیری [illegible] همراه ما بوده است دویم رود پو است

که از نزدیک شهر فرار گذشته داخل دریای آدریاتیک میشود

روز دوشنبه شانزدهم

در شهر بولون توقف شد نهار را در مهمانخانه خورده عصر با حکیم طولوزان و حاکم بولون که اسمش کنت بارد سولن
است در کالسکه نشسته رفتیم بگردش رسیدیم بدو برج که ششصد سال قبل از این ساخته اند ما قطور نیست مثل
میل مربع است از میانش هم پله دارد و میتوان بالا رفت اما بسیار خطرناک است درمیان آن احتمال دارد نفس آدم
بگیرد صد و سی ذرع ارتفاع دارد و قدری هم کج است برج دیگر هم که عمداً بنا صنعت کرده کج ساخته است نزدیک
همین برج است آنهم ارتفاع زیاد داشته است اما از بس کج ساخته بود مردم واهمه خرابی آنرا داشته عمداً
خراب کرده اند حالا نصفش مانده است بعد از بعضی کوچه ها و محلات و از پهلوی عمارت مهمانخانه که تازه ساخته اند
گذشتیم بسیار خوب ساخته اند کوچه های شهر همه سنگ فرش و تمیز است با آبادی اطراف شهر صد هزار نفر جمعیت
دارد دکاکین و عراده زیاد دارد و میوه جات بسیار مخصوص هلو و هندوانه خوبی دارد از شهر بیرون رفته
همه جا از کنار شهر که دیوار آجری از قدیم دور آن ساخته اند دروازه و خندق که عمقی دارد و از
پهلوی قورخانه که تازه ساخته اند گذشته رفتیم سر بالا طرف جنوب شهر چند تپه است که از بالای
آنها مردم عمارات خوب ساخته اند عمارتی بود بالای تپه که در قدیم معبد بوده و هر وقت پاپ
بزرگ باین شهر می آمد آنجا منزل میکرده است حالا پادشاه ایطالیا ضبط کرده و مال مخصوص
پادشاه است چون این شهر تا پانزده سال قبل از این در دست پاپ و حکومت آن با کشیشها
بوده حالا بالمره مال دولت است رسیدیم بدر عمارت گشتیم بنای بسیار قدیمی است بعد
بیرون آمده دور عمارت که چشم انداز بسیار خوبی بشهر و صحرا داشت و خیلی باصفا بود قدری راه رفته
دیدیم تا چشم کار میکند صحرا سبز و آباد و حاصل زیاد و عمارات تک تک است که از توی سبزه سفید
میزند تپه بود از این تپه مرتفع تر روی آن عمارت ییلاق خوبی یکی از خوانین معتبر ایطالیا که اسمش وینی
است ساخته است خلاصه غروبی پایین آمده از دروازه دیگر وارد شدیم از پهلوی عمارت دیگر وارد
شدیم از پهلوی عمارت کهنه عالی گذشتیم که کتابخانه این شهر است و از قراری که گفتند کتاب زیادی
از خطی کهنه و غیره دارد و از عمارت حاکم نشین که گذشتیم دور عمارت از قدیم دیوار سنگی مثل قلعه کشیده
اند عمارت بزرگ قدیمی است اغلب بناهای این شهر کهنه و قدیم است اکثر عمارات را از سنگ ساخته اند
اسم این مهمانخانه که منزل ماست هوتل برون است وارد منزل شدیم شب را بتماشاخانه رفتیم تماشاخانه
بزرگ پنج مرتبه خوبی است چون ما اسب بازی خواسته بودیم زمین تماشاخانه را سیرک ساخته یعنی گرد کرده دورش را

چوب کذاشته خاک ریخته بودند مثل پاریس اسب بازی کردند چهل چراغ و دیوارکوبهای خوب همه با کاز روشن
بود تماشاخانه سفید است چوبهای مطلا و در سقف و غیره اشکال هم دارد جمعیت زیادی بود دو زن
اسب بازی میکردند یکی بد بازی میکرد متصل از اسب می افتاد اما دیگری که ینکی دنیائی بود خوب
بازی کرد الواط هم بازی در آوردند چون شام نخورده بودیم زود برخاسته بمنزل رفته شام خورده خوابیدیم
شهر با چراغ کاز روشن است دختر خوش لباس خوشکلی در تماشاخانه تازیانه دست گرفته اسب را تعلیم میداد
که میدوید می ایستاد بلند میشد اسبها هم اطاعت تازیانه را میکردند هم مطیع حسن و قشنگی دختر بودند

روز سه شنبه هفتدهم

باید برویم به برندیزی که آخر بندر ایطالیاست و آنجا کشتیهای دولت عثمانی حاضر شده اند برای بردن ما
باسلامبول صبح زود برخاسته نهار خوردیم همراهان از شوقی که برفتن ایران دارند همه رفتند براه آهن
اما حرکت دو سه ساعت بغروب مانده است ما هم بعد از نهار قدری در مهمانخانه مانده بجهت گذراندن وقت سوار
کالسکه شده رفتیم بتماشای کتابخانه جمعی از بزرگان و صاحب منصبان ایطالیا آنجا بودند دالان طولانی است
بعضی نوشتجات دیده شد بخط قبطی که از دو هزار سال پیش از این بر روی چوب که مثل کاغذ صاف و نازک
کرده نوشته اند و یکی از فراعنه مصر سرداری بزرگی را برای خریدن اسب مأمور جائی کرده بود سه هزار سال قبل این
تفصیل سفر خود را باز بر روی چوب کاغذی نوشته است بخط قبطی و عبری میگفتند که خوانده اما ترجمه اش حاضر
نبود اغلب چوبها و خطش هم ریخته بود و خطها هم برسم ایران و عثمانی از راست و چپ نوشته اند بعضی آنجا
موزه هم بود از حجاری مصر و غیره و بعضی اشیاء که از همین شهر بلون و قبرستانها پیدا کرده آنجا گذاشته بودند
در قدیم رسم بوده که هر کس میمرده خوراک چند روزه او را با بعضی اسباب با او دفن میکرده اند آن اسبابها را
که از دو هزار سال پیش بود پیدا کرده حتی پوستهای تخم مرغ که گذاشته بودند مرده بجوز و جمع کرده آنجا گذاشته بودند
استخوان چند مرده را همان طور بخاک چسبیده در آورده بپا داشته بودند دست یکی از مردها پول سیاه آن ایام بود
که همانطور در دستش دیدم مانده بود این پول را بدستش میداده اند که وقتی که از پل صراط میگذرد بمستحفظ پل صراط بدهد
که بگذارند بسلامت عبور کند یکی از مردها که زن بوده است دیدم گردن بندی گردنش بود حلقه انگشتری
هم در استخوان دستش مانده بود خلاصه کتابخانه و موزه بسیار مفصلی است این کتابخانه که عمارت بسیار
قدیمی است در آن وقت محل درس بوده است علمای زیاد آنجا بوده و از اطراف آمده در همین مدرسه
درس حکمت و غیره میخوانده اند بعد از گردش سوار شده رفتیم براه آهن چون وقت نرسیده بود در اطاق
کار نیمساعت معطل شدیم حاکم شهر سرداران نظامی و غیره همه بودند تا وقت رسید رفتیم بواکون ترن عوض شده است

این ترن مال کمپانی ایطالیائی راه برندیزی است اکونها بهم دیگر راه ندارند در واکون پشت سر ما
قهوه چی و غیره بودند که هر وقت خلیانی چیزی میخواستیم دست دراز کرده میگرفتند راندیم دست راست تا نیم
فرسنگ مسافت همه جا تپه و پشت تپها کوه بلند هم بود دست چپ صحرای سبز و آباد و درخت و حاصل
از پشت کوهها میرود تا بفلورانس که یکی از شهرهای معتبر ایطالیا است در ریمی که شهر کوچکی است دریای آدریاتیک
دیده شد بسیار قشنگ اما قدری که رفتیم بعضی تپها حاجب و مانع از دیدن دریا و کوههای دست راست هم
نزدیکتر شد آبادی و عمارات و دهات و قصبات خوب روی کوهها و صحرا بود از پزارو و فانو و غیره گذشتیم در اینجاها
چند دقیقه کالسکه ایستاد مردم زیاده از حد طالب دیدن ما بودند بطوریکه بزیر عراده راه آهن میرفتند زنهای
بسیار خوشگل و پسرهای خیلی خوب که خلقتشان میانه ایرانی و فرنگی بود دیده شدند بعد رسیدیم بشهر انکون که بندر
معتبریست اما شب بود چیزی دیده نشد جمعیت زیادی سر راه کالسکه آمده بودند موزیکان هم میزدند حاکم قلمی
و نظامی و اعیان شهر بحضور آمدند وزیر تجارت و زراعت را مخصوصا پادشاه ایطالیا مامور کرده بودند که
تهنیت ورود بگوید اسمش بارون فینال است بعد که گذشتیم شام خورده خوابیدیم

روز چهارشنبه هجدهم

صبح برخاستیم بسیار سرد بود از شهر فوگیا خواب بودم گذشته بودیم رسیدیم به بارلتا و باری و مولونیولی
هر جا چند دقیقه ایستاده تا رسیدیم بشهر برندیزی از بارلتا تا نزدیکی برندیزی همه جا طرفین راه درخت زیتون
بود زیتونهای کهنه پانصد ساله دیده شد روغن زیتون اغلب فرنگستان را از اینجا میبرند زراعت پنبه هم
بود برندیزی شهر قدیم کهنه ایست از وقتی که راه آهن ساخته شد کم کم آباد میشود حالا بندر است پست و توشجات
انگلیس بهندوستان ازین راه میرود و هم از هند بانگلیس از راه مصر و دریای احمر مردمان اینجاها بسیار
فقیر هستند کالسکها ایستاد جمعیت زیادی بود اشرف پاشا که سابقا در طهران ایلچی بود با کشتیهای عثمانی
آمده است صدر اعظم او را با قبولی پاشا و سرکیس افندی ایلچی مقیم ایطالیا و سایرین که از اسلامبول
آمده بودند بحضور آورد صحبت شد قبولی پاشا از اینجا مراجعت بوین میکند بعد حاکم قلمی و نظامی و بزرگان
ایطالیا که در این شهر اقامت دارند و قونسولهای دول خارجه مقیم اینجا بحضور آمدند بعد پیاده شده رفتیم
بکشتی دو کشتی از اعلیحضرت سلطان آمده است اسم یکی که سلطانیه و کشتی سواری خود سلطان است
برای نشستن ما آورده اند کشتی سواری باین قشنگی و زینت در فرنگستان ندیده بودم تالار و سایر اطاقها
با اسباب بسیار خوب دارد کشتی دیگر اسمش طلیعه است آنهم کشتی خوبی است در کشتی ما جا تنگ بود
صدر اعظم و عمله خلوت و حکیم طولوزان ماند و سایرین همه بکشتی طلیعه رفتند بجهة آوردن بارها و جابجا

شدن مردم پنجساعت در لنگرگاه ماندیم دو ساعت بغروب مانده بطرف اسلامبول حرکت خواهیم کرد در
فرنگستان الحمد لله تعالی بخیر و سلامت گذشت انشاء الله آخر سفر هم بخیر و سعادت خواهد گذشت
راه امروز از فوکتزیا باین طرف چندان آبادی نبود اغلب صحرا بود بوته گون و غیره داشت بنا بود پنجساعت
دیگر حرکت شود بعلت باد زیاد شب را در بندر ماندیم

روز نوزدهم

صبح برخواستم یکساعت از دسته گذشته حرکت شد شاهزادها و سایرین که در کشتی طلیعه بودند
بجز ابراهیم خان و مسیو ریشار و نریمان خان و برادر میرزا ملکم خان و اسبهای ما همه باین کشتی آمده گفتند
آن کشتی بسیار بد جائی است شکایت از کثافت و جانورهای گزنده آنجا داشتند بعضی را هم ملخ گزیده بود
هیچیک خواب نکرده بودند خلاصه شام و نهاری که آشپز سلطان طبخ میکند بسیار خوب است الحمد
لله هوا صاف اما قدری باد بود امواج زیاد کشتی را حرکت میداد قدری خوابیده بعد که برخواستم
با آخر خاک ایطالیا رسیده بودیم که ولایت اوترانت است یعنی ۳ ساعت بعد از حرکت از بریندیزی
باینجا رسیدیم چون نزدیک بساحل بود امواج کم شد نهار خوردیم نیمساعت بغروب مانده از مقابل
جزیرهٔ کرفو که دست چپ واقع بود گذشتیم کوههای آنجا پیدا بود اما بقدر ده فرسنگ بیشتر مسافت داشت
این جزیره بزرگتر جزایر سبعهٔ یونان است سابقا در دست انگلیسها بود و خودشان ده سال است بدولت
یونان واگذارده اند شب هوا بسیار صاف و بی ابر و باد بود و ستارها میدرخشید ماه هم چون شب بیستم
و دیر طالع شد اما در طلوع از دریا تماشائی داشت از پنجره کشتی تماشای دریا را میکردم آب دریا را که چرخ
بخار کشتی میشکافت کف کرده مثل رودخانه سفیدی میشد چیز بسیار غریبی دیده شد متصل از میان آب
و توی کفها مثل برق آتش در می آمد مثل نعل اسب که بسنگ بخورد و سنگ چخماق که آتش بدهد یا چرخ
الماس که آتش الکتریسیته میدهد بهمانطورها متصل آتش در می آمد توی کفها بیشتر و سایر جاهای
آب کمتر بود

روز بیستم

صبح یکساعت از دسته گذشته از محاذی جزیرهٔ سفالونی که یکی از هفت جزیرهٔ یونان و در دست
چپ است گذشتیم دریا امروز آرام بود هیچ باد نبود نهار خورده شد و از جزیرهٔ زانت هم که طرف دست
چپ و یکی از هفت جزیرهٔ یونان است و از محاذی ناوارن گذشتیم که در اینجا کشتیهای سه دولت روس
و انگلیس و فرانسه با کشتیهای دولت عثمانی و مصری جنگ کردند برای آزادی مملکت یونان و کشتیهای

دولت عثمانی و مصر را بالمره تمام کرده آتش زدند دوران زمان استعداد بحری عثمانی بالمره تمام شد دولت یونان
از دولت عثمانی جدا شده پادشاه علیحده پیدا کرد این جنگ چهل سال قبل ازین در عهد سلطنت سلطان محمود خان
پدر همین سلطان اتفاق افتاد در آن اوقات کشتی بخار شیوعی نداشت همه بادبانی بوده است خلاصه سواحل
یونان کم آبادی است معلوم بود که در کوهها آب بسیار کم است با دوربین دیدم اغلب خشک بود بعضی بوتها
در کوهها بود کوههای عقب مرتفع تر بودند خاک یونان ارسطو و افلاطون و بقراط و سقراط و اسکندر بزرگ
و حکما و شعرای قدیم آنجا را بنظر می آورد غروب آفتاب بدماغهٔ ماتاپان رسیدیم در دامنهٔ کوهها آبادی زیاد
پیدا بود که همه جزء آبادی ماتاپان است خانهها و عمارات سفید بود هر خانوار یک برج مانندی برای خود ساخته اند
بسیار محکم گویا اینجاها امنیت زیادی نداشته است محض احتیاط خانههای خود را محکم میسازند کوههای آنجاها
بسیار خشک و بی آب و هیچ سبزی حتی یک بوته نداشت همه سنگی بود شب را داخل تنگهٔ مالیا شدیم از میانهٔ ماليا
و جزیرهٔ سریکو گذشتیم سریکو دست راست بود مالیا دست چپ از اینجا رو بمشرق رفتیم که طرف یونان و اسلامبول
باشد الی حال باد هیچ نبود باین تنگه که رسیدیم قدری باد آمد کشتی را تکان میداد

روز بیست و یکم

صبح برخاستم بادی آمد اما هوا صاف بود و امواج دریا هم چندان زیاد نبود و نیم ساعت از دسته گذشته
بیک ساعت ایرانی بخلیج اتن رسیدیم اتن پای تخت مملکت یونان است از تنگه جزیرهٔ را گذشتیم که این جزیره
دست راست و دماغهٔ اتن دست چپ بود اما شهر اتن پشت دماغه و دور بود دیده نمیشد این جزیره را بواسطهٔ کتابی
که فنلون در احوالات اولیس نوشته که پادشاه این جزیره بوده و در جنگ تروا گم شده و تلماک پسرش به تفحص او
رفته بود بسیار مشهور و معروفست اما بسیار کوچک و خشک و بی آب و علف و درخت است سواحل دماغهٔ
اتن هم بسیار کوههای خشک دارد دست چپ در سواحل یونان آثار عمارت قدیمی با دوربین دیدم که روی
سنگی کنار دریا ساخته بودند ستون سنگی زیاد داشت مثل آثار تخت جمشید گویا هم مرمر بود اما بعضی خراب افتاده
بود این آثار در قدیم معبد بوده است در یونان بخصوص نزدیک بشهر اتن ازین آثار زیاد است بعد از سه
چهار ساعت از تنگهٔ جزیرهٔ لنگریون و جزیرهٔ اندرو گذشتیم لنگریون دست چپ بود جزیرهٔ بسیار بزرگی است
و متعلق بیونان اندرو دست راست و جزیرهٔ کوچکی است یک ساعت و نیم بغروب مانده از محاذی جزیرهٔ کوچکی
برا را که خاک عثمانی است گذشتیم پشت این جزیره جزیرهٔ کیو است جزیرهٔ بزرگی است که عثمانیها سقز میگویند
دست چپ هم جزیرهٔ سکیرو است که خاک یونان است اما دور بود دیده نمیشد مسافت از برندیزی الی اسلامبول
هفتصد و هشتاد میل و بحساب ایرانی دویست و شصت فرسنگ است هوا الحمد لله صاف بود اما باد مخالف

تصویر سلطان عبدالعزیز بادشاہ روم

SULTAN ABDUL AZIZ KHAN

متصل بشدت میوزید کشتی هم خوب مقاومت با امواج داشت و خوب راه میرفت اما اول ساعتی سه فرسنگ یک فرسنگش کم شد که ساعتی دو فرسنگ میرفت خوابیدم شش ساعت و نیم از شب گذشته یکدفعه کشتی ایستاد باعث وحشت شد پرسیدم گفتند عمدًا نگاه داشته اند چون بغاز داردانل نزدیک است شبانه نمیخواهند داخل شوند محض اطمینان که بدانم کشتی عیبی نکرده است گفتم نیم ساعت هم برانند رفتم خوابیدم بعد از نیم ساعت باز کشتی ایستاد ماه هم تازه طلوع کرده بود هوا بسیار ملایم بود دو ساعت بعد کشتی رو بداردانل حرکت کرد

روز بیست و دویم

صبح که برخاستم دو ساعت از دسته گذشته بود از جزیرهٔ کوچکی موسوم به تهنه دو که طرف دست راست واقعست گذشتیم از قلعهٔ آنجا شلیک توپ کردند دست چپ محاذی تهنه دو جزیرهٔ لمنو واقع است جزیرهٔ بزرگی است بعد از یکفرسخ رسیدیم ببغاز داردانل طرفین قلعه جات مستحکم ساخته اند قلعهٔ اول تهنه دو دست راست قلعهٔ دوم طرف چپ در خاک یوروپ سد البحر طرف راست مقابل سد البحر قوم قلعه سی قلعهٔ سوم سمت چپ خاک یوروپ شاهین قلعه سی است که خرابه و روی تپه ایست از قدیم قلعه بوده حالا هم مستحفظ و توپ دارد بعد قلعهٔ سلطانیه است طرف دست راست در خاک آسیا و در دست چپ هم قلاع و بروج و باستیان مقابل قلعهٔ سلطانیه هست قلعهٔ سلطانیه توپ زیادی دارد دیوارها را با سنگ ساخته اند سرباز مستحفظ داشت دورش هم آبادی و عمارت زیاد بود خانهای خوب داشت کشتی زیادی از تجارتی و سیاح وغیره امروز دیده شد کشتیهای کمپانی نمسه بسیار تردد میکرد و این قلاع و استحکامات از قدیم همیشه بوده و سلاطین عثمانی تعمیر کرده اند نه اینست قلعهٔ تازه ساخته باشند دست چپ مقابل آبادی قلعهٔ سلطانیه کنار بغاز آبادی بود اسمش کلید البحر همه این آبادیها جزء چناق قلعه است خلاصه پنج ساعت از دسته رفته به چناق قلعه رسیدیم از همه قلاع شلیک توپ کردند یک کشتی جنگی بزرگی هم از دولت عثمانی لنگر انداخته بود شلیک کرد خوب کشتی بود دسته و کل وسی عراده توپ داشت محمد رشدی پاشا مشهور بشیروانی زاده که صدر اعظم حالیه دولت عثمانی است از جانب سلطان از اسلامبول به چناق قلعه باستقبال آمده بود کشتی ما هم لنگر انداخته مقابل قلعهٔ سلطانیه ایستاد چون از اینجا باسلامبول ده ساعت راه است اگر امروز میرفتیم شب وارد اسلامبول میشدیم امروز تا عصر اینجا هستیم انشاءالله تعالی شبانه حرکت خواهد شد که صبح باسلامبول برسیم صدر اعظم عثمانی و حاجی محسن خان وزیر مختار ایران بالاتفاق نشسته آمدند بکشتی ما صدر اعظم با صدر اعظم عثمانی را بحضور آورد شیروانی زاده آدم بسیار باهوش بافهم خوش مشرب خوش صحبت زرنگی است مرد قریب به قطور کوتاه است ریش سیاه محرابی دارد فارسی میداند بعد از چند دقیقه صحبت رفته در ثانی باز با صدر اعظم ما آمده اینجا

که باو بوده‌اند از این قرار معرفی کرد امدی دیوان همایون کنعان بیک والی جزایر بحر سفید نظیف پاشا رئیس
نظامی قلاع خاقانیه بحر سفید ایوب پاشا و فرمانروا ولایت امین افندی قاضی چناق قلعه شریف رشدی
افندی که عمامه داشت رئیس دیوان تمیز ساعت بیک عمامه داشت میرالای توپخانه مصطفی بیک ایضاً
مصطفی بیک اجودان صدارت که رتبه قایم مقامی دارد سامی بیک امیرالای عساکر ضبطیه بحر سفید حافظ بیک
امیرالای دیگر رشدی بیک یکساعت و نیم بغروب مانده لنگر را کشیده رو باسلامبول رفتیم زنهای فرنگی بسیار
خوشگل توی قایقها سوار شده نزدیک کشتی ما آمده بودند قونسول دول خارجه در چناق قلعه زیاد است و عمارات
خوب ساخته‌اند صدر اعظم با سوار قایق شده رفت بکناره باز دید صدر اعظم عثمانی و کشتی بخار
سواری صدر اعظم عثمانی بسیار خوب کشتی است افتاد عقب ما کشتی طلیعه هم عقب آن را ندیدیم از طرفین بغاز قلعجات
خوب و توپ زیاد بود از سه چهار قلعه و باستیانهای خاکی که بطرز فرنگستان ساخته بودند گذشتیم آنچه بطرز جدید فرنگستان
است ده پانزده سال قبل از این ساخته‌اند باقی دیگر که دیوار و برج سنگی است از قدیم است طرفین بغاز تپه و پشت
سر آنها کوه است همه پر درخت و جنگل شهر کالیپولی و استحکامات آنجا در آخر بغاز واقع است که از آنجا
داخل دریای کوچک مارمارا میشود و چهل میل یعنی دوازده فرسنگ ایران است از کالیپولی شب گذشتیم دیده نشد

روز بیست و سوم

صبح از خواب برخاستم ساحل طرفین از دور پیدا بود کشتی هم آهسته میرفت چون باسلامبول نزدیک بود
طوری میرفت که در ساعت معین یعنی پنج از دسته گذشته به بغاز برسد رخت پوشیدم کم کم بطرف دست
چپ که سمت روملی و خاک یوروپ است نزدیک شدیم بعضی عمارات و آبادیها دیده شد خانهای خوب
ساخته بودند بعضی کارخانجات دیده شد گفتند تفنگ سازی و کرباس بافی است همه کناره تپه و ماهور و
درخت کاج و سرو و درخت جنگلی دارد اغلب سرو را روی قبرستانها میکارند ما توی دره کوهها هم سرو هست
از این آبادیها گذشته اسلامبول پیدا شد باز هم قدری گردش کردیم تا وقت برسد بعد از آن کشتی سلطانیه ایستاد
کشتی سلطان موسوم به پرتو پیاله را که اسم والده سلطان است با صدر اعظم به چناق قلعه فرستاده بودند
که در بغاز سوار آن شویم صدر اعظم در آن کشتی بود و همراه ما می‌آمد سوار قایق شده رفتیم بآن کشتی صدر اعظم عثمانی بکشتی ما آمده بود و
همراه ما بکشتی پرتو پیاله آمد این کشتی از کشتی سلطانیه کوچکتر اما تمیز و قشنگ است طاقش را خاتم کرده‌اند بهای خوب دارد در تمام
بیست کشتی از طبعهٔ ایران که در اسلامبول زیاد هستند قریب سه هزار نفر و پنج کشتی بخار بسیار بزرگ سوار شده
باستقبال آمده بودند کشتیهای خود را نزدیک کشتی ما آوردند در این بین صدر اعظم با شاهزادگان و غیره
بقایق نشسته از آن کشتی باین کشتی می‌آمدند یکی از کشتیهائی که تبعهٔ ایران در آن بودند دور کرده راندند که

نزدیک

نزدیک کشتی ما بیاید قایق صدر اعظم و سایرین کم مانده بود بخورد باین کشتی و غرق شود خدا رحم کرده بیک طوری
خلاص شده رسیده آمدند بالا اغلب پیشخدمتها هم بالباس رسمی بودند سایر پیشخدمتها و غیره همه در
کشتی اول ماندند خلاصه را ندیدیم دست راست جزایر زیاد است که کوه و درخت و بعضی هم چشمه آب دارد از بحریها
و بعضی متوطنین عثمانی را گفتند اینجاها عمارات میسازند که تابستانها بگردش بروند اما عماراتی ندیدیم شاید
توی درهها و پشت تپها بوده است رسیدیم باول آبادی شهر اسلامبول دست چپ خاک اروپا است دست
راست خاک آسیا ما نزدیک بخاک اروپ میراندیم کشتیهای بخار که ایلچیان خارجه نشسته استقبال آمده بودند
دیده شد اول آبادی بعضی خانهاست بعد ابتدا میشود دیوار کهنه سنگی که بروج دارد قلعه ایست از عهد قیاصره
ساخته شده است چون این نوع قلعجات حالا بکار نمیخورد تعمیر نمیکنند اما چون همه از سنگ و مستحکم است هنوز اغلبش
باقی است این قلعه محیط است شهر قدیم اسلامبول را که همه در روی تپه و ماهور و دره واقع است آبادی شهر در
طول بغاز است عرض چندانی ندارد و مجموعه آبادی که اصل شهر و سور اسلامبول است در توی همین قلعه و بعد از
قلعه الی اسکی سرای و الی عمارت بشیکتاش و یالی چراغان سلطان است که مساجد معتبر مثل ایاصوفیا و جوامع دیگر
و باب عالی که وزرا و وکلای دولت در آنجا می نشینند و باب عسکریه و عمارت وزیر معادن و تجارت و سربازخانهها
معتبره بیمارخانه بازار کاروانسرا و غیره همه در اینجاهاست از آن بعد هم همه جا در کنار بغاز و سر تپها و کوهها آبادیها
و عمارتهای خوب و مساجد و غیره دارد الی بیوکدره و طرابیه که ییلاق سفرای خارجه است اما تنک تنک ساخته
شده است سمت دست راست هم که طرف آسیا و اسکدار میگویند عمارات عالی و مساجد خوب هست بخصوص سرباز
خانهٔ سلیمیه که بسیار خوب ساخته اند اینطرف هم مثل آنطرف همه تپه و دره و جنگل کاج و سرو و بلوط است هر کس
هم عمارت و باغی دارد که درختهای میوه و سبزی کاری و گلکاری بعمل آورده در نهایت سلیقه درختها و باغچهها
را آب میدهند اما سایر درختهای جنگلی آب لازم ندارد و دیمی است و آنطرف این تپها گفتند جنگلهای بسیار
سخت انبوه دارد که نمیتوان میانش رفت اما این تپها چون نزدیک آبادیست اغلب درختهایش را بریده درختهای
کاج و سرو و بعضی دیگر را برای زینت خانهها و تپها نگاهداشته اند خلاصه بعد از دیوار و بروج قلعه جائی بود موسوم
به یدی قله یعنی هفت قله که مثل ارگ این شهر است دیوارهای سنگی و چند برج بزرگ دارد و اشتهار این مکان
برای اینست که در قدیم سلاطین عثمانی با هر دولت که اعلام جنگ میکردند یا برودتی حاصل میشد فورا ایلچی این
دولت را که در اسلامبول بود با طبعه و لاحقه اسیر کرده در این یدی قله محبوس میکردند بعضی اوقات هم میکشتند
بعد از آن بجامع سلطان احمد و ایاصوفیا و غیره پس باسکی سرای یعنی عمارت قدیم سلاطین عثمانی که بر روی تپهٔ
بلندی ساخته شده و دورش هم دیوار محکمی است رسیدیم حالا دیگر سلاطین عثمانی اینجا نمی نشینند باب عالی

وغیره هم از دور دیده شد سفارتخانهٔ ایران هم که عمارتی است عالی در همین جاهاست بعد به غلطه و بک اوغلی یعنی
پراکه منزل زمستانی سفرای خارجه است وسایر فرنگیان هم اغلب در آن محله می نشینند رسیدیم بعد بعمارت طولمه
باغچه پیشکتاش هم میگویند رسیدیم که سلطان با حرم و والده سلطان وسایر خانوادهٔ سلطنت و شاهزادها
آنجا می نشینند عمارت بسیار عالی خوبی است سلطان عبدالمجید خان که برادر این سلطان بوده ساخته است
از آنجا گذشته بعمارت پالی چراغان رسیدیم بسیار عمارت خوبی است اصل بنای آن از سلطان محمود خان
پدر این سلطان است و این سلطان تازه تعمیر و تمام کرده اند بعد رسیدیم به محاذی عمارت مشهور به بیکلر
بیکی که منزل ماست دست راست طرف اناطولی لب بغاز واقع است و چون در محله بیکلر بیکی ساخته شده
بآن اسم میخوانند عمارت عالی است چون جریان آب بغاز از بحر قرادنکیز به مارمارا است و بسیار تند
مثل رودخانه در بعضی مواقع جریان دارد از آنجمله در محاذی همین عمارت که منتهای جریان را دارد
کشتی ما نتوانست مقابل عمارت لنگر بیندازد از عمارت گذشته هزار قدم بالاتر ایستاد بعد از چند دقیقه
اعلیحضرت سلطان که در عمارت بیکلر بیکی بودند سوار قایق مخصوص که برای ما حاضر کرده بودند شده
آمدند بکشتی ما روی صندلی نشستیم صدر اعظمین هم نشستند بعد از قدری صحبت برخاسته از کشتی پایین
آمده با سلطان سوار قایق شدیم صدر اعظمین و حسین عونی پاشای سرعسکر در قایق ما بودند رسیدیم
باسکله عمارت رفتیم بیرون یکفوج سرباز موزیکانچی در حیاط و باغ عمارت موزیکان میزدند سلطان
ما را بردند بالا و اطاقها و عمارات منزل ما را نشان داده تعارفات زیادی کرده مراجعت بعمارت
خودشان نمودند سن سلطان چهل و چهار سال است هم سن ما هستند امروز در آمدن به بغاز از قلاع
و کشتیهای جنگی دولت عثمانی شلیک توپ زیادی شد چهار کشتی بخار بزرگ جنگی که بعضی از آن هم زره
پوش است در بغاز دیده شد که جلو عمارت سلطان دایما لنگر انداخته اند خلاصه بعد از همین ساعت من سوار
قایق شده با صدر اعظم و معتمد الملک و علی بیک تشریفاتچی باشی رفتیم بازدید سلطان بعمارت طولمه
باغچه عمارت بسیار خوبی است اغلب پلها و دیوار و ستون وغیره از مرمر است سلطان تا پای پله
باستقبال آمده در نهایت گرمی دست داده رفتیم بالا قدری نشستیم صحبت شد برخواسته بمنزل
آمده راحت شدیم عمارت بکلر بیکی بسیار عمارت خوبی است پلها و هزارهٔ دیوارها همه از مرمر است
عمارت بطور فرنگی و ایرانی و عثمانی و باین جهة بسیار خوش طرح است همه اسباب اطاق از پرده و صندلی
و نیم تخت و میز و آئینه و چهل چراغ و جار بسیار اعلی و خوب است باطاقها پارچه های اعلای فرنگی
چسبانده اند پنجره ها همه بلور یکپارچه است خیلی عریض و طویل و سنگین اما طوری ساخته اند که یک بچه میتواند

بآسانی ساعتی ده دفعه بالا و پایین کند و باندازه و هرجا هم بخواهد واگذارد و بدون جهت و ریزه و امداد می‌ایستد
و بدون خطر میتواند سر را از زیرش بیرون کرد این نوع پنجره‌ها را در لندن دیده بودیم بسیار خوب چیزیست همه
عمارات سلطان پنجره‌هایش آئینه و همین طور است عرض بغاز از هزار ذرع متجاوز است آنطرف هر کس راه
برود و هر رنگ لباس پوشیده باشد با چشم بدون امداد دوربین میتوان تشخیص داد و گلوله تفنگ خوب
از این طرف آن طرف را میزند عمق بغاز از ده ذرع و بیست ذرع و بعضی جاها الی صد و ده ذرع است
کشتی جنگی بسیار بزرگ در همه بغاز میتواند عبور کند موقع و محل شهر اسلامبول در هیچ جای دنیا نیست
مثلاً میتوان از ینگی دنیا چهل چراغ و میز و صندلی و اسباب یک عمارتی را خرید بدون اینکه گردی بر آن
بنشیند یا حرکت کند آورد پای عمارت و هم بغاز باز کرد سنگ مرمر و غیره هرچه بخواهند برای عمارات
از هر بلدی بکمال آسانی میتوان حمل باین شهر کرد و همچنین مال التجاره همه دنیا با کمال سهولت میتوان
با کشتی آمد و رفت کند تالار بسیار وسیع با زینت خوبی در عمارت بیگلربیگی است اغلب سقفها از چوب
و تخته است اما بسیار خوب نقاشی کرده‌اند فرش اطاقها از حصیر بسیار تمیز است کنارهای باریکی از فرش
فرنگی بر روی حصیرها کشیده‌اند که از آن رو راه میروند زیر این تالار حوضخانه مرمر بسیار خوبی دارد از بعضی
اشکال آب میریزد توی حوض مرمر که یک پارچه است بسیار خوش هوا و برای تابستان خیلی خوب است
ستونهای مرمر خوب دارد و همه ملتزمین عمارات منزل دارند حمام بسیار خوبی از مرمر توی همین عمارت دارد
خزانه‌های کوچک مرمر که هر خزانه شیری دارد آب سرد و گرم می‌آید چون مدتی بود حمام نرفته بودیم بحمام رفته
بعد از حمام رفتیم پایین باغ عمارت را گردش کرده پیاده خیلی راه رفتیم باغ چون در دامنه کوه است مرتبه
مرتبه ساخته‌اند هر مرتبه از دو طرف پله‌های مرمر دارد و دست اندازهای چوبی کوچک دور مراتب باغ است
روی دست اندازها تک تک چراغ گاز هم بود دیوار هر مرتبه را از درخت عشقه که بجدار می‌پیچد همه سبز است
کاشته‌اند بدیوار چسبیده مثل زمرد سبز کرده است بسیار خوب و درختهای دیگر از امرود و هلو و آلوچه و سیب
و غیره دارد و باغچه بندیهای خوب بطور فرنگی گلکاری بسیار خوب مجسمه و حجاریهای مرمر خوب شکل شیرهای
یال‌دار و غیره و در حوضها دیده شد بعضی مجسمه اسب و بیزون از برنز دیده شد پنج شش مرتبه همین طور
باغ و پله مرمر و دست انداز و غیره دارد و بسیار با صفا چشم انداز خوب به بغاز و در این مراتب بالا هم عمارات
و قصور عالیه دارد که جزو همین عمارت بیگلربیگی است همه را گشتیم همه اسبابهای بسیار خوب دارد حوضخانه بود
حوض و فواره مرمر بسیار خوب داشت و دیواره دو طرف طاق را از مرمر حجاری کرده فرو برده‌اند بدیوار مثل گلدانهای بزرگ
ستون قطار حجاری کرده‌اند بالای گلدانهای اول هر یک شیر آبی است شیر را باز کرده آب تیز کم خوبی بگلدانها اول میریزد گلدانها پر

میریزد تا باخر که مثل حوض کوچکی است و سوراخ دارد که آب آنجا مفقود میشود بسیار تمیز و خوب است هوای
اطاق را سرد میکند در این مراتب بالا و باغات سلطان کبوترخانها و کبوتر زیادی دارد خیلی وسیع مستحفظین
آنجا حاضر بودند و در نهایت تمیزی نگاهداری میکنند گفتند سلطان اغلب اوقات بتماشای اینجا میاید دیگر طوطیهای
مختلف رنگ رنگ و طوطی شکاری مرغ و خروس و انواع حیوانات دیگر هم بود خیلی آنجاها گشته بعد پائین آمده
رفتیم بعمارت مابین اصل شهر اسلامبول و محله بک اوغلی و غلطه و محله قاسم پاشا یک بغاز دیگری
هست سوای بغاز بزرگ که آخر آن منتهی بکوه و تپه میشود عرض این بغاز خیلی کمتر از بغاز بزرگ است دو جسر
هم دارد که از غلطه باسلامبول عبور میشود

روز بیست و چهارم

امروز نهار را منزل خود خوردیم بعد از نهار سفرای خارجه مقیم اسلامبول و وکلای دولت عثمانی بحضور
آمدند اول فرید پاشا از جانب والده سلطان باحوالپرسی و تهنیت ورود آمده بود بعد وکلای دولت
عثمانی و بعد از آنها سفرای خارجه آمدند اول ایقناتیف ایلچی کبیر دولت روس آمد در اطاق کوچک صحبت شد
جوان خوشروی خوش صحبتی است ریش را میتراشد سبیل دارد او رفت بیرون الیوت ایلچی کبیر انگلیس آمد چانه را میتراشد
در گونه ریش دارد با او هم صحبت زیاد شد او که رفت بعد رفتیم در تالار همه سفرای دول دیگر با اتباع صف کشیده
کشیده ایستاده بودند ایلچی روس اول اتباع خود را که بقدر بیست نفر میشدند معرفی کرد بعد ایلچی انگلیس اتباع خود را معرفی کرد
بعد نزد یک یک ایلچیها رفته با هر یک صحبتی شد اسامی وزرای مختار و وکلای عثمانی از این قرار است وکلا و وزرای عثمانی محمد رشدی
پاشا شیروانی زاده صدر اعظم مدحت پاشا وزیر عدلیه رضا پاشا وزیر بحریه سابق حسین اونی پاشا وزیر خارجه احمد پاشا
وزیر بحریه جودت پاشا وزیر علوم حمدی پاشا وزیر مالیه کامل پاشا وزیر فواید محمود پاشا وزیر تجارت صادق پاشا ناظر رسومات
کمال پاشا ناظر اوقاف غالب بیک دفتردار سلطان وزرای مختار دول خارجه ایقناتیف ایلچی کبیر روس الیوت ایلچی کبیر انگلیس بورد
شارژ دفر فرانسه او دلف ایلچی اطریش اوجمان ایلچی المان کرمبرک ایلچی بلژیک کو و سا رژ دفر ایطالیا بوکر ایلچی ینکی دنیا و سایرین
پنجساعت بغروب مانده با قایق رفتیم بکشتی پرتو پیاله نشسته برای گردش رفتیم بطرف بالای بغاز سمت
ببوکدره از عمارت بیکلربیکی تا منتهی الیه بغاز که ببوکدره باشد با کشتی بخار نیمساعت راه است عمارات
و یالیهای خوبی که در طرفین بغاز دیده شد از این قرار است طرف دست راست که سمت خاک آسیاست
عمارت کوک سو که از بناهای سلطان عبدالمجید خان است کلاه فرنگی دو مرتبه کوچکی است پلها و دیوارها
همه از سنگ مرمر است مرمر را منبت کاری و حجاری بسیار مرغوبی کرده اند اسباب زینت اطاقها هم همه
از عهد سلطان مجید خان مرحوم است که طغرای اسم او در اسبابها بود باغ و باغچه کوچکی هم دور این کلاه فرنگی است

بسیار جای قشنگی است رودخانهٔ کوچکی از نزدیک این عمارت داخل بغاز میشود موسوم بکوک سو یعنی آب کبود
این کلاه فرنگی هم بآن اسم موسوم شده است اغلب مرمرهائیکه در عمارات اسلامبول کار میشود از معادن
ایطالیا می آورند عمارت عادله سلطان خانم خواهر سلطان بسیار عمارت و باغ خوبی است خانهٔ شریف عبد
المطلب شریف سابق مکهٔ معظمه که حالا در اسلامبول مجبوراً متوقف است خانهٔ مرحوم فؤاد پاشای وزیر
خارجه خانهٔ راشد پاشا وزیر خارجهٔ حالیه خانهٔ رؤف بیک وغیره طرف خاک اروپا در دست چپ عمارتهای
دولت خارجه است که اغلبی باغ و عمارات خوب دارند مثل سفیر روسیه یالی خدیو مصر که بسیار خوب ساخته اند
یالی فاطمه سلطان خانم دختر مرحوم عبدالمجید خان این دو یالی در محلی موسوم به امیرکان ساخته شده است
خانهٔ رشدی پاشای صدر اعظم خلاصه رفتیم تا بیوکدره آب بغاز دره ساخته و قدری سمت دست چپ رفته
است که دور هیچجا عمارت وکوه است و اسمش را بیوکدره سیکو بیند یعنی درهٔ بزرگ برگشتیم در محاذی
عمارت کوک سو کشتی ایستاد سوار قایق شده بعمارت رفته همه را گشتیم بسیار قشنگ جائی بود دوباره
بکشتی برگشته آمدیم منزل

روز بیست و پنجم ۲۵

امروز ناهار در عمارت یالی چراغان مهمان سلطان هستیم رفتیم دم اسکله صدر اعظم عثمانی مدحت
پاشا سرعسکر پاشا وزیر بحریه و وزیر دولت خارجه وغیره منتظر بودند با همه احوالپرسی شد سلطان در پله ها بودند
دست داده تعارف کرده رفتیم بالا اول باطاق خلوت رفته قدری با سلطان نشستیم صدر اعظم با هم بود
بعد برخاسته رفتیم باطاق دیگر بطرز غروب میزی گذاشته بودند روی صندلیها نشستیم ناهار خوبی خورده شد
با سلطان زیاد صحبت کردیم پادشاه انگلیس از اسکوتلند تلگراف احوالپرسی با کرده و در آنجا احوالپرسی
هم از سلطان کرده بودند همان تلگراف را امروز بسلطان نشان دادم و سلام پادشاه انگلیس را رساندم
بعد از ناهار رفتیم باطاق دیگر نشسته قهوه خورده برخاسته رفتیم منزل عصری از در باغ بالای همین عمارت
سوار شده بگردش رفتیم میخواستیم تا سر تپه و کوهی که از همه بلندتر بود رفته شهر و بغاز و اطراف را تماشا نمائیم
از کوچه ها راندیم آبادی و خانهای خوب تک تک و خانه و باغ خوبی از خدیو مصر دیده شد رفتیم بالا
سوار اسب یمین الدوله بودم بالای کوه پیاده شدم هوا بسیار سرد بود حالت کوه و گیاهها و هوا بسیار
شبیه بود بکوهها و هوای کجور کلارستاق مازندران یک مقبره با جای یکنفر متولی بالای تپه بود
بسیار کوچک متولی هم بود میگفت اینجا پیری و درویشی دفن است داخل شدم قبر طولانی بود چشم
انداز بسیار باصفائی داشت پشت تپه ها سمت مشرق صحرای وسیعی است که میرود به آناطولی الی

طهران بلکه الی جمین وصل است کوهها پیدا بود اما آبادی چندان دیده نمیشد سمت مغرب دریای
مارمارا هیچ جزیره آباد با کشتیهائی که ایستاده و آمد و رفت میکردند پیدا بود و طرف شمال هم کوه بود
و بعد از خلاصه بسیار خوب جائی بود و بعد از راه دیگر پائین آمده بکوچه سنگ فرشی رسیدیم اسب بزحمت
راه میرفت قدری هم پیاده راه رفته تا بعمارت رسیدیم

روز بیست و ششم

نهار را منزل خورده بعد رفتیم بشهر اسلامبول برای تماشای مسجد ایا صوفیا و سفارتخانه ایران قبل از
رفتن یوسف عزالدین افندی پسر بزرگ سلطان که شانزده ساله و شاهزاده خوبی است بدیدن ما
آمد در اطاق نشستیم قدری صحبت شد نشان اقدس با حمایل آن که از جمله نشانهای دولت ایران است
بسلطان زاده داده شد بعد از دقیقه که رفت ما سوار قایق شده رفتیم بعمارت چراغان باز دید یوسف
عزالدین افندی از آنجا برخاسته باز سوار قایق شده رفتیم باسکله شهر جمعیت زیادی از اهالی اسلامبول
و تبعه ایران و فرنگی در کشتیها و خشکی بودند بیگلربیگی شهر که اسمش اسمعیل پاشاست و شهر امینی میگویند
با اجزای حکومت و سواره نظام و غواص زیاد و برای تنظیم مردم حاضر بودند سوار کالسکه رو بازی
شدیم کوچها اگر چه بلند و پست است اما باز همه جا کالسکه میرود راندیم تا رسیدیم بمسجد ایا صوفیا
پیاده شده داخل مسجد شدیم خدام مسجد صف کشیده بودند احوال پرسی شد کمال پاشا وزیر اوقاف
هم حاضر شد مسجد بسیار عالی و قدیم است همه را از سنگ ساخته اند حیاط مسجد بسیار
بزرگ است گنبد و طاق آن بسیار وسیع و بلند ارتفاع گنبد تا زمین تخمیناً باید هفتاد ذرع
باشد بنای آن از هزار و سیصد و ده سال قبل از این است اول بتکده بوده بعد کلیسای نصارا
شده بعد از آنکه سلطان محمد فاتح فتح اسلامبول را کرد الی حال مسجد است و بهمین جهت که از اول
مسجد نبوده قبله محراب کج است منبرهای متعدد دارد که در ایام رمضان و غیره در چند جا
وعظ و نماز میکنند جائی در غلام گردش مرتبه بالا برای سلطان ساخته اند که هر وقت می آیند
آنجا نماز میکنند که کسی ایشان را نمی بیند بعضی حجاری و منبت کاریها از سنگ در سر
ستونهای مرتبه بالا کرده اند و در سقف هم بعضی خاتم سازیها از سنگ داده اما بمرور ایام
و امتداد زمان این مسجد از آن جلوه افتاده است یک طرف مسجد هم اندکی شکسته و نشست
کرده است مثل یک درخت کهنی است که طراوت جوانی از او رفته باشد خلاصه نماز ظهر و عصر را
در مسجد کرده بکتابخانه مسجد رفتیم قریب دو هزار جلد کتاب بود و همه کتابهای عربی از فقه و اصول و معانی

بیان و تواریخ و حکمت وغیره که هر کس بخواهد آمده همانجا نشسته میخواند بعد رفتیم مرتبه بالا یعنی وسط مسجد
که دور ستون خورده به مسجد نگاه میکنند که هر وقت جمعیت زیاد بشود آنجا هم می‌نشینند راه
طولانی بود اما پله زیاد نداشت راه سنگ فرش عریضی است مثل دالان پیچ خورده بالا میرود
قدری آنجا گشته پائین آمدیم در این مرتبه معلوم میشود که مسجد یکطرفش شکسته است سوار کالسکه شده رفتیم
بسفارت خانه ایران که از بناهای خود صدر اعظم است رسیدیم بدر عمارت جمعیت زیادی از ایرانی
و عثمانی و فرنگی بودند داخل عمارت شده بالا رفتیم پله‌های مرمر داشت عمارتی است بسیار عالی با اسباب
از پرده و صندلی و نیم تخت و چهل چراغ وغیره قدری نشسته میوه و چای خورده معاودت کردیم شام را در
عمارت بشکطاش دعوت رسمی بود با لباس رسمی رفتیم همه شاهزاده‌ها و نوکرهای بزرگ ما و جمیع سفرای خارجه
و وکلای عثمانی بودند داخل عمارت شدیم سلطان تا دم پله آمدند دست داده رفتیم بالا اول در اطاق خلوتی
نشستیم صدر اعظم هم بود بعد از چند دقیقه مکث گفتند شام حاضر است رفتیم در تالار همه سفرای خارجه صف
کشیده ایستاده بودند سلطان بمترجمی راشد پاشای وزیر خارجه اول با ایلچی روس بعد انگلیس و سایرین یکی
یکی تعارف کرده حرف زدند بعد از آن ما بمترجمی صدر اعظم همانطور با سفرا صحبت کردیم اما من چندان
محتاج بترجمه نبودم خودم فرانسه حرف زدم این صحبت با سفرا همینساعت طول کشید بعد رفتیم پائین تالار
بزرگ بسیار خوبی بود که میز شام گذاشته بودند من و سلطان در بالای میز بودیم من طرف دست راست
سلطان طرف دست چپ و خیلی پائین‌تر از ما طرف دست راست اول ایلچی روس بعد انگلیس بعد از آن
عضد الدوله حسام السلطنه مدحت پاشا معتمد الملک وغیره الی آخر بودند طرف دست چپ خیلی پائین‌تر از
سلطان اول صدر اعظم ایران بعد صدر اعظم عثمانی اعتضاد السلطنه نصرة الدوله سرعسکر پاشا وغیره الی آخر
چهل چراغ بسیار بزرگ خوبی در وسط تالار آویخته بودند که با گاز روشن بود و چراغهای دیگر هم از جار و دیوار
کوب همه با گاز روشن بود این تالار با اسبابش از بناهای سلطان مجید خان مرحوم است دور تالار
غلام گردش دارد و در آن بالا موزیکانچیها موزیکان میزدند اما در وقت زدن موزیک گوشها پر میشد و هیچکس
با کسی نمیتوانست حرف بزند شام خوبی صرف شد بعد از شام با من و سلطان و صدر اعظمین سرعسکر پاشا
ایلچی روس ایلچی انگلیس باطاق دیگر رفته نشستیم قهوه آوردند صحبت زیاد شد بعد برخاسته رفتیم منزل شب
تاریک بود رفتن قایق در بغاز احتیاط داشت

روز بیست و هفتم

امروز نهار را منزل خوردیم بعد شاهزاده‌های اسلامبول و خلفای ارامنه بحضور آمدند بعد از آن دو نفر از بزرگان

هودی که لباس فرنگی داشتند آمدند عریضه مفصلی بزبان فرانسه خواندند بعد لباس رسمی پوشیده عبدالله
عکاس که خوب عکس می اندازد و اصلش عیسوی و فرانسوی بوده اسمش را عبدالله گذاشته است
چند شیشه عکس ما را انداخت بعد سوار قایق شده رفتیم بکشتی جنگی عزیزیه بالا و پائین آنرا گشتیم این کشتی را در لندن ساخته اند بسیار کشتی
خوبی است ملاحان و عساکری که در کشتی بودند مشق کردند پس از آن پائین آمده سوار واپور سیرتوبیاله
شده رفتیم برای جزایر از همه کشتیهای جنگی شلیک توپ کردند رسیدیم بجزایر پنج جزیره است دو تا کوچک
و سه تا بالنسبه بزرگ درخت بلوط جنگلی زیاد دارد کوههای سبز دارد و از بعضی لوتها و علفها خانهای قشنگ
بعضی تجار فرنگی و غیره ساخته اند یک مدرسه بحریه آنجا ساخته اند بسیار عالی که شاگردان بحری در آنجا درس
میخوانند یک کشتی جنگی هم مقابل مدرسه لنگر انداخته است که روی دریا هم با آن کشتی بعضی امتحانات
میکنند در هر یک از جزایر آبادی و خانهای قشنگ هست آب شیرین و چشمه ندارد و آبش از چاه است
در همه این جزایر روی هم رفته ده هزار خانه میشود در معاودت از ساحل آسیا و اسکداری آمدیم بعضی دهات و آبادیها
که در کنار دریا و بغل کوهها دیده شد از این قرار است بقه‌جق کارتال مال‌تپه قزباغچه سی بعد کادی کوی که وصل شهر
و از محلات اسکداری محسوب میشود در بقه‌جق و کارتال انگور زیادی عمل میآورند انگورش هم خوب است غروبی رسیدیم منزل

روز بیست و هشتم

صبح برخاسته رخت پوشیدم سلطان آمدند رفتیم پائین با هم سوار اسب شده از در باغ بالای عمارت بیگلربیگی
بکالسکه روباز نشستیم آفتاب از پیش رو بسیار تند و زننده بود راندیم بطرف باغ والده سلطان برای
صرف نهار خیلی راه بود در آخر آبادی و محله واقع است پیاده شده از پلهای عمارت بالا رفتیم عمارت
خوب ساده ایست اسباب طاق ممتاز دارد قدری نشسته رفتیم سر نهار بعد باز باطاق اول رفته
نشستیم خیلی صحبت متفرقه شد بعد برخاسته سوار کالسکه شده برگشته از در پائین عمارت بیگلربیگی
آمدیم تا دم تا دم پله سلطان آمدند بالا باز نشستیم صدراعظمین هم بودند صحبت زیادی شد سلطان
بسیار اظهار دوستی کرده برخاسته رفتند بمنزل خودشان باهم الی دم پله مشایعت کردیم
همه روزه چند کشتی بخار بزرگ از صبح تا شام پنج شش دفعه آدم حمل کرده بطرف بیوکدره و سایر محلات شهر
تردد میکنند این کشتیها اغلب مال کمپانی دولت‌خارجه است و از این حمل و نقل به محلات هر کشتی سالی ده هزار
تومان مداخل دارد هر وقت کشتی حمل اشخاص میکند مملو از آدم است یکطرف پرده کشیده زنها
نشسته اند باقی دیگر پر از مرد است و در آمد و رفت این کشتیها از بغاز برای مردمی که در قایقها نشسته عبور
و مرور میکنند بسیار خطر دارد اگر قایق نزدیک کشتی بخار برسد زور چرخ بخار که دریا را بتلاطم می آورد

قایق را غرق میکند چنانکه سه روز قبل ازین چند نفر زن و مرد معتبر در بغاز غرق شده تنها یک بچه با یک
نفر قایقچی خلاص شده اند رسم قایقچیهای بغاز هم اینست که هرکس غرق بشود ابدا بروز نمیدهند و کسی نمیفهمد گویا برای اینست
که مردم وحشت از سواری قایق نکنند و عمل آنها کساد نشود در سال خیلی اشخاص شبها و هنگام طوفان ببغاز غرق میشوند
اما این اشخاص چون روز روشن غرق شده بودند مردم دیده عرض کردند دیشب سر شام نشسته بودیم چند صدای شلیک توپ پیاپی
آمد تعجب نموده از پنجره نگاه کرده دیدیم اطراف بغاز شعله آتش پیداست معلوم شد که یا یقین شد دو است برج و علامت
بلندی در شهر است هر شب قراول دارد هر وقت جائی آتش بگیرد قرار اینست که بجهت خبر مردم هفت
تیر توپ می اندازند که بامداد خاموش کردن آتش بروند صبح معلوم شد که هشتصد خانه در محله قاسم پاشا
آتش گرفته است چون خانهای اسلامبول اغلب از چوب است بسا میشود که اخشاب آتش میگیرد و خانه های عدیده
سوار قایق شده رفتیم بعمارت بالی چراغان کوچه میان عمارت و باغ بالی چراغان فاصله است از روی کوچه
پلی هم ساخته اند هر وقت که سلطان با حرم و غیره بخواهند بروند بباغ از روی آن میروند با کالسکه از خیابانهای باغ
راندیم سر بالا باغی است جنگلی توی دره و تپه واقع است عمارت تک تک خوب هم بالای تپهها هست هنوز
ناتمام است عمله مشغول کار بودند وحوش سلطان در این باغ است طاوس زیادی دیده شد چند قفس
بود و ببرهای خوب داشت یک ببر بسیار دیوانه بود که هیچ ببری در هیچیک از باغهای وحش فرنگستان ندیده بودم
متصل عربده میکرد و در رو بتماشاچیها می آمد یک ببر عجیب دیگر بود که تا حال دیده نشده بود خالهای سفید
زیاد در پشت و پهلو داشت یعنی بدنش مثل سایر ببرها و با همان خطوط سیاه بود تفاوتی نداشت این خالهای
سفید علاوه بر آنها بود و شغالهای سفید بچه مرال میان بعضی مرغها و طوطیهای خوشرنگ هم بودند از آنجا با کالسکه رفتیم بجای دیگر که قفس
مرغها بود قفس طولانی خانه خانه که در هر خانه اشجار و حوض آبی بود و بسیار تمیز انواع مرغها بودند بخصوص قرقاول
طلائی مملکت استرالیا که قریب پنجاه شصت از آن در کل قفسها بود و در فرنگ ازین نوع قرقاول بسیار کم دیدم
اقسام قرقاولهای هند و چین و افریقا هم بود بعد از گردش پایین آمده رفتیم بعمارت آنجا هم کبوترخانه
زیاد بود کبوترها را نزدیک باغ عمارت سلطان نگاه داشته اند از پل باغ بعمارت رفتیم ستونهای عمارت و اغلب
دیوارها و زمین بلکه همه مرمر است این نوع مرمر را از معادن دریای مرمره می آورند که آن دریا بهمین اسم موسوم
است این مرمر عیب دارد یعنی خطوط سیاه رنگ بسیار دارد دیگر هر قدر بتراشند براق و صاف نمیشود در حقیقت یکنوع سنگی
است اما ستونهای یکپارچه و فرش زمین که وصل بسیار بزرگ دارد حمام خوبی از مرمر توی عمارت است این حمامها مثل حمامهای
ایران در خارج و دور از عمارت و گود نیست بلکه داخل عمارت متصل باطاقها مساوی است زود گرم میشود خزانهای مرمر
کوچک و بزرگ دارد که شیرها را باز میکنند آب گرم و سرد داخل حوضها میشود زیر حمام هم خالی است که آتش از خارج میکنند همینکه

سنگهای فرش حمام گرم شده و شراب گرم را باز کرده‌اند حمام گرم میشود منبع شیر را هم در پشت حمام است که آنجا آب را
گرم میکنند اگرچه وقت گذشته و تاریک بود اما همهٔ اطاقها از منازل سلطان و نشیمن والده سلطان و حرمخانه دیده
شد بسیار عمارت عالی پراسبابی است از قراریکه گفتند پول زیادی که گفتند پول زیادی بمرور ایام خرج این
عمارت شده است بنای اولش از سلطان محمود خان است اما آنرا خراب کرده خود سلطان از نو ساخته اند
سرکیس افندی معمار باشی سلطان که جوان خوبی است زبان فرانسه هم خوب حرف میزند همه عمارات را او ساخته
است حاضر بود غروب آفتاب سوار قایق شده رفتیم منزل شب حقه بازی را آورده بودند در تالار بساط حقه بازی
چیده بعد از شام رفتیم روی صندلی نشستیم طرفین هم همه بودند محقق چهار روز است که با عکسهای [illegible] بتجارت
بطرف ایران رفته است خلاصه حقه باز بد ترکیبی بود و زبان فرانسه حرف میزد و کارهای عجیبی کرد چند فقره از آن
که بسیار غرابت داشت از این قرار است ابتدا چوب باریک بی سوراخی از بغلش بیرون آورده و دست بردار
چوب یک مرغ قناری زنده در آورده رها کرد مرغ پریده آنطرف نشست بعد انگشتر یاقوتی دست عضدالسلطنه
بود گرفت گذاشت روی میز و لیموی ترش بزرگی هم آورده روی میز گذاشته گفت کدام را انتخاب میکنید
یکی از آن دو لیمو انتخاب شد آن لیموی دیگر را از میان برید که معلوم شود توی لیمو چیزی نبوده است بعد انگشتر را
برداشته توی دستش غیب کرد بعد رفت آن مرغ قناری را هم که بقدر گنجشکی بود آورد توی دستش با انگشتر مفقود
شد بعد از آن لیموی انتخاب شده را با چاقو از میان برید قناری را از توی لیمو در آورده انگشتر را [illegible]
هم بسیار محکم با تافته نازک سرخی بپای قناری بسته بود دستمال صدر اعظم را گرفت و از صنیع الدوله
الدوله با چاقو دستمال را بریده لوله کرد و گذاشت توی طپانچه انداخت بعد یک بطری در بسته‌ای را
آورده گذاشت روی میز دستمال دیگری گرفته او را هم صنیع الدوله برید و سوزاند دستمال را مالید
بدستش غیب شد چهار صد و قاب سیگار که در جیب پیش خدمتها بود گرفته گذاشت روی میز و گفت یکی را
انتخاب کنند صدر اعظم یکی را انتخاب کرد و دادند دست حسام السلطنه تپانچه در دستش بود اول زد
بطری را شکست از میان بطری یک قمری زنده در آمد که دستمال صدر اعظم بپایش بسته بود و لعینه
همان دستمال بود که اسم صدر اعظم را هم برای نشانه بدستمال نوشته بودند بعد از توی قاب
سیگار دست حسام السلطنه دستمال دیگری که بریده و سوخته بود درست و بی عیب در آورد
بعد انگشتر از مردم گرفت و داد دست یکی از پیش خدمتها گیلاسی آورد و تخم مرغی را با سفیده و زرده
توی گیلاس شکست انگشترها را هم انداخت توی آن گیلاس [illegible] را گرفت آب [illegible]
با انگشترها از گیلاس خالی کرد توی کلاه بعد کلاه را سرازیر کرد انگشترها [illegible] بدستمالی بسته از کلاه بیرون

افتاد

افتاد و توی کلاه هم هیچ چیز و تخم مرغی نشده بود باز انگشتر شاهزاده اعتضاد السلطنه را گرفت گذاشت رو میز و هندوانه آورد و گفت دیگر انتخاب کنید انتخاب شد انگشتر را دست گرفته غیب کرد و هندوانه را برید از توی هندوانه تخم مرغ درست نپخته در آمد تخم را هم شکست یک گردوی بی عیبی در آمد گردو را آورد جلو ما زمین گذاشت چکشی با مین السلطنه داد امین السلطنه با چکش بضرب تمام شکست انگشتر اعتضاد السلطنه از توی گردو در آمد بازیهای غریب دیگر هم زیاد کرد

روز بیست و نهم

امروز نهار را در منزل خوردیم کامل پاشا رئیس دار الشورای دولت که مرد بسیار خوب نجیبی است بحضور آمد این چند روز که نیامده ناخوش بود است داماد محمد علی پاشای مصری معروف است مرد پیر است بسیار صاحب دولت است او رفته راشد پاشای وزیر خارجه آمد برای تشکر نشانی که با و داده بودیم با او هم صحبت شد دو ساعت بغروب مانده سوار قایق شده رفتیم بکشتی پرتوپیاله نشسته بیالی صدر اعظم رفتیم قدری نشسته قهوه خوردیم یالی باصفائی دارد از بیکلربیکی تا یالی صدر اعظم خیلی راه است طرف دست چپ در خاک ارذب واقع است در محله بیکوی از آنجا میرود بطرابیه از آنجا به بیوک دره در معاودت با قایق الی منزل آمدیم غروبی بمنزل رسیدیم

روز دوشنبه غره شهر رجب المرجب

از اسلامبول حرکت شد به یونی از راه دریای قرادنگیز صبح برخاسته نهار را منزل خوردیم چهار ساعت از دسته رفته باید بعمارت سلطان برای وداع برویم مثل روز ورود تشریفات بعمل آمد آمدیم پایین سوار قایق شده صدر اعظم میرزا ملکم خان علی بیک هم بودند راندیم رسیدیم باسکله تولمه باغچه صدر اعظم عثمانی با همه وکلای دولت دم اسکله و سلطان تا پای پله عمارت آمده بودند دست داده رفتیم بالا در اطاق معینی نشستیم صدر اعظمین هم بودند خیلی صحبت شد برخاسته آمدیم منزل ایلچی کبیر انگلیس بحضور آمد قدری صحبت شد بعد از یکساعت دیگر سلطان آمدند تا پای پله رفتیم دست داده آمدیم بالا در اطاق قدری نشستیم باز صحبت شد برخاسته رفتیم در قایق مخصوصی که جای ما و سلطان وغیره مسقف بود نشسته راندیم برای کشتی سلطانیه که از برای ما حاضر شده بود دیدیم و انصافا عجب کشتی خوبی است مزین با یارها از صبح و دیروز آمده حاضر بودند با سلطان و صدر اعظمین تا چند دقیقه روی صندلی نشستیم سلطان برخاستند الی دم پله کشتی مشایعت کردم از کشتیها شلیک توپ کردند بقدر نیم ساعت هم برای کشیدن لنگر و بعضی کارهای دیگر معطل شده بالاخره دو ساعت و نیم بغروب مانده اسلامبول را وداع کرده براه افتادیم کشتی از بغاز بآرامی میرفت نزدیک بیوکدره و طرابیه که منزل ییلاق سفراست کشتیهای سفرای

خارجه که بمشایعت آمده بودند پیدا شدند کشتی سفیر انگلیس و روس بسیار کشتی بزرگ خوبی است هر یک ملاح
زیاد داشت همه بالای دکلها رفته هورا میکشیدند کشتی ایلچی فرانسه وغیره بهمین طور کشتی ما ایضاً ایلچی
روس سوار قایق شده آمد بالای کشتی بحضور رسید خیلی صحبت شد بعد او رفت میرزا ملکم خان ایلچی مقیم
لندن حاجی محسن خان ایلچی مقیم اسلامبول ورزیان خان که معاودت بپاریس میکند با ایلچی روس تا
باسلامبول طمسون صاحب شارژ دفر انگلیس که همه جا در این سفر با ما بود آنهم در اسلامبول ماند که برود
انگلیس باز خواهد آمد راندیم از بغاز گذشتیم در آخر بغاز که طرفین آن کوه است لب دریا قلعجات و سنگرهای
مستحکم ساخته اند همه جا توپ بود شلیک کردند کشتی طلیعه که از برندیزی همراه ما بود چون خوب نبود
عوض آن کشتی موسوم به عسیر که کشتی جنگی است آورده اند گفتند خوب است اغلب نوکرها آنجا هستند با این
تفصیل ایلخانی حسنعلی خان جنرال وزیر فواید مخبر الدوله نصر الملک شجاع السلطنه احتشام الدوله سپهسالار رساطو
خان ابراهیم خان نایب با اسبهای ما اما این کشتی چون جنگی است تند رو نیست کم کم عقب مانده
بالآخره مفقود الاثر شد گویا یک روز بعد از ما انشاءالله بپوتی برسد شب را باسودگی خوابیدیم ماه رجب
المرجب را توی دریا دیدیم بروی خط حضرت امیر المومنین علی ابن ابی طالب صلوات الله وسلامه علیه امشب اشرف
پاشای مهماندار بیچاره از بیت پله کشتی زمین خورده سر و دستش شکسته است حکیم طولوزان وغیره معالجه کردند
امروز طولوزان مارکو پاشا حکیم باشی سلطان را در عمارت بحضور آورد خیلی صحبت کردم مرد بیست چهل و پنج ساله
باریک زرد رنگ ریشش را میتراشد سبیل دارد فرانسه خوب حرف میزند گویا اصلا یونانی است از قدیم حکیم
سلطان بوده است

روز سه شنبه دویم شهر رجب

صبح از خواب برخاستم هوا از مرحمت خداوند تعالی مثال بهشت و دریا مثل آئینه صاف بود دست چپ همه جا
آب است الی سواستاپول و دست راست مملکت اناطولی عثمانلو است همه جا از نزدیک ساحل میرفتیم کوههای بلند
همه جا پیدا بود همه کوهها جنگل انبوه و درخت کاج هم داشت در بغله کوهها تک تک زراعت و آباد پیدا میشود
بسیار کوههای خوب و درهای قشنگ دارد عصری کم کم از ساحل دور شدیم امشب سه ساعت از شب رفته
بمحاذی بندر سینوب میرسیم از آنجا الی پوتی دیگر ساحل دیده نمیشود سینوب از زمان جنگ سواستاپول
که روسها کشتیهای عثمانی را آتش زدند اشتهاری یافته است که بمحاذی سینوب رسیدیم بادی از سمت
قرم آمده به پهلوی کشتی میخورد اگرچه جزئی بود اما کشتی را حرکت پرزوری میداد امروز صبح تا ظهر که آب دریا خیلی
آرام بود ماهیهای بزرگ بقدر یک اسب از دریا در آمده روی آب بازی میکردند

روز چهارشنبه سوم

دیشب الحمد لله هوا بسیار خوب و دریا آرام بود سواحل هیچ پیدا نیست صبح برخاستم نماز کرده قرآن خوانده بعد
باز خوابیده سه ساعت بعد برخاستم الحمد لله دریا هم آرام بود در اسلامبول چاپاری از طهران رسید از وزرا نوشتجات
داشت از مملکت سیستان اخبار مفصل بود و الحمد لله همه جای ایران در نهایت امنیت و آسودگی بوده است این
دریا را که قره دنگیز است اسم گذاشته اند حقیقت دارد و اسم با مسمی است آبش بنظر خیلی از دریاهای دیگر سیاه تر است
دیروز از سواحلی که نزدیک بود چند مرغ کوچک قشنگ پریده بکشتی آمده آنجا نشسته گرسنه مانده اند ساحل دور
شده است نمیتوانند بروند گاهی امتحانی میکنند اگرچه ساحل پیدا نیست اما از فراستی که خدا داده است رو
بسمت دست راست که سواحل آناطولی است و نزدیکتر است میپرند باز برمیگردند یکی از آنها را گرفته توی قفس
انداختند آب خورده بعد از دقیقه مرد امروز یکساعت بغروب مانده باز بکناره نزدیک شدیم و شهر و بندر طرابوزان
پیدا شد شهر و خانهها را با دوربین دیدم شهر قشنگی در دامنه کوه توی دره واقع است باز از کناره دور شدیم شب هنگام
شام خوردن رعد و برق از سمت مغرب پیدا و هوا تیره شد اما باد نبود بواسطه همان تیرگی مغربی و رعد و برق که
اثر بد در حالت دریا دارد دریا را منقلب کرد شام خورده بالای کشتی رفته قدری گشتیم دور آسمان همه ابر و تاریک بود
و از همه جوانب برق شدید میزد و صدای رعد می آمد وسط آسمان باز بود باد هم کمی می آمد خوابیدم الی صبح رعد و برق
شدیدی بود بسیار مهیب و ابر همه جا را گرفته بنای باریدن داشت

روز پنجشنبه چهارم

امروز باید وارد بندر پوتی بشویم دیشب بواسطه انقلاب دریا بهیچ جهت یکساعت بیشتر خوابم نبرد صبح زود
برخاستم نماز کرده قرآن خواندم هوا بسیار منقلب بود باران شدیدی می آمد یک برقی پنجاه قدم از کشتی دورتر زد
بدریا صدای هزار توپ کرده آب دریا را از هم پاشید اگر این برق بکشتی میخورد کشتی را بالمره از هم متلاشی میکرد
هوا همان طور بود یکدو ساعت خوابیدم از حرکت کشتی معلوم شد که بساحل نزدیک شده ایم برخاستم الحمد لله از دریای
بزرگ خلاص شده بساحل رسیده بودیم سواحل پوتی پیدا بود همه جنگل و کوه است هوا و طبیعت زمین بسیار شبیه
بگیلانات بود چون کشتی که ما نشسته بودیم خیلی بزرگ بود نمیتوانست نزدیک تر برود ایستاد کشتی دیدیم از
دور باز پهلو می آید معلوم شد کشتی عسیر است که عقب ما بود و میگفتند چون تند رو نیست دو ساعت از ما عقب
تر خواهد آمد معلوم شد دیشب بعلت بدی دریا کشتی ما را بوسط دریا برده از نزدیکی بکناره اجتناب کرده بودند
و بمقصد که پوتی باشد نمیرفته و آن کشتی چون باد از عقب بود و بادبانی کرده خیلی پیشتر از ما به پوتی رسیده بوده است
بسیار تشکر کردیم که آنها هم عقب نمانده رسیدند کشتی بخار کوچکی از طرف پوتی آمد که ما را ببرد و پرنس میکوف و کولونل نراک

مهمانداران سابق که ابتداء بانزلی آمده بودند در آن کشتی بودند از دیدن ایشان بسیار خوشحال شدم اما دریا چون
هنوز تلاطم زیاد داشت هرقدر میخواستند آن کشتی را بکشتی سلطانیه متصل کنند نمیشد چند دفعه آوردند
نزدیک کشتیها بهم خوردند دماغه و بغل کشتی میخیکوف شکست اما نه زیاد دو دفعه دیگر خواستند بچسبانند باز کشتی
سلطانیه شکست بالاخره قدری صبر کردند دریا قدری آرام شد آن وقت آوردند بهم وصل کردند قدری از
بارهای مخصوص ما را با بعضی از شاهزادهها و نوکرها بردند بآن کشتی ما هم رفتیم اشرف پاشای مهماندار را دیدم
سرش شکسته بازوی راستش در رفته بسته بود بگردنش رویش هم کبود شده با حالت بدی بسیار افسوس خوردم
تخته کم عرضی از این کشتی بآن کشتی گذاشته بودند بسیار خطرناک بود از آن رو رفتیم بآن کشتی صنیع الدوله در کشتی سلطانیه ماند که باقی
بارها را بیاورد جمعی هم ماندند بعد از نیم ساعت رسیدیم بدهنه رودخانه پوتی که داخل دریا میشود دهنه این رودخانه بزرگ است
اما کشتی از نیم فرسنگ بیشتر نمیتوانند ببرند دو طرفین رودخانه آبادی کمی دارد خانهها مثل خانههای رعیت مازندرانی و گیلانی است زمین
رطوبتی و هوای بدی دارد نوبه و تب در اینجا زیاد است کم کم شروع بآبادی اینجا کردهاند بندر پوتی هم لنگرگاه خوبی ندارد
بزرگ است نمیتوانند ببرند و نزدیک بساحل بیاید باید دور در بندر بایستد و کشتیهای کوچک حمل و نقل مردم
و بار تجارتی را میکنند یک کشتی بخار از انگلیسها و دو کشتی بادبانی از عثمانیها در بندر دیده شد صحرا همه جنگل است
منتهی بکوه میشود کوه هم جنگل انبوه است کنار رودخانه را از دو طرف بیرق زیاد زده بودند از کشتی که بیرون
آمدیم لب رودخانه اطاق کوچکی موجود کرده بودند گراند دوک میشل برادر امپراطور که جانشین و فرمانفرمای قفقاز است
با صاحب منصبان و ژنرالها دم اسکله حاضر بودند از کشتی پایین آمده دست بشاهزاده دادم فوج نظامی را که
از اسکله تا لب کالسکه ایستاده بودند پیاده رفته دیدم جمعیتی از طوایف و ملل مختلفه ایستاده بودند چرکس لکزی ارمنی
گرجی مسلمان و عثمانی از اهل باش آچوق فرنگی وغیره این ممالک جزء باش آچوق است یعنی سر برهنه واقعاً هم
اینطور است کل اهالی باش آچوق سر برهنه هستند ابداً زن و مرد و بچه عادت ندارند کلاه سر بگذارند پای تخت باش
آچوق شهر کوتایس است که مابین تفلیس و پوتی است خلاصه با شاهزاده زیاد تعارف و صحبت کردیم انصافاً شاهزاده
بسیار خوبی است و زمانی که پطربورغ بودم شاهزاده آنجا نبود از دیدنش بسیار خوشحال شدم از همه برادرهای امپراطور
کوچکتر است از طرفین عارض ریش دارد و چانه را میتراشد چشمهای کبود خوشحالت قد بلند نیز چاقی بعد از نیم ساعتی
سوار کالسکه بخار شده راندیم حکیم الممالک ماند که بارها را با راه آهن برساند مترجم جانشین بگلیارف پسر
شاه میرخان فارسی را خوب حرف میزد کالسکهها همه بهم راه داشت این راه آهن را تازه ساختهاند
تا تفلیس یک خط راه آهن است و آمد و رفت همه از این یک خط است بسیار زحمت کشیدهاند برای ساختن
این راه زمینها همه جنگل و باطلاق و پر آب است خشک کردن این طور زمین و ساختن راه آهن کار مشکلی است

بعد

بعد از باطلاقها همه جا کوه و دره است و راه متصل پیچ میخورد و سربالا میرود و از رودخانه و پلها میگذرد بعد راه
به تفلیس باید سرازیر برود با این جهات کالسکه بخار نمیتواند مثل ترنهای فرنگستان تند برود ساعتی دو فرسنگ
و نیم بیشتر نمیرفتیم خلاصه پنج ساعت بغروب مانده براه افتادیم هوا ابر و متصل باران شدید می آمد راه هم کوهستان
و جنگل بود غروبی رسیدیم بیک استاسیونی که نزدیک شهر گوتایس است آنجا غذا حاضر کرده بودند کالسکه ایستاد
پیاده شده رفتیم باطاق میز چیده بودند شام مختصری صرف شد یکدسته سرباز هم ایستاده بودند از طایفه گرجی
باشلق لباس عجیبی داشتند بهمان طرز لباس قشون قدیم قباهای گشاد سرخ سرشان هم مثل عمامه پارچه
سرخ بسته بودند در کمرشان یک طپانچه و یک بکده داشتند لباسشان شبیه بلباس زواد فرانسه و طوایف داغستان
بود اما تفنگشان از تفنگهای سوزنی کار جبه خانه طولا بود سوار کالسکه شده راندیم شب را با راحت خوابیدیم صبح
بسیار زود بشهر تفلیس نزدیک شده با کسالت از خواب برخاسته رخت پوشیدیم کالسکه ها ایستاد رفتیم
بیرون جانشین با صاحب منصبان زیاد و یکفوج حاضر بودند با جانشین سوار کالسکه روباز شدیم هوا بسیار
سرد بود بواسطه آمدن باران باد و بسیار سردی هم با گرد و خاک می آمد هنوز چراغهای کوچه هم میسوخت رسیدیم
درب عمارت جانشین فوجی با کل صاحب منصبان نظامی و غیره ایستاده بودند با همه احوالپرسی شد حاکم شهر تفلیس هم
با کدخدایان و کلانتر آمده نان و نمک که رسم است آورده بودند نطق مفصلی بزبان فارسی نوشته بودند ایستادیم تا نطق را
یکنفر که فارسی میدانست با کمال فصاحت بیان کرد بعد رفتیم بالا در اطاق پرنس اربلیانف که از شاهزاده های
گرجی است با بارون نیکلای که کارگزار خارجه قفقاز است ایستاده بودند جانشین معرفی کرد پرنس اربلیانف را
میشناختم هفت سال قبل از این که به بندر فرح آباد مازندران رفته بودیم از جانب امپراطور با کشتیهای جنگی روس
باتجا آمده بود بعد جانشین اطاقها و منازل ما را نشان داده خود رفت نهار خورده خوابیدیم شهر تفلیس در
توی دره و اطراف کوه است در دامنه و سر کوه هم خانه هست رودخانه کر از میان شهر میگذرد در این فصل آبش
زیاد نبود پلی بر روی آن بسته اند طرف شمال رودخانه شهر تازه و محله فرنگیهاست که عمارت جانشین و حاکم
نشین هم آنطرف است طرف جنوب شهر قدیم تفلیس است روی تپه آثار قلعه قدیم سلاطین گرجیه است
این شهر پنجاه سال قبل از این بسیار محقر و کثیف بوده حالا کم خانهها و عمارات و مکتب خانه ها و کوچه های
وسیع سنگ فرش ساخته اند قله کوه قاف که فرنگیان کازبک میگویند از شهر پیدا بود بسیار کوه مرتفعی است مملو
از برف است در ره و سر راه عراده ساخته که حالا با آنطرف کوه با کالسکه میروند که شهر ولادی قفقاز آنطرف کوه و راه
مسکو و حاجی ترخان است از خشکی دور تفلیس کوههای خشک دور تر از شهر جنگل دارد هوای شهر خوب نیست
در تابستان و پائیز بسیار گرم و مختلف است گاهی که باران در اطراف شهر بیاید بسیار سرد شده بعد باز گرم میشود

هوایش تب و نوبه خیز است پنجاه هزار نفر جمعیت شهر است اغلب غربا و خارجی و مخلوط از طوایف هستند ایرانی
و گرجی و روسی و عثمانی چرکس المان ارمنی میوه خوب از قبیل هندوانه انگور امرود خیار دارد امروز رفتیم دیدن جانشین
که در همین عمارت منزل ماست از چند اطاق گذشتیم یک تالاری بود که بناهای ایران ساخته بودند و گچ بری کرده بودند
با آئینه عمارت خوبی داشت اسباب اطاقها همه از ایران بود قالیهای بزرگ و کوچک کرمانی قائینی کرمانی
اسباب میز و تخت وغیره از خاتم شیرازی و اصفهانی پرده های اطاق از قالی بود پارچهای گلدوزی رشتی و متکا
و بالش و روی میز و صندلی وغیره بکار برده بودند این اسباب و صنایع ایرانرا برای اینکه ما باین عمارت آمده
ایم گذاشته اند بلکه از قدیم بوده است یک خرس سیاه بزرگی که جانشین سابقا شکار کرده مثل اینکه زنده است در
گوشه اطاق وا داشته اند اگر غفلة کسی به بیند خیال میکند خرس زنده است جانشین بدیوارهای اطاق اسلحه زیادی
از قبیل شمشیر قداره تفنگ طپانچه اسلحه قدیم مثل زره کلاه خود زین و برگ و رکاب یراق اسب مرصع طلا
و اسبابهای عجیب چیده و آویخته است حتی یک پیسوز قدیم که در ایران سابقا معمول بود در طاقچه اطاقش بود
همه اطاقهارا گشتیم از پنجره اطاقها چشم انداز خوبی بشهر تفلیس و کوهها داشت قدری نشسته بعد رفتیم باطاق
زوجه جانشین که متصل بهمین اطاق بود آنجا هم قدری توقف شد زن جانشین خواهر گراندوک بادن است
که در شهر کارلسروه المان با برادرش نهار خوردیم پنج پسر و یک دختر از جانشین دارد پسر بزرگش چهارده
ساله است اولادش در ییلاق بودند اسم زوجه جانشین الکافه او دورونا است بعد برخاسته باطاق
خودم آمدم بلافاصله زن جانشین با جانشین بباز دید آمدند شب را با جانشین بکالسکه نشسته رفتیم
بتماشاخانه تابستانی بنای بسیار مختصریست سفید کاری چهل چراغ برنز داشت که با گاز روشن بود
تماشاخانه از صاحب منصبان روس وغیره بود بهمه جهت دویست نفر آدم میشد و موزیک خوب زدند
بعد پرده بالا رفته چند اکت دادند بزبان روسی حرف میزدند خوب خواندند بازی و رقص و حکایات خوب
نشان دادند بسیار با مزه و با خنده بود زنها و جوانان روسی خوب و خوشگل بودند یک رقاص
فرانسه هم بود بسیار خوشگل و خوب میرقصید دو سال است اینجا آمده در آخر رقص ملی روسیه را کردند بعد
از آن رقص گرجی که بسیار خوب بود جمعی از گرجیه در دو طرف ایستاده دست میزدند یک نفر تنبک و دو
نفر سرنای ایرانی میزدند بسیار خوش آهنگ یک دختر و یک پسر میرقصیدند شبیه برقاصی ایران در
بین بازی که پرده افتاد رفتیم پائین باغ کوچکی بود چراغان کرده بودند قدری در چهار دری که بالا سکوی
باغ زده بودند نشستیم بعضی از زنهای گرجی وغیره را جانشین معرفی کرد بمنزل رفته شام خوردم
و در این بین منشی حضور حکیم الممالک صنیع الدوله که عقب مانده بودند رسیده بارها را آوردند اما

غریبی از طوفان دریا میکردند منشی حضور و صنیع الدوله که در کشتی سلطانیه بعد از ما مانده بودند گفتند
همینکه ما از کشتی خارج شده بیوقی رفته بودیم دریا منقلب شده بود بطوریکه هر قدر خواسته بودند کشتی بخار
کوچک روسها را به سلطانیه بچسبانند ممکن نمیشد از شدت موج آخر کشتیها بهم خورده چرخ هر دو شکسته
بود و بالاخره بهزار زحمت کشتی کوچک را نزدیک آورده همینکه موج آنرا بلند میکرده است یک لنگه
بار از آن کشتی باین کشتی میپراندند خلاصه با هزار جان کندن بار و آدم را حمل کرده بودند منشی حضور میگفت
اگرچه ساحل نزدیک بود چنان امواج ما را بهوا میبرد و از بالا پرت میکرد مثل اینکه از قلهٔ کوه پرت شویم
الحمد لله تعالی که این انقلاب چند ساعت قبل از آن که ما در دریا بودیم نشد اول بنا بود که از راه کوه قاف
و کزبک به بندر پطروسکی رفته از آنجا با نزلی برویم و در آن راه اخبار نموده عراده و کالسکه وغیره
حاضر کرده بودند چون هر قدر دریا را کم بکنیم صرفه در آنست خواستم از بادکوبه سوار کشتی بشوم قرار شد باده نفر
برویم ببادکوبه و سایرین همه از راه پطروسکی رفته سوار کشتی شده بیایند بادکوبه از آنجا ما هم سوار شده
بالاتفاق برویم انزلی صنیع الدوله را مأمور کردیم که تفلیس مانده بار تالی را که بیجا باری نمیشد حمل شود
با جمعی از همراهان بانزلی برساند روز جمعه در تفلیس بودیم که تفصیلش نوشته شد

روز شنبه ششم

امروز بهمن میرزا که از قراباغ آمده بود بحضور رسید شش هفت پسر بزرگ هم دارد که همه بحضور آمده بودند عصری
با جانشین بکالسکه نشسته شهر را قدری گشتیم گرم بود و گرد و خاک زیاد رفتیم آخر شهر الی باغ مجتهد
که آقا میر فتاح ساخته است اکثر اهل تفلیس نظامی هستند و قزاق قشونی شب در خانهٔ جانشین بشام مهمان
بودیم اول بتالاری رفتیم که صاحب منصب زیادی از اهل قلم و نظام وغیره ایستاده بودند همه را جانشین
معرفی کرد بهمن میرزا هم بود بعد رفتیم در تالاری سر میز نشستیم جانشین در دست چپ و زوجهٔ
ایشان در دست راست و سایرین هم بمراتب معینه نشسته بودند بعد از شام برخاسته به بالکون
عمارت که مثل مهتابی است و بباغ عمارت نگاه میکند رفتیم چراغان بسیار خوبی در باغ بود آتشبازی
مهتابی هم در روی کوه جلو عمارت کرده بودند جمعیت زیادی از نجبا و رعیت و زنها و دخترهای خوشگل
گرجی و فرنگی در باغ بودند بعد از آتشبازی و رقص قزاق که بطور بسیار خوبی میرقصند و در بین رقص طپانچه
می انداختند رفتیم باین باغ را گردش کردیم بازو ببازوی زوجه جانشین داده بودم کل خیابانهای باغ را
گردش کردیم همه جا نشان شیر و خورشید ساخته و پشتش را روشن کرده بودند تلگرافی از امپراطور رسیده بود
جانشین بجا آورد خواندیم احوال پرسی کرده بودند بعد آمدیم بالا باز قدری نشسته مراجعت بمنزل کردم امروز

از جانب خلیفه بزرگ اوچ کلیسای ایروان کشیشی آمده عریضه آورده بود و از طهران تلگراف رسیده بود که حاجی
سید اسد الله مجتهد اصفهانی بعتبات میرفته در کرند فوت شده است بسیار افسوس خوردم

روز یکشنبه هفتم

باید از تفلیس برویم ببادکوبه صبح زود برخاسته نهار خوردم معتمد الملک و شاهزادها هم امروز از راه
پطروسکی رفتند شش ساعت بغروب مانده راه افتادیم جانشین و همه صاحب منصبان قفقاز
حاضر بودند پنج کالسکه هم برای ما حاضر شده بود بهر کالسکه اسبهای متعدد بسته بودند سوار شده از کوی
شهر کهنه تفلیس رفتیم جمعیت زیادی بود از شهر خارج شده بچاپاری راندیم همه جا رودخانه کر مانده دست
چپ بود اما کم کم از ما دور میشد کنارهای رودخانه بید و بعضی درختهای جنگلی بود که سبزی میزد هوا بسیار
گرم و گرد و خاک غریبی بود از تفلیس که خارج شدیم دیگر در طرفین راه هیچ جه آبادی نبود تا چشم کار میکرد
صحرا و کوه خاکی دلگیر بود مگر در هر دو فرسنگی یک چاپارخانه ساخته اند که اسب عوض کنند راه هم از تفلیس تا
شش فرسنگ ساخته ریگ ریخته اند چندان گرد و خاک نیست اما راه که تمام شد گرد و خاک زیاد است در
چند چاپارخانه ایستاده اسب کالسکها را عوض کردند در هر چاپارخانه از سواره قزاق و مسلمان حاضر بودند
که سواره را هم عوض میکردند در چاپارخانه ال کت بزبان ترکی یعنی بخیر برو نهار حاضر کرده بودند یکساعت
بغروب مانده بود بعد سوار کالسکه شده باز راندیم مهتاب بود از یک رودخانه گذشتیم پیش از چاپارخانهٔ
ال کت پلی داشت ملحق به کر میشد سه ساعت از شب رفته برودخانه اغستفا رسیدیم رودخانهٔ بزرگیست اما
درین فصل آب کمی داشت چاپارخانهٔ اینجا را هم باسم رودخانه موسوم کرده اند آنطرف رودخانه چاپارخانه
بود که باید شب را آنجا بمانیم دو سه اطاق داشت شام خوردم گرم بود گفتند حاجی میرزا علی مشکوة الملک
آمده است بسیار تعجب کردم حاجی از تبریز از راه ایروان آمده دو روز هم است همین جا بوده است قدری از
از اخبار طهران و غیره صحبت کرده بعد رفت صبح هم میخواهد برود تفلیس

روز دوشنبه هشتم

باید برویم بشهر گنجه صبح زود برخاسته براه افتادیم صحرای گرم پر گرد و خاک بدی بود اینجاها محل نشیمن قزاق
تاتار است این قزاق همه مسلمان و چهار پنج هزار خانوار هستند اما از خانوارشان اینجاها اثری معلوم نبود خط
دست راست از نزدیک رشته کوهی بود که از پشت آن میرود الی دریاچه گوکچه ایروان دست چپ هم یک
رشته کوه خاکی خشکی از دور پیدا بود رسیدیم بچاپارخانه حسن سو از اینجا بآن طرف خاک و محل طایفه شمس
الدین لو است این طایفه هم پنج شش هزار خانوار هستند حسن سو رودخانه ایست آب بسیار کمی داشت

قادری

قدری که رفتیم بچاپارخانه طاوس چای رسیدیم این رودخانه هم آب کمی داشت رسیدیم بچاپار
خانه زکم آنجا نهار خوردیم در هر چاپارخانه از طوایف آن حول و حوش سواره و پیاده جمعیت زیادی آمده
بودند جمیعاً حتی بچهای کوچک اسلحه دارند همه این طوایف مسلمان هستند بعد از نهار رفتیم بچاپارخانه
شمکور انجا با دیگر طایفه شمس الدین لو تمام میشود جزء گنجه است روی تپه کوچکی آثار قلعه آجری
محکمی از قدیم دیده شد رودخانه از پائین قلعه میگذرد و آب کمی داشت آثار پل آجری بزرگی دارد
اما نصف پل خراب شده است این صحراها هم همان طور گرم و کم آبادیست رسیدیم بچاپارخانه
قره پیر از انجا رانده دو ساعت بغروب مانده بشهر گنجه رسیدیم حاکم بلوکات گنجه در زکم آمده بود
باسواره حاکم شهر هم با سواره و بزرگان دیگر تا نیم فرسنگی شهر آمده بودند شهر گنجه دورش باغات است و کو
شهر خانهای پست محقر قلعه قدیم گنجه که قلعه آجری سختی بوده حالا خراب و قدری باقی است خندق و خاکریز
بسیار معتبر داشته است حالا محبس کرده اند از میان شهر رودخانه میگذرد اما حالا بسیار کم آب داشت
پلی تازه ساخته اند آنطرف رودخانه محله فرنگی و ارمنی است اینطرف مسلمان خانه حاکم در محله فرنگیهاست
منزل ما آنجا بود خانه بسیار محقریست در روی تپه پائین آن باغ کوچکی داشت جمعیت این شهر
بیشتر از هفت هشت هزار نفر بنظر نیامد

روز سه شنبه پنجم

باید برویم بطوریان جای که امحال شکی است صبح سوار شده از شهر و باغات گنجه گذشته به صحرا افتادیم دست
راست همان رشته کوه و پیروزی الی سه فرسنگ راه دیده میشد بعد کم کم دور شد نیم فرسنگ دورتر از
شهر در سر راه مقبره شیخ نظامی است مقبره آجری بسیار محقری بود بعد رسیدیم بکورک چای که
که رودخانه بود دست چپ هم خیلی دور همان رشته کوه خاکی بی آب است که بطرف شکی کشیده است
خلاصه هوا بسیار گرم و زمین خشک و بد بود رسیدیم بچاپارخانه تارقلی چای از آنجا بچاپارخانه منکی
رسیدیم که در کنار رودخانه کر است برای ما آلاچیقی زده بودند دورش بسته و گرم مثل حمام برای صدر
اعظم و غیره از برگ درخت اطاقی ساخته بودند خوش هوا بود اما مردم پیدا بودند شاهزادها و غیره با عراده
جواهر خیلی عقب مانده اند عراده بار جواهر شکسته بود تا جای آنرا عوض کرده خیلی از ما دور مانده بودند قبل از
رسیدن آنجا نهار خوردم یک ماهی بسیار بزرگی طور انداخته از رود گرفته آورده بودند مستاجر رود ضراب
جوالی ارمنی و آنجا حاضر بود اجاره شیل اینجا جزء اجاره شیلات سالیانست رود کر اینجا عریض است اما کم جریان و
عمقش هم بیش یک ذرع نبود دو کشتی بهم بسته رویش تخته بندی نموده فرش کرده یک طناب قطوری از اینطرف بآنطرف

کشیده بودند اسباب مختصری میان کشتی بود بسته بیک دیرک بزرگ طناب را میکشیدند کشتی بحرکت آمده باو آورا بآنطرف میرسانند
اول کالسکه ها را بردند بعد من رفتم بعد صدر اعظم و غیره با بارها آمدند براه افتادیم الی منکی چای و ورخاک کنجه بود آنطرف آب خاک
شکی است رشته کوه دست چپ هم همانطور کشیده بود اما حالا بآن نزدیکتر بودیم پشت این کوه خاکی کوههای داغستان است و شهر شکی
هم در دامنه همانکوه افتاده است در قله کوه شکی برف زیادی بود از اینجا تا شهر شکی که حالا روسها نوخا میگویند پنج فرسنگ
راه است بعضی جاهای زمین جنگل است بعضی خار بعضی بوته گز بعضی خاک خالی از توی کالسکه به چاپاری میرفت تفنگ
می انداختم روی هوا چند مرغ که بزبان فارسی سبزه قبا میگویند زدم رسیدیم بچاپارخانه چماق لو که در محال ارش شکی واقع است
نماز خوانده عصرانه خوردم از اینجا سوار شده بچاپارخانه عرب رفتیم باز محال ارش شکی است دو ساعت از شب رفته
بتوریان چای رسیدیم رودخانه عظیم خوبی از طرف کوههای داغستان و شکی می آید و در این صحرا ها زراعت میشود از تفلیس
تا اینجا آبادی هیچ ندیدیم بجز چاپارخانها و اسم محالات دیگر رسمی از آبادی و ده دیده نشد چاپارخانه اینجا بسیار کرم و پر
پشه بود دلا بد الاچیق زده بیرون خوابیدیم بعضی از بیک زادها و اعاظم شکی آمده بودند روز چهارشنبه دهم
صبح زود برخاستم حکام گنجه و شکی و غیره مرخص شده رفتند راندیم دست راست جلگه بود محال آق داش که ارش هم میگویند جزء
شکی است در آنجا واقعست باغات و دهات زیاد بنظر آمد که از توریان چای مشروب میشود قدری که رفتیم محال آق داش
تمام شد بچاپارخانه کوک چای رسیدیم حاکم بادکوبه و شیروانات چون اینجا اول خاکش بود حاضر بود جوان بسیار خود
خوبی است اسمش استر اسلسکی است ایستاده اسب عوض کردیم جمعیت زیادی از اهل شیروان و علمای اسلام بملاقات ما آمده
بودند قدری با اینها صحبت شد راندیم دست راست باز جلگه وسیعی است که جزء شیروانست و از رودخانه کوک چای
مشروب میشود دهات زیاد بنظر آمد جلگه حاصلخیزیست اما گرمسیر دست چپ همان رشته کوه همه ره زده است بچاپار
خانه قره بازی رسیدیم اسب عوض شد دهات قره مریان و یکه خانه و کردکند که از رعایای روس هم اینجا نشانده اند
دیده شد این دهات چندان معتبر نیستند رسیدیم بچاپارخانه کولولو نهار آنجا خورده شد و یحیی که سابقاً حاکم شماخی بود
و در اوقات سفر با پیشت ما قول بکین حاکم بادکوبه باینجا آمده بودند دیده شد همانطور فربه است خانوار روس مجتهد با
می نشینند بعد از نهار سوار شده راندیم از رودخانه کرده مالکه گذشتیم آب کمی داشت ده پا دار و کلا غایلو دیده شد جزء
شیروان است این رودخانهائیکه نوشتم همه از کوهای داغستان که پشت همین رشته کوه دست چپ است سرچشمه دارند
هر کجای این کوه دره و مخرجی دارد این آبها از آن دره گذشته بجلگه شکی و شیروان میریزد رسیدیم بچاپارخانه اقسو که ده بسیار معتبر
و باغات زیاد از انار و انجیر و غیره دارد بسیار شبیه است بده کند طهران اما باغات کند از این زیادتر و معتبرتر است رودخانه اقسو از وسط اینها
میگذرد قسمت بزرگ و معتبر شیروانات رودخانه است طرف مغرب رودخانه محال جواد و طرف شرق محال اقسو است که جزء شماخی
خلاصه دکان میوه فروشی و غیره زیاد داشت پیاده شده میوه خورده نماز کرده سوار شدیم از آنجا کج و خم میرود دشتهای بالای تپه های
دست چپ از همین دره سربالا رفتیم اول بنظر کوه کوچکی می آمد اما خیلی بلند بود در راه کالسکه را بسیار خوب ساخته بودند کالسکه ها

براحت میرفتند کم کم رسیدیم بقلهٔ آنطرف کوه جنگل بلوط بود و قرقاول زیاد و راستست از قله کوه تا نقطهٔ
الی بادکوبه همه کوهستان است سرازیر شدیم غروب شد در چاپارخانهٔ شراویل قدری مکث کردیم باز سوار شده
راندیم دو ساعت از شب رفته وارد شهر شماخی شدیم جمعیت زیادی بود همه جا را چراغان کرده بودند
مردم بسیار اظهار خوشحالی میکردند پیاده شدیم دو پسر و همچنین یکی پنج یا ده ساله دیگری هفت هشت ساله
با لباس چرکسی و مردها و زنها همچنین ایستاده بودند علمای اسلام صف کشیده بودند با همه تعارف کرده
وارد عمارت شدیم این عمارت مال لالایف ارمنی شیروانی است مردی معتبر و صاحب دولت است
این عمارت سابقاً حاکم نشین شماخی بوده حالا لالایف خریده است مشرف است بهمه شهر شماخی
محلهٔ ارامنه و فرنگیها در بالای تپه و محلهٔ مسلمانها توی دره و پایین است دو سال قبل زلزلهٔ شدیدی شده
این شهر را خراب کرده است سابقاً بسیار شهر معتبری بوده حالا هم سه چهار هزار خانوار دارد جمعیتش ده پانزده
هزار نفر است اغلب اوقات زلزله میشود اطراف شهر همه کوه و تپه اما همه خشک است که
آثاری از سبزه و درخت و آب نیست دو سه خانهٔ کوچکی از سمت کوهستان پایین تر از شهر می آید که از آن آب
قدری باغات دارند مسجدی از عهد شاه عباس در شهر هست که حالا نماز میکنند مسجد و تکیه هم حاجی محمد
رهنما نام ساخته است بسیار عالی اکثر اهل شهر و بلوکات شیروان مسلمان و ارمنی بسیار کمتر است
قبر مصطفی خان شیروانی و اولادش در آنطرف شهر روی تپه واقع است عمارت لالایف بسیار چشم انداز
خوبی دارد از تخته ساخته اند

روز پنجشنبه یازدهم

باید برویم بباد کوبه صبح زود برخاسته رخت پوشیدم سوار شدیم جمعیت زیادی بتماشا آمده بودند از کم
تا به پست و بلندی دره و تپه رسیدیم چند خانوار ایلات در این دره های خشک دیده شد گفتند ایل عرب است رسیدیم
بچاپارخانهٔ اول که اسمش جابی است آب تلخی دارد بعد چاپارخانهٔ مرزی که دهی است بزرگ روسها می نشینند
بعد چاپارخانهٔ قرلی بعد چاپارخانهٔ سنگی اینجا نهار خوردیم بعد چاپارخانهٔ قلیا بعد چاپارخانهٔ ارابسته دو خانه
هم داشت که بهمین اسم موسوم است بعد چاپارخانهٔ سرالی بعد شهر بادکوبه الی بادکوبه تمام راه خشک و بد
و این خشکی و بدی صحرا و کوه دیده و شنیده نشده است مسافتی که امروز عبور شد محال قبرستان میگویند واقعاً
اسم با مسمی است الحق قبرستان است خلاصه حاکم شهر بادکوبه با سواره و غیره باستقبال آمد در چاپارخانه
سرالی پیاده شده نزدیک غروب بود نماز خوانده سوار شده دو ساعت از شب گذشته وارد شهر
بادکوبه شدیم چون معدن نفط در بادکوبه است امشب همه جا را از صحرا و شهر چراغ نفط روشن کرده بودند اگر چه

شب بود شهر بادکوبه را درست ندیدم اما در مهتاب معلوم بود که خانهای قشنگی که تازه بسبک فرنگستان ساخته
اند و کنار دریاست عمارت حاکم هم لب دریاست خلاصه جمعیت زیادی از مسلمان و غیره بودند صلوات میفرستادند
رسیدیم بپای عمارت حاکم موزیکانچی میزدند پیاده شدیم اول کولونل بزرگ را دیدم معلوم شد کشتیها با همراهان
و مسافرین را به پطروسکی هم مقارن ورود ما وارد بندر شده اند حاکم بادکوبه صاحب منصبان نظامی
و مسلمی ایالت خود را معرفی کرد عمارتی بطور فرنگی دارد و بعد از شام چهار ساعت از شب رفته رفتیم بکشتی
قسطنطین عجب بندریست که کشتی بزرگ قالب دریا می آید صد هزار مرتبه شکر خداوند تعالی را کردیم که باز بسلامت
باین کشتی رسیدیم حاکم بادکوبه و غیره آمده مرخص شدند شاهزادها و غیره بکشتی موسوم بشاه سوار شدند صدر
اعظم و علیحضرت و کولونل بزرگ و پرنس منچیکوف و بیکلروف در کشتی با بودند مهمان دریابیکی هم بودند ساعت
بعد کشتی براه افتاد دریا آرام و خوب باد مراد میوزید شب را خوابیدیم
ولایت تالش و شیروان و غیره شترهای خوب دارد و بارها اینجا معمول است به گاومیش و غیره می بندند اما عرا
دها از چوب ضخیم ولی آهن است

روز جمعه دوازدهم

نزدیک بعید مولود حضرت امیرالمومنین علی ابن ابیطالب علیه الصلوات والسلام است باید بانزلی برویم
صبح برخاستم هوای دریا بسیار خوب بود با کمال خوشحالی میرفتیم دو سه فرسنگ بانزلی مانده بود لباس
رسمی پوشیده مستعد شدیم که حالا وارد انزلی خواهیم شد کم کم ابرهای سیاه از طرف مغرب و جنوب و غیره پیدا شده
دریا بنای انقلاب گذاشت باز هم مایوس نبودیم راندیم تا رسیدیم بلنگرگاه کشتی جنگی ... رسیده بود هم بکجا
از جا شوراده ها برای احترام ورود ما آمده بود ما در بین دیده شد که از حرکت امواج بطوری متزلزل است که بسیار
باعث وحشت شد کشتی بزرگ جنگی که انقدر حرکت بکند از کشتی ما دیگر چه توقعی است که کشتی ما بالای بخاری هم
که آنطرف تر لنگر انداخته بود بهمانطور مضطرب بود خلاصه رسیدیم بلنگرگاه کشتی ... انزلی
انداختیم هیچ انزلی و مردمی که در کنار بودند پیدا نبودند لیکن چون کشتی بزرگ نمیتواند ... نمیتوانست
پیش رفت و داخل انزلی بشود لابد باید کرجی و کشتی بخار کوچک مخصوص که در انزلی است آمده ما را بکشتی ببرد
و با این حالت شدید امکان نداشت لابد مایوسا از عرشه کشتی که امکان ایستادن نداشتیم پائین آمده رفتیم
لباسها را کنده با کمال دلتنگی تن بقضا داده نشستیم سایرین هم که لباسها و نشانها داشتند همه را در
غم میزکشیدند باقی و استفراغ مخلوط کرده هر کس در گوشه افتاد که قدرت برخاستن نداشت دو ساعت
بغروب مانده بود باران هم بشدت می آمد امواج دریا بطوری بود که ممکن نبود ... کشتی ...

حرکت میکرد که متصل سر دکل از اینطرف آنطرف با آب میرسید امواج قوی کشتی میریخت و کشتی چنان کج
میشد که چیزی نمیماند که برگردد و ما با دریا بریزیم سندلیها و میز و اسباب کشتی در هر حرکت روی هم میریخت
با صداهای مهیب بدن کشتی از زور امواج صدا میکرد چیزی نمانده بود که خرد بشود از بالا باران شدید زیر دریا کشتی
پر آب از شدت حرکت کشتی امکان راه رفتن نبود اضافه بر آن تخته کشتی از آب باران و دریا طوری تر شده
بود که پای آدم هیچ طور بند نمیشد آخر سفر فرنگستان نزدیکی خانه آدم که هیچ انزلی در دو قدمی پیدا است
و شخص با این حالت باشد و لابد بشود که اگر سه روز اینطور بگذرد ولیکن گذشت [illegible] با لنگران
اینهمه نوکر و غیره که با انزلی آمده اند چه بکنند این نوع خیالات چنان اوقات را بر من تلخ داشت
که حد و وصف ندارد دو مزاجم قدری منقلب شد متصل عرق میکردم از شدت خیال و گرما
با و سینه میزد و سرفه میکردم شب و روز هم ابدا خواب کردن با آن طوفان ممکن نبود

متصل هم باران شدید می آمد

روز شنبه سیزدهم

صبح باز طوفان و حرکت کشتی بهمان طور بلکه زیادتر بود کشتی هم که شاهزاده ها نشسته از عقب رسیده لنگر
انداخت تا شب همان طور هوا ابر و باران و طوفان بود بقدر دو ساعت خوابیدم یکبار قال و
مقال شد گفتند کرجی آمده است برخاسته دیدم یک کرجی با دوازده نفر وطلب شده
آمده اند که از خبری ببرند با انزلی دریا هم رو به آرامی است قدری خوشحال شدیم [illegible] الملک
جواب کاغذی که باو نوشته بودند نوشته رفتند ساعت دیگر که صبح چهاردهم رجب شد یک
کرجی دیگر آمد محمد تقیخان و میرزا عبدالله خود را انداخته رفتند صبح شد چند کرجی دیگر آمد
هم رفتند هوا [illegible] شد [illegible] با کرد و به دریا آمدن بالاخره کشتی بخار را دیده شد که از
هر دو آمده می آید تا کشتی رسید نزدیک شد این کشتی حالا از بس باد مشکل است رفتن از اینجا کشتی
با آن کشتی قدری دورتر از این نگاه داشته اند اول کرجی ما را آوردند بهر طور بود داخل کرجی شده
راندیم برای کشتی بخار [illegible] دست ما را گرفته رفتیم بالای کشتی آسوده شده صد هزار مرتبه شکر
باری تعالی را کرده نفسی کشیدیم وارد اسکله انزلی شدیم اشخاصیکه از طهران در رشت آمده بودند پیشواز
آمده بودند رفتیم بالاخانه هیچ شکر خدا را هزار مرتبه کردم
شب را آنشب در انزلی [illegible]

تمت الکتاب — خوابیدم الحمد لله تعالی — بعون الملک الوهاب

روزنامه سفر مبارک اعلیحضرت قدر قدرت شاهنشاه ایران ناصرالدین شاه قاجار که بتاریخ
بیست و یکم شهر صفر المظفر سنه ۱۲۹۰ از دار الخلافه طهران بمسافرت و تماشای انگلستان
تشریف برده اند الی ورود همایون که بتاریخ پانزدهم شهر رجب المرجب سنه ۱۲۹۰
بدار الخلافه طهران از روی چاپ دستخط خود مبارک اعلیحضرت شاهنشاه مع تصحیحاتی
که در روزنامجهای ولایت مرقوم شده است طابق النعل بالنعل باهتمام بنده
درگاه الحاج شیخ عبد الوهاب ولد مرحوم شیخ محمد مومن شیرازی در دار الحکومه بمبئی
بتاریخ [illegible] شهر صفر المظفر سنه ۱۲۹۱ بزیور طبع در آمده امید که
مطالعه کنندگان از مطالعه آن بهره وافر
و فیض کامل حاصل نمایند
راقم الحروف الحاج
محمد حسین توکلی

واضح باد
که حسب قانون نمبر [illegible] سنه ۱۸۶۷
رجستری این کتاب بعمل آمده است
تا میعاد معینه قانون احدی طبع
کردن نمیتواند

تصویر اقل الحاج شیخ عبدالوهاب شیرازی طبع کنندهٔ این کتاب